

بر گستره کتاب و سنت

شامل 17 جزوه کوتاه و مفید در پاسخ به شبهات

تألیف

سید مرتضی عسکری

ترجمه

محمدجواد کرمی

وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ

ISBN 964 7965 09 5

شابك 5 - 09 - 7965 - 964

موسسه علمی فرهنگی علامه عسکری

بر گستره کتاب و سنت

مؤلف: سید مرتضی عسکری
ناشر: اصول الدین (علامه عسکری)
طرح و نظارت: موسسه علمی فرهنگی علامه عسکری
نوبت چاپ: اول / 1387 ش
چاپ: نینوا
صحافی: نینوا
شمارگان: 3000

آدرس: تهران، خیابان شریعتی، خیابان قبا، خیابان شهید ناطق نوری، بوستان کتاب، واحد 16
تلفن: 22855056 - 22716603 تلفکس: 22857756
آدرس اینترنتی تألیفات علامه سید مرتضی عسکری
www.alaskari.info & www.usolaldin.com

از متن کتاب و سنت ار برگیریم

عزّ و شرف گذشته از سر گیریم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا

سوره احزاب، آیه 21

به راستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شما اسوه و سرمشق نیکویی است، برای آنان که به خدا و روز قیامت امید داشته و خدا را بسیار یاد می کنند.

فهرست مطالب

مقدمه ناشر: 21

مقدمه (وحدت بر محور کتاب و سنت) 23

1- صلوات بر محمد و آل محمد... 25

- 27 صلوات بر محمد و آل محمد...
27 فضیلت صلوات بر پیامبر و آل او صلی الله علیه و آله...
30 چگونه بر پیامبر صلی الله علیه و آله صلوات بفرستیم؟...

2- مُصَحَّف در روایات و اخبار... 35

- 37 مُصَحَّف در روایات و اخبار...
37 1. معنای مُصَحَّف در لغت عرب...
38 2. مُصَحَّف در اصطلاح صحابه...
39 3. مُصَحَّف در روایات امامان اهل بیت علیهم السلام...
40 4. «مصحف» در اخبار مکتب خلفا...
40 مصحف خالد بن معدان...
40 معرفی خالد بن معدان...
40 5. شهرت واژه «مُصَحَّف» در نوشته‌های جلد شده...
41 6. مصحف در اصطلاح اتمهای گذشته و نامگذاری کتب دینی سابق...
42 7. مصحف فاطمه علیها السلام دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله...
43 8. مصاحف صحابه...
43 نمونه‌هایی از مصاحف صحابه...
43 الف) مصحف ام المؤمنین عایشه...
43 ب) مصحف ام المؤمنین حفصه...
44 9. سیاست جداسازی قرآن از حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله...

3- امامان این امت دوازده نفرند... 47

- 49 امامان این امت دوازده نفرند...
49 نص صریح پیامبر صلی الله علیه و آله بر تعداد امامان...
49 حدیث عدد امامان...
52 امامان دوازده‌گانه در تورات...
54 فشرده احادیث گذشته...
55 حیرت علما در تفسیر این حدیث...
60 اسامی دوازده نفر در مکتب خلفا...
62 معرفی امامان دوازده‌گانه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله...
66 تذکر و توضیحی مهم!...

4- شیعیان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله... 67

- 69 شیعیان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله...
69 اهل البیت...
70 شیعیان اهل بیت کیانند...
71 موارد اختلاف مسلمانان...
چگونگی آماده‌سازی علی علیه السلام برای ادای مسؤولیت تبلیغ پس از پیامبر...
73 رجوع ائمه اهل البیت علیهم السلام به جامعه...
75 سند روایت در مکتب اهل بیت...
77 سلمان فارسی...
78 ابوسعید خدری انصاری...
78 انس بن مالک انصاری...
78 وزیر النبی صلی الله علیه و آله...
79 حدیث غدیر خم...
سرگردانی علمای مکتب خلفا در تشخیص دوازده جانشین پس از پیامبر...
82

5- عصمت انبیاء و رسولان ... 83

- 85 عصمت انبیاء و رسولان ...
- 85 ابلیس هیچ گونه سلطه‌ای بر جانشینان خدا در زمین ندارد ...
- 87 شرح کلمات و واژه‌ها ...
- 88 تأویل و معنای آیات ...
- آثار عمل و جاودانگی آن و گسترش برکت و شومی برخی اعمال بر زمان و مکان ...
- 90
- 92 عصمت جانشینان خدا از گناه و معصیت ...
- الف) روایات دروغینی که علیه نبی خدا داود و خاتم انبیاء محمد صلی الله علیه و آله ساختند ...
- 93
- 93 ازدواج داود در قرآن کریم ...
- 94 1. روایت وهب بن منبه ...
- 96 2. روایت حسن بصری ...
- 97 3. روایت یزید رقاشی از قول انس بن مالک ...
- 98 بررسی اسناد این روایات ...
- 98 الف) وهب بن منبه ...
- 98 ب) حسن بصری ...
- 99 عقیده و دیدگاه او ...
- 99 ارزش روایات او ...
- 100 ج) یزید بن ابان رقاشی ...
- 100 قصه‌پرداز بصری، زاهد گریبان ناخرد ...
- 100 الف) زهد او ...
- 101 ب) دیدگاه و ارزش روایات او ...
- 101 نقد و بررسی متون روایات گذشته ...
- 101 نخست: روایت وهب بن منبه ...
- 102 دوم: روایت حسن بصری ...
- 103 سوم: روایت یزید رقاشی ...
- 104 نتیجه این بررسیها ...
- 105 ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله با زینب در روایت ...
- 105 آیات وارد درباره ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله با زینب ...
- 106 تأویل و معنای این آیات در روایات مکتب خلفا ...
- 107 نقد و بررسی هر دو روایت ...
- 107 الف) بررسی سند ...
- 107 ب) بررسی متن ...
- داستان ازدواج و طلاق زید با زینب و ازدواج رسول خدا با او ...
- 107
- 108 ازدواج زید با زینب دختر عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله ...
- 110 ب) آیات دیگری که در تأویل و معنای آنها اشتباه کرده‌اند ...
- 113 تفسیر برخی واژه‌ها و مصطلحات ...
- 113 نخست: تعریف مصطلحات بحث ...
- 113 الف) اوامر و نواهی خداوند ...
- 113 ب) ترك اولی ...
- 114 ج) معصیت ...
- 114 د) ذنب ...
- 116 دوم: تعریف و شرح برخی واژه‌ها ...
- 118 سوم: تأویل و معنای آیات ...
- تأویل و معنای آیات گذشته براساس معنای واژه‌ها در لغت عرب ...
- 118
- 118 الف) داستان ابراهیم و شکستن بتها ...
- 118 ب) داستان یوسف و برادران ...
- 118 ج) داستان رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از فتح ...
- 119 شرح و تفسیر واژه‌ها ...

- 119 تأویل و معنای آیه براساس معنای لغوی ...
 120 تأویل و معنای آیات در روایات امامان اهل بیت علیهم السلام ...

6- توسل به پیامبران خدا و تبرک به آثار ایشان ... 125

- 127 توسل به پیامبران خدا و تبرک به آثار ایشان ...
 127 توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله و تبرک به آثار او در حیات و ممات ...
 127 الف) تبرک جستن به آثار پیامبر صلی الله علیه و آله ...
 127 تبرک جستن به آب دهان پیامبر صلی الله علیه و آله ...
 128 تبرک جستن به وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله ...
 129 تبرک جستن به موی پیامبر صلی الله علیه و آله ...
 130 تبرک جستن به لباس پیامبر صلی الله علیه و آله ...
 130 تبرک جستن به تیر و پیکان پیامبر صلی الله علیه و آله ...
 131 تبرک جستن به جای دست پیامبر صلی الله علیه و آله ...
 132 توسل به رسول خدا صلی الله علیه و آله ...
 132 نخست: توسل به رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از خلقت ...
 133 دوم: توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله در حال حیات ...
 134 سوم: توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از وفات ...
 135 ج) توسل به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله ...
 135 د) توسل به عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله ...
 136 ه) توسل به لباس پیامبر صلی الله علیه و آله برای کاستن از فشار قبر ...

7- بزرگداشت یاد انبیاء و بندگان صالح خدا ... 137

- 139 بزرگداشت یاد انبیاء و بندگان صالح خدا ...
 139 اختلاف درباره بزرگداشت یاد انبیاء و بندگان صالح خدا ...
 139 دلایل معتقدان به استحباب بزرگداشت ...
 139 الف) مقام ابراهیم ...
 140 ب) صفا و مروه ...
 141 ج) رمی جمره یا پرتاب سنگ به سوی شیطان ...
 141 د) فدیة یا قربانی دادن ...
 142 گسترش برکت از آدم و بزرگداشت یاد آن ...
 143 گسترش نحوست و شومی از مکان به اهل آن ...
 144 منشأ و علت شومی و برکت در مکان ...
 144 برکت و فرخندگی روز جمعه ...
 144 برکت در ماه رمضان ...

8- حکم بازسازی قبور انبیاء و اولیاء و عبادت در آنها ... 147

- 149 حکم بازسازی قبور انبیاء و اولیاء و عبادت در آنها ...
 149 دلایل معتقدان به تحریم بنا بر قبور ...
 150 اشکال و خدشه در روایات بخش اول ...
 150 اشکال نخست: اوضاع مدینه پیش از هجرت ...
 151 اشکال دوم: زمان و مکان مأموریت ...
 152 اشکال و خدشه در روایات بخش دوم ...
 152 نخست: درباره قبور انبیای بنی اسرائیل ...
 154 دوم: معبد یهود و عبادتگاه بنی اسرائیل ...
 دلایل کسانی که ساختن مسجد و عبادتگاه بر قبور انبیاء را جایز می‌دانند ...
 155 نخست: در قرآن کریم ...
 156 فشرده داستان اصحاب کهف در تفاسیر ...
 156 نتیجه بحث ...
 157 دوم: در سنت رسول الله ...

- قبر مادر پیامبر صلی الله علیه و آله در ابواء و زیارت رسول خدا از مزار
 160 مادر ...
 161 قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه ...
 161 ثواب زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله ...
 162 زائران قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله از اهل بیت و صحابه ...
 162 الف) فاطمه علیها السلام اولین زائر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله ...
 ب) ابو ایوب انصاری، زائری که صورت بر تربت پاک رسول الله
 می‌ساید ...
 162 خلاصه و نتیجه بحثها ...
 163 نخست: در قرآن کریم ...
 164 دوم: در سنت رسول خدا ...
 سوم: سنت رسول خدا در زیارت قبر مادر و گریستن و گریاندن
 صحابه ...
 165 چهارم: استدلال به اطاق سقفدار ...
 پنجم: ترغیب و تشویق مسلمانان از سوی رسول خدا به زیارت
 قبر خود ...
 165 ششم: زیارت پاره تن رسول الله فاطمه زهرا از قبر پدرش رسول
 خدا ...
 165 صحابی ابو ایوب انصاری از همان قبر ...

9- گریه بر میت ... 167

- الف) روایاتی که می‌گوید: پیامبر بر متوفی گریست و بر آن ترغیب
 فرمود ...
 169 1. گریه پیامبر در بیماری سعد بن عبادة ...
 169 2. گریه پیامبر بر پسرش ابراهیم ...
 170 3. گریه پیامبر بر نوه خویش ...
 171 4. گریه پیامبر بر عموی خویش حمزه ...
 171 5. گریه پیامبر بر شهدای جنگ موته ...
 171 6. گریه پیامبر بر جعفر بن ابیطالب ...
 172 7. گریه پیامبر بر مزار مادرش آمنه ...
 گریه پیامبر 9 بر فرزندش حسین 7 در مناسبتهای گوناگون ...
 172 1. حدیث ام الفضل ...
 172 2. روایت زینب بنت جحش ...
 173 3. روایت عایشه ...
 174 1. روایت ام سلمه ...
 174 2. حدیث انس بن مالک ...
 175 ب) روایاتی که می‌گوید: پیامبر 9 از گریه کردن نهی فرمود، و منشأ
 این روایات ...
 176 استدراک عایشه بر حدیث و رفع اشتباه از عمر و پسرش ...
 176 رسول خدا عمر را از نهی، نهی می‌کند ...
 177 مقایسه روایات و نتیجه آن ...
 178

10- آیت تطهیر در کتب دو مکتب ... 181

- آیت تطهیر در کتب دو مکتب ...
 183 آیت تطهیر در مدارک مکتب خلفاء ...
 183 رسول خدا و نزول رحمت الهی ...
 183 نوع کساء به روایت عایشه ...
 184 نوع کساء به روایت ام سلمة ...
 184 چگونه نشستن اهل بیت در زیر کساء ...
 185 الف) به روایت عمر بن ابی سلمة ...
 185 ب) در حدیث واثلة بن اسقع و ام سلمة ...

- 186 مکان اجتماع به روایت ابوسعید خدری...
 186 مکان اجتماع در حدیث ام سلمه...
 187 آنان که هنگام نزول آیه در خانه بودند...
 187 حال اهل بیت: هنگام نزول آیه...
 188 شرح الفاظ آیت تطهیر (اراده، رجس و کساء)...
 189 تفسیر آیت تطهیر در روایات...
 191 رفتار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پس از نزول آیه...
 192 احتجاج کنندگان به آیه تطهیر در اثبات فضائل اهل بیت...
 192 الف) حسن بن علی علیهما السلام...
 193 ب) ام سلمه...
 194 ج) سعد بن ابوقاص...
 195 د) ابن عباس...
 196 ه) واثله بن اسقع...
 196 و نیز از ام سلمه...
 197 و- علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام...
 199 آیت تطهیر در کتب مکتب اهل البیت...
 199 شأن نزول آیه و حدیث کساء...
 199 1. روایت ام المؤمنین ام سلمه...
 199 الف) از طریق شهر بن حوشب...
 200 ب) از طریق ابی عبدالله جدی...
 200 ج) از طریق عبدالله بن معین مولی ام سلمه...
 200 د) از طریق برادر دعبل...
 201 2. روایت حسین بن علی علیهما السلام...
 201 3. روایت ابوسعید خدری...
 201 الف) از خود ابوسعید...
 202 ب) از عطیه...
 202 4. و از ابوجعفر امام باقر علیه السلام...
 202 آنچه رسول خدا پس از نزول آیه انجام داد...
 202 1. از زبان ابو سعید خدری...
 202 2. از زبان ابوالخمراء...
 203 3. از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام...
 203 4. از زبان امام باقر علیه السلام...
 204 5. از زبان امام صادق علیه السلام...
 احتجاج کنندگان به آیت تطهیر در فضائل اهل البیت علیه السلام...
 205
 205 1. امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام...
 205 2. امام حسن بن علی علیهما السلام...
 206 3. ام سلمه...
 207 4. علی بن الحسین، امام سجاد علیه السلام...
 207 5. زید بن علی بن الحسین علیهما السلام...

11- تاریخ حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله... 209

- 211 تاریخ حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله...
 215 تعریف وحی قرآنی و وحی بیانی...
 220 سرگذشت حدیث پیامبر...
 226 عمر با حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله چه کرد؟...
 226 اولاً: منع روایت کردن حدیث پیامبر...
 227 ثانیاً: منع پرسش از تفسیر قرآن...
 227 1. أم المؤمنین عایشه...
 227 2. کعب الأحبار یهودی...
 228 3. عمیم داری...
 229 ثالثاً: منع تفسیر قرآن...

- 231 قرآن در زمان پیامبر با وحی جبرئیل جمع شده است...
 234 حدیث پیامبر در زمان خلافت علی علیه السلام و معاویه...
 237 حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله در مکتب اهل بیت...
 242 نمونه‌ای از دقت شیعه در نقل و ضبط حدیث...

12- امام علی علیه السلام در قرآن... 245

- 247 امام علی علیه السلام در قرآن...
 248 1. آیات درباره امام علی علیه السلام...
 248 الف) آیه انفاق...
 248 ب) آیه فروش جان...
 249 2. آیات درباره اهل بیت...
 249 الف) سوره هل أتى...
 250 ب) آیه ایثار...
 251 ج) آیه مباهله...
 252 د) آیه فائزون...
 252 ه) آیه تطهیر...
 253 و) آیات مرج البحرین یلتقیان...
 253 ز) آیه الخاق ذریه...
 254 ح) آیه موذت...
 254 آیات درباره امام علی علیه السلام و شیعیان او...
 254 الف) آیه خیر البریه...
 254 ب) آیه مفلحون...
 255 4. آیات درباره امام علی علیه السلام و غیر او...
 257 5. آیات درباره دشمنان امام علی علیه السلام...
 260 6. آیات درباره محبت و ولایت امام علی علیه السلام...
 262 7. آیات درباره پیشگامی علی علیه السلام در اسلام...
 265 8. آیات درباره همراهی علی علیه السلام با پیامبر و یاری او...
 267 9. آیات درباره ولایت...
 273 10. آیات درباره جهاد امام علی علیه السلام...
 276 11. آیات درباره علم امام علی علیه السلام...
 278 12. آیات درباره مقام امام علی علیه السلام در قیامت...

13- عدالت صحابه... 281

- 283 عدالت صحابه...
 283 تعریف صحابی در هر يك از دو مکتب...
 283 1. تعریف صحابی در مکتب خلفا...
 284 2. تعریف صحابی در مکتب اهل بیت علیه السلام...
 284 3. ضابطه شناخت صحابی در مکتب خلفا...
 285 4. اشکال بر ضابطه شناخت صحابی...
 288 عدالت صحابه در هر يك از دو مکتب...
 288 1. دیدگاه مکتب خلفا درباره عدالت صحابه...
 290 2. دیدگاه مکتب اهل بیت در عدالت صحابه...
 294 ضابطه شناخت مؤمن و منافق...

14- بَداء یا محو و اثبات الهی... 297

- 299 بَداء یا محو و اثبات الهی...
 299 نخست: معنای لغوی بَداء...
 299 دوم: معنای بَداء در اصطلاح علمای عقاید اسلامی...
 299 سوم: بَداء در قرآن کریم...
 300 شرح کلمات...
 300 1. آیه...

- 301 .2. أَجَلٌ ...
 301 .3. كِتَابٌ ...
 301 .4. يَمْحُو ...
 302 تفسیر آیات ...
 306 شرح کلمات ...
 306 تفسیر آیه ...
 307 چهارم: بداء در روایات مکتب خلفا ...
 308 پنجم: بداء در روایات امامان اهل بیت ...
 311 اثر اعتقاد به بداء ...

15- جبر و تفویض و اختیار و قضا و قدر ... 313

- 315 جبر و تفویض و اختیار و قضا و قدر ...
 315 جبر و تفویض و اختیار ...
 315 الف) معنای لغوی جبر ...
 315 ب) جبر در اصطلاح علمای عقاید اسلامی ...
 315 ج) معنای لغوی تفویض ...
 315 د) تفویض در اصطلاح علمای عقاید اسلامی ...
 316 ه) معنای لغوی اختیار ...
 316 و) اختیار در اصطلاح علمای عقاید اسلامی ...
 316 قضا و قدر و معنای آنها ...
 316 الف) برخی معانی ماده «قضا» ...
 317 ب) برخی معانی ماده «قَدْر» ...
 318 ج) معنای «قَدْر» ...
 319 د) معنای «قَدْر» ...
 320 روایاتی از امامان اهل بیت در قضا و قدر ...
 320 روایت اول ...
 321 روایت دوم ...
 322 روایت سوم ...
 323 روایت چهارم ...
 324 شرح روایات ...
 325 چند پرسش و پاسخ ...
 326 پاسخ پرسشهای 1 و 2 ...
 326 پاسخ پرسش سوم ...
 326 پاسخ پرسش چهارم ...

16- صفات خداوند جلیل در دو مکتب ... 329

- 331 صفات خداوند جلیل در دو مکتب ...
 331 برخی صفات خداوندی و منشأ اختلاف در آنها ...
 331 1. خداوند آدم را به صورت خود آفرید ...
 332 2. یدالله در مکتب خلفا ...
 334 3. «ساق» و «قدم» خداوند در مکتب خلفا ...
 335 4. «مکان» خدا و «عرش» او در مکتب خلفا ...
 336 5. دیده شدن خدا در قیامت و در بهشت ...
 338 دیدار خدا در بهشت ...
 339 اختلاف در تأویل و معنای این روایات ...
 341 صفات خداوند در مکتب اهل البیت ...
 341 1. روایت «خلق آدم به صورت او» در مکتب اهل البیت ...
 342 نخست: حذف ابتدای حدیث ...
 342 دوم: دو اضافه در حدیث ابوهریره ...
 343 2. یدالله در مکتب اهل البیت ...
 345 3. «ساق» و «قدم» خدا در مکتب اهل البیت ...

- 346 نقد و بررسی احادیث «کشف ساق» ...
- 347 4. تفسیر «عرش» و «کرسی» در روایات اهل البیت ...
- 347 ارزیابی و مقایسه روایات دو مکتب ...
- 347 نخست: معنای عرش و کرسی در مکتب خلفا ...
- 349 دوم: معنای عرش و کرسی در مکتب اهل البیت ...
- 351 5. نسبت مکان و حرکت و انتقال به خداوند سبحان ...
- 353 جواب کلی در رد شبهه مکان داشتن خداوند ...
- 354 بررسی و مقایسه این روایات ...
- 355 6. رؤیت خدا در پرتو روایات اهل البیت ...

17- ازدواج موقت در اسلام ... 361

- 363 ازدواج موقت در اسلام ...
- 363 1. متعه نساء یا ازدواج موقت در مصادر مکتب خلفا ...
- 365 2. ازدواج موقت در فقه امامیه ...
- 365 3. ازدواج موقت در کتاب خدا ...
- 365 تفسیر آیه در روایات مکتب خلفا ...
- 366 توضیح روایت ...
- 369 4. ازدواج موقت در سنت ...
- 370 5. علت جلوگیری عمر از ازدواج موقت در اواخر خلافت ...
- 377 6. ازدواج موقت پس از عمر ...
- 379 7. آنان که بعد از عمر بر حلیت «متعه» پای فشردند ...
- 380 8. پیروان عمر در تحریم ازدواج موقت و بروز اختلافات ...
- 380 الف) اختلاف میان موافقان و مخالفان ...
- 382 ب) اختلاف میان ابن عباس و دیگران ...
- 383 معبد سلمة بن امیه کیست؟ ...
- 383 ج) اختلاف عبدالله بن عمر با ابن عباس ...
- 384 9. تغییر موضع پیروان مکتب خلفا در دوره‌های بعد ...
- 394 10. اشکالات این احادیث ...
- 394 الف) تحریم ازدواج موقت در خیر ...
- 395 ب) تحریم گوشت الاغهای اهلی در خیر ...
- 399 11. نسخ حکم ازدواج موقت بیش از یک بار ...

مقدمه ناشر:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ كَثِيراً كَمَا هُوَ أَهْلُهُ، وَالصَّلَاةُ
 وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، سِيَمَا بَقِيَّةَ
 اللَّهِ فِي الْعَالَمِينَ، وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ وَمُخَالِفِيهِمْ
 وَمُنْكَرِي فَضَائِلِهِمْ.

همانا انبیای الهی و در پی ایشان اوصیای آنها و در دوران غیبت علمای دین گشایندگان راه و روشن کنندگان مسیر الی الله هستند. مثل آنها مانند ماه و ستارگان در شب تاریک و ظلمانی است. سو سو زنان هدایتگر جا ماندگان در راهند.

انبیا و اوصیای ایشان طلیعه داران این مکتبند. علما و فقهاء پیروان ایشانند در دوران غیبت در شناسایی سیره انبیا و اوصیا که حقیقت اسلام است و در اعمال و حرکات و گفتار آنان تجسم شده است. این علما و فقها هستند که سره و ناسره را از هم جدا کرده و به کنکاش در حقیقت اسلام پرداخته و آن را در اختیار مردم قرار می‌دهند تا آنان را از غرق شدن در گرداب جهالت نجات دهند.

حضرت آیت الله علامه عسکری یکی از این شخصیت‌های نادر در جامعه اسلامی تشیع است که عمر شریف و با برکت خود را در تحقیق و تدبر در شناخت اسلام مکتب اهل بیت علیهم السلام گذرانده است. ایشان مباحث دینی را از جایگاه برخوردارهای سطحی به عمق تحقیق علمی کشاند و به دور از تعصبات مذهبی و با ادله مورد قبول دو مکتب اهل بیت و مکتب علیهم السلام خلفا به دفاع از مذهب تشیع پرداخت. بدین سبب تألیفات معظم له در سراسر جهان اسلام اشتهار خاصی یافته و به زبانهای مختلف ترجمه و منتشر گردیده است.

کتاب حاضر تدوین شده 17 جزوه بر گستره کتاب و سنت است که در سالهای قبل به صورت مجزا و در قطع جیبی چاپ گردیده است و شامل بررسی و پاسخهای جامع و مانع ایشان از مصادر و کتب معتبر اهل سنت به مسائل مطرح شده آنها علیه مکتب اهل بیت علیهم السلام است.

موسسه علمی فرهنگی علامه عسکری در جهت حمایت مادی و معنوی از فعالیتها و آثار علامه عسکری و گسترش هر چه بیشتر دامنه این فعالیتها در فعالیتها در سطح جوامع اسلامی تشکیل شده است.

روابط عمومی موسسه علمی فرهنگی علامه عسکری

مقدمه

(وحدت بر محور کتاب و سنت)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ
وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَالسَّلَامُ عَلَى أَصْحَابِهِ الْبَرَّةِ الْقِيَامِينَ.

ما مسلمانان یکپارچه، از درون و از راه مسائل
اختلافی با خود به نزاع برخاستیم و دشمنان اسلام از
برون و از راهی که ندانستیم، وحدت‌مان را به تفرقه
و شوکت‌مان را به ضعف کشاندند تا از دفاع ناتوانمان
کردند و بر ما چیرگی یافتند؛ در حالی که خدای سبحان
فرموده است:

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ
تَذْهَبَ رِجْكُمْ؛¹

خدا و پیامبرش را اطاعت کنید و با یکدیگر نزاع
نکنید که ناتوان شوید و قدرت و شوکت شما برود!
آری:

وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَغْفُوا
عَنْ كَثِيرٍ؛²

هر مصیبتی به شما رسد، دست‌آورد خودتان است و خداوند
بسیاری را نیز، می‌بخشد!

پس شایسته آن است که امروز و هر روز، به «کتاب و
سنت» بازگردیم و وحدت کلمه خود را بر محور «کتاب و
سنت» بازیابیم که خدای متعال می‌فرماید:

فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ؛³
اگر در چیزی نزاع کردید [حکم] آن را به خدا و رسول
بازگردانید.

ما نیز، در این سلسله از بحثها به «کتاب و سنت»

¹. سوره انفال، آیه 46.

². سوره شوری، آیه 30.

³. سوره نساء، آیه 59.

مراجعه کرده و ابزار روشنگر را همان در مسائل مورد اختلاف را از «کتاب و سنت» می‌گیریم تا - به اذن خدای متعال - بار دیگر وسیله وحدت کلمه و یکپارچگی شود.

امیدواریم دانشمندان و متفکران اسلامی نیز، در این میدان با ما همراهی نموده و دیدگاه‌های خود را برای ما ارسال دارند.

سید مرتضی عسکری

1- صلوات بر محمد و آل محمد

صلوات بر محمد و آل محمد

فضیلت صلوات بر پیامبر و آل او صلی الله علیه و آله

1. در کنز العمال از حسن از پیامبر خدا روایت کند که فرمود:
أَكثِرُوا الصَّلَاةَ عَلَيَّ، فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ عَلَيَّ مَغْفِرَةٌ لِدُنُوبِكُمْ؛
صلوات بر من را بسیار کنید، زیرا، صلوات شما بر من مایه آمرزش گناهانتان است.¹
2. نیز، از ابودرداء از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمود:
مَنْ صَلَّى عَلَيَّ حِينَ يُصْبِحُ عَشْرًا وَ حِينَ يُمَسِي عَشْرًا أَدْرَكَتُهُ شَفَاعَتِي؛ کسی که در هر صبح و شام ده بار بر من صلوات فرستد، شفاعت من او را فرا گیرد.²
3. از سهل بن سعد آورده است:
قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَإِذَا بِأَبِي طَلْحَةَ، فَقَامَ إِلَيْهِ فَتَلَقَّاهُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي لَأَرَى السُّرُورَ فِي وَجْهِكَ، قَالَ صلی الله علیه و آله: «أَتَانِي جِبْرِيلُ أَنْفَاءً فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! مِنْ صَلَّي عَلَيْكَ مَرَّةً كَتَبَ اللَّهُ بِهَا عَشْرَ حَسَنَاتٍ وَ مَحَى عَنْهُ عَشْرَ سَيِّئَاتٍ وَ رَفَعَ لَهُ بِهَا عَشْرَ دَرَجَاتٍ»؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد که ابو طلحه به سوی او شتافت و از او استقبال کرد و گفت: «پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا! چهره شما را مسرور می‌بینم.» فرمود: «جبرئیل به تازگی نزد من آمد و گفت: ای محمد! هر کس یک بار بر تو صلوات فرستد، خداوند، ده حسنه پاداشش داده، ده سیئه و بدی را از او زدوده و ده درجه بالایش می‌برد.»³

¹. کنز العمال، ج 1، ص 436.

². همان، ص 439.

³. همان، ج 1، ص 436، 447 و ج 2، ص 179. این روایت از زبان ابوطلحه با این زیادت آمده است: «و فرشته به او فرستنده صلوات همان را گوید که به شما گفته است. گفتم: ای جبرئیل! این فرشته کیست؟ گفت: خدای عز و جل از هنگامی که شما را آفریده تا زمانی که مبعوثان کرده و فرشته را بر شما گماشته است؛ هیچ یک از امت شما بر شما صلوات نفرستد مگر آنکه (فرشته به او) گوید: و تو! خداوند بر تو صلوات فرستاد.» کنز العمال، ج 1، ص 440، 449 و ج 2، ص 181. این روایت از سعید بن عمر انصاری و ابو بردة بن نیار و انس نیز آمده است. کنز العمال، ج 1، ص 438، 448-449؛ سنن نسائی، ج 3، ص 50؛ کتاب الصلاة، باب فضل صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله؛ فرائد السمطين، ج 1، ص 24؛ تاریخ بغداد، ج 8، ص 281.

4. در صحیح مسلم، سنن ترمذی، سنن نسائی، مسند احمد و غیر آن از ابو هریره آمده است¹ که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ صَلَّى عَلَيَّ وَاحِدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ عَشْرًا؛ هر کس یک صلوات بر من فرستد، خداوند ده بار بر او صلوات فرستد.²

5. در کنز العمال از عمار یاسر از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کند که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ أُعْطِيَ مَذَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَسْمَاعَ الْخَلْقِ، فَهُوَ قَائِمٌ عَلَى قَبْرِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا يُصَلِّي عَلَيَّ أَحَدٌ صَلَاةً إِلَّا سَمَّاهُ بِاسْمِهِ وَ اسْمَ أَبِيهِ وَ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ صَلِّ عَلَيَّ فَلَنْ بَنِي فُلَانٌ. وَ قَدْ ضَمِنَ لِي رَبِّي - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - أَنَّهُ أَرَدُ عَلَيْهِ بِكُلِّ صَلَاةٍ عَشْرًا؛

خداوند فرشته ای از فرشتگان را به اندازه همه مردم شنوایی داده و او تا روز قیامت بر قبر من ایستاده است. هیچ کس بر من صلواتی نمی فرستد مگر آنکه او را به نام و نام پدر معرفی کرده و گوید: ای محمد! فلان پسر فلان بر تو صلوات فرستاد. پروردگار والای من ضمانت کرده که هر صلواتش را ده بار به او باز گردانم.³

6. در سنن ابوداود و ترمذی و نسائی و مسند احمد و مستدرک از فضالة بن عبید آورده اند که گفت:⁴

سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَجُلًا يَدْعُو فِي الصَّلَاةِ وَ لَمْ يَذْكُرِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ النَّبِيِّ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عَجَلٌ هَذَا» ثُمَّ دَعَاهُ وَ قَالَ لَهُ وَ لِيْغَيْرِهِ: إِذَا صَلَّيْتَ أَحَدًا فَمِنْكُمْ فَلْيَبْدَأْ بِتَحْمِيدِ اللَّهِ وَ الدُّنْيَا عَلَيْهِ ثُمَّ لِيُصَلِّ عَلَيَّ النَّبِيِّ ﷺ ثُمَّ لِيَدْعُ بَعْدَ مَا شَاءَ؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدند مردی در نماز دعا می کند، ولی نه خدا را یاد کرد و نه صلوات بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و آله فرمودند: «او شتاب کرد.» سپس وی را فرا خواند و

¹. عبارت از صحیح مسلم است.

². صحیح مسلم، ج 1، ص 306؛ کتاب الصلاة، باب صلوات بر پیامبر؛ سنن ترمذی، ج 2، ص 270. سنن نسائی، ج 3، ص 50. مسند طیبی، ج 1، ص 283، حدیث 2122؛ ریاض الصالحین، ص 381؛ اسباب التنزیل واحدی، ص 250؛ در المنثور سیوطی، ج 5، ص 218؛ تفسیر قرطبی، ج 14، ص 294.

³. کنز العمال، ج 1، ص 448-450.

⁴. عبارت از ابو داود است.

به او و دیگران فرمود: «هر گاه یکی از شما نماز خواند، ابتدا حمد و ثنای الهی کند، سپس بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صلوات فرستد، پس از آن هر چه خواست، از خدا بخواهد.»¹

7. از سعد ساعدی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده اند که فرمود:

لا صَلَاةَ لِمَنْ لَا يُصَلِّي عَلَى النَّبِيِّ ﷺ؛ نماز کسی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله صلوات نفرستد، نماز نیست.²

8. از جابر از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمود:

مَنْ ذُكِرَتْ عِنْدَهُ فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ فَقَدْ شَقِيَ؛ کسی که نام من نزد او برده شود و بر من صلوات نفرستد یقیناً ستم کرده است.³

9. از امام حسین بن علی علیهما السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمود:

مَنْ ذُكِرَتْ عِنْدَهُ فَحَطَّيْ الصَّلَاةَ عَلَيَّ حَطَّيْ طَرِيقَ الْجَنَّةِ؛ کسی که نام من نزد او برده شود و صلوات بر مرا ندیده انگارد، راه بهشت را ندیده انگاشته است.⁴

10. در مسند احمد و سنن ترمذی و غیر آن، از حسین بن علی علیهما السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمود:

الْبَخِيلُ مَنْ ذُكِرَتْ عِنْدَهُ فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ؛ بخیل کسی است که نام من نزد او برده شود و بر من صلوات نفرستد.⁵

1. سنن ابو داود، ج 2، ص 77، حدیث 1480؛ سنن ترمذی، کتاب دعاء، ج 13، ص 21. در روایت دیگر از همین باب آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردی که نماز خواند و برای خویش دعا کرد ولی نه خدا را سپاس گفت و نه بر پیامبر خدا صلوات فرستاد، فرمود: «ای نمازگزار! هرگاه نماز خواندی و نشستی، خدای را سپاس گوی و بر من صلوات فرست. سپس از او بخواه.» آن حضرت به فرد دیگری که نماز گزارد و سپاس خدا گفت و صلوات بر پیامبر فرستاد، فرمود: «ای نمازگزار! دعا کن که اجابت می شود.» مسند احمد، ج 6، ص 18؛ سنن نسائی، ج 3، ص 44؛ مستدرک حاکم، ج 1، ص 268؛ ریاض الصالحین نبوی، ص 382.

2. سنن ابن ماجه، ج 1، ص 140، 400.

3. همان.

4. کنز العمال، ج 1، ص 438 از طبرانی. همانند این حدیث را از ابن عباس نیز در، ج 1، ص 438 می بینید. و نیز در تفسیر در المنثور، ج 5، ص 218؛ ابن ماجه، ص 294.

5. مسند احمد، ج 1، ص 201؛ سنن ترمذی، کتاب دعاء، ج 13، ص 62-63؛ کنز العمال، ج 1، ص 437، از حسن که ظاهراً اشتباه است. زیرا مؤلف خود گفته است: این حدیث را از احمد و ترمذی و نسائی و ابن حبان روایت کرده اند. لذا باید از حسین علیه السلام باشد. همانند

1. در کنز العمال از امام علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کند که فرمود:
قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَكَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ؟ قَالَ: قُولُوا: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَ اَلِ اِبْرَاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ، وَ بَارِكْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَ عَلٰى اَلِ اِبْرَاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ؛ (اصحاب) گفتند: ای رسول خدا! چگونه بر شما صلوات فرستیم؟ فرمود: «بگوئید: خداوندا بر محمد و آل محمد صلوات فرست، همان گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم صلوات فرستادی، راستی را که تو ستوده و والائی. و بر محمد و آل محمد فزونی بخش، همان گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم فزونی دادی، راستی را که تو پسندیده و عظمائی.¹

2. در صحیح مسلم، سنن ابو داود، ترمذی، نسائی، موطأ مالک، مسند احمد و سنن دارمی، از ابو مسعود انصاری روایت کنند که گفت:
 رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و با ما در مجلس سعد بن عباده نشست. بشیر بن سعد – ابونعمان بن بشیر – به او گفت: ای رسول خدا! خداوند ما را فرمان داده تا بر شما صلوات فرستیم، چگونه بر شما صلوات فرستیم؟ راوی گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله (به گونه ای) ساکت شد که ما آرزو کردیم ای کاش او چنین سؤال نکرده بود. سپس فرمود: «بگوئید: خداوندا بر محمد و آل محمد صلوات فرست، همان گونه که بر ابراهیم صلوات فرستادی، و بر محمد و آل محمد فزونی بخش، همان گونه که بر ابراهیم در جهانیان فزونی دادی. راستی را که تو ستوده و والائی. سلام نیز همان گونه است که دانستید.»²

این حدیث را از عوف بن مالک و حسن و جابر و ابو هریره و قتاده نیز، در کنز العمال، ج 1، ص 436-438 و 453 می یابید. و نیز در تفسیر الدر المنثور، ج 5، ص 218؛ و ریاض الصالحین، ص 382.

¹. تفسیر در المنثور، ج 5، ص 217؛ کنز العمال، ج 2، ص 176.

². صحیح مسلم، کتاب الصلاة، ج 1، ص 305؛ حدیث 67؛ سنن دارمی، ج 1، ص 310؛ سنن ابوداود، ج 1، ص 258؛ حدیث 980؛ سنن نسائی، ج 3، ص 47-45؛ سنن ترمذی، کتاب تفسیر، تفسیر سوره احزاب، ج 2، ص 95؛ موطأ مالک، ج 1، ص 165-166؛ مسند احمد، ج 5، ص 274 و ج 4، ص 118؛ کنز العمال، ج 2، ص 182؛ تفسیر قرطبی، ج 4، ص 233؛ تفسیر در المنثور، ج 5، ص 216 –

3. در صحیح بخاری، سنن نسائی و ابن ماجه و مسند احمد از ابو سعید خدری روایت کنند که گفت: **قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَذَا السَّلَامُ عَلَيْكَ قَدْ عَرَفْنَا هَ كَيْفَ الصَّلَاةَ؟ قَالَ: قُولُوا: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُوْلِكَ كَمَا صَلَّيْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ، وَ بَارِكْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ؛** گفتم ای رسول خدا! این سلام بر شما بود، آن را دانستیم، صلوات (بر شما) چگونه است؟ فرمود: بگوئید: خداوندا بر محمد بنده و رسول خودت صلوات فرست، همان گونه که بر ابراهیم صلوات فرستادی و بر محمد و آل محمد برکت و فزونی بخش، همان گونه که بر ابراهیم برکت و فزونی دادی.¹

4. در تفسیر طبری و سیوطی از ابن عباس آورده اند: **فَقُلْنَا أَوْ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَدْ عَلِمْنَا السَّلَامَ عَلَيْكَ فَكَيْفَ الصَّلَاةُ عَلَيْكَ؟ فَقَالَ: «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَ آلِ اِبْرَاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ، وَ بَارِكْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَ آلِ اِبْرَاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ؛** پس گفتیم - یا گفتند -: ای رسول خدا! سلام بر شما را دانستیم، صلوات بر شما چگونه است؟ فرمود: «خداوندا بر محمد و آل محمد صلوات فرست، همان گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم صلوات فرستادی، همانا تو ستوده و والائی، و بر محمد و آل محمد برکت و فزونی بخش، همان گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم برکت و فزونی دادی، راستی را که تو پسندیده و والائی.»²

5. در سنن نسائی از زید بن خارجه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کند که فرمود: **صَلُّوْا عَلَیَّ وَ اجْتَهِدُوْا فِی الدُّعَاءِ وَ قُولُوْا: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ عَلٰى آلِ مُحَمَّدٍ وَ بَارِكْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ**

217؛ تفسیر ابن کثیر، ج 3، ص 508؛ تفسیر خازن، ج 3، ص 477؛ مستدرک الصحیحین، ج 1، ص 268؛ سنن بیهقی، ج 2، ص 378.

1. صحیح بخاری، کتاب تفسیر، تفسیر سوره احزاب، ج 3، ص 119 و کتاب دعوات، ج 4، ص 72؛ سنن نسائی، ج 3، ص 49؛ سنن ابن ماجه، ج 1، ص 292، حدیث 902؛ مسند احمد، ج 3، ص 47؛ تفسیر در المنثور، ج 5، ص 217.

2. تفسیر طبری، تفسیر سوره احزاب، ج 22، ص 31؛ تفسیر در المنثور، ج 5، ص 216.

مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ عَلَىٰ آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ؛

بر من صلوات فرستید و در دعا بکوشید و بگوئید: خداوندا بر محمد و آل محمد صلوات فرست، و بر محمد و آل محمد فزونی بخش. همان گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم فزونی دادی. راستی را که تو ستوده و والائی.¹ 6. در سنن نسائی و مسند احمد از ابوظلحه روایت کنند که گفت:

قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! كَيْفَ الصَّلَاةُ عَلَيْكَ؟ قَالَ: قُولُوا: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَ اَلِ اِبْرَاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ، وَ بَارِكْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَ اَلِ اِبْرَاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ؛ گفتیم: ای رسول خدا! صلوات بر شما چگونه است؟ فرمود: «بگوئید: خداوندا بر محمد و آل محمد صلوات فرست، همان گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم صلوات فرستادی، راستی را که تو ستوده و والائی و بر محمد و آل محمد برکت و فزونی بخش، همان گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم برکت و فزونی دادی، راستی را که تو پسندیده و عظمائی.» در روایت دیگری چنین است:

مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا! چگونه بر شما صلوات فرستیم؟ فرمود: بگوئید: خداوندا بر محمد و آل محمد صلوات فرست. همان گونه که بر ابراهیم صلوات فرستادی، راستی را که تو ستوده و والائی و بر محمد و آل محمد برکت و فزونی بخش، همان گونه که بر ابراهیم برکت و فزونی دادی، راستی را که تو پسندیده و عظمائی.²

7. در کنز العمال از طلحه روایت کنند که گفت: قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَدْ عَلِمْنَا كَيْفَ السَّلَامِ عَلَيْكَ، فَكَيْفَ الصَّلَاةُ عَلَيْكَ؟ قَالَ: قُولُوا: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ وَ بَارِكْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ وَ بَارَكْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَ اَلِ اِبْرَاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ؛ گفتیم: ای رسول خدا! چگونه سلام بر شما

1. سنن نسائی، کتاب سهو، ج 3، ص 49.

2. همان، ص 48؛ مسند احمد، ج 1، ص 162.

را دانستیم، صلوات بر شما چگونه است؟ فرمود: «بگوئید: خداوندا بر محمد و آل محمد صلوات فرست و بر محمد و آل محمد برکت و فزونی بخش، همان گونه که بر ابراهیم و بر آل ابراهیم صلوات فرستادی و برکت و فزونی بخشیدی، راستی را که تو ستوده و والائی.»¹

8. در صحیح بخاری و مسلم، سنن ابو داود و دارمی و نسائی و ترمذی و ابن ماجه، مسند احمد، تفسیر طبری و سیوطی از کعب ابن عجره روایت کنند که گفت:

كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله إِذْ جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: قَدْ عَلِمْنَا كَيْفَ نَسَلْنَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ نَصَلِّيكَ عَلَيْكَ؟ قَالَ: قُولُوا: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَعَلٰى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَعَلٰى آلِ اِبْرَاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ، وَ بَارِكْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَعَلٰى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَعَلٰى آلِ اِبْرَاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ؛ نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و الهنشسته بودم که مردی آمد و گفت: ای رسول خدا! ما چگونه سلام کردن بر شما را دانستیم، چگونه بر شما صلوات فرستیم؟ فرمود: بگوئید: خداوندا بر محمد و آل محمد صلوات فرست همان گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم صلوات فرستادی، راستی را که تو پسندیده و والائی. خداوندا بر محمد و آل محمد برکت و فزونی بخش، همان گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم برکت و فزونی دادی، راستی را که تو ستوده و عظمائی.²

9. در مسند احمد و درالمنثور سیوطی از برده خزاعی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کنند که فرمود:

قُولُوا: اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَ رَحْمَتِكَ وَ بَرَكَاتِكَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَعَلٰى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا جَعَلْتَهَا عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ؛ بگوئید: خداوندا صلوات و رحمت و برکات را بر محمد و آل محمد ارزانی بخش، همان گونه که آنها را بر ابراهیم ارزانی داشتی، راستی را که تو ستوده و

¹. كنز العمال، ج 2، ص 176؛ تفسیر در المنثور، ج 5، ص 216.

². صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، ج 2، ص 159-160 و کتاب تفسیر، تفسیر سوره احزاب، ج 3، ص 119 و کتاب الدعوات، ج 4، ص 72؛ صحیح مسلم، کتاب صلاة، ج 1، ص 305، حدیث 66؛ سنن ابو داود، ج 1، ص 257، حدیث 976؛ سنن دارمی، ج 1، ص 309؛ سنن نسائی، ج 3، ص 48-47؛ سنن ترمذی، ج 2، ص 268؛ سنن ابن ماجه، حدیث 904. مسند احمد، ج 4، ص 244-241؛ تفسیر طبری، ج 22، ص 31؛ تفسیر قرطبی، ج 14، ص 334؛ تفسیر در المنثور، ج 5، ص 215-216؛ كنز العمال، ج 2، ص 180؛ تفسیر ابن کثیر، ج 3، ص 507.

والائى.¹

10. در كنزالعمال از محمد بن عبداللّه بن زید از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت كند كه فرمود: **قُولُوا: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ عَلٰى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيمَ وَ بَارِكْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ عَلٰى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيمَ فِي الْعَالَمِينَ اِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ، وَ السَّلَامُ كَمَا عَلَّمْتُمْ؛** بگوئيد: خداوندا بر محمد و آل محمد صلوات فرست، همان گونه كه بر ابراهيم صلوات فرستادی، و بر محمد و آل محمد برکت و فزونی بخش، همان گونه كه بر ابراهيم در جهانیان برکت و فزونی دادی، راستی را كه تو ستوده و والائى. سلام نيز همان گونه است كه دانستيد.²

11. طبرى و سيوطى از ابراهيم در ذیل آیه شریفه: **«ان الله و ملائكته...»** آورده اند كه: **قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَذَا السَّلَامُ قَدْ عَرَفْنَاهُ، فَكَيْفَ الصَّلَاةُ عَلَيْكَ؟ فَقَالَ: قُولُوا: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ وَ اهل بَيْتِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيمَ اِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ؛** گفتند: ای رسول خدا! این سلام را دانستیم، صلوات بر شما چگونه است؟ فرمود: «بگوئيد: خداوندا بر محمد بنده و رسولت و اهل بیت او صلوات فرست، همان گونه كه بر ابراهيم صلوات فرستادی، راستی را كه تو ستوده و والائى.³

12. در كنز العمال از ام المؤمنین عایشه روایت كند كه گفت:

قَالَ اصْحَابُ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله: يَا رَسُولَ اللَّهِ اُمِرْنَا اَنْ نَكْثِرَ الصَّلَاةَ عَلَيْكَ فِي اللَّيْلَةِ الْغُرَاءِ وَ الْيَوْمِ الْاَزْهَرِ وَ اَحَبِّ مَا صَلَّيْنَا عَلَيْكَ كَمَا تُحِبُّ، قَالَ: «قُولُوا: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ عَلٰى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيمَ وَ آلِ اِبْرَاهِيمَ، وَ اَرْحَمِ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ كَمَا رَحِمْتَ اِبْرَاهِيمَ وَ آلَ اِبْرَاهِيمَ، وَ بَارِكْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيمَ وَ آلِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ، وَ اَمَّا السَّلَامُ فَقَدْ عَرَفْتُمْ كَيْفَ هُوَ؛ صحابه پیامبر گفتند: ای رسول خدا! فرموده شدیم تا در شب تار و

¹. مسند احمد، ج 5، ص 353؛ تفسیر در المنثور، ج 5، ص 218؛ كنزالعمال، ج 1، ص 442.

². كنزالعمال، ج 1، ص 442.

³. تفسیر طبرى، ج 2، ص 32؛ تفسیر در المنثور، ج 5، ص 216.

روز روشن، صلوات بر شما را بسیار کنیم. (چه زیباست که) محبوبترین صلوات ما بر شما به گونه‌ای باشد که دوست می‌دارید، فرمود: بگوئید: خداوندا بر محمد و آل محمد صلوات فرست، همان گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم صلوات فرستادی، و محمد و آل محمد را ببخشای، همان گونه که ابراهیم و آل ابراهیم را بخشودی، و بر محمد و آل محمد برکت و فزونی بخش، همان گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم برکت و فزونی دادی، راستی را که تو ستوده و والائی. اما کیفیت سلام را که خود دانستید.¹

2- مُصَحَّف در روایات و اخبار

مُصَحَّف در روایات و اخبار

1. معنای مُصَحَّف در لغت عرب

¹. کنز العمال، ج 2، ص 182 و ج 1، ص 43.

در زبان عرب، به چیزی که در آن می‌نویسند «صحیفه» و جمع آن را، صحائف، صُحُف و صُحُف گویند.¹ و «مُصْحَف» و «مُصْحَف» را، «الجامع بین الدفتین» یعنی مجموعه میان دو جلد، نامند.

در تفسیر «دفتین» گفته‌اند: الدَّفَّة: جنب و پهلو و صفحه هر چیز است. پوست کشیده شده بر دو روی طبل را که بر آن می‌کوبند نیز، «دَفَّتَا الطُّبُل» یعنی جلد‌های دو طرف طبل نامیده‌اند.

و از این رو، جلد اول و آخر کتاب را نیز «دَفَّتَا الْمُصْحَف» یعنی دو جلد در بردارنده «صفحات» کتاب می‌نامند، و هرگاه می‌گویند: «حَفِظَ مَا بَيْنَ الدَّفَّتَيْنِ»² مقصودشان این است که، کتاب در میان دو جلد آن محفوظ است.

بنابراین، «مُصْحَف» نام کتاب جلد شده است. زیرا، اگر «صحیفه» همان است که در آن می‌نویسند و جمع آن صُحُف، «مُصْحَف» نیز، جامع و دربردارنده «صُحُف» است که میان دو جلد است. پس، «مُصْحَف» در کلام عرب به معنای «کتاب جلد شده» در زبان فارسی است، چه قرآن باشد و چه غیر قرآن.

2. مُصْحَف در اصطلاح صحابه

واژه «مُصْحَف» در روایات «جمع قرآن» تا زمان عثمان، به همان معنای لغوی به کار رفته است. بخاری از صحابی «زید بن ثابت» روایتی دارد که فشرده آن چنین است: زید گوید: «خلیفه ابوبکر به او دستور داد تا قرآن را جمع کند. گوید: همه قرآن را گرد آوردم. صفحات گرد آمده نزد ابوبکر بود تا از دنیا رفت. سپس در حیات عمر نزد او، و پس از وی نزد حفصه دختر عمر باقی بود.»

بخاری بعد از آن از آنس روایتی آورده که فشرده اش چنین است: «هنگامی که عثمان تصمیم به جمع قرآن گرفت او را نزد حفصه فرستاد که «صُحُف» و نوشته‌ها را نزد ما بفرست تا «مصاحف» را از روی آنها نسخه برداری

¹. مراجعه کنید: مفردات، راغب؛ لسان العرب، ابن منظور؛ المحکم، ابن سیده؛ الصحاح، جوهری؛ قاموس المحيط، فیروز آبادی، ماده صحف.

². مراجعه کنید: تاج العروس زبیدی؛ المعجم الوسیط، ماده دفت.

کنیم و سپس به تو بازگردانیم ... تا آخر خبر.»¹
بدیهی است که واژه «صُحُف» و «مَصاحِف» در این دو روایت، به همان معنای لغوی یعنی: نوشته‌ها و کتابهای جلد شده، آمده است.

صریح‌تر از آنچه در روایت بخاری آمده، روایاتی است که ابو داود سجستانی [سیستانی] در باب: «جمع قرآن در مَصْحَف» در کتابش به نام «المصاحف» به گونه زیر آورده است:

الف - از محمد بن سیرین روایت کند که گفت: هنگامی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رحلت فرمود، علی علیه‌السلام سوگند خورد که جز برای نماز جمعه ردا بر دوش نگیرد تا قرآن را در «مُصْحَف» جمع کند.

ب - از ابوالعالیه روایت کند که: آنان قرآن را در زمان خلافت ابوبکر در يك «مُصْحَف» جمع کردند.

ج - از حسین روایت کند که: عمر بن خطاب دستور جمع قرآن را داد، و او اولین کسی بود که قرآن را در «مُصْحَف» جمع کرد.² استشهاد ما به این روایات سه‌گانه از آن روایت است که: در زمان روایت آنها معنای «مُصْحَف» اعم از قرآن بوده است، و چنانکه گذشت، در آنها به ترتیب آمده بود: الف - تا قرآن را در «مُصْحَف» جمع کند.

ب - قرآن را در «مُصْحَف» جمع کردند.
ج - دستور جمع قرآن را داد، و او اولین کسی بود که قرآن را در «مُصْحَف» جمع کرد.
حال، اگر «مُصْحَف» در نزد آنان همان قرآن بود معنای روایات بدین‌گونه می‌شد:

الف - تا قرآن را در قرآن جمع کند.
ب - قرآن را در قرآن جمع کردند.
ج - او اولین کسی بود که قرآن را در قرآن جمع کرد.

3. مُصْحَف در روایات امامان اهل بیت علیهم‌السلام
«مصحف» در روایات امامان اهل بیت علیهم‌السلام نیز،

1. صحیح بخاری، کتاب فضائل القرآن، باب جمع القرآن، ج 3، ص 150.

2. کتاب المصاحف، عبدالله بن ابی‌داود سجستانی متوفای [316 هجری]، تصحیح دکتر اثر جفری، چاپ اول، قاهره [1355 هجری]. روایات الف و ج در ص 10 و روایت ب در ص 9، آمده است.

به همان معنای لغوی مکتب خلفاست. کلینی در کافی باب: «قراءة القرآن في المصحف» روایت کند که:

1. امام صادق علیه السلام فرمود:
مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فِي الْمُصْحَفِ مَتَّعَ بِبَصَرِهِ، وَ خَفَّفَ عَن
وَالِدَيْهِ، وَ إِنْ كَانَ كَافِرِينَ.
هر کس قرآن را در «مُصْحَف» تلاوت کند، دیدگانش را
بهره‌مند و پدر و مادرش را - اگرچه کافر باشند -
سبکبار گرداند.

2. و نیز، فرموده:
قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ فِي الْمُصْحَفِ تُخَفِّفُ الْعَذَابَ عَنِ الْوَالِدَيْنِ،
وَ لَوْ كَانَ كَافِرِينَ.

تلاوت قرآن در مصحف، عذاب پدر و مادر را - اگرچه
کافر باشند - کاهش می‌دهد.¹

پس، با توجه به آنچه آوردیم، «مُصْحَف» در کلام صحابه
و تابعین و راویان مکتب خلفا و مکتب اهل بیت
علیهم السلام به معنای: «کتاب جلد شده» به کار رفته
است. یعنی: «مُصْحَف» در گفتگوها و محاورات صدر اسلام
در همان معنای لغوی استعمال شده، و پس از آن، در
دوره‌های بعد، قرآنِ مدونِ جلد شده به «مُصْحَف» شهرت
یافته است.

4. «مصحف» در اخبار مکتب خلفا

در مکتب خلفا کتابهای دیگری جز قرآن را نیز،
«مصحف» نامیده‌اند که از جمله آنهاست:
مصحف خالد بن معدان

ابن ابی‌داود [متوفای، 316 هجری]، ابن عساکر [متوفای،
571 هجری]، مزّی [متوفای، 724] و ابن حجر [متوفای،
852] در شرح حال خالد بن معدان گویند:

علم خالد بن معدان در «مُصْحَف» وی بود که تُکمه و جای
تُکمه داشت.²
معرف خالد بن معدان

خالد بن معدان از بزرگان علمای شام و از تابعین در
اسلام بود که هفتاد نفر از صحابه را درک کرده است.

¹. اصول کافی، ج 2، ص 613، چاپ تهران، 1388 هجری.

². المصاحف، ص 134-135؛ تاریخ دمشق، خطی، کتابخانه دمشق نسخه تصویری «مجمع علمی
اسلامی» به شماره 5، 2، 259 أ؛ تهذیب الکمال، خطی، نسخه تصویری مجمع علمی اسلامی،
ج 2، ص 170؛ تهذیب التهذیب، ج 3، ص 118-119.

ابن اثیر [متوفای، 630 هجری] در ماده «الکلاعی»¹ شرح حال او را آورده و گوید: خالد در سال 103 یا 104 یا 108 هجری از دنیا رفته است.

5. شهرت واژه «مصحف» در نوشته‌های جلد شده

استعمال واژه «مصحف» در آنچه نوشته و جلد شده، یعنی کتاب مجلد، در نزد علما و پژوهشگران مکتب خلفاء، مشهور و متداول بوده که دو نمونه آن را می‌آوریم:

الف) ابن ابی‌داود سجستانی از بزرگان قرن سوم هجری در کتاب خود المصاحف - چنانچه گذشت - عنوان داشته که:

1. ابوبکر صدیق (رض) پس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، قرآن را در «مصحف» گرد آورد.
 2. علی بن ابیطالب (رض) قرآن را در مصحف جمع کرد.
 3. عمر بن خطاب (رض) قرآن را در مصحف گرد آورد.
- ب) از علمای معاصر نیز، ناصرالدين الأسد در کتاب خود مصادر الشعر الجاهلی گوید: آنان واژه «مصحف» را بر کتاب جمع شده اطلاق می‌کردند و مرادشان از آن، مطلق کتاب بود، نه قرآن تنها. از جمله آنها ... تا آخر خبر.

او سپس داستان «مصحف» خالد بن معدان را نیز، از کتاب مصاحف ابن ابی‌داود سجستانی آورده است.²

6. مصحف در اصطلاح امتهای گذشته و نامگذاری کتب دینی سابق به «مصحف»

ابن سعد در طبقات به سند خود از قول سهل مولای عتیبه روایت کند که گفته است: او فردی نصرانی و از مردم «میس» بوده، یتیمی که در دامن پدر و عمویش پرورش یافته و انجیل را تلاوت می‌کرده است. گوید: من «مصحف»ی را از عمویم گرفتم و آن را می‌خواندم که به ورقه‌ای ناشناخته، با نوشته‌ای غیر معمول رسیدم، با دست آن را لمس کرده، دیدم برگه‌های آن به هم چسبیده است.

آن را گشودم و دیدم صفات حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بدین‌گونه در آن آمده است که: نه کوتاه و نه بلند،

¹ اللباب فی تہذیب الأنساب، ج 3، ص 62-63، مصادر آن نیز در حاشیه شماره 8 آمده است.

² مصادر الشعر الجاهلی، ص 139، چاپ پنجم، به نقل از مصاحف سجستانی، ص 134 - 135.

سفید روی پرموی دو رشته که میان دو کتف او مهر [نبوت] است. بخشش او زیاد بوده و صدقه را نمی‌پذیرد. بر حمار و شتر سوار می‌شود و گوسفند را با دست خود می‌دوشد و لباس پشمینه می‌پوشد، و هر که چنین کند از کبر دوری جسته است، و او این کار را می‌کند. از ذریه و نسل اسماعیل بوده و نامش احمد است. سهل گوید: بدین جا که رسیدم، عمویم سر رسید و چون آن ورقه را گشوده دید مرا کتک زد و گفت: تو را با گشودن این ورقه و خواندن آن چه کار؟ گفتم: در آن صفات احمد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است. گفت: او هنوز نیامده است.¹

بدین‌گونه «مصحف» را اسمی عام برای نوشته‌های جلد شده یافتیم، و اگر آنچه در روایت مصحف ابن ابی‌داود آمده صحت داشته باشد که، ابوبکر قرآن را «مصحف» نامیده است، این نامگذاری تا زمان خلافت عثمان شهرت نیافته بود و این موضوع از دو روایت پیشین که از صحیح بخاری آوردیم آشکار می‌گردد، و نامیدن قرآن به «مصحف» تنها بعد از آن دوران شهرت یافته، و در آن هنگام نیز، این نامگذاری منحصر به قرآن نبوده، بلکه در هر دو مکتب خلفا و اهل بیت علیهم‌السلام کتابهای دیگری به این نام بوده است که یکی از آنها مصحف فاطمه علیها‌السلام دخت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشد.

7. مصحف فاطمه علیها‌السلام دخت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

در روایات آمده است: «فاطمه علیها‌السلام دخت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را کتابی بوده به نام مصحف که خبرهایی از غیب در آن درج شده بود.» در کتاب بصائر الدرجات با بیش از یک سند از قول امام صادق علیه‌السلام آمده است که آن حضرت در جواب کسانی که نزد او آمده و از آنچه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برای علی علیه‌السلام و او برای حسن علیه‌السلام باقی گذارده، سؤال می‌کردند، فرمود:

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چیزی را نزد ما باقی گذارده که همه آنچه بشر نیازمند آن است، حتی خسارت خراش ناخن نیز، در آن هست و فاطمه علیها‌السلام

¹. طبقات ابن سعد، ج 1، ص 363، چاپ بیروت.

مصحفی باقی گذارده که قرآن نیست... تا آخر حدیث.¹ بنابراین، دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله – چنانکه گذشت – کتابی به نام مصحف داشته است. همان گونه که نام کتاب خالد بن معدان نیز، مصحف بوده است، و امامان اهل بیت علیهم السلام که این خبر را داده اند تصریح کرده اند که آن مصحف قرآن نبوده و چیزی از قرآن در آن نیست، بلکه اخبار حوادثی است که در آینده خواهد شد.

ولی با کمال تأسف، برخی از نویسندگان مکتب خلفا با افترا و تهمت گویند: مصحف فاطمه نزد پیروان مکتب اهل بیت، قرآنی دیگر است! در حالی که پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام هرگز این سخن را درباره مصحف خالد نگفته اند.

8. مصاحف صحابه

بسیاری از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله مصحف‌هایی داشتند که هر يك از آنان قرآن را همراه آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر برخی از آیات آن می‌شنیدند می‌نوشتند. بنابراین، معنای مصاحف صحابه در عصر خود آنان می‌شود «قرآن نوشته شده با حدیث پیامبر در تفسیر برخی از آیات». همان گونه که در تفاسیر روایی آمده و تفسیر دُرّ المنثور سیوطی، در مکتب خلفاء و تفسیر برهان بحرانی در نزد پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام، چنین‌اند.

نمونه‌هایی از مصاحف صحابه

الف) مصحف ام المؤمنین عایشه

از ابی‌یونس خادم عایشه روایت کنند که گفت: عایشه به من فرمود تا مصحفی برای او بنویسم و گفت: «هرگاه به این آیه رسیدی: حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی مرا خبر کن. [گوید:] هنگامی که به آن آیه رسیدم آگاهش کردم و او چنین املا کرد: «حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی – و صلاة العصر – و قوموا لله قانتین» عایشه گفت: این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم.

ب) مصحف ام المؤمنین حفصه

از ابو رافع خادم حفصه روایت کنند که گفت: حفصه از من خواست تا مصحفی بنویسم و گفت: هرگاه

¹ بصائر الدرجات، ص 156. مشروح روایت در کتاب معالم المدرستین، ج 2، ص 322 آمده است.

به این آیه رسیدی: **حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ** ... بیا تا آن را همان گونه که فرا گرفته‌ام بر تو املا کنم. [گوید:] به آیه که رسیدم گفت: بنویس: **«حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ الْوُسْطَى - وَ صَلَاةِ الْعَصْرِ - .»** بنابراین آنچه گذشت، مصاحف در صدر اسلام، همانند کتابهای تفسیر در زمان ما، در بردارنده قرآن و بیان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در تفسیر آیات آن بوده است.

پس از آن، سیاست خلفای بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله - به خاطر مسائلی - بر آن شد تا قرآن را از حدیث رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله جدا کنند که شرح آن را بیان می‌داریم:

9. سیاست جداسازی قرآن از حدیث رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

برخی از آیات قرآن کریم در نکوهش بزرگان قریش و کسانی نازل شده که با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌جنگیدند؛ و بخشی نیز، در نکوهش قبایل برخی صحابه قریشی، مانند آیه (60) سوره اسراء که درباره بنی‌امیه یا افرادی از صحابه می‌فرماید: **وَ الشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ**. و آن درخت نفرین شده در قرآن. یا این دو آیه سوره تحریم [5 - 4] که درباره ام

المؤمنین عایشه و ام المؤمنین حفصه می‌فرماید:
إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَ إِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيْلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ ؛

اگر شما دو زن به سوی خدا باز گردید که دلهای شما منحرف گردیده، [به سود شماست] و اگر بر علیه او [پیامبر] متحد شوید بدانید که خدا خود یار و مددکار او بوده و جبرئیل و صالح مؤمنان و فرشتگان، بعد از آن، پشتیبان او خواهند بود.

و به دنبال آن می‌فرماید:
عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنْ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَ أَبْكَارًا ؛

ای بسا که اگر شما را طلاق گوید، خداوند زنانی بهتر از شما را نصیب او گرداند، زنانی مسلمان و مؤمن، تسلیم و تائب و عابد و هجرت‌کننده، غیر دوشیزه و دوشیزه. در برابر این آیات، آیات دیگری است که در مدح و ستایش دیگران نازل گردیده مانند آیه تطهیر در سوره

احزاب [33] که درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل گردیده و فرموده:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيراً ؛

خداوند، تنها اراده کرده تا رجز و پلیدی را از شما اهل البیت بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند. بیان شأن نزول این آیات و غیر آنها، که در حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده، با سیاست خلفای سه‌گانه مخالف بود. بدین خاطر، شعار: «حسبنا کتاب الله» را اعلام کرده و قرآن را از «حدیث» رسول الله صلی الله علیه و آله، بدین‌گونه جدا ساختند: ابتدا ابوبکر دستور داد نسخه‌ای از قرآن را جدای از «حدیث» رسول خدا صلی الله علیه و آله بنویسند. این کار در زمان خلافت عمر پایان یافت. وی پس از آن، کار خود را در منع و جلوگیری از نشر حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله آغاز کرد. پس از وفات عمر که میان برخی از صحابه و تابعین با بنی‌امیه و خویشاوندان عثمان درگیری و دشمنی پدید آمد، دشمنان آنان شروع به روایت احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله در نکوهش هیئت حاکمه خلافت کردند. به ویژه که هنوز مصاحف برخی از مخالفان با بیان رسول الله صلی الله علیه و آله در اختیارشان بود و به احادیث آن استدلال می‌کردند. عثمان که چنین دید به پاخاست و به تثبیت و اجرای این شعار پرداخت که: «قرآن را از حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله جدا کنید.»

پس از آن، نسخه جدای از حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را از ام‌المؤمنین حفصه گرفته و از روی آن چند نسخه استنساخ و آنها را به شهرهای مسلمانان فرستاد و دیگر مصاحف صحابه را که صاحبانش، نص آیات را همراه با بیان و تفسیری که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودند در دست داشتند، همه را جمع کرده و آتش زد. دیگر مسلمانان نیز، پس از آن واقعه، مصحف‌های خود را از روی این مصحف که از بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله خالی بود استنساخ کردند.

پس از آن، واژه «مُصْحَف» نامی شد علم برای قرآن مجرد و جدا از بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله. مرور زمان نیز باعث شد تا مسلمانان دوره‌های بعد ندانند که

در مصاحف صحابه، نص قرآنی با بیان تفسیری رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله همراه بوده است. هنگامی که منصور خلیفه عباسی در سال 143 هجری علمای مسلمان را به تدوین علوم برانگیخت، و متخصصان علوم قرآنی به نوشتن بیان و تفسیر آیات – همان گونه که در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود – مبادرت کردند، مُصَحَّفی که در آن، نص قرآنی با بیان تفسیری آیات همراه بود، تفسیر نامیده شد.

3- امامان این امت دوازده نفرند

امامان این امت دوازده نفرند

نص صریح پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر تعداد امامان عظیم‌السلام
حدیث عدد امامان

رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده است که امامانی که بعد از او می آیند، دوازده نفرند. این موضوعی است که صاحبان کتب صحیح و مسند که نامشان در زیر می آید، از آن حضرت روایت کرده اند:

الف) مسلم در صحیح خود از جابر بن سمره روایت کند که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «این دین همیشه، تا قیام قیامت و تا هنگامی که دوازده نفر خلیفه بر سر شما باشند، استوار و برپاست. این خلفا همگی از قریشاند.» در روایت دیگری آمده است: «همیشه کار مردم روبه راه است...»

در دو روایت دیگر آمده است: «تا آنکه دوازده خلیفه بیایند...» در سنن ابو داود آمده است: «تا آنکه دوازده نفر خلیفه بر سر شما باشند.» در حدیث دیگری است که فرمودند: «تا پایان دوازده نفر.»¹

و در صحیح بخاری گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «دوازده نفر امیر و فرمانده اند.» راوی گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آن سخنانی فرمود که من نفهمیدم، پدرم گفت: فرمود: «همگی آنان از قریشاند.»

در روایت دیگری می گوید: سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنانی فرمود که بر من پوشیده ماند، از پدرم پرسیدم: رسول خدا صلی الله علیه و آله چه فرمود؟ پدرم گفت: فرمود: همگی آنان از قریشاند.² در روایت دیگری است که فرمود: «دشمنی کسانی که با آنان دشمنی کنند، زیانی به ایشان نمی رساند.»³

1. صحیح مسلم، ج 3، ص 1453، حدیث 1821، این روایت را از آن رو برگزیدیم که جابر خود آن را نوشته است. صحیح بخاری، ج 4، ص 165، کتاب الاحکام؛ سنن ترمذی، باب ما جاء فی الخلفاء من ابواب الفتن؛ سنن ابو داود، ج 3، ص 106، کتاب المهدی؛ مسند طیالسی، حدیث 767-1278؛ مسند احمد، ج 5، ص 86-90، 92-101، 106-108؛ کنز العمال، ج 13، ص 26-27؛ حلیة الاولیاء ابو نعیم، ج 4، ص 333.

جابر بن سمره بن عامری خواهرزاده سعد بن ابوقاص است که بعد از سال هفتاد هجری در کوفه وفات کرد. صاحبان کتب صحیح 164 حدیث از او روایت کرده اند. شرح حال او در کتابهای اسدالغابة، تقریب التهذیب و جوامع السیره، ص 277 آمده است.

2. فتح الباری، ج 16، ص 338؛ مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 617.

3. فتح الباری، ج 16، ص 338.

ب) در روایت دیگری است که رسول خدا فرمود: «لَا تَزَالُ هَذِهِ الْأُمَّةُ مُسْتَقِيمًا أُمْرَهَا، ظَاهِرَةٌ عَلَيَّ عَدَوُّهَا، حَتَّى يُمَضَى مِنْهُمْ إِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ، ثُمَّ يَكُونُ الْمَرْجُ أَوْ الْهَرْجُ.»¹
کار این امت همیشه به سامان است و پیوسته بر دشمنانشان پیروزند تا آنگاه که دوازده نفر خلیفه، همگی از قریش، در گذرند. پس از آن فساد و خرابی یا فتنه و آشوب خواهد بود.¹

ج) در روایت دیگری آمده است که فرمود: «این امت دوازده نفر قییم دارد که هر کس آنان را یاری نکند، زیانی به ایشان نرساند، همگی آنان از قریشاند.»²

د) در روایت دیگری فرمود: «کار این مردم تا هنگامی که دوازده مرد بر آنان ولایت داشته باشند، همواره در جریان است.»³

ه) از قول انس روایت کنند که آن حضرت فرمود: «این دین تا دوازده نفر از قریش باشند، به هیچ روی نابود نگردد؛ و چون از دنیا بروند، زمین نیز، اهل خود را فرو می‌برد.»⁴

و) در روایت دیگری فرمود: «کار این امت، تا هنگامی که همه آن دوازده نفر قیام کنند، همیشه قرین پیروزی است. آنان همگی از قریشاند.»⁵

ز) احمد بن حنبل و حاکم و دیگران از مسروق روایت کنند که گفت: شبی نزد عبدالله بن مسعود نشسته بودیم و او قرآن به ما می‌آموخت که مردی پرسید: ای ابا

¹. منتخب کنز العمال، ج 5، ص 321؛ تاریخ ابن کثیر، ج 6، ص 249؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص 10؛ کنز العمال، ج 13، ص 26؛ الصواعق المحرقة، ص 28.

². کنز العمال، ج 13، ص 27 و منتخب آن، ج 5، ص 312.

³. شرح صحیح مسلم، نووی، ج 12، ص 202؛ الصواعق المحرقة، ص 18؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص 10.

⁴. کنز العمال، ج 13، ص 27.

⁵. همان.

عبدالرحمان! آیا از رسول خدا پرسیدید چه تعداد از این امت به خلافت می‌رسند؟ عبدالله گفت: از هنگامی که به عراق آمده‌ام، هیچ کس پیش از تو، چنین سؤالی از من نکرده است. بعد گفت: ما این موضوع را [از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله] پرسیدیم و آن حضرت فرمود: «آنان دوازده نفرند، به تعداد نقبای بنی‌اسرائیل.»¹ (ح) در روایت دیگری ابن مسعود گوید: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«خلفای بعد از من به تعداد اصحاب موسی هستند.»² ابن اثیر گوید: همانند این از عبدالله بن عمر و حذیفه و ابن عباس نیز، روایت شده است.³ مؤلف گوید: نمی‌دانم مقصود ابن کثیر از روایت ابن عباس، همان است که حاکم حسکانی از ابن عباس روایت کرده یا غیر آن است.

روایات گذشته صریحاً می‌گویند: «عدد والیان دوازده نفر و همگی از قریش‌اند.» و امام علی علیه‌السلام در سخن خود مقصود از «قریش» را در این روایات بیان کرده و می‌فرماید:

«همه امامان از قریش‌اند و در این تیره از هاشم [اهل البیت علیهم‌السلام] جایگزین شده‌اند، [ولایت] برای غیر آنان روا نیست و والیان جز ایشان شایسته [ولایت] نباشند.»⁴ و نیز فرمود:

اللَّهُمَّ بَلِي لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِمَّا ظَاهراً مَشْهُوراً أَوْ خَائِفاً مَغْموراً لِيُنْزِلَ حُجُجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتِهِ ...

1. مسند احمد، ج 1، ص 398-406؛ احمد شاکر در حاشیه اول 398 گوید: اسناد آن صحیح است. مستدرک حاکم و تلخیص آن، ج 4، ص 501؛ فتح الباری، ج 16، ص 339؛ مجمع الزوائد، ج 5، ص 190؛ الصواعق المحرقة، ابن حجر، ص 12؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص 10؛ جامع الصیفر، سیوطی، ج 1، ص 75؛ کنز العمال، متقی، ج 13، ص 27 گوید: طبرانی و نعیم بن حماد نیز آن را در فتن آورده‌اند. فیض القدير، ج 2، ص 458؛ تاریخ ابن کثیر، ج 6، ص 248-250، در باب ذکر الأئمة الاثني عشر الذين كلهم من قریش، از ابن مسعود.

2. تاریخ ابن کثیر، ج 6، ص 248؛ کنز العمال، ج 13، ص 27؛ شواهد التنزیل حسکانی، ج 1، ص 455، حدیث 626.

3. ابن کثیر، ج 6، ص 248.

4. نهج البلاغة، خطبه 142.

خداوندا! آری، زمین هرگز از قیام کننده به حق برای خدا خالی نخواهد شد، [این امام قائم،] یا پیروز است و نمایان و یا خائف است و پنهان، تا حجت‌های خدا و نشانه‌های روشن الهی نابود نگردد.¹

امامان دوازده‌گانه در تورات

ابن کثیر گوید: در توراتی که در دست اهل کتاب است موضوعی آمده که معنای آن چنین است: «خداوند متعال ابراهیم علیه السلام را به وجود اسماعیل علیه السلام بشارت داد و فرمود: اسماعیل را زیادتى بخشم و نسل او را گسترده گردانم و در بین آنان دوازده نفر از بزرگان و فرزندگان قرار دهم.»

و گوید: «ابن تیمیه گوید: اینان که به وجودشان بشارت داده شده، همان است که در حدیث جابر بن سمرة آمده و مقرر گردیده تا در میان امت پراکنده باشند و اینکه قیامت برپا نگردد مگر آنکه موجود شده باشند، و بسیاری از یهودیانی که به اسلام مشرف شده‌اند، اشتباه کرده و پنداشته‌اند آنان همان کسانی‌اند که فرقه رافضه [شیعیان دوازده امامی] به سوی آنان دعوت کرده و از ایشان پیروی می‌کنند.»²

مؤلف گوید: بشارت مورد اشاره در «سفر پیدایش» تورات امروزی، باب [17، شماره 18 - 20] اصل عبری چنین است:

**قی لی‌شماعیل بیرختی اوتو قی هفریتی اوتو قی هریتی
بمئود شنیم عسار نسیئیم یولید قی نتدیف لگوی
گدول.»³**

ترجمه: اسماعیل را مبارک ساخته و جدا او را بهره‌مند و پربرار و کثیر و گسترده گردانم، دوازده عدد امام از او پدید آید و او را به امت بزرگ و عظیمی تبدیل خواهم کرد.

این بخش از تورات اشاره به آن دارد که، مبارکی و پربراری و کثرت افراد تنها در نسل اسماعیل

¹. ینابیع المودة، شیخ سلیمان حنفی در باب صدم، ص 523؛ احیاء علوم الدین، غزالی، ج 1، ص 4؛ حلیة الاولیاء، ج 1، ص 80 فشرده.

². تاریخ ابن کثیر، ج 6، ص 249 - 250.

³. عهد قدیم، سفر التکرین، باب 17، ش 20، ص 23-23.

علیه السلام است. واژه «**شَنِيم عَسَار**» یعنی: دوازده نفر، که لفظ «**عَسَار**» در اعداد ترکیبی که معدود آن مذکر باشد، می‌آید¹ و معدود در اینجا «**نَسِئِیم**» و مذکر است و با اضافه شدن «**یم**» در آخر آن معنای جمع می‌دهد. مفرد آن «**ناسی**» یعنی: امام و پیشوا و رئیس است.²

و اما سخن خداوند به ابراهیم علیه السلام در همان بخش نیز، یعنی عبارت «**فی نَتْنِیف لَکَوی گَدول**»، واژه «**فی نَتْنِیف**» مرکب است از «**فی**» که حرف عطف است، و «**ناتن**» که فعل است و به معنای: قرار می‌دهم، و «**یف**» که ضمیر است و در آخر فعل آمده به اسماعیل علیه السلام باز می‌گردد، یعنی: او را [چنین] قرار می‌دهم.³ و اما لفظ «**گوی**» به معنای امت و مردم است،⁴ و «**گدول**» به معنای «**کبیر و عظیم**»⁵ و تمام جمله یعنی: «او را امت کبیر و بزرگی گردانم.»

از مجموع این فقره روشن می‌گردد که مقصود از «کثرت و برکت» در نسل اسماعیل علیه السلام دقیقاً: رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام می‌باشند، و آنانند که دنباله و امتداد نسل اسماعیل هستند. زیرا، خداوند متعال به ابراهیم فرمود: از سرزمین نمرود خارج شده و به شام برو. آن حضرت نیز، همراه با همسرش ساره و لوط به فرمان خدا هجرت کردند و در سرزمین فلسطین فرود آمدند.

خداوند متعال ثروت ابراهیم را بسیار فزونی بخشید. ابراهیم گفت: «خداوندا من با این مال بدون اولاد چه کنم؟» خدای متعال به او وحی کرد: «من فرزندان تو را به قدری کثیر و بسیار گردانم که به تعداد ستارگان باشند.» در آن زمان هاجر کنیزك ساره بود

1. المعجم الحدیث: عبری- عربی، ص 316.

2. همان، ص 360.

3. همان، ص 84 و 317.

4. المعجم الحدیث، عبری - عربی، ص 84-317.

5. همان.

و او را به ابراهیم بخشید، هاجر از ابراهیم باردار شد و اسماعیل را برای او به دنیا آورد. سن ابراهیم در آن حال 86 سال بود.¹

قرآن کریم در ضمن دعای ابراهیم و درخواست او از خدای متعال، به این حقیقت روشن اشاره کرده و می‌فرماید: ابراهیم گفت:

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ؛² پروردگارا! من برخی از ذریه خود را در بیابانی خشک، در کنار خانه محترم تو جای دادم تا نماز را به پای دارند. پروردگارا! دل‌هایی از مردمان را به سوی آنان بگردان و آنان را از ثمرات روزی‌ده باشد که سپاس گویند.

این آیه کریمه تأکید می‌کند که ابراهیم برخی از ذریه و نسل خود را که اسماعیل و فرزندان متولد او در مکه بودند، در کنار خانه خدا جای داد و از خدای متعال درخواست کرد تا رحمت و هدایت بشر در طول تاریخ را بر عهده ذریه و فرزندان او قرار دهد، خداوند نیز دعوتش را پذیرفته و آن را در نسل او، محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلوه‌وداوده امام قرار داده است.

امام باقر علیه‌السلام در این باره فرموده است: نَحْنُ بَقِيَّةُ تِلْكَ الْعِزَّةِ وَكَانَتْ دَعْوَةُ اِبْرَاهِيمَ لَنَا؛ مایم بقیه آن [ذریه و] عزت و دعای ابراهیم برای ما بود.³

فشرده احادیث گذشته

خلاصه آنچه که گذشت و نتیجه آن، این می‌شود که: «تعداد امامان در این امت دوازده نفر پی در پی هستند، و پس از دوازدهمین امام، عمر این دنیا پایان می‌گیرد.»

در حدیث اول آمده بود:

1. تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 24-25، نشر مؤسسه نشر فرهنگ اهل‌البیت علیهم‌السلام، قم.

2. سوره ابراهیم، آیه 37.

3. آنچه در اصل عبری تورات و تعلیقه آن آمده، آن را از مقاله استاد احمد الواسطی در مجله توحید نشریه سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ش 54 [ص 127-128] نقل کردیم.

«این دین تا قیام قیامت و تا هنگامی که دوازده خلیفه بر سر شما باشند، استوار و برپا خواهد بود ...»

این حدیث، مدت برپا بودن این دین را تعیین، و آن را به برپایی قیامت محدود ساخته و تعداد امامان این امت را دوازده نفر دانسته است. در حدیث پنجم آمده بود:

«این دین پیوسته تا زمانی که دوازده نفر از قریش موجود باشند استوار و برپاست، و هنگامی که درگذرند، زمین اهل خود را فرو می‌برد.»

این حدیث نیز، وجود و بقای دین را تا پایان عمر امامان دوازده‌گانه تأیید کرده و پایان عمر آنان را پایان دنیا می‌داند.

در حدیث هشتم نیز، عدد امامان علیهم‌السلام را تنها دوازده نفر دانسته و فرموده:

«خلفای پس از من به تعداد اصحاب موسی هستند.» این حدیث دلالت بر آن دارد که بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به جز خلفای دوازده‌گانه، خلیفه دیگری نخواهد بود.

الفاظ این روایات که با صراحت می‌گویند: «عدد خلفا تنها دوازده نفر است و بعد از آنان هرج و مرج و نابودی زمین و برپایی قیامت است» دیگر الفاظی را که چنین صراحتی از آنها دانسته نمی‌شود، بیان و تبیین می‌کند.

بنابراین، لازم است عمر یکی از امامان دوازده‌گانه، بر خلاف عمر عادی انسانها، طولانی و خارق‌العاده باشد. چنانکه اکنون واقع شده و دوازدهمین امام از «اثنه عشر» و او صیای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بدین‌گونه است.

حیرت علما در تفسیر این حدیث

دانشمندان مکتب خلفا در بیان مقصود از «امامان دوازده‌گانه» که در این روایت آمده است، دچار حیرت و زحمت شده و دیدگاه‌های متفاوتی ارائه داده‌اند.

ابن عربی شارح سنن ترمذی گوید:

ما امیران بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را که بر شمرديم دیدیم: ابوبکر، عمر، عثمان، علی، حسن و معاویه، یزید، معاویه بن یزید، مروان، عبدالملک مروان، ولید، سلیمان، عمر بن عبدالعزیز، یزید بن

عبدالمملك، مروان بن محمد بن مروان، سفاح و ... هستند.

او پس از آن بیدست و هفت نفر از خلفای عباسی تا عصر خود را برشمرده و گوید:

«اگر از مجموع آنها «دوازده نفر» را به صورت ظاهر شماره کنیم آخرین آنها سلیمان بن عبدالملك است، و اگر به معنای واقعی خلیفه نظر داشته باشیم، تنها پنج نفر برای ما باقی می‌ماند: خلفای چهارگانه و عمر بن عبدالعزیز. بنابراین، من معنای برای این حدیث نمی‌یابم.»¹

قاضی عیاش در جواب این سخن که می‌گوید: بیش از این تعداد [دوازده نفر] به ولایت رسیدند، گفته است: «این اعتراضی نادرست است. زیرا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌نفرموده است تنها دوازده نفر به ولایت می‌رسند. البته این تعداد به ولایت رسیده‌اند و این مطلب از اضافه شدن بر تعداد آنها منع نمی‌کند.»² سیوطی در جواب آن سخنی را نقل کرده که گوید:

«مراد حدیث، وجود «دوازده نفر خلیفه» در طول دوران اسلام تا قیامت است که عامل بر حق باشند، اگرچه پی در پی نباشند.»³ در فتح الباری گوید:

«یقیناً از این تعداد [دوازده نفر] خلفای چهارگانه در گذشته‌اند، و بقیه نیز، به ناچار باید تا پیش از برپایی قیامت، تکمیل گردد.»⁴ ابن جوزی گوید:

«بنابراین، آنجا که فرموده: «سپس فتنه و آشوب خواهد بود»، مراد فتنه‌های پیش از برپایی قیامت مانند: خروج دجال و بعد آن می‌باشد.»⁵

1. شرح ابن عربی بر سنن ترمذی، ج 9، ص 68-69.

2. شرح نووی بر صحیح مسلم، ج 12، ص 201-202؛ فتح الباری، ج 16، ص 339. عبارت متن از اوست، در ص 341 نیز آن را آورده است.

3. تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص 12.

4. فتح الباری، ج 6، ص 341؛ تاریخ الخلفاء، ص 12.

5. همان.

سیوطی گوید: «از این «دوازده نفر» خلفای چهارگانه و حسن و معاویه و عبداللّه بن زبیر و عمر بن عبدالعزیز، این هشت نفر، روی کار آمده اند و احتمال اینکه مهدی عباسی را هم به آنان اضافه کنیم - که او در بین عباسیان همانند عمرین عبدالعزیز در میان امویان است - و نیز، طاهر عباسی را به خاطر عدالت خواهی اش، باز هم دو نفر باقی و مورد انتظار است که یکی از آنان مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله از اهل البیت خواهد بود.»¹ و نیز، گفته شده:

«مراد حدیث آن است که، آن «دوازده نفر» در دوران عزت خلافت و قوت اسلام و استواری امور آن باشند، از کسانی که در زمان وی، اسلام عزیز گشته و همه مسلمانان پیرامون او گرد آیند.»² بیهقی گوید: «این تعداد [دوازده نفر] تا زمان ولید بن یزید بن عبدالملک روی کار آمدند، سپس فتنه و آشوب بزرگ برپا شد و پس از آن حکومت عباسیان غالب آمد، و اینکه بر عدد مذکور می افزایند بدان خاطر است که صفت مورد اشاره در حدیث را رها کرده و یا کسانی را که بعد از فتنه مذکور آمده اند از آنان شمرده اند.»³

و نیز گفته اند: «کسانی که امت بر آنان اجتماع کرده اند: خلفای ثلاثه و سپس علی تا زمان حکمیت در صفین که معاویه را در آن روز خلیفه نامیدند. سپس با صلح حسن بر معاویه اجتماع کردند و پس از او بر پسرش یزید. حسین هم که پیش از رسیدن به خلافت کشته شد. با مرگ یزید اختلاف کردند تا آنکه پس از کشته شدن ابن زبیر، بر عبدالملک مروان اجتماع نمودند و سپس بر فرزندان چهارگانه او: ولید و سلیمان

¹. الصواعق المحرقة، ص 19 و تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص 12. بنابراین، برای پیروان مکتب خلفا دو امام منتظر خواهد بود که یکی از آنان مهدی علیه السلام است در حالی که پیروان مکتب اهل البیت عليهم السلام تنها يك امام منتظر دارند.

². نووی در شرح صحیح مسلم، ج 12، ص 202-203 به این موضوع اشاره کرده و ابن حجر در فتح الباری، ج 16، ص 338-341 و سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص 10 آن را آورده اند.

³. تاریخ ابن کثیر، ج 6، ص 249، به نقل از بیهقی.

یزید و هشام که در این جمع عمر بن عبدالعزیز میان سلیمان و یزید فاصله شد و دوازدهمین آنان ولید بن یزید بن عبدالملک بود که مردم پس از هشام بر او اجتماع کردند و او چهار سال حکومت کرد.¹ بنابراین، خلافت این دوازده نفر به خاطر اجتماع مسلمانان بر آنها صحیح است، و پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمانان را به خلافت و جانشینی اینان از خودش - در حمل و انتقال اسلام به مردم - بشارت داده است! ابن حجر درباره این توجیه گوید: «این بهترین توجیه است.»

و ابن کثیر گوید:

«راهی را که بیهقی پیموده و عده ای با وی موافقت کرده اند، یعنی اینکه، مراد حدیث خلفای پی در پی تا زمان ولید بن عبدالملک فاسق می باشد، ولیدی که در گذشته در مذمت او سخن گفتیم، راهی غیرمقبول است. زیرا، خلفای مورد اشاره تا زمان این ولید، بیش از «دوازده نفرند، دلیل آن، این است که: خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و علی مسلم است... پس از آنان حسن بن علی است چنانکه واقع شد و علی او را وصی خود قرار داد و مردم عراق با او بیعت کردند... تا آنکه او و معاویه صلح کردند. سپس پسر معاویه یزید و بعد، پسر یزید معاویه بن یزید و سپس مروان بن حکم و بعد پسرش عبدالملک مروان و ولید بن عبدالملک، سپس سلیمان بن عبدالملک، و بعد عمر بن عبدالعزیز و پس از وی یزید بن عبدالملک و بعد هشام بن عبدالملک، که جمع آنها پانزده نفر می شود و سپس ولید بن یزید بن عبدالملک، و اگر حکومت ابن زبیر پیش از عبدالملک را نیز به حساب آوریم، می شوند شانزده نفر، و با این حساب، یزید بن معاویه جزء آن دوازده نفر شده و عمر بن عبدالعزیز که همه پیشوایان بر مدح و سپاس او متفق القولند، و او را از خلفای راشدین به شمار آورده و همه مردم بر عدالت او اتفاق نظر دارند، و دوران او از بهترین دورانها بوده و حتی شیعیان نیز بدان اعتراف دارند، از جمع «دوازده نفر» خارج می گردد.»

¹. تاریخ الخلفاء، ص 11؛ الصواعق المحرقة، ص 19؛ فتح الباری، ج 16، ص 341.

و اگر بگوید: من تنها کسانی را به حساب می‌آورم که امت بر آنان اجتماع کرده باشند، لازمه اش آن است که علی بن ابیطالب و فرزندش به حساب نیایند، زیرا همه مردم بر آن دو اجتماع نکردند، دلیلش آنکه مردم شام، همگی، از بیعت با او سر باز زدند.»
و نیز گوید: «برخی توجیه‌کنندگان، معاویه و پسرش یزید و نوه اش معاویه بن یزید را به شمار آورده، و زمان مروان و ابن زبیر را قید نکرده‌اند، زیرا امت بر هیچ یک از آنها اجتماع نکرده‌اند.»
بنابر این دیدگاه نیز، می‌گوییم: «در این مسلک خلفای سه‌گانه سپس معاویه و بعد یزید و سپس عبدالملک و بعد ولید بن سلیمان و سپس عمر بن عبدالعزیز و بعد یزید و بعد هشام به شمار آیند که همه عا ده نفرند و بعد از آنها ولید بن یزید بن عبدالملک فاسق است که لازمه این دیدگاه نیز، اخراج علی و پسرش حسن خواهد بود، و این دقیقاً بر خلاف آنی است که امامان اهل سنت و بلکه شیعه بر آن تصریح کرده‌اند.»¹

ابن جوزی در کتاب کشف المشکل در جواب از این توجیها ت دو وجه دیگر را نقل کرده که گویند:
اول - «پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در حدیث خویش اشاره به حوادث بعد از خود و اصحاب خود ندارند، و چون حکم اصحاب با حکم آن حضرت پیوسته و مرتبط است، نتیجه می‌گیریم که خبر از حکومت‌های واقع شده پس از صحابه است و چنان می‌نماید که با بیان خود اشاره به عدد خلفای بنی‌امیه دارد، و گویا سخن آن حضرت: «لا یزال الدین» یعنی: ولایت تا آنجا که دوازده خلیفه به حکومت رسند، سپس اوضاع به حالت دیگری، بدتر از حال اول، بر می‌گردد. با این حساب، اولین خلیفه بنی‌امیه یزید بن معاویه و آخرینشان مروان حمار است که تعداد شان «سیزده نفر» می‌باشند، و عثمان و معاویه و ابن زبیر به شمار نیایند، زیرا آنها از صحابه‌اند و اگر مروان بن حکم را نیز - به دلیل اختلاف در صحابی بودن یا مغلوبیتش در برابر عبدالله بن زبیر و اجتماع مردم بر عبدالله - از جمع مذکور

¹. تاریخ ابن کثیر، ج 6، ص 249-250.

خارج کنیم، «عدد دوازده» راست می‌آید، و پس از خروج خلافت از دست بنی‌امیه نیز، فتنه‌های عظیم و خونریزی‌های بسیار واقع شد تا آنکه دولت بنی‌عباس مستقر گردید و اوضاع از آنچه بر آن بود، کاملاً متغیر و دگرگون شد.¹

ابن حجر در فتح الباری این استدلال را مردود دانسته است.

دوم - ابن جوزی «وجه دوم» را از جزوه‌ای که ابوالحسین بن منادی درباره مهدی گرد آورده نقل کرده که گوید:

«ممکن است این موضوع مربوط به بعد از مهدی‌ای باشد که در آخر الزمان خروج می‌کند. زیرا، من در کتاب دانیال دیده‌ام که: «هنگامی که مهدی وفات کند، پنج تن از نوادگان سبط اکبر به حکومت می‌رسند، سپس پنج تن از نوادگان سبط اصغر، پس از آن آخرینشان مردی از سبط اکبر را وصی خود می‌کند، بعد از او پسرش به حکومت می‌رسد و بدین ترتیب «دوازده نفر» حاکم می‌شوند که هر یک از آنان امام و مهدی هستند. گوید: در روایات دیگری است «... پس از او دوازده نفر مرد: شش تن از اولاد حسن، و پنج تن از اولاد حسین، و یک نفر از غیر ایشان به حکومت می‌رسند و چون فرد اخیر می‌میرد فساد عالم‌گیر می‌شود.»

ابن حجر در صواعق خود بر این حدیث حاشیه زده و گوید:

«این روایت، یقیناً روایتی واهی است و اعتمادی بر آن نیست!»²

گروه دیگری گویند:

«ظن غالب آن است که آن حضرت علیه الصلاة والسلام، در این حدیث، از عجایب بعد از خود خبر داده، فتنه‌هایی که مردم را در یک زمان متفرق کرده و تحت فرمان «دوازده» امیر می‌کشاند و اگر غیر این را اراده کرده بود می‌فرمود: «دوازده امیرند که چنین می‌کنند» و چون چنین وصفی برای آنها بیان نکرده اینگونه می‌فهمیم که اینان در زمان واحد خواهند

1. فتح الباری، ج 16، ص 340، به نقل از ابن جوزی در کتاب کشف المشکل.

2. فتح الباری، ج 16، ص 341؛ الصواعق المحرقة، ص 19.

بود...»¹

گفته‌اند در قرن پنجم هجری تنها در «اندلس»
واقعه‌ای رخ داد که شش نفر همگی خود را «خلیفه»
می‌نامیدند. اضافه بر آنها، حاکم مصر، خلیفه عباسی
بغداد و دیگر مدعیان خلافت، از علویان و خوارج
نیز، مدعی خلافت بودند.²

ابن حجر درباره این توجیه گوید: «این سخن کسی است
که به چیزی از طرق حدیث - جز آنچه که به نحو فشرده
در بخاری آمده - آگاهی نداشته است.»³ و نیز گوید:
«وجود آنان در زمان واحد، عین پراکندگی و افتراق
است و نمی‌تواند مراد حدیث باشد.»⁴
مؤلف گوید:

بدین‌گونه، علمای مکتب خلفا در تفسیر روایات گذشته،
به دیدگاه واحدی نرسیدند. علاوه بر آن، از آوردن
روایاتی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌اسامی آن
دوازده نفر را بیان فرموده نیز، اغماض و اهمال
کرده‌اند. زیرا، با سیاست حاکم بر مکتب خلفا در طی
قرون متمادی در تخالف و تضاد بوده است. این روایات
را محدثان مکتب اهل البیت علیهم‌السلام در تألیفات
خود با اسنادی که به نیکان صحابه می‌رسد، از رسول
خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده‌اند و ما در بخش
آینده به آوردن اندکی از آنها که هر دو گروه در
کتب خود آورده‌اند، بسنده می‌کنیم.

اسامی دوازده نفر در مکتب خلفا

الف) امام جوینی⁵ از عبداللّه بن عباس روایت کند که
گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:
أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، وَ

1. فتح الباری، ج 16، ص 338.

2. شرح نووی، ج 12، ص 202؛ فتح الباری، ج 16، ص 339.

3. فتح الباری، ج 16، ص 338.

4. همان، ص 339.

5. ذهبی، رجال معروف در کتاب تذکرة الحفاظ، ص 1505، درباره او گوید: امام محدث
یگانه اکمل، فخرالاسلام، صدرالدین ابراهیم محمد بن حمویه جوینی شافعی، شیخ صوفیه،
شدیدا نسبت به روایت و گردآوری اجزای آن عنایت داشت. غازان شاه به دست او
اسلام آورد.

إِنَّ أَوْصِيَاءِي بَعْدِي إِثْنَا عَشَرَ، أَوْلُهُمْ عَلِيٌّ بِنِ أَبِيطَالِبٍ
وَ آخِرُهُمُ الْمَهْدِيُّ؛

من آقای پیامبران و علی بن ابیطالب آقای اوصیاست، همانا اوصیایم پس از من «دوازده» نفرند، اولینشان علی بن ابیطالب و آخرینشان مهدی است.

ب) امام جوینی باز هم به سند خود از ابن عباس روایت کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا خلفای من و اوصیایم و حجت‌های خدا بر مردم پس از من «دوازده» نفرند، اولینشان برادرم و آخرینشان فرزندم خواهد بود. گفته شد: ای رسول خدا! برادر شما کیست؟ فرمود: علی بن ابیطالب. گفته شد: فرزند شما کیست؟ فرمود: «مهدی است. کسی که زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان گونه که از ظلم و ستم انباشته شده است. قسم به آنکه مرا بشارتگر و بیم‌دهنده بر حق فرستاده، اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز، خداوند این روز را آنقدر طولانی کند تا فرزند من مهدی در آن خروج کند و روح خدا عیسی بن مریم فرود آید و در پس او نماز بگزارد و زمین از نور پروردگارش روشن گردد، و فرمانروائی‌اش مشرق و مغرب را فرا گیرد.»

ج) جوینی باز هم به سند خود روایت کند که راوی گفت: شنیدم رسول خدا می‌فرمود:
أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ
مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ.

من و علی و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین پاکیزگان و معصومانیم.¹

سیاست حاکم بر مکتب خلفا در طی قرون بر آن بود که امثال اینگونه احادیث را از دسترس ابنای امت اسلامی به دور داشته و بر آنها پرده پوشاند و راستی را که بخش عظیم پیروان این مکتب در این راه، جهاد شایانی کردند، و ما نمونه‌هایی از آن را در بحث و بررسی از اقدامات مکتب خلفا با نصوص سنت رسول الله صلی الله علیه و آله که مخالف دیدگاهشان بود در معالم المدرستین آوردیم و چون در این بحث مجالی برای آوردن آن احادیث نداریم، تنها روایاتی را می‌آوریم که به معرفی

¹ . احادیث: الف، ب و ج در کتاب فرائد السمطين: نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره 1164 و 1690-1691، برگه 160 آمده است.

امامان دوازده‌گانه پرداخته است. روایاتی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که در آنها متواترا به اسامی ایشان اشاره و تصریح شده است.

معرفی امامان دوازده‌گانه بعد از رسول خدا صلی‌الله‌طهره‌آله

امام اول: امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، پدرش ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم و مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم. کنیت آن حضرت: ابولحسن و الحسین، ابو تراب. لقب آن حضرت: وصی، امیرالمؤمنین. تولد آن حضرت: در سال سی‌ام پس از «عام الفیل» در بیت الله الحرام،¹ کعبه، به دنیا آمد. وفات آن حضرت: در سال چهارم هجری به دست عبدالرحمن بن ملجم، - یکی از خوارج - به شهادت رسید و در بیرون کوفه، نجف اشرف، دفن گردید.

امام دوم: حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام. مادرش فاطمه زهرا علیها‌السلام دخت گرامی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله. کنیه آن حضرت: ابو محمد. لقب آن حضرت: سبط اکبر، مجتبی. ولادت آن حضرت: در نیمه رمضان سال سوم هجری در مدینه به دنیا آمد. وفات آن حضرت: در بیست و پنجم ربیع الاول سال پنجاهم هجری به شهادت رسیده و در بقیع، در مدینه منوره دفن گردید.

امام سوم: حسین بن علی بن ابیطالب علیهما‌السلام. مادرش فاطمه زهرا علیها‌السلام دخت گرامی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله. کنیت: ابو عبدالله. لقب: سبط، شهید کربلا. ولادت: سوم شعبان سال چهارم هجری در مدینه. وفات: در دهم محرم سال 61 هجری به همراه اهل بیت و یارانش در کربلا به دست یزیدیان به شهادت رسید. مزار آن حضرت نیز، هم‌اکنون در کربلا یکی از شهرهای

1. فاطمه بنت اسد، مادر امام علیه‌السلام، در حال بارداری مشغول طواف بود که درد زایمان به سراغش آمد، در این هنگام درب کعبه گشوده و او داخل شد و فرزندش علی را به دنیا آورد. برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید: مستدرک، ج3، ص483؛ تذکره خواص الامة، ص10؛ مناقب ابن مغزلی، ص7.

عراق است.¹
 امام چهارم: علی بن الحسین علیهما السلام.
 مادرش غزاله یا شاه زنان.
 کنیت: ابوالحسن.
 لقب: زین العابدین، سجاد.
 تولد: در سال 33 یا 37 یا 38 هجری در مدینه.
 وفات: در سال 94 هجری به شهادت رسیده و در بقیع
 جنب عمویش امام حسن علیه السلام دفن گردید.²
 امام پنجم: محمد بن علی علیهما السلام.
 مادرش ام عبدالله دخت امام حسن بن علی
 علیهما السلام.
 کنیت: ابو جعفر.
 لقب: باقر.
 ولادت: در سال 57 هجری در مدینه.
 وفات: در سال 117 هجری در مدینه به شهادت رسیده و
 در بقیع در کنار پدرش زین العابدین علیه السلام دفن
 گردید.³
 امام ششم: جعفر بن محمد علیهما السلام.
 مادرش ام فروه دخت قاسم بن محمد بن ابی بکر.
 کنیت: ابو عبدالله.
 لقب: صادق.
 ولادت: در سال 73 هجری در مدینه.
 وفات: در سال 148 هجری به شهادت رسیده و در بقیع
 در جنب پدرش امام باقر علیه السلام دفن گردید.⁴

1. مراجعه کنید: شرح حال ائمه: علی و دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام، حوادث سال 40، 50 و 60 هجری در تاریخ طبری، ابن اثیر، ذهی و ابن کثیر، و نیز، به شرح حال ایشان در تاریخ بغداد، تاریخ دمشق، استیعاب، اسدالغابه، اصابة و طبقات ابن سعد، چاپ جدید.

2. مراجعه کنید: تاریخ ابن کثیر و ذهی، حوادث سال 94 هـ و نیز، به شرح حال امام علیه السلام در طبقات ابن سعد، حلیة الاولیاء، وفيات الاعیان و تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 303 و تاریخ مسعودی، ج 3، ص 160.

3. مراجعه کنید: تذکرة الحفاظ، ذهی؛ وفيات الاعیان؛ صفوة الصفوة؛ حلیة الاولیاء؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 320؛ تاریخ الاسلام، ذهی؛ تاریخ ابن کثیر، حوادث سال 115 و 117 و 188، شرح حال امام باقر علیه السلام.

4. مراجعه کنید: شرح حال امام صادق علیه السلام در حلیة الاولیاء؛ وفيات الاعیان؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 381؛ تاریخ مسعودی، ج 3، ص 346.

امام هفتم: موسی بن جعفر علیهما السلام .
مادرش حمیده .

کنیت: ابوالحسن .

لقب: کاظم .

ولادت: در سال 128 هجری در مدینه .

وفات: در سال 183 هجری در زندان خلیفه هارون
الرشید در بغداد به شهادت رسید و در قبرستان قریش
بخش غربی بغداد امروزین، معروف به شهر کاظمیه دفن
گردید.¹

امام هشتم: علی بن موسی علیهما السلام .

مادر: خیزران .

کنیت: ابوالحسن .

لقب: رضا .

ولادت: در سال 153 هجری در مدینه منوره .

وفات: در سال 203 هـ به شهادت رسیده و در طوس
خراسان [مشهد] مدفون است.²

امام نهم: محمد بن علی علیهما السلام .

مادر: سکینه .

کنیت: ابو عبدالله .

لقب: جواد .

ولادت: در سال 195 هجری در مدینه منوره .

وفات: در سال 220 هجری در بغداد به شهادت رسید و
در کنار جدش موسی بن جعفر علیهما السلام دفن گردید.³

امام دهم: علی بن محمد علیهما السلام .

مادر: سمانه مغربیه .

کنیت: ابوالحسن عسکری .

لقب: هادی .

ولادت: در سال 214 هجری در مدینه منوره .

1. مراجعه کنید: شرح حال امام کاظم علیه السلام در مقاتل الطالبین؛ تاریخ بغداد؛
وفیات الاعیان؛ صفوة الصفوة؛ تاریخ ابن کثیر، ج 2، ص 18؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص
414.

2. مراجعه کنید: تاریخ طبری، ابن کثیر؛ تاریخ الاسلام ذهی؛ وفیات الاعیان، حوادث
سال 203 هجری؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 453؛ مسعودی، ج 3، ص 441.

3. مراجعه کنید: تاریخ بغداد، ج 3، ص 54؛ وفیات الاعیان؛ شذرات الذهب، ج 2، ص
48؛ مسعودی، ج 3، ص 464.

وفات: در سال 254 هجری به شهادت رسید و در شهر
سامرای عراق دفن گردید.¹
امام یازدهم: حسن بن علی علیهما السلام.
مادر: ام ولد به نام سوسن.
کنیت: ابو محمد.
لقب: عسکری.

ولادت: در سال 231 هجری در سامرا.
وفات: در سال 260 هجری به شهادت رسیده و در سامرا
دفن گردید.²

امام دوازدهم: حضرت حجت بن الحسن - عجل الله فرجه.
مادر: ام ولد به نام نرجس یا صیقل.
کنیت: ابو عبدالله، ابوالقاسم.
لقب: قائم، منتظر، خلف، مهدی، صاحب الزمان.
ولادت: در سال 255 هجری در سامرا.
آن حضرت آخرین امام از «ائمه دوازده گانه» است که
تاکنون زنده است. تا هرگاه خدا بخواهد - به فرمان
خدا - قیام کرده و جهان را پر از عدل و داد نماید.
تذکر و توضیحی مهم!

در یکی از روایات گذشته آمده بود:
«... دوازده نفر خلیفه از آنان درمی‌گذرد و پس از
آن فتنه و آشوب می‌گردد.»
و در دیگری آمده بود:

«این دین همواره - تا زمانی که دوازده نفر از قریش
باقی باشند - استوار و برپاست، و هرگاه از دنیا
بروند زمین اهل خود را فرو می‌برد.»

این دو عبارت دلالت بر آن دارند که بعد از دوازدهمین
امام از امامان پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله،
عمر این عالم پایان می‌یابد. بنابراین، لازم است عمر
یکی از این دوازده نفر تا نهایت این دنیا به طول
انجامد، و این چیزی است که اکنون با طول عمر وصی
دوازدهم، مهدی آل محمد صلی الله علیه وآله، محمد بن الحسن
العسکری علیهما السلام به وقوع پیوسته است. زیرا،

¹. مراجعه کنید: تاریخ بغداد، ج 12، ص 56؛ وفيات الاعیان؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 484؛
مسعودی، ج 4، ص 84.

². مراجعه کنید: وفيات الاعیان؛ تذکره الخواص؛ مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول،
شیخ کمال طلحه شافعی [ت: 654 هجری]؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 503.

جموعه آن روایات تنها بر امامان دوازده‌گانه مذکور صادق بوده و بر غیر ایشان راست نیاید.

4- شیعیان اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

شیعیان اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

اهل البيت

اهل البيت همان بزرگوارانی هستند که خداوند تبارک و تعالی درباره ایشان فرمود:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيراً؛

خداوند اراده فرموده پلیدی و گناه را از شما اهل بیت - خاندان نبوت - بزدايد و شما را پاک و منزّه فرماید.

در شأن نزول این آیه کریمه از ام‌المؤمنین ام سلمه و اصحاب پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله: عبدالله بن جعفر و

واثلة بن الاسقع و عبدالله بن عباس و عمر فرزند ام سلمه و ابوسعید خدری و انس بن مالک و دیگران روایت کرده اند که پیامبر در خانه ام سلمه بودند که آثار رحمت خدا را مشاهده فرمودند، حسن و حسین علیهما السلام را خواستند و بر دو زانوی خود نشانیدند و علی علیه السلام و فاطمه را پیش خود و کساء یمانی را بر روی خود و ایشان پوشانیدند و آیه مورد اشاره در گذشته درباره ایشان نازل شد.

ام سلمه که خارج از اتاق نشسته بود به پیامبر عرض کرد: آیا من از اهل بیت نیستم؟ پیامبر فرمود: شما بر خیر و خوبی هستی، شما از بانوان پیامبری - یعنی از اهل بیت نیستی.¹

بنابر این تصریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، اهل البیت: پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین می باشند. شیعیان اهل بیت کیانند

در کتاب لغت المعجم الوسیط گوید: الشيعة: الاتباع و الانصار. بنابر این تعریف در صفحات بعدی - باذنه تعالی - شیعیان را معرفی می نمایم.

پروردگار عالم شریعت اسلام را بر خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله به دو گونه وحی نازل فرمود. چنانکه فرموده است:

**أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ
إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا؛²**

نماز را از زوال خورشید (هنگام ظهر) تا نهایت تاریکی شب به پا دار و نماز صبح را نیز به جای آور که نماز صبح مشهود است.

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ
عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ؛³**

ای کسانی که ایمان آورده اید روزه بر شما واجب شده همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند واجب شده بود.

¹. این روایت در تفسیر آیه در تفاسیر طبری، ابن کثیر و سیوطی، و فضایل اهل البیت در صحیح مسلم و دهها سند دیگر آمده است. رجوع شود به رساله حدیث الکساء مؤلف.

². سوره اسراء، آیه 78.

³. سوره بقره، آیه 182.

در آیه اول با وحی قرآنی دستور به پا داشتن نماز ظهر و صبح داده شده است. و در آیه دوم دستور روزه داشتن در ماه رمضان. و همراه هر يك از دو وحی قرآنی نیز تفسیر آن بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وحی می شده است.

در مورد اول عدد رکعات نمازهای پنجگانه و اذکار و کیفیت رکوع و سجود و سایر احکام آن با وحی غیر قرآنی بیان شده است. ما این وحی دوم را وحی بیانی می نامیم.

و در مورد دوم نیز مبطلات روزه و وجوب آن در سن بلوغ و دیگر احکام با وحی غیر قرآنی بیان شده است. در شریعت خاتم الانبیاء احکام اسلام اینگونه با دو وحی بیان شده است.

وحی اول همان قرآن کریم است که عین الفاظ آن را رب العالمین به وسیله وحی با جبرائیل علیه السلام بر خاتم پیامبران نازل فرموده و پیامبر آیه ها و سوره های قرآن و بیان و توضیح و تفسیر آن را به صحابه ای که پیامبرانشان بودند تبدیل می فرمودند و هر يك از صحابه که می توانست بنویسد هر دو وحی، یعنی اصل الفاظ قرآن و بیان آن را می نوشتند.

و نیز هر چه بر پیامبر از قرآن و بیان آن وحی می شد هر يك از صحابه را که می توانست بنویسد می طلبیدند و دستور می دادند بر هر چه آماده بود از کاغذ و تخته و پوست حیوان و مانند آنها می نوشت و آن نوشته ها را در منزل خود نگاه می داشتند.

همچنان هر چه غیر از قرآن بر پیامبر وحی می شد به هر مسلمانی که نزد ایشان حاضر بود تبلیغ می فرمودند و بعضی از صحابه که توانایی داشتند آن حدیث پیامبر را می نوشتند. رب العالمین اینگونه شریعت اسلام را بر پیامبرش وحی می فرمود و پیامبر اینگونه آن را به همگان تبلیغ می فرمود. و با این تبلیغ همگانی و ثبت و ضبط دقیق آن، شریعت اسلام تبلیغ و حفظ می شد.

و اضافه بر همه آنچه گفتیم مسلمانان تجسم شریعت اسلام را در عملکرد پیامبر مشاهده می کردند و این آن چیزی است که مسلمانان آن را سیره پیامبر صلی الله علیه و آله می نامند. و گاه نیز پیامبر صلی الله علیه و آله عملی از اعمال دینی را مثلاً وضو گرفتن یا نماز خواندن و دیگر احکام اسلامی را از صحابه یا

خویشان خود می‌دیدند و آن را انکار نمی‌فرمودند. یعنی آنگونه عمل کردن به احکام را می‌پسندیدند که در اصطلاح فقهی آن را تقریر پیامبر می‌نامند. مجموع فعل و قول و تقریر آن حضرت، «سنت پیامبر» نامیده می‌شود، چنانکه نص قرآن در اصطلاح «کتاب اللّه» نامیده می‌شود.

بنابراین شریعت اسلام عبارت است از آنچه در کتاب خدا و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌است و همه مسلمانان از عصر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تا به امروز بر عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر اتفاق نظر دارند. موارد اختلاف مسلمانان

مسلمانان در دو مورد اختلاف عقیده دارند: یکم: در تفسیر بعضی آیات کتاب خدا و فهم معانی آن. نمونه اول: اختلافشان در مورد معنای: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» در آیه 255 از سوره بقره است که آن را گروهی از پیروان مکتب خلفا کرسی می‌دانند و تختی که خداوند بر روی آن نشسته است.¹ و شیعیان اهل بیت طبق تعلیم ائمه اهل بیت پیامبر معنی کرسی را علم دانسته و تفسیر می‌کنند و کلمه مزبور در لغت عرب نیز به این معنی آمده است. طبق این تفسیر معنی آیه «وسع علمه السموات...» می‌شود.

نمونه دوم: اختلاف در تفسیر آیه «يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ» می‌باشد که گروهی از پیروان مکتب خلفا روایت کرده‌اند در روز قیامت باری تعالی «ساق پای» خود را به مسلمانان نشان می‌دهد و ایشان خدا را بدین وسیله می‌شناسند و به دنبال او روانه بهشت می‌شوند. این دسته و گروه، اینگونه خدا را دارای جسم و مکان می‌دانند. اما شیعیان اهل بیت به پیروی از ائمه اهل بیت، خدا را منزّه از جسم و مکان می‌دانند.

نمونه سوم: در عصمت انبیا و رسل اختلاف عقیده دارند؛ چه آنکه پیروان مکتب خلفا ایشان را تنها معصوم در تبلیغ وحی می‌دانند و در غیر امر تبلیغ وحی معصوم نمی‌دانند.

در حالی که شیعیان انبیا و رسل و اوصیای ایشان را از به جا آوردن هر معصیتی معصوم می‌دانند.

¹. تفسیر آیه در تفسیر طبری و ابن کثیر.

دوم: در سنت و راه دریافت آن اختلاف دارند. پیروان مکتب خلفا همه صحابه را عادل می‌دانند و سنت پیامبر را از همه کسانی که نام صحابی دارند می‌گیرند و در این باره از پیامبر روایت می‌کنند: «أصحابي كالنجوم، بأيهم اقتديتم اهتديتم؛ اصحاب من همانند ستارگانند، به هر کدام اقتدا کردید، هدایت می‌شوید.» این در حالی است که در میان صحابه کسانی بودند که به هم‌بستر پیامبر - العياذ بالله - تهمت زدند و قرآن درباره ایشان می‌فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ؛** مسلماً کسانی که آن تهمت بزرگ را زدند گروهی از شما بودند...¹

و علاوه بر این در سوره توبه به طور کلی می‌فرماید: **وَمِنَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ؛**²

و بعضی از اهل مدینه منافقند و بر این نفاق چنان ماهر و کارکشته‌اند که تو از نفاقشان آگاه نیستی؛ ما آنها را می‌شناسیم.

البته پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای شناسایی مؤمن از منافق یک علامت بسیار واضح و آشکار معرفی فرمود. و آن حبّ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بود که آن را دلیل بر ایمان و بغض و دشمنی با ایشان را دلیل بر نفاق دانستند.³ به این دلیل است که شیعیان اهل بیت تفسیر قرآن و سنت پیامبر را از دشمنان علی یعنی کسانی مانند معاویه و عمرو عاص و خوارج نهروان نمی‌گیرند و از صحابه‌ای که دوستان اهل بیت هستند اخذ حدیث می‌کنند.

پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز حدیث پیامبر و تفسیر قرآن را از دوازده امام دریافت می‌کنند زیرا این دوازده بزرگوار هر چه بگویند با سند از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌نمایند این امامان عبارتند از:

¹. سوره نور، آیه 11.

². سوره توبه، آیه 101.

³. در این باره از یازده صحابی پیامبر در صحیح مسلم و سنن ترمذی و ابن ماجه و نسائی و مسند احمد و دیگر کتب معتبر مکتب خلفا روایت شده است. به بحث ضابطه شناخت مؤمن از منافق در جزء اول معالم المدرستین رجوع شود.

1. علی بن ابیطالب
7. موسی بن جعفر الکاظم
2. حسن بن علی، سبط الرسول
8. علی بن موسی الرضا
3. حسین بن علی، سبط الرسول
9. محمد بن علی الجواد
4. علی بن الحسین السجاد
10. علی بن محمد الهادی
5. محمد بن علی الباقر
11. الحسن بن علی العسکری
6. جعفر بن محمد الصادق
12. الحجة بن الحسن العسکری

و بدین سبب ایشان شیعیان اهل بیت می‌باشند و با این نام معرفی می‌شوند. شیعیان اهل بیت پیامبر تفسیر قرآن و سنت پیامبر و همه عقاید و احکام شریعت اسلام را از این دوازده وصی پیامبر، به دو دلیل اخذ می‌کنند. دلیل اول: آنکه خدا و پیامبر آنها را پس از پیامبر آماده ادای این مسؤولیت عظیم نموده‌اند. واسطه این آماده‌سازی اولین امام و اولین وصی پیامبر حضرت علی علیه السلام بود.

چگونگی آماده‌سازی علی علیه السلام برای ادای مسؤولیت تبلیغ پس از پیامبر

قبل از بعثت پیامبر در مکه قحط‌سالی شدید شد. حضرت ابوطالب که شیخ قریش بود در آن سالها به سبب مهمانداری حجاج بیت‌الله فقیر شده بود و بار عائله پرجمعیت بر دوش ایشان سنگینی می‌کرد پیامبر که به واسطه ازدواج با خدیجه یک خانواده متمکن بودند و عباس عموی پیامبر که تاجر و ثروتمند بود برای کم کردن عائله حضرت ابوطالب از ایشان خواستند که هر کدام یکی از فرزندان وی را تحت تکفل بگیرند و از سنگینی عائله او بکاهند. حضرت ابوطالب پذیرفت، عباس جعفر را به خانه خود برد¹ و پیامبر علی را. حضرت علی در این باره می‌فرماید:²

¹. مستدرک حاکم بر صحیحین، ج 3، ص 576؛ سیره ابن هشام ج 1، ص 246، چاپ مصر، 1375.

². رجوع شود به خطبه قاصعه در نهج البلاغه.

«او مرا که کودکی بودم در کنار می‌گرفت و به سینه خود می‌چسباند و در رختخواب خود می‌خوابانید. و از بوی خوش بدنش برخوردارم می‌کرد. چندان کوچک بودم که غذا را در دهان خود نرم می‌کرد و در دهان من می‌گذاشت. او سخنی به گزافه و دروغ از من نشنود و کاری ناشایسته از من مشاهده ننمود.

خداوند از همان هنگام که پیامبر را از شیر بازگرفتند، با فرشته‌ای از بزرگترین فرشتگانش همراه فرمود تا او را روزها و شبها به راه بزرگواریها و سیرت و اخلاق نیکوی راهبر باشد. و من هم حضرتش را پیروی می‌کردم. او در هر سال مدتی را در حراء می‌گذارنید و من تنها کسی بودم که او را در آن ایام می‌دیدم و به جز من کسی دیگر او را نمی‌دید. در آن روزگار، اسلام در یک خانه بود: خانه پیغمبر و خدیجه که سومینشان من بودم. نور وحی و رسالت را می‌دیدم و بوی نبوت را استشمام می‌کردم.

به هنگام نزول نخستین وحی بر آن حضرت، صدای ناله‌ای را شنیدم و از آن حضرت جویا شدم، به من فرمود: این ناله شیطان است از اینکه مورد پیروی قرار بگیرد، مایوس و ناامید شده است. تو آنچه را که من می‌شنوم، می‌شنوی و آن را که می‌بینم، می‌بینی. جز آنکه تو پیغمبر نیستی، بلکه وزیر و یاور من در امر رسالت می‌باشی.»

و آنگاه که حضرت علی علیه السلام بزرگسال شد هر روز صبح و شام برای تعلیم گرفتن هر چه از قرآن و اسلام نازل شده بود به خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله می‌رسید و دستور جلسات چنین بود که خود فرموده:

«من سحرگاهان هر روز به خدمت پیامبر می‌رسیدم و از پشت در می‌گفتم «السلام عليك يا نبي الله» اگر آن حضرت آهسته و آرام سرفه می‌کرد به خانه برمی‌گشتم و گرنه وارد می‌شدم.»¹

در این ملاقاتها پیامبر هر چه از وحی که پس از دیدار قبلی نازل شده بود به ایشان تعلیم می‌کرد. در این دیدارها پیامبر صلی الله علیه وآله به پرسش و مویش

¹ سنن نسائی، باب التذخیر فی الصلاة؛ سنن ابن ماجه، باب استئذان کتاب الادب؛ مسند احمد، ج 1، ص 58 و 107.

علیه السلام دستور نوشتن داد و فرمود: آنچه را به تو می گویم بنویس، علی پرسید: ای رسول خدا! از آن می ترسی که فراموش کنم؟ فرمود: نه، از خدا خواسته ام حافظه ات را نیرو بخشد و تو را دچار فراموشی نگرداند، آن را برای شریکانت یعنی امامان بعد از خودت بنویس و با اشاره به امام حسن فرمود: این نخستین آنان است و به امام حسین فرمود: امامان [بعدی] از فرزندان حسین هستند.¹

آن دست نوشت علی علیه السلام و املاء پیامبر کتابی به شکل طوماری شد که نامش «جامعه» بود. این کتاب همراه با قرآن و تفسیری که در خانه پیامبر بود از جمله موارد نبوت هستند که به اوصیای ایشان رسیده است.

رجوع انمه اهل البیت علیهم السلام به جامعه

امام صادق علیه السلام می فرماید: «جامعه در نزد ماست: املا پیامبر صلی الله علیه و آله است که از دو لب شریفش بیرون آمده و علی آن را به دست خود نوشته است حلالها و حرامها و هر چه را مردم به آن نیاز داشته باشند در آن است.»²

مردی از امام صادق علیه السلام مسأله ای را پرسید و آن حضرت جوابش را فرمود. آن مرد پرسید: به نظر شما اگر امر چنین باشد رأی شما چیست؟ حضرت فرمود: ساکت شو پاسخی که به تو دادم از پیامبر خداست.³ خداوند حلال و حرام را و تأویل قرآن را به پیامبرش آموخت و رسول خدا همه آنها را به علی آموخت.⁴

دوازده امام اهل بیت علیهم السلام از کتاب جامعه برای اصحابشان احکام خدا را نقل می کردند و از تفسیر قرآنی که در منزل پیامبر صلی الله علیه و آله بود حدیث می فرمودند و اصحاب ایشان آنچه از ایشان فرا می گرفتند در رساله های می نوشتند و آن رساله ها در

1. امل شیخ طوسی، ج 2، ص 56.

2. کافی، ص 142، 149 و 154.

3. کافی، ج 1، ص 58.

4. بمائر الدرجات، ص 290.

علم حدیث «اصل» نامیده شده که در زمانی شماره آنها به چهار صد «اصل» رسیده و چهار کتاب کافی و من لایحضره الفقیه و استبصار و تهذیب، از آن اصول نقل حدیث نموده اند و پس از ایشان علمای مکتب اهل بیت به آن کتب رجوع می نمایند. چنانکه در جدول زیر نمایان است.
سند روایت در مکتب اهل بیت

املاء خاتم الانبیاء

جامعه امام علی

روایات دوازده امام از اهل بیت

اصول و رساله های کوچک حدیث

الفقیه التهذیب الاستبصار
کافی

رساله های فقهای مکتب اهل بیت

دلیل دوم: روایتهایی است که از پیامبر اکرم درباره آنها رسیده است. و ما در اینجا به چند روایت که در کتب معتبره پیروان مکتب خلفا آمده اکتفا می کنیم.
یکم: روایتهایی که از پیامبر اکرم درباره امام اول علی بن ابی طالب آمده است.

در سال سوم از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنگاه که از جانب پروردگار مأمور به دعوت به اسلام شد و آیه « وَ أَنْذِرْ عَشْرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ¹؛ خویشان نزدیک خود را از خدا بترسان.» نازل شد، پیامبر دستور داد پسرعمویش، علی بن ابی طالب طعمای آماده ساخت و بنی عبدالمطلب را دعوت کرد. پس از صرف طعام، عمویش ابولهب پیش دستی کرد و گذاشت پیامبر سخنی بگوید، مجلس پیامبر به هم خورد، پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت به طعام را تکرار کرد و در بار دوم پس از صرف طعام ایشان را به اسلام دعوت کرد و از ایشان در تبلیغ

¹. سوره شعراء، آیه 214.

رسالت کمک خواست و فرمود:
 أَيُّكُمْ يُوَازِرُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ فَيَكُونُ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ
 خَلِيفَتِي فَيَكُم مِّنْ بَعْدِي؛
 کدام يك از شما مرا در اين امر ياری می‌کند تا
 برادر من و وصی من و خلیفه من در میان شما باشد.
 همه از آن پیشنهاد سر باز زدند و رو گردانیدند.
 علی بن ابیطالب که از همه آنها خردسالتر بود در جواب
 پیامبر گفت: من یا رسول الله! وزیر شما، یار و کمک
 شما در این امر خواهم بود.
 در این حال پیامبر دست برد و گردن علی را گرفت و
 فرمود:

إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فَيَكُم فَاَسْمَعُوا لَهُ وَ
 أَطِيعُوا؛

این برادر من و وصی من و جانشین من در میان شما
 است، فرمانش را بشنوید و از او اطاعت کنید.
 ایشان (خویشان پیامبر) از جا برخاستند و خنده‌کنان
 به ابوطالب - که شیخ و بزرگشان بود - گفتند: پسر
 برادرت دستورت داد، گوش به فرمان پسر و
 فرمانبردارش باشی.¹

و این خود اولین بار بود که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله
 اعلان به دعوت رسالت خود نموده و در همان مجلس در مکه
 وصی و خلیفه خود را تعیین فرمود، و پس از آن پیامبر
 اکرم مکرر پسر عم خود، علی را وصی و جانشین خود
 معرفی نموده و جمعی از صحابه هر يك آنچه را در این
 باره شنیده روایت نموده اند.

سلمان فارسی

روایت می‌کند که به پیامبر عرض کردم: هر پیامبری
 وصی دارد، وصی شما کیست؟ در آن وقت پاسخ نداد و
 مدتی بعد که مرا دید فرمود:

ای سلمان! به سوی حضرتش شتافتم و لبیک گفتم.
 فرمود: می‌دانی وصی موسی که بود؟

عرض کردم: آری، یوشع بن نون بود.

فرمود: برای چه - او وصی بود؟

گفتم: برای آنکه او داناتر و عالمتر از همه ایشان

¹ این داستان در تاریخ طبری، ط اوربا، ج 1، ص 1171-1172؛ ابن اثیر، ج 2، ص 222؛
 ترجمه حال حضرت علی در تاریخ ابن عساکر و دیگر مدارک معتبر مکتب خلفا آمده
 است. رجوع شود به بحث اهتمام الرسول به تعیین ولی الامر من بعده، معالم المدرستین، ج
 1.

بود.

فرمود: وصی من و حامل سر من و بهترین کسی که پس از خود بر جای می‌گذارم و وعده‌های مرا وفا می‌کند و دین مرا ادا می‌کند علی بن ابیطالب است.¹

ابوسعید خدری انصاری

روایت کرده که رسول الله فرمود: «وصی من و سر نگهدار من و بهترین کسی که پس از خود بر جای می‌گذارم که وعده مرا وفا می‌کند و قرض مرا ادا می‌کند علی بن ابیطالب می‌باشد.»

انس بن مالك انصاری

روایت نموده که: پیامبر وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند و فرمود: اولین کس که از این در وارد می‌شود امام متقیان و سید (آقای) مسلمانان و رئیس و بزرگ دین و خاتم الوصیین است.

علی که آمد پیامبر فرمود: انس که آمد؟
گفتم: علی.

پیامبر خرسند برخاست و دست به گردن علی انداخت...²

وزیر النبی صلی الله علیه و آله

صحابی شهر سعد وقاص روایت نموده که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:
أَمَا تَرْضِي أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نُبُوَّةَ مِن بَعْدِي؛³

آیا خشنود نیستی که از من مانند هارون از موسی باشی جز آنکه پیامبری پس از من نیست.

این فرمایش پیامبر اشاره است به قول کلیم الله، موسی بن عمران علیه السلام آنگاه که به خداوند عرض کرد:

وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَ اشْرِكْهُ فِي أَمْرِي؛⁴

از اهل بیت من وزیری معاون من فرما، برادرم هارون

¹. معجم کبیر، طبرانی، ج 6، ص 221؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 113؛ و دیگر مدارک آن در بحث «وصی الرسول...» در جلد اول معالم رجوع فرمایید.

². تاریخ ابن عساکر، ج 2، ص 486؛ حلیة الاولیاء، ج 1، ص 63.

³. صحیح مسلم، ج 7، ص 120؛ سنن ترمذی، ج 13، ص 171؛ مستدرک صحیحین حاکم، ج 3، ص 108 و 109.

⁴. سوره طه، آیات 29-32.

را به او پشتم را محکم کن، و او را در امر رسالت با من شریک فرما.

پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله نیز علی علیه السلام را وزیر خود خواند مانند حضرت موسی علیه السلام که برادرش هارون وزیرش بود. به استثنای نبوت، چه آنکه پیامبر، خاتم پیامبران بود.

بنابر این فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله: مقام علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله همانند مقام هارون با موسی بن عمران بوده است.

حدیثهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله در حق علی علیه السلام فرموده است بسیار است، ما در اینجا به نقل حدیث غدیر غدير اکتفا می‌نماییم.

در مسند احمد و سنن ابن ماجه و مستدرک حاکم بر صحیحین و دیگر مدارک حدیثی و تفسیری مکتب خلفا آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بازگشت از حجة الوداع به غدیر خم که رسید این آیه بر ایشان وحی شد:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ.¹

ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، تبلیغ کن؛ و اگر نکنی رسالت او را انجام نداده‌ای. خداوند تو را از [آزار] مردم نگاه می‌دارد.

و با وحی بیانی مقصود از «**مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ - فِي عَلِيٍّ -**» بیان فرمود.

پیامبر صلی الله علیه و آله در همان صحرا از شتر پیاده شد و دستور فرمود حاجیان پیشرفته بازگردند و عقبمانده‌ها رسیدند. پس از ادای نماز ظهر بر منبری از پالانهای شتر برآمد و در خطبه خود فرمود:

«من دو گرانمایه میان شما می‌گذارم کتاب خدا و عترتم اهل بیت را و خدای لطیف مرا خبر داد که این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. بر آن دو پیشی نگیرید که هلاک می‌شوید و از آن دو واپس نمانید که هلاک می‌شوید. چیزی به آنها نیاموزید که آنها از شما آگاه‌ترند.»

آنگاه فرمود: «آیا می‌دانید که من از همه مؤمنان بر

¹. سوره مائده، آیه 67.

نفس مؤمنان اولی و مقدمتر هستم؟»
مردم بانگ برآوردند: آری یا رسول الله!
در این گاه پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی
علیه السلام را گرفت و او را بلند کرد به طوری که
زیر بغل هر دو نمایان شد، آنگاه فرمود: «خداوند
مولای من است و من مولای شما هستم، هر کس که من مولای
او هستم این علی مولای اوست.»

پس از آن دست به دعا برداشت و فرمود: «اللَّهُمَّ وَالِ
مَنْ وَالَاهُ و عَادِ مَنْ عَادَاهُ و انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ و اخْذِلْ مَنْ
خَذَلَهُ.» خدایا دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را
دشمن شمار و یاورش را یاری کن و واگذارنده اش را
خوار فرما.

پس از تعیین علی علیه السلام به مقام ولایت پس از
پیامبر صلی الله علیه و آله، این آیه نازل شد:
الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ و أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي و رَضِيتُ
لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا؛

امروز دین شما را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر
شما تمام نمودم و دین اسلام را برایتان پسندیدم.
پس از آن پیامبر صلی الله علیه و آله عمامه سیاه خود را
که هفت دور سر بود و نامش را «سحاب» نامیده بود و
در مراسم خاصی مانند روز فتح مکه بر سر می نهاد، بر
سر علی علیه السلام بست.
آنگاه صحابی عمر بن الخطاب به آن حضرت چنین تبریک
گفت:

بَخَّ بِخِّ لَكَ يَا عَلِيُّ أَ صَبَحْتُ مَوْلَايَ و مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ و
مُؤْمِنَةٍ؛
به به به تو ای علی که مولای من و مولای هر مؤمن و
مؤمنه ای گردیدی.

در داستانی دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
عَلِيٌّ مِنِّي و أَنَا مِنْ عَلِيٍّ، لَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ عَلِيٌّ؛
علی از من است و من از علی هستم، کسی از سوی من
تبلیغ نمی کند جز خودم یا علی.
و فرمود:

أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ و عَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ
فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا؛
من شهر علم هستم و علی دروازه آن شهر است. هر کس
شهر علم را بخواهد از در آن وارد شود.
و به حضرت علی علیه السلام فرمودند:

أَنْتَ تُبَيِّنُ لَأُمَّتِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ بَعْدِي؛
شما بعد از من برای امت من بیان می‌کنی آنچه را در
آن اختلاف دارند.

و نیز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شماره جانشینان پس از
خود را دوازده نفر به شماره نقبای بنی‌اسرائیل تعیین
فرموده و فرمود: دنیا پس از ایشان سرنگون می‌شود.
شماره‌ای که پیامبر فرموده جز بر دوازده وصی پیامبر
صلی‌الله‌علیه‌وآله: علی علیه‌السلام و یازده فرزندش صدق
نمی‌کند و دوازدهمین ایشان حضرت مهدی (عج) می‌باشد که
پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره او فرموده است:
«مهدی از ما اهل بیت می‌باشد.»

«مهدی از عترت من از فرزندان فاطمه می‌باشد.»
«اگر از دنیا نمانده باشد مگر يك روز، خداوند آن
روز را طولانی می‌نماید تا آنکه مردی از فرزندان مرا
که با من هم نام باشد برانگیزد.»
آنگاه پیامبر دست خود را بر پشت حسین گذاشت و
فرمود: «از این پسرم.»

در تاریخ ابن کثیر می‌گوید: در توراتی که در دست
یهودیان است آمده که از نسل اسماعیل فرزند ابراهیم
علیه‌السلام دوازده عظیم بزرگوار به ظهور می‌رسند و
اینکه ابن تیمیه گفته است این دوازده نفر همان
دوازده نفر است که در روایت پیامبر آمده است.
و ابن تیمیه گفته است:

بیشتر یهودیانی که مسلمان شده‌اند، معتقدند که این
دوازده نفر همان دوازده نفری هستند که رافضه
می‌گویند و شیعه شده‌اند.

سرگردانی علمای مکتب خلفا در تشخیص دوازده جانشین پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

روایات دوازده جانشین پس از پیامبر و اینکه پس از
ایشان دنیا به آخر می‌رسد در کتابهای صحیح بخاری و
مسلم و مستدرک حاکم و فتح الباری در شرح بخاری و
کتابهای سنن ابو داود و ترمذی و مسند طیالسی و احمد
و دیگر کتابهای مکتب خلفا آمده است.

ابن العربی در شرح سنن ترمذی پس از آنکه خلفا را
از ابوبکر می‌شمارد سپس می‌گوید اگر دوازده خلیفه که
اسمشان خلیفه بوده است شماره کنم می‌شوند: ابوبکر،
عمر، عثمان، علی، حسن، معاویه، یزید، معاویه بن
یزید، یزید بن عبدالملک، ... که می‌شوند هفتاد نفر
و چنانچه معنی خلیفه را در نظر بگیریم، می‌شود: چهار

خلیفه اول و عمر بن عبدالعزیز. بعد می‌گوید معنای حدیث را نفهمیدم. و همچنین علمای دیگر مکتب خلفا در مقصود از دوازده جانشین پیامبر سرگردان شده‌اند. و این بدان سبب است که دوازده جانشین پیامبر که در احادیث صحیح آمده بر خلفایی که پس از پیامبر تا زمان بنی‌العباس حکومت کردند صدق نمی‌کند و آنها نخواستند بپذیرند که مقصود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله همان دوازده امام از اهل بیت یعنی: علی و یازده فرزندش می‌باشند که شیعیان از ایشان پیروی می‌کنند و بدین سبب دچار درماندگی و سردرگمی شدند. لیکن شیعیان مصداق قول شاعر هستند که گفته:

فوال اناسا قولهم و روی جدنا عن جرئیل عن
حدیثهم الباری

«پیروی کن از آنان که قولشان و حدیثشان این است که: روایت کرد جد ما از جرئیل از باری تعالی.» آری، ما شیعیان پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از اهل بیت علیهم‌السلام پیروی می‌کنیم. و بدین سبب ما را شیعیان اهل بیت می‌نامند. و بدین سبب ما از شیعیان اهل بیت هستیم. و بدین سبب در دلهای ما حب پیامبر و اهل بیت است. و بدین سبب امیدواریم در قیامت با پیامبر و اهل بیت پیامبر محشور شویم. زیرا پیامبر فرموده است: «من أحب حبرا حشره الله معه» هر کس سنگی را [هم] دوست بدارد خداوند با آن محشورش می‌کند.

5- عصمت انبیاء و رسولان

عصمت انبیاء و رسولان

ابلیس هیچ گونه سلطه‌ای بر جانشینان خدا در زمین ندارد
خداوند سبحان در سوره حجر - در گفت و گویی که با
ابلیس دارد - می‌فرماید:

تو [ابلیس] بر بندگان مخلص من هیچ گونه چیرگی
نداری. متن گفتگو چنین است:

قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ
لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ* قَالَ هَذَا
صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ* إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا
مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ¹

[ابلیس] گفت: پروردگارا! حال که مرا [بوسیله او]
گمراه ساختی، در زمین برای آنها جلوه‌گری کرده، و همه
آنها را گمراه می‌کنم * مگر بندگان مخلصت * را
فرمود: ... تو هیچ گونه سلطه‌ای بر بندگان من
نداری مگر بر گمراهانی که پیرویت کنند.

خداوند در بیان داستان یوسف و زلیخا و چگونگی حفظ
و نگهداری بندگان مخلص خود از اغوای شیطان نیز،
می‌فرماید:

وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ
كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا
الْمُخْلَصِينَ²

¹. سوره حجر، آیات 39 - 42.

². سوره یوسف، آیه 24.

آن زن قصد یوسف کرد، و یوسف نیز، اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، قصد وی می‌کرد. این چنین کردیم تا بدی و زشتی را از او دور سازیم که او از بندگان مخلص ما بود.

عصمت، از شرایط امامت است. چنانکه خدای سبحان در بیان گفتگوی خود با ابراهیم در سوره بقره می‌فرماید:

وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ¹

و هنگامی که پروردگار ابراهیم او را با بلاهای امتحان کرد و وی همه را به انجام رسانید، فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم، گفت: از نسل و ذریه من هم، فرمود: عهد و پیمان من به ستمکاران نخواهد رسید.

و در سوره انبیاء می‌فرماید:

وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا ...²

و آنان را «امامانی» قرار دادیم که به فرمان ما راه نمایند ...

و در همین سوره [انبیاء] برخی از آنان مانند: نوح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، ایوب، ذالکفل، یونس، موسی، هارون، داود، سلیمان، زکریا، یحیی و عیسی را نام برده است. و در میان کسانی که آنان را — در این سوره — به «امامت» توصیف کرده: نبی و رسول و وزیر و وصی، همه آمده است. بنابراین، آشکارا درمی‌یابیم که خداوند متعال شرط «امام» بودن را، ظالم نبودن قرار داده است. خداوند سبحان «امام» را «خلیفه» خود در زمین معرفی کرده است. چنانکه در خطاب به داود می‌فرماید:

يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ ...³

ای داود: ما تو را خلیفه‌ای در زمین قرار دادیم. و در بیان معرفی آدم به فرشتگان می‌فرماید:

¹. سوره بقره، آیه 124.

². سوره انبیاء، آیه 73.

³. سوره ص، آیه 26.

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...¹ و هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین «خلیفه» ای قرار می‌دهم.

شرح و توضیح این آیه - به یاری خدا - پس از تفسیر واژه‌های آیات گذشته می‌آید.

شرح کلمات و واژه‌ها

الف) اغویتنی، لأغوینبهم، غاوین

غوی: گمراه شد. غاوی: فرو شده در گمراهی.

اغواؤه: گمراهش کرد. ابلیس ملعون که به خدا می‌گوید: اغویتنی، اشاره به لعن و نفرین خداوند در آیه پیشین دارد که به او فرمود: **وَ اِنْ عَلَیْكَ اللَّعْنَةُ اِلَى یَوْمِ الدِّینِ؛** و لعنت و نفرین بر تو باد تا روز قیامت. خداوند به سبب نافرمانی و سرپیچی‌اش از سجده بر آدم او را از رحمت خویش دور گردانید. چنانکه در سوره بقره می‌فرماید: **«يُضِلُّ بِهِ كَثِيراً وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيراً وَ مَا يُضِلُّ بِهِ اِلَّا الْفَاسِقِیْنَ»**² بسیاری به وسیله آن [مثالی که خداوند می‌زند] گمراه، و بسیاری هدایت و راه می‌یابند، ولی تنها فاسقان بدکردارند که با آن گمراه می‌شوند.»

ب) لأزینن لهم: اعمال زشت آنها را در نظرشان زیبا جلوه می‌دهم. همان گونه که خدای متعال در جای دیگر فرموده: **زین لهم الشیطان أعمالهم؛**³ شیطان کارهای [زشت] آنها را در نظرشان زیبا کرده است.

ج) المخلصین: پاکان: کسانی که خداوند آنان را - پس از آنکه خود را برای او خالص کردند - برای خود برگزیده و بر صافی‌شان افزوده، و در دل‌های آنان جای برای غیر خدا وجود ندارد.

د) مبتلی: مبتلا کرد، امتحان نمود، او را با خیر و شر و نعمت و نعمت آزمود.

ه) بکلمات: کلمات در اینجا به معنای قضایا و اتفاقاتی است که خداوند ابراهیم را با آنها امتحان فرمود. مانند: مبتلا کردن او به ستاره‌پرستان و بت‌پرستان،

¹. سوره بقره، آیه 30.

². سوره بقره، آیه 26.

³. سوره انفال، آیه 48؛ سوره نمل، آیه 24؛ سوره عنکبوت، آیه 37.

سوزانده شدن در آتش، ذبح پسرش اسماعیل و امثال آن.
 (و) فَاْتَمَهَنْ: همه را تام و تمام به انجام رسانید.
 (ز) جَاعِلُكَ: قرار دادم، گردانیدم. جعل به معنای خلق،
 ایجاد، حکم، تشریح، قرار دادن و گردانیدن، همه آمده
 است و در اینجا مقصود، دو معنای اخیر است.
 (ح) اماما: امام، یعنی مقتدا و پیشوای مردم در گفتار و
 کردار.

(ط) الظالمین: ستمکاران. «ظلم» یعنی: نهادن هر چیز در غیر
 جای خود، کار ناجب، و نیز تجاوز از حق، «ظلم» است.
 «ظلم» سه نوع است:

نخست: ظلم میان انسان و پروردگار خویش، که بزرگترین
 آن «شرك و كفر» است. همان گونه که خدای سبحان در
 سوره لقمان آیه 13 می‌فرماید: «إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ
 عَظِيمٌ؛ به راستی که شرك «ظلم» بزرگی است».

و در سوره انعام، آیه 157 فرموده: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ
 كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ...؛ و چه کسی ظالم‌تر از آنکه آیات
 خدا را تکذیب نماید.»

دوم: ظلم انسان به مردم. چنانکه خدای سبحان در
 سوره شوری، آیه 42 می‌فرماید: «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى
 الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ؛ عذاب و کیفر تنها بر کسانی
 است که به مردم ظلم و ستم می‌کنند.»

سوم: ظلم انسان بر خویشتن، خداوند سبحان در سوره
 بقره، آیه 231 می‌فرماید: «... يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ
 نَفْسَهُ؛ ... و هر که چنان کند، یقیناً بر خویشتن ظلم
 و ستم کرده است.» و در سوره طلاق، آیه 1 فرموده:
 «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ؛ و هر کسی از
 حدود الهی تجاوز کند، یقیناً بر خویشتن ظلم و ستم
 کرده است.»

در عین حال، ظلم از هر نوع که باشد ظلم بر خویشتن
 است و کسی که متصف به ظلم گردد - در هر يك از
 دوره‌های عمرش که باشد: گذشته، حال یا آینده - او
 ظالم خواهد بود.

(ی) هَمَّتْ بِهِ: بالأمر، یعنی: قصد انجام کرد ولی انجام
 نداد.

(ک) رأى: دید، دیدن با چشم: نگاه کردن، و دیدن با
 قلب: بصیرت و ادراک است.

(ل) برهان: دلیل محکم، حجت روشن جدا کننده حق و باطل،
 و آنچه یوسف علیه السلام دید بیش از اینها بود.

تأویل و معنای آیات

در آیاتی که گذشت، ابلیس به پروردگار عالمیان گفت: خدایا! حال که مرا لعنت کرده و از رحمت خویش دورم ساختی، کارهای زشت مردم دنیا را در نظرشان زیبا جلوه می‌دهم، او این تهدیدش را نیز، عملی کرد. چنانکه خدای سبحان در سوره نحل، آیه 63 می‌فرماید:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَّا لَهُمُ الشَّيْطَانَ أَعْمَالَهُمْ؛

ما به سوی امت‌های پیش از تو نیز، رسولانی فرستادیم ولی شیطان اعمال [زشت] آنها را در نظرشان زیبا جلوه داد.

و در سوره انفال، آیه 48 فرموده:

وَ إِذْ زَيَّنَّا لَهُمُ الشَّيْطَانَ أَعْمَالَهُمْ وَ قَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ ...؛

و هنگامی که شیطان اعمال (زشت) آنها را در نظرشان زیبا جلوه داد و گفت: امروز هیچ کس بر شما چیرگی ندارد

و در سوره نمل، آیه 24 فرموده:

... يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِن دُونِ اللّٰهِ وَ زَيَّنَّا لَهُمُ الشَّيْطَانَ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ؛

... خورشید را به جای خدا سجده می‌کنند، و شیطان اعمال [زشت] آنها را در نظرشان زیبا جلوه داده و آنها را از راه راست بازداشته است.

باری، شیطان گفت: کارهای [زشت] مردم را در دیدشان زیبا و همه را گمراه می‌کنم مگر بندگان را که تو برای خود برگزیده‌ای. و خداوند در پاسخش فرمود: تو هیچ‌گونه سلطه و چیرگی نداری مگر بر کسانی که پیرویت کنند: فروشندگان در ضلالت و گمراهی.

خداوند، همچنین با بیان پاره‌ای از حالات مخلصین در طی داستان یوسف و زلیخا، ما را از استواری مخلصین در برابر گناه و تمایلات نفسانی آگاه کرد و فرمود: و لقد هممت به و هم بها لو لا ان رأی برهان ربه؛ آن زن قصد یوسف کرد و یوسف نیز، اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، قصد وی می‌کرد. و این در خانه‌ای بود که زلیخا آن را برای یوسف آماده و از دیگران خالی کرده بود.

زلیخا ملکه مصر و مالک یوسف مضمم شد تا از یوسف کام ستاند. و یوسف نیز، اگر برهان پروردگارش را

ندیده بود، یا تصمیم بر کشتن او می‌گرفت و یا مصمم بر فحشاء می‌شد که مقتضای طبیعت و جوانی و عزوبت او بود: جوانی در اوج حرکت به سوی کمال «مردی» با ملکه‌ای در اوج شهوت و رفاه و «انوئیت» در خانه‌ای خالی از اغیار!

ولی یوسف بر همان پروردگارش را دید و عفت ورزید. آری، او از کسانی بود که خداوند آنان را برای خود خالص و برگزیده است. اما «برهانی» که یوسف دید آن بود که، آثار و نتایج هر دو کار: «کشتن یا فحشاء» را - چنانکه می‌آید - مشاهده کرد.

آثار عمل و جاودانگی آن و گسترش برکت و شومی برخی اعمال بر زمان و مکان

برای درك عصمت انبیاء لازم است چگونگی گسترش برکت و شومی بر زمان و مکان، و آثار اعمال انسان در دنیا و آخرت را، مورد بررسی قرار دهیم. بدین خاطر، از خدا مدد جسته و می‌گوییم:

خدای سبحان در سوره بقره، آیه 185 می‌فرماید:
شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَ الْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ ...:

ماه رمضان، ماهی که قرآن در آن نازل گردید تا راهنمای مردم و دلایل هدایت و شناخت حق و باطل باشد. پس، هر که این ماه را دریافت، باید که روزه اش بدارد.

و در سوره قدر می‌فرماید:

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ تَنزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ:

ما آن [قرآن] را در شب قدر نازل کردیم. و چه می‌دانی شب قدر چیست؟ شب قدر بهتر از هزار ماه است، فرشتگان و روح در آن شب با اذن پروردگارشان و با تقدیر امور فرود می‌آیند. شبی سلامت و سالم تا طلوع فجر.

خداوند سبحان، قرآن کریم را در شبی از شبهای ماه رمضان نازل کرد، و این شب، شب قدری شد که فرشتگان و روح تا ابد الدهر، به اذن الهی، در آن نازل می‌شوند، و برکت آن نیز، تا ابد الدهر به همه ماه رمضان گسترش یافته است.

ما در کتاب عقاید اسلام در قرآن کریم در مبحث «نسخ»

چگونه مبارك شدن جمعه از زمان آدم را بررسی کرده و برکاتی را که خدای سبحان در آن روز بر آدم نازل فرمود، یادآور شدیم. و نیز، عصر نهم ماه ذی الحجة را که به خاطر آمرزش نازل شده بر آدم برکت یافت و باعث شد تا خداوند برای همیشه در عصر آن روز، در عرفات، گناهان بندگان را بیامرزد، و بدان خاطر، سرزمینهای: عرفات، مشعر و منی نیز در نهم و دهم ماه ذی الحجة بر همه بنی آدم مبارك و میمون شد و آثار آن تا ابد الدهر باقی ماند.

همچنین است، اثر گامهای ابراهیم در خانه خدا، بر پشته گلینی که بر روی آن رفته و دیوار بیت الله را بالا می برد، آن اثر نیز، مبارك گردید و خداوند به ما فرمان داد تا آنجا را برای همیشه دوران، نمازگاه بگیریم، و فرمود: **وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّی؛** و از مقام ابراهیم نمازگاه بگیرید.

سرایت و گسترش شومی و نحوست نیز، بدین گونه است. چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام عبور از سرزمین اصحاب حجر به سوی تبوک، یاران خود را از آن آگاه کرده است. فشرده داستان بنابر آنچه در کتابهای سیره و حدیث آمده، چنین است:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال نهم هجری به غزوه تبوک می رفتند، به نزدیک سرزمین حجر محل قوم ثمود در وادی القرای شام که رسیدند، در آن فرود آمدند. همین که سپاهیان از چاه آنجا آب برداشتند، منادی رسول خدا صلی الله علیه و آله ندا داد: از آب این محل ننوشید و از آن برای نماز وضو نسازید. مردم آب مشکهای خود را خالی کردند و گفتند: ای رسول خدا! خمیر ساخته ایم. فرمود: «آنها را به شتران بدهید، مبادا مانند آنچه به آنان [قوم ثمود] رسید به شما هم برسد.»

هنگامی که کوچ کردند و به حجر رسیدند، آن حضرت جا مه خود را بر صورت پوشانید و مرکب خود را برجهانید، سپاهیان نیز چنین کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لا تدخلوا بیوت الذین ظلموا الا و أنتم باکون؛ داخل خانه های ستمگران نشوید مگر آنکه گریان باشید.»

در همین حال، مردی با انگشتری که در خانه «عذاب شدگان» بسته بود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله

آمد. آن حضرت از وی روی گردانید و با دست، صورت خود را پوشانید تا آن را نبیند، و فرمود: «آن را بیفکن!» و او به دورش افکند.¹ همانند این داستان برای امام علی نیز رخ داد. نصر بن مزاحم - و غیر او - در واقعه صفین روایت کنند:² مخنف بن سلیم با امام علی به سوی بابل³ می‌رفتند که امام فرمود: «در بابل سرزمینی است نفرین شده و فرو رفته، مرکبت را تیزتر بران تا شاید نماز عصر را در بیرون آن بگزاریم.» گوید: امام مرکبش را برجهانید و مردم نیز از پی او شدند و هنگامی که از پل صرّاء گذشت فرود آمد و نماز عصر را با مردم به جای آورد.⁴ و راوی دیگری گوید: با امیرالمؤمنین از پل صرّاء گذشتیم. عصر بود که فرمود: «این سرزمینی عذاب شده است. برای هیچ نبی یا وصی نبی‌ای روا نیست که در آن نماز بگزارد.»⁵

بدین‌گونه، برکت از زمانی که خداوند آن را برای بنده‌ای از بندگان مبارک گردانیده گسترش یافت، همان‌گونه که شومی و نحوست نیز، از زمانی که خداوند بر بندگان شقی و نگون بختش غضب فرمود، به دیگر زمانها سرایت و ادامه یافت.

عصمت جانشینان خدا از گناه و معصیت

اعمالی را که مردم در دنیا انجام می‌دهند، آثاری جاودانه دارند که در آخرت، یا به صورت آتشی همدشگی، که آتشگیره آن مردم و سنگها هستند،⁶ مجسم

1. معجم البلدان، ماده «حجر»؛ سیره ابن هشام، ج 4، ص 164 و 165؛ مغازی واقدی، ص 1006 - 1008؛ امتاع الاسماع، ص 454 - 456؛ مسند احمد، ج 2، ص 58، 59، 66، 72، 74، 91، 96، 113 و 137 و ج 3، ص 296؛ صحیح بخاری، ج 3، ص 61 و 96، در ذکر غزوه تبوک و تفسیر سوره حجر، صحیح مسلم، کتاب زهد، حدیث 39 و 40.

2. عبارت از نصر است.

3. بابل منطقه‌ای در عراق بین کوفه و بغداد است. و پل صرّاء بر رودخانه صرّاء در نزدیکی بغداد می‌باشد. مراجعه کنید: معجم البلدان، ماده «صرّاء» و «بابل».

4. وقعه صفین، نصر بن مزاحم، ص 135.

5. بحارالانوار، ج 41، ص 168، به نقل از علل الشرایع، ص 125 و بصائر الدرجات، ص 58.

6. اقتباس از آیه ... سوره بقره.

می‌گردند، و یا به نعمتهای «جنات عدن» مبدل می‌شوند. و همه این آثار، در دید و درك بندگان مخلص خداست، و آنان را به کوشش در ادای اعمال صالح و دوری از گناهان زشت و فحشا و منکر فرا می‌خواند. اینگونه «درک و دید»، همان «برهان» الهی است که خداوند به بندگان پاک خود می‌دهد، بندگان که رضای خدا را بر خواسته دل و نفس «اماره بالسوء» برگزیده‌اند. و بدین خاطر، هیچ‌گاه از بندگان مخلص خدا گناه و خطای ناروا صادر نگردد. مثال آنان در این باره مثل انسان بینا و نابینای است که با هم در مسیری ناهموار و پرمهلکه طی طریق می‌کنند. بینا از مهالك و پرتگاهها دوری کرده و همراه نابینایش را نیز، آگاه می‌کند تا از آنها دوری نماید. و یا مانند انسانهای تشنه‌ای که رویاروی آنان آب ظاهرا گوارایی است و جانشان را به نوشیدنی و فرو نشاندن تشنگی فرا می‌خواند. و در میانشان طیبی است مجهز به میکروسکپ که با آن انواع میکربهای کشنده را مشاهده کرده و دستور می‌دهد تا آن را پیش از مصرف تصفیه نمایند.

مثال بندگان مخلص خدا در دیدن «برهان» الهی و بصیرت به حقایق اعمال و آثار زشت و زیبای آن نیز، بدینگونه است. آنان با چنین دیدی که از زشتی انجام گناه و قباحت آن در دنیا، و تجسم آتشین و جاودان آن در آخرت دارند، ممکن نیست که با اراده و اختیار خود به انجام گناه یا ترك واجب اقدام نمایند.

اما شبهاتی که پیرامون عصمت انبیاء آورده و به آیات متشابه قرآنی استشهاد کرده‌اند، برخی نتیجه خطا و اشتباهی است که در تأویل و معنای آنها کرده و برخی دیگر به خاطر تفسیر این آیات با روایات جعلی و ساختگی است. و ما برای پرهیز از طول بحث، تنها به آوردن نمونه‌هایی از هر دو نوع بسنده می‌کنیم:

الف) روایات دروغینی که علیه نبی خدا داود و خاتم انبیاء محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ساختند

در این بخش، روایات ازدواج داود با بیوه اوریا و خاتم انبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله با زینب مطلقه زید را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

ازدواج داود در قرآن کریم

خداوند سبحان در سوره صلی الله علیه وآله می‌فرماید:

اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْاَيْدِ
 اِنَّهُ اَوَابٌ * اِنَّا سَجَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحُنَ بِالْعَشِيِّ وَ
 الْاَشْرَاقِ * وَ الطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَّهٗ اَوَابٌ * وَ شَدَدْنَا
 مُلْكَهُ وَ اَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فَضَّلْنَا الْخِطَابَ * وَ هَلْ اَتَاكَ
 نَبَاُ الْخِضْمِ اِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ * اِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُدَ
 فَفَزَعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خِضْمَانُ بَدَعِيَ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ
 فَاحْكُم بَيْنُنَا بِالْحَقِّ وَ لَا تَشْطِطْ وَ اِهْدِنَا اِلَىٰ سَوَاءِ
 الصِّرَاطِ * اِنَّ هَذَا اَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَجْعَةً وَ لِي
 نَجْعَةٌ وَاِحِدَةٌ فَقَالَ اَكْفِلْنِيهَا وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ * قَالَ
 لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُوءِ صِلَاةٍ نَعَجْتِكِ اِلَىٰ نِعَاجِهِ وَ اِنَّ كَثِيْرًا مِّنَ
 الْخِلَاطِ لِيَبْذَعِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ
 عَمِلُوْا الصَّٰلِحٰتِ وَ قَلِيْلٌ مَّا هُمْ وَ ظَنَّ دَاوُدُ اَنَّمَا
 فَتْنَاهُ فَاَسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاكِعًا وَ اَنَابَ * فَغَفَرْنَا لَهُ
 ذٰلِكَ وَ اِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفٰى وَ حُسْنَ مَّآبٍ * يَا دَاوُدُ اِنَّا
 جَعَلْنَاكَ خَلِيْفَةً فِي الْاَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ
 ...؛¹

بر آنچه می‌گویند شکیبا باش و بنده ما داود قدرتمند
 را به یادآور که بسپار تو اب بود * ما کوهها را
 مسخر او ساختیم که صبح و شب با وی تسبیح گویند *
 و پرندگان را که همه به سوی او می‌آمدند * حکومتش
 را استوار کردیم و حکمت و علم قضاوتش دادیم * آیا
 خبر آن محاصمه‌کنندگان به تو رسید؟ آنگاه که بر بالای
 محراب رفتند؟ * گاهی که بر داود وارد شدند و چون
 از آنان ترسید گفتند: نترس! ما دو نفر شاکی هستیم
 که یکی از ما بر دیگری ستم کرده، پس، میان ما به
 حق قضاوت کن و منحرف مشو، و ما را به راه راست
 هدایت کن * این برادر من است و نود و نه میش
 دارد، و من تنها یک میش دارم. می‌گوید آن را هم به
 من بسپار و در سخن با من درشتی می‌کند! * [داود
]گفت: او به تو ستم کرده که می‌خواهد میش تو را به
 میشهایش بیفزاید، و راستی که بسیاری از شریکان بر
 یکدیگر ستم می‌کنند مگر آنان که ایمان آورده و
 کارهای شایسته می‌نمایند که اندکند. و داود دانست
 که ما امتحانش کردیم. پس، از پروردگارش بجزشیش

¹. سوره ص، آیات 17 - 26.

خواست و به رکوع افتاد و به زاری پرداخت * ما آن را بر او بخشودیم که وی را نزد ما مقامی بلند و فرج‌امی نیکوست * [و گفتیم: ای داود! ما تو را در زمین خلیفه و جانشین قرار دادیم. پس، میان مردم به حق قضاوت کن . . .]

1. روایت وهب بن منبه

طبری در تأویل و معنای این آیات از وهب بن منبه روایت کند که گوید:

«هنگامی که بنی‌اسرائیل تحت رهبری داود گرد آمدند، خداوند زبور را بر وی نازل فرمود و فن آهنگری‌اش پیاموخت و آهن را رام دست او کرد، و کوهها و پرندگان را فرمود تا همراه وی تسبیح گویند. و خداوند - چنانکه می‌گویند - هیچ کس را صوتی چون او نداده است. او هرگاه زبور می‌خواند - چنانکه می‌گویند - حیوانات وحشی به اندازه‌ای نزدیکش می‌شدند که گردنشان را می‌گرفت و آنها رام و آرام صوت و آوازش را می‌شنیدند. شیاطین، مزارها و بربطها و صنجها را تنها از گونه‌های آواز او ساختند. او بسیار تلاشگر و عابد بود. در میان بنی‌اسرائیل بپاخاست و به فرمان خدا قضاوت می‌کرد. نبی و خلیفه بود و در بین انبیاء کوشا و گریان، سپس [بدین‌گونه] دچار فتنه این زن شد:

او محراب عبادتی داشت که به تنهایی در آن به تلاوت زبور و ادای نماز می‌پرداخت و در پایین آن، باغچه مردی اسرائیلی قرار داشت، و آن زنی که داود به وی مبتلا شد همسر این مرد بود.

او در آن روز هنگامی که داخل محراب شد گفت: امروز تا شب هیچ کس نباید در محراب نزد من آید. و هیچ چیز نباید مرا به خود مشغول دارد. وارد محراب شد، زبور را گشود و به قرائت آن پرداخت. در محراب پنجره‌ای مُشرف بر آن باغچه بود. در حالی که نشسته و زبورش را می‌خواند کبوتری طلایی سر رسید و بر پنجره نشست. داود سر بلند کرد و آن را دید و در شگفت شد. سپس به یاد گرفته خود آمد که: نباید چیزی او را مشغول کند، سر را به زیر افکند و به زبورش پرداخت. کبوتر از پنجره برخاست و برای ابتلا و امتحان داود، رو به روی او فرود آمد. دست که به سوی سویس گشود اندکی پس رفت، در پی آن شد، به سوی

پنجره پر کشید، تا خواست آن را بگیرد پر کشید و در باغچه فرود آمد. با چشم تعقیبش کرد تا کجا می‌نشیند که دید: زنی نشسته و خود را می‌شوید. زنی در کمال و جاهت و زیبایی.

پنداشته‌اند که آن زن داود را که دید موهایش را گشود و بدنش را با آنها پوشانید و دلش را ربود. او به سوی زبور و جای خود بازگشت، ولی یاد آن زن با او بود و قلبش را رها نمی‌کرد تا به آنجایش رسانید که شوهر وی را به جنگ فرستاد. سپس فرمانده لشکر را دستور داد تا - چنانکه اهل کتاب می‌پندارند - او را در مهالك و خطرگاهها جلو اندازند تا به هلاکت رسد. داود نود و نه زن داشت. شوهر آن زن که کشته شد او را نیز به عقد خود درآورد و با وی ازدواج کرد. خدا نیز، در حالی که وی در محراب بود، آن دو فرشته را به محاصمه نزد او فرستاد تا تصویر آنچه را که با همسایه‌اش کرده به او بنماید.

داود که ناگهان آن دو را بر بالای سر خود در محراب ایستاده دید، گفت: چگونه بر من وارد شدید؟ گفتند: نترس! ما قصد سوء و ناروایی نداریم، «ما دو نفر شاکی هستیم که یکی بر دیگری ستم کرده» و آمده‌ایم تا میان ما داوری کنی. «پس، میان ما به حق قضاوت کن و منجرش مشو، و ما را به راه راست هدایت کن.» یعنی ما را به راه حق بیاور، و ما را به سوی غیر حق نران. فرشته‌ای که به جای اوریا شوهر آن زن سخن می‌راند گفت: «این برادر من است.» یعنی برادر دینی من. «او نود و نه میش دارد و من تنها یک میش دارم، می‌گوید آن را هم به من واگذار» یعنی در اختیار من قرار ده و «در سخن با من درشتی می‌کند.» یعنی به من زور می‌گوید چون از من قوی‌تر و قدرتمندتر است. بدین خاطر، میش مرا در جمع میشهای خود آورده و مرا تهی‌دست کرده است.

داود خشمگین شد. به سوی طرف دیگر دعوا که ساکت بود رو کرد و گفت: اگر آنچه می‌گوید راست باشد، میانه دو چشمت [دماغت] را با تیشه می‌زنم! داود سپس از نظر خود بازگشت و دانست که این نمادی از رفتار اوست که با اوریا و همسرش داشته، پس به سجده افتاد و توبه کرد و نالید و گریست و چهل روز در حال سجده و روزه، نه می‌خورد و نه می‌نوشید، تا آنجا که

از اشك چشمش سبزه رویید و سجده، گوشت صورتش را زخمی کرد و خداوند بر او بچشود و توبه‌اش را پذیرفت. و چنین بنداشته‌اند که او گفته است: پروردگارا! این جنایتم در باره آن زن را بچشودی، با خون آن کشته مظلوم چه کنم؟ به او گفته شد: ای داود؟ - چنانکه اهل کتاب پندارند - آگاه باش! پروردگارت در خون وی ستم نکرده، ولی به زودی از او می‌خواهد تو را ببخشد، و پاداشش بر خدا باشد و خونسش را از عهده تو بردارد. داود هنگامی که از این غم رهایی یافت، خطایش را بر کف دست راستش ترسیم کرد و هرگاه غذا و نوشیدنی به دهان می‌برد و آن را می‌دید می‌گریست. و هرگاه برای مردم سخن می‌راند کف دستش را می‌گشود و روبروی مردم می‌گرفت تا اثر خطایش را ببینند.¹

2. روایت حسن بصری

داود روزگار را چنین تقسیم کرده بود: روزی ویژه زنانش، روزی برای عبادت، روزی برای قضاوت میان بنی اسرائیل و روزی برای حضور و موعظه آنان: هم پندشان می‌داد و هم پندشان را می‌شنید، می‌گریانندشان و او را می‌گریانند. روز ویژه بنی اسرائیل که شد گفت: پند گیرید و متذکر شوید. گفتند: آیا می‌شود روزی بر انسان بگذرد که در آن گناه نکند؟ داود در خود چنان دید که توان این را دارد. روز عبادتش که شد، درها را به روی خود بست و دستور داد کسی بر او وارد نشود. بر روی تورات افتاد و مشغول آن شد و در حالی که تلاوتش می‌کرد، کبوتری طلایین و الوان روبروی او قرار گرفت. خواست آن را بگیرد، پر زد و اندکی دورتر - به قدری که نومیدش نکند - نشست. گوید: پیوسته به دنبالش رفت تا چشمش به زنی در حال شستشو افتاد. زیبای و جمالش او را به شگفت آورد. گوید: آن زن سایه او را که دید خود را با موهایش پوشانید، و این بر شگفتی و اعجابش بیفزود. او که پیش از این شوهرش را به فرماندهی برخی از نیروها گمارده بود، به وی نوشت که به فلان مکان برود، جایی که اگر می‌رفت بازگشتی نداشت. گوید: او دستور را انجام داد و کشته شد و این، همسرش را به عقد خود

¹. تفسیر طبری، ج 23، ص 95 و 96، چاپ دار المعرفه بیروت.

آورد.¹

3. روایت یزید رقاشی از قول انس بن مالک

طبری و سیوطی در تفسیر آیه با سند خود از یزید رقاشی روایتی آورده‌اند که فشرده آن چنین است: یزید رقاشی گوید: از انس بن مالک شنیدم که گفت: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: داود هنگامی که آن زن را دید بنی اسرائیل را به جنگ فرستاد و به فرمانده سپاه سفارش کرد و گفت: هنگامی که به دشمن رسیدید فلان کس [اوریا] را پیش روی تابوت قرار می‌دهی. - تابوت در آن زمان وسیله نصرت‌خواهی بود - و کسی که پیش روی تابوت می‌جنگید بازمی‌گشت تا کشته شود یا دشمن از او بگریزد. اوریا کشته شد و داود با همسرش ازدواج کرد. پس، آن دو فرشته بر داود فرود آمدند و ... پس از آن به سجده افتاد و چهل شب درنگ کرد تا از سرشکش سبزه روید و زمین صورتش را خورد. و او در سجده می‌گفت: پروردگار من! داود لغزشی دورتر از آنچه میان مشرق و مغرب است. خدایا! اگر به ضعف داود رحم نکنی و گناهش را نبخشی، گناه او حدیث آیندگان بعد از وی خواهد شد. پس از چهل شب، جبرئیل آمد و گفت: ای داود! خداوند بر تو بخشود، و تو می‌دانی که خداوند عدل مطلق است و منحرف نگردد. فردای قیامت با فلان [اوریا] که می‌گوید: خدایا! «خون من بر عهده داود است» چه می‌کنی؟ جبرئیل گفت: من درباره آن از پروردگارت سؤال نکرده‌ام و اگر بخواهی چنین کنم. گفت: آری، جبرئیل خشنود گشت و داود به سجده افتاد. جبرئیل تا آنجا که خدا می‌خواست درنگ کرد و سپس فرود آمد و گفت: ای داود! آنچه مرا به دنبال فرستادی از خدا پرسیدم، فرمود: به داود بگو: خداوند در روز قیامت شما دو نفر را گردهم آورد و به او گوید: خونت را که برعهده داود داری به من ببخش. می‌گوید: از آن توست ای خدای من! خداوند می‌فرماید: هر چه را از بهشت خواستی یا تمایل داشتی، در عوض برای تو باشد.

روایات داستان نبی خدا داود در کتب تفسیر مکتب خلفا

1. تفسیر طبری، ج 23، ص 96، چاپ دار المعرفة بیروت؛ تفسیر سیوطی، ج 5، ص 148. عبارت متن از طبری است.

بدین‌گونه است. در بخش آینده سند این روایات را
مورد بررسی قرار می‌دهیم.

بررسی اسناد این روایات
الف) وهب بن منبه

پدر وهب از ایرانیانی است که کسری [خسرو] او را به
ین فرستاد. در شرح حالش در طبقات ابن سعد آمده
است:

وهب گوید: «من نود و دو کتاب نازل شده از آسمان را
قرائت کرده‌ام که هفتاد و دو تای آن در کنیسه‌ها و
در دسترس مردم بود و بیست عدد آن را تنها اندکی
می‌دانند.»

دکتر جواد علی گوید: «گفته می‌شود: وهب ریشه یهودی
دارد و مدعی بوده که یونانی و سریانی و حمیری و
خواندن کتابهای پیشین را می‌دانسته است.»
در کشف الظنون یکی از تألیفات او را قصص الانبیاء
نام برده است.¹
ب) حسن بصری

حسن بصری، ابو سعید، پدرش غلام زید بن ثابت انصاری
بود. دو سال پیش از پایان خلافت عمر به دنیا آمد و
در سال 110 هجری در بصره وفات کرد. بسیار فصیح و
بلیغ بود. در نزد مردم و هیئت حاکمه پر هیبت و در
نزد پیروان مکتب خلفا در بصره، امام و پیشوا به
شمار می‌رفت.²
عقیده و دیدگاه او

از روایاتی که در شرح حال وی در طبقات ابن سعد
آمده، دانسته می‌شود که او «قَدَری مسلک» بوده و
درباره آن بحث و مناظره می‌کرده و سپس از آن
بازگشته است. او خروج و قیام بر علیه حکومت ظالمی
همچون حجاج را روانی‌دانست.
ارزش روایات او

در میزان الاعتدال در شرح حالش آمده است: «حسن
بسیار فریب‌کار بود. وی هر گاه در نقل حدیثی
می‌گفت: از فلان روایت می‌کنم، این نسبت دادن ضعیف و
نادرست است، چرا که وی نیازمند اینگونه سندسازی

¹. طبقات ابن سعد، ج 5، ص 395، چاپ اروپا؛ کشف الظنون، ص 1328؛ تاریخ العرب، دکتر
جوادعلی، ج 1، ص 44.

². وفیات الاعیان، ابن خلکان، ج 1، ص 354، چاپ اول؛ طبقات ابن سعد، ج 7، بخش
اول، ص 120، چاپ اروپا.

بوده، به ویژه از کسانی که گفته شده، حسن از آنها چیزی نشنیده، مانند ابوهریره و امثال او. بدین خاطر، احادیثی را که از ابوهریره روایت کرده، در ردیف احادیث منقطع برشمرده‌اند، و خدا داناتر است.¹ حسن بصری چون خود را نیازمند بیان اینگونه سخنان می‌دیده، برای آنها سندسازی کرده و گفته است این مطلب را از فلان کس روایت می‌کنم، و آن را به صورت حدیث درآورده است. بویژه آنگاه که از ابوهریره و امثال او روایت کرده، در حالی که هیچ يك از آنان را ندیده است.

همچنین در طبقات ابن سعد با سند خود از علی بن زید روایت کند که گوید: «من خود حدیثی را که برای حسن گفته بودم دیدم که برای دیگران روایت می‌کند. به او گفتم: ای ابا سعید! چه کسی این حدیث را برای شما روایت کرده؟ گفت: نمی‌دانم! گوید: گفتم: من آن را برای تو روایت کردم.»

نیز روایت شده که به حسن گفتند: این فتواهایی که در امور مختلف صادر می‌کنی از احادیثی است که شنیده‌ای یا رأی و دیدگاه خودت را می‌گویی؟ گفت: «نه به خدا، هر چه فتوا می‌دهم مبنای نقلی ندارد، ولی رأی و نظر ما برای آنها بهتر از رأی و دید خودشان است.»²

یکی از شاگردان مکتب حسن بصری، واصل بن عطاء [متوفای: 131 هجری] بنیان‌گذار مذهب اعتزال و دیگری ابن ابی‌العوجاء زندق معروف است.

به ابن ابی‌العوجاء گفتند: مذهب استاد [حسن] را رها کردی و در راهی افتادی که هیچ اصل و ریشه و حقیقتی ندارد! وی گفت: «استاد من درهم و برهم بود. گاهی قدری مسلک بود و زمانی جبری، و گمان ندارم بر مذهب واحدی استوار مانده باشد.»

ابن ابی‌العوجاء را فرماندار کوفه در سال 155 هجری به خاطر کفر و زندقه‌اش اعدام کرد. وی به هنگام اعدام گفت: «اکنون مرا می‌کشید، بدانید که من چهار

1. میزان الاعتدال، ج 1، ص 527، شماره ردیف: 1968.

2. طبقات ابن سعد، ج 8، ص 120.

هزار حدیث جعل کرده ام که حلال خدا را در آنها حرام و حرام خدا را حلال کرده ام، روز روزه تان را به افطار و افطارتان را به روزه بدل نمودم.»¹

(ج) یزید بن ابان رقاشی

قصه پرداز بصری، زاهد گریبان ناجر

در تهذیب الکمال مزی و تهذیب التهذیب ابن حجر،² در شرح حال وی مطالبی آورده اند که فشرده آن چنین است:

(الف) زهد او

او خود را به قدری گرسنه و تشنه داشت تا جسمش نحیف، بدنش تکیده و رنگش دگرگون شد. می‌گریست و همنشینان خود را می‌گریانید و می‌گفت: بیایید تا بر آب خنک در روز تشنگی بگرییم! و می‌گفت: سلام بر آب سرد در وقت ظهر! راوی گوید: وی کارهایی می‌کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله، نه فرموده و نه عمل کرده بود. در حالی که خدای سبحان فرموده:

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
...؛³

بگو چه کسی زینت‌های خدا و روزیهای طیب و پاکیزه‌ای را که برای بندگانش بیرون آورده، حرام کرده است؟ بگو: آنها برای کسانی است که ایمان آورده اند، در زندگانی دنیا....
(ب) دیدگاه و ارزش روایات او

در اعتقاد «قدری مسلک» و در نقل روایت «ضعیف»⁴ بود.

از شعبه روایت کرده اند که گوید: «اگر راهزنی کنم نزد من بهتر است تا از وی روایت نمایم.» و گوید: «اگر زنا نمایم بیشتر دوست دارم تا از او روایت کنم.»
در باره «احادیث» او گفته اند: «حدیث‌اش مذکر و

1. وفیات الاعیان، ابن خلدکان، در شرح حال واصل بن عطاء. و نیز مراجعه کنید: یکصد و پنجاه صحابی ساختگی، شرح حال ابن ابی العوجاء در بحث: زندقه و زنداقه؛ الکنی و الألقاب، ج 1، ص 192، چاپ صیدا.

2. تهذیب التهذیب، ج 11، ص 309 - 311؛ تهذیب الکمال، ج 8، ص 268، نسخه خطی کتابخانه ظاهریه.

3. سوره اعراف، آیه 32.

4. طبقات ابن سعد، ج 7، قسمت دوم، ص 13، چاپ اروپا.

ناشناخته است. حدیث او متروک و رها شده است، حدیث او نوشته نمی‌شود!»

ابو حاتم گوید: «واعظی گریان بود و از انس بسیار روایت می‌کرد، روایاتی که جای نظر و تأمل دارد. حدیث وی ضعیف است.»

در تهذیب التهذیب است که ابن حبان گوید: «وی از بهترین بندگان خدا در شبزنده‌داری و گریه بود، ولی از حفظ و ضبط درست حدیث به خاطر اشتغال به عبادت، غفلت کرد، به گونه‌ای که سخن حسن را وارونه کرده و آن را به روایت انس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تبدیل می‌کرد، بدین خاطر، نقل روایت از او روا نیست، مگر برای اظهار شگفتی!» یزید بن ابان رقاشی پیش از سال 120 هجری وفات کرد.¹

نقد و بررسی متون روایات گذشته

نخست: روایت وهب بن منبه

فشرده روایت وهب این بود که، داود روزی را برای عبادت برگزید و با خود خلوت کرد و به خواندن تورات پرداخت. کبوتری طلایین، نمودار شد و روبرویش نشست. خواست آن را بگیرد، پر زد و اندکی دور تر نشست. پیوسته تعقیب‌اش کرد تا بالا همسر اوریای همسایه‌اش را دید که در حال شستشوی خویش است. از زیبای و جمالش در شگفت آمد. آن زن متوجه شد و بدنش را با پراکندن موهایش مستور کرد. داود بیش از پیش مفتون وی شد و نقشه کشتن شوهرش را که در جبهه بود طرح و به اجر گذارد. سپس با وی ازدواج کرد. بدین خاطر، آن دو فرشته بر بالای او در محراب ظاهر شدند و بقیه داستان که در قرآن کریم آمده است. اینک بررسی متن روایت:

در این روایت، يك جا آمده است: «قال وهب؛ وهب گفت»، و جای دیگر گوید: «فی ما یزعم اهل الكتاب؛ در اعتقاد و پندار اهل کتاب» و با این عبارت، خود را از عهده روایت آن رهانیده است.

ما به تورات که مراجعه کردیم دیدیم این داستان در سفر صموئیل دوم چنین آمده که، داود از بالای خانه خود یتشبع همسر اوریای را می‌بیند و به شگفت می‌آید. وی را به خانه خود می‌آورد و با او همبستر می‌شود. زن

¹. تهذیب التهذیب، ج 11، ص 309 - 311.

از او به زنا - پناه بر خدا! - باردار می‌شود. تا آخر داستان.

از مقایسه روایت وهب با آنچه در سفر صموئیل تورات آمده، آشکار می‌گردد که وهب بخشی از داستان را از تورات و بخش دیگر را از سایر کتابهای اسرائیلی که خوانده - چنانکه خود از آن خبر داده - برگرفته است. اینگونه روایات را در علم درایة [حدیث شناسی]، روایات اسرائیلی یا اسرائیلیات می‌نامند.
دوم: روایت حسن بصری

فشرده روایت حسن همان فشرده روایت وهب است. جز آنکه حسن بصری در ابتدای داستان بر آن افزوده که: «داود روزها را چهار بخش کرده بود»، و ما نمی‌دانیم که این را از پندار خود بر آن افزوده یا از دیگر راویان اسرائیلیات گرفته است؟

به هر حال، حسن بصری برای این روایت خود سندی نشان نداده و آن را مرسل [بدون سند] ذکر کرده است. در حالی که اگر به هنگام روایت، مدرک آن را بیان می‌داشت و می‌گفت آن را از روایت وهب بن منبه یا دیگر راویان اسرائیلیات نقل می‌کند، کار آسان می‌شد و پژوهشگران از مدرک روایت آگاه می‌شدند و به سادگی درمی‌یافتند که این از روایات اسرائیلی است. ولی با پوشیده داشتن سند، کار این روایت را بر محققان پیچیده کرده است. بویژه که او در مکتب خلفا امام امامان عقاید به شمار است، روایت وی بر فهم عقاید اسلامی اثری دو چندان می‌گذارد.

بیشتر راویان روایات اسرائیلی همان می‌کنند که حسن بصری کرده و روایات اسرائیلی را مرسل و بدون سند و مدرک می‌آورند. و بدین خاطر، کار این روایات بر غیر متخصصین و آنان که علم درایة الحدیث نمی‌دانند، پوشیده می‌ماند.

سوم: روایت یزید رقاشی

یزید بن ابان گوید: این روایت را از انس صحابی و وی آن را از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌شئیده است. و بدین وسیله، بر انس و بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دروغ بسته است، و در همان حال در جامعه اسلامی فردی زاهد و عابد و گریبان به شمار است. حال، اثر روایاتی که امثال یزید بن ابان عابد و زاهد در مواضع و قصه‌های خود به خورد مردم می‌دهند چه مقدر است، خدا می‌داند و بس! و آیا افراد ناوارد و غیر

متخصص در علم درایة می‌توانند بفهمند که یزید رقاشی آنچه را از حسن بصری شنیده به انس و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت داده است؟ بویژه که مفسران بعدی مانند طبری [متوفای 310 هجری] تا سیوطی [متوفای 911 هجری] نیز یکی پس از دیگری اینگونه افسانه‌ها را در قالب حدیث وارد تفسیرهای خود کرده‌اند!

نقل روایات اسرائیلی و ساختگی، تنها به افرادی که در اینجا نام بردیم، محدود نگردد. بلکه اینگونه روایات را از دیگر صحابه و تابعین نیز، روایت کرده‌اند. مانند:

1. عبدالله بن عمرو بن عاص: وی که دو خُرچین از کتابهای اهل کتاب را در یکی از غزوات به دست آورده بود، بدون اشاره به هرگونه مدرکی از آنها روایت می‌کرد.

2. تمیم داری: او ابتدا راهب نصرانی بود، سپس اسلام آورد و در مسجد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز جمعه پیش از خطبه عمر بن خطاب، برای مردم قصه می‌گفت. این قصه گوی در زمان عثمان به هفته‌ای دو روز گسترش یافت.

3. کعب الأحبار: در زمان عمر اسلام آورد، و از علمای مسلمان عصر عمر و عثمان به شمار آمد. پس از آن نوبت به گروه بعدی رسید که این روایات اسرائیلی را از گروه پیشین گرفته و براساس آنها به تفسیر قرآن پرداختند. مانند:

1. مقاتل بن سلیمان مروزی [متوفای 150 هجری] وی از مفسران مشهور کتاب خدا در مکتب خلفاست. شافعی در باره او گوید: مردم همگی روزی خوار سه نفرند: مقاتل بن سلیمان در تفسیر، زهیر بن ابی سلمی در شعر، و ابوحنیفه در کلام.

حال، این آقای مقاتل چه مقدار از اسرائیلیات را در روایات مورد اعتماد مکتب خلفا جاسازی کرده، و چه مقدار از خود ساخته و به صحابه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت داده، خدا می‌داند و بس!¹

¹ . مراجعه کنید: تاریخ بغداد، ج 12، ص 160—169، در شرح حال مقاتل، ش 7142؛ وفيات الأعیان، ج 4، ص 240-242؛ تهذیب التهذیب، ج 10، ص 279-285؛ میزان الاعتدال، ج 4، ص 172، ش 7841.

نتیجه این بررسیها

وهب بن منبّه آن روایت دروغین را که اهل کتاب بر نبی خدا داود بسته بودند، با اشاره صریح به مدرک آن، از کتب آنها روایت کرد. حسن بصری همان روایت را بدون اشاره به مدرک، منتقل کرد، و محدث قصه گوی زا هد عابد گریان ناجرد، یزید بن ابان رقاشی، فریبکارانسه آن را به انس و رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داد.

تدلیس و فریبکاری در اسناد روایات اسرائیلی و نسبت دادن آنها به صحابه، تنها به این مورد و این صحابی [انس] محدود نیست. اینگونه سندسازی را در روایاتی که به پسرعموی رسول خدا صلی الله علیه و آله، عبدالله بن عباس نسبت داده اند، بسیار فرا تر برده اند، به گونه ای که اگر بخواهیم به نقد و بررسی آن بپردازیم نیازمند بحثی مقارن و گسترده است و با مراجعه به صفحه پایانی تفسیر سیوطی (الدر المنثور) برخی از قضیه آشکار می‌گردد.

بدین‌گونه، منشأ خبر دروغین بسته شده بر داود را در قصه‌های تورات یافتیم. اینگونه افسانه‌های اسرائیلی، چنانکه دیدیم، به تفسیر قرآن هم راه یافت و به تدریج دیدگاه نادرستی از سیره انبیاء را فرا روی مسلمانان قرار داد.

تا اینجا، داستان دروغین ازدواج داود با بیوه اوریا و افترای را که در این باره بر او بستند، و منشأ نشر این تهمت را، بیان داشتیم. داستان صحیح این ازدواج و ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله با زینب دختر جحش، مطلقه زید بن حارثه، چنان است که می‌آید:

ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله با زینب در روایت

خازن در تفسیر آیه «و تَخْفِي فِي نَفْسِكَ...» گوید: صحیح‌ترین سخن در این باره روایت سفیان بن عیینه از علی بن زید بن جدعان است. وی گوید: زین العابدین علی بن الحسین از من پرسید: «نظر حسن بصری در باره این آیه چیست؟ اینکه فرموده: «و تَخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ» گفتم: می‌گویند: «هنگامی که زید نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: «ای رسول خدا! من

می‌خواهم زینب را طلاق گویم» پیامبر به شگفت آمد و فرمود: «همسرت را نگهدار و از خدا بترس.» علی بن الحسین گفت: «چنین نیست. زیرا، خداوند عز و جل آن حضرت را آگاه کرده بود که زینب به زودی از زنان وی خواهد شد، و زید او را طلاق خواهد داد، لذا هنگامی که زید آمد و گفت: «من می‌خواهم زینب را طلاق گویم»، و پیامبر به او فرمود: «همسرت را نگهدار»، خداوند او را مورد عتاب قرار داد و فرمود: «چرا گفתי همسرت را نگهدار، من که تو را آگاه کرده بودم که زینب به زودی از زنان تو خواهد شد؟»

خازن گوید: «این بیان، بهترین بیانه و زیبنده حال انبیاست، و با معنای ظاهر آیه همسو و هماهنگ می‌باشد...»

مشروح داستان ازدواج زینب با زید و سپس با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در آیات و روایات، چنان است که می‌آید.

آیات وارد درباره ازدواج رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با زینب

خداوند سبحان در سوره احزاب می‌فرماید:

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا * وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا * مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مُقَدُّورًا * الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا * مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا¹

هیچ مرد و زن مؤمنی، در برابر فرمان خدا و رسول او، اختیاری از خود ندارند. و هر کس خدا و رسولش

¹. سوره احزاب، آیات 36 - 40.

را نافرمانی کند، آشکارا گمراه شده است * و چون به آنکه خدا انعامش داده و تو گرامی‌اش داشتی، می‌گفتی: «همسرت را نگه‌دار و از خدا بترس»، و چیزی را که خدا آشکارش می‌کند، در خود پنهان می‌داشتی، و از مردم می‌ترسیدی، و خدا سزاوارتر است که از او بترسی، و هنگامی که زید طلاقش گفت، او را به ازدواج تو درآوردیم تا مؤمنان در ازدواج با همسران پسرخوانده‌شان - پس از طلاق - در تنگنا نباشند، و فرمان خدا قطعی و شدنی است * پیامبر در آنچه خدا نصیبش کرده، به هیچ روی در تنگنا نیست. این سنتی الهی است که در پیشینیان نیز بوده، و فرمان خدا حساب‌شده و دقیق است * آنان که رسالتهای الهی را تبلیغ کرده و از خدا می‌ترسند، و از هیچ کس جز خدا نمی‌ترسند، و همان بس که خدا حسابرس باشد * محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی رسول خدا و خاتم انبیاء است، و خداوند بر همه چیز آگاه است.

تأویل و معنای این آیات در روایات مکتب خلفا

طبری در تأویل و معنای این آیات از وهب بن منبه روایت کند که گوید: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌زینب بنت جحش دختر عمه خود را به همسری زید بن حارثه درآورد. روزی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به در خانه زید رفت تا او را بخواند، باد پرده را کنار زد و زینب که در اطاق بدون حجاب بود نمودار شد و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را به شگفت آورد. چنین که شد، زینب ناراحت گردید... تا آخر داستان. پس، زید نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا! من می‌خواهم از همسرم جدا شوم. فرمود: تو را چه می‌شود؟ آیا نسبت به او مشکوک شده‌ای؟ گفت: نه به خدا. هیچ شبهه‌ای نسبت به وی ندارم. و جز خوبی ندیدم... تا آخر داستان.¹

در این باره روایت دیگری نیز، با همین مضمون از حسن بصری رسیده که به زودی آن را در ضمن روایات اهل البیت علیهم‌السلام در تأویل و معنای این آیات می‌آوریم.

نقد و بررسی هر دو روایت
الف) بررسی سند

¹. تفسیر طبری، ج 22، ص 10 و 11، چاپ دار المعرفه، بیروت.

این دو روایت از وهب بن منبه و حسن بصری است که ما پیش از این شرح حالشان را بیان داشتیم. اضافه بر آن، این دو نفر که سالها پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنیا آمده اند، چگونه از داستانی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله پدید آمده آگاه شده و آن را به صورت ارسال، و بدون ذکر سند و مدرک، روایت کرده اند؟

(ب) بررسی متن

اساس و پایه روایت بر آن است که: جمال بی حجاب زینب در دیداری ناگهانی، رسول خدا صلی الله علیه و آله را به شگفت آورد و دوستدار آن شد که زید طلاقش گوید. و آن را در خود پنهان داشت.

در ساختگی بودن این روایت همین بس که بدانیم، زینب دختر عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و حکم حجاب پس از ازدواج آن حضرت با وی نازل گردید، و پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از آنکه به همسری زیدش دهد، بارها و بارها او را دیده بود. پس، آنکه چنین گفته، یقیناً بر رسول خدا صلی الله علیه و آله افترا بسته است. داستان صحیح و حقیقی در کتابهای سیره چنان است که می آید:

داستان ازدواج و طلاق زید با زینب و ازدواج رسول خدا با او

زید بن حارثه در دوران جاهلیت به اسارت درآمد و در برخی از بازارهای عرب فروخته و برای خدیجه خریداری شد. خدیجه نیز، پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله وی را که هشت ساله بود، به رسول خدا صلی الله علیه و آله بخشید. وی در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگ شد و خویشاوندانش از حال وی آگاه شدند. پدر و عمویش به مکه آمدند تا «فیدا» داده و آزادش کنند. نزد پیامبر رفتند و گفتند: ای فرزند عبدالمطلب! ای پسر هاشم! ای زاده آقای قوم خود! برای آزادی فرزندان نزد تو آمده ایم، بر ما منت گذار و در فیدای او با ما نیکویی کن! پیامبر فرمود: چه کسی را می گویند؟ گفتند: زید بن حارثه را، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چرا راه دیگر را اختیار نکنیم؟ گفتند: چه راهی؟ فرمود: او را صدا بزنی و مختارش بگذاری، اگر شما را برگزید با شما باشد و اگر مرا برگزید، به خدا سوگند من کسی نیستم که دیگری را بر آنکه مرا برگزیده، ترجیح دهم. گفتند: به راستی که احسان و بخشش تو بر ما بسی

فرا تر از مرز انصاف است. رسول خدا صلی الله علیه و آله زید را فرا خواند و فرمود: آیا اینان را می‌شناسی؟ گفت: آری، این پدرم می‌باشد و این عمویم. فرمود: من نیز، همانم که شناخته‌ای و رفتارم را با خودت دیده‌ای. اکنون یا مرا انتخاب کن یا اینان را! زید گفت: من اینها را نمی‌خواهم. من کسی نیستم که احدی را بر شما ترجیح دهم، شما برای من به جای پدر و عمو هستید! گفتند: وای بر تو ای زید! تو بردگی را بر آزادی و بر پدر و بستگان ترجیح می‌دهی؟ گفت: آری، من از این مرد چیزی دیده‌ام که هرگز کسی را بر او ترجیح نخواهم داد. رسول خدا که چنین دید، زید را به سوی حجر اسماعیل - در بیت‌الحرام - برد و فرمود: ای حاضران! گواه باشید که زید فرزند من است؛ از من ارث می‌برد و از او ارث می‌برم! پدر و عمویش که این صحنه را دیدند جانشان آرام گرفت و بازگشتند.¹

زید بن حارثه پس از آن واقعه به رسول خدا منسوب شد و وی را زید بن محمد می‌گفتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله کنیز و دایه خود بره حبشی را به عقد او درآورد. او پیش‌تر با عبید حبشی ازدواج کرده بود. این زن ابتدا این را به دنیا آورد و به ام‌ایمن مشهور شد و سپس در مکه اسامة بن زید را به دنیا آورد.²

این، داستان «پسر خواندگی» زید از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. داستان ازدواج زید با زینب بدین‌گونه است که می‌آید:

ازدواج زید با زینب دختر عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه، عده‌ای از صحابه به خواستگاری زینب دختر امیدمه و نوه عبدالمطلب رفتند. زینب برادرش را برای مشورت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد. پیامبر فرمود: وی درباره کسی که کتاب خدا و سنت پیامبرش را به او بیاموزد چه نظری دارد؟ زینب پرسید: او کیست؟

¹. اسد الغابة، ج 2، ص 224-227.

². اسد الغابة، ج 7، ص 303؛ در شرح حال ام‌ایمن؛ استیعاب، ص 765؛ اصابه، ج 4، ص 417-415، ش 1145.

فرمود: زید! زینب خشمگین شد و گفت: دختر عمه خودت را به غلامت می‌دهی؟ من با او ازدواج نمی‌کنم! من از جهت ریشه و تبار از او برترم! من در قوم خود ایّم و بی‌شوهر می‌مانم!
خداوند متعال نیز [در پاسخ او] این آیه را نازل فرمود:

وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُوْلُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُوْنَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا¹

هیچ مرد و زن مؤمنی را نشاید که هرگاه خدا و رسولش حکمی را صادر کردند، خود را در کار خویش مختار بدانند، و هر کس خدا و رسولش را نافرمانی کند، آشکارا گمراه شده است.

زینب راضی شد و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله او را – پس از امّ‌ایمن سیاه‌پوست حبشی، مادر اسامه بن زید – به همسری زید درآورد.

زینب، در عین حال، بر زید برتری می‌جست و با تیغ زبان او را می‌گزید و درشتی می‌کرد. زید نزد رسول خدا از وی شکوه می‌نمود و می‌کوشید تا طلاقش گوید. مشیت و حکمت الهی نیز، بر آن بود که پس از زید، او را به ازدواج رسول خدا درآورد تا بدین وسیله، «پسرخواندگی» را در میان مسلمانان بی‌اعتبار و ملغی نماید، و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را به وسیله وحی از آن آگاه کرده بود. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز، از آن می‌ترسید که مردم بگویند: همسر پسرش را به عقد خود درآورده است. بدین خاطر، وحی الهی را در ضمیر خود پنهان داشت و به زید – که در طلاق زینب پافشاری می‌کرد – فرمود: از خدا بترس و همسرت را نگه‌دار!

هنگامی که زید شدیداً از همسرش زینب به تنگ آمد و او را اطلاق گفت و عده طلاق وی پایان گرفت، آیات گذشته به یکباره بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شد، و از آنچه به وقوع پیوسته بود خبر داد، و حکم «پسرخواندگی» در شریعت اسلام را بدین‌گونه روشن ساخت.

¹. سوره احزاب، آیه 36.

فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى
 الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ... * مَا كَانَ مُحَمَّدٌ
 أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ¹؛...

پس هنگامی که زید او را طلاق گفت، وی را به ازدواج
 تو دادیم تا مؤمنان در ازدواج با زنان
 «پسرخوانده‌هاشان» - پس از طلاق - در حَرَج و تنگنا
 نباشند... * محمد پدر هیچ يك از مردان شما نیست،
 ولی رسول خدا و خاتم انبیاست...

خداوند عزوجل به دیگر مؤمنان نیز، فرمود: **وَ مَا
 جَعَلَ أَدْعِيَائَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكَمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَ اللَّهُ
 يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ * ادْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ
 أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي
 الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ؛²**

[خداوند] پسرخوانده‌های شما را فرزند شما قرار
 نداده، این سخنی است که شما بر زبان می‌آورید، و
 خداوند حق را می‌گوید و به راه راست هدایت می‌کند *
 آنان را به نام پدرانشان بخوانید، این نزد خدا
 عادلانه و پسندیده‌تر است. و اگر پدرانشان را
 نمی‌شناسید، آنان برادران دینی و دوستان شما هستند.

تا اینجا دو نمونه از آیاتی را که دانشمندان - به
 خاطر روایات دروغین و افتراهای بسته شده بر انبیای
 الهی - در تأویل و معنای آنها اشتباه کرده‌اند،
 آوردیم. در بخش بعدی نمونه‌هایی از دیگر آیات را که
 برخی در تأویل و معنای آنها به اشتباه رفته‌اند،
 می‌آوریم.

آیات دیگری که در تأویل و معنای آنها اشتباه کرده‌اند

1. نسبت «عصیان» به آدم در سوره طه، آیه 121 که
 خداوند متعال فرموده: **وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى؛** آدم
 پروردگارش را نافرمانی کرد و سرگردان شد.
2. سخن ابراهیم در سوره انبیاء، درباره شکستن بتها
 که گفت: **بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ؛** بلکه بزرگترشان آنها را
 شکسته. در حالی که خود وی آنها را شکسته بود.

¹. سوره احزاب، آیات 37 - 40.

². سوره احزاب، آیات 4 و 5.

چنانکه خدای سبحان می‌فرماید:

فَجَعَلَهُمْ جُودًا إِلاَّ كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ *
قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ *
قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ * قَالُوا
فَاتُّوا بِهِ عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ * قَالُوا أ
أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ * قَالَ بَلْ فَعَلَهُ
كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ * فَرَجَعُوا إِلَى
أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ * ثُمَّ نَكَسُوا عَلَى
رُؤُسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ؛¹

او همه بتها را درهم کوبید، جز بزرگترشان را، تا شاید به سوی او بازگردند * گفتند: چه کسی با خدایان ما این چنین کرده، راستی که او از ستمکاران است * گفتند: شنیدیم جوانی آنها را یاد می‌کرد که ابراهیم‌اش نامند * گفتند: او را در دیدگاه مردم آورید تا شاید گواهی دهند * گفتند: تو با خدایان ما این چنین کرده‌ای ای ابراهیم؟ * گفت: بل که بزرگترشان، این چنین کرده است، از خودشان بپرسید اگر سخن می‌گویند * آنان به خود بازگشتند و گفتند: راستی که شما خودتان ستمکارید؟ سپس بر سرهایشان واژگون شدند [و گفتند:] تو خود می‌دانی که اینها سخن نمی‌گویند.

3. خداوند در سوره یوسف می‌فرماید: مأموران وی به برادرانش گفتند: انکم لسارقون؛ شما دزدانید. در حالی که آنان «پیمان» شاه را سرقت نکرده بودند. مشروح داستان در قرآن کریم چنین است:

فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ
أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيُّهَا الْعَيْرِ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ * قَالُوا وَ
أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ * قَالُوا نَفَقِدُ صُوعًا
الْمَلِكِ وَ لِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ *
قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَ
مَا كُنَّا سَارِقِينَ * قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ *
قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي
الظَّالِمِينَ * فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ
اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ
لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلاَّ أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ

¹. سوره انبياء، آیات 58 - 65.

دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ * قَالُوا إِن يَسْرِقَ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِنْ قَبْلٍ فَأَسْرَهَا يَوْسُفُ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ * قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ؛¹

و هنگامی که جهاز و بارشان را مجهز و آماده کرد، «پیمان» را در بار برادرش جای داد. سپس ندا کننده ای فریاد زد: ای کاروانیان! شما دزدانید! * آنان رو به مأموران کرده و گفتند: چه گم کرده اید؟ * گفتند: پیمان» شاه را. و هر کس آن را بیاورد، یک بار شتر دارد و من ضامن آنم * گفتند: به خدا سوگند شما می دانید که ما برای فساد در زمین نیامده ایم، و ما سارق نیستیم * گفتند: اگر دروغ بگویید کیفر دروغگو چیست؟ * گفتند: کیفر او، هر کس که در بارش یافته شد، خودش کیفر آن باشد. ما ستمکاران را اینگونه کیفر می دهیم * یوسف پیش از بررسی بار برادر [مورد نظرش] به بررسی بار آنان پرداخت و سپس آن را از بار برادرش بیرون آورد، بدینگونه برای یوسف چاره ساختیم * او در قانون پادشاه [مصر] نمی توانست برادرش را بگیرد مگر آنکه خدا بخواهد. درجات هر کس را بخواهیم بالا می بریم و بالاتر از هر عالمی عالم تری می باشد * گفتند: اگر سرقت کند، [عجیب نیست، چه] پیشتر نیز، برادرش دزدی کرد. یوسف آن را در خود پنهان داشت و برای آنها آشکارش نکرد. گفت: شما بدترید، و خدا به آنچه نسبت می دهید داناتر است * گفتند: ای عزیز! وی را پدری بسیار پیر است، یکی از ما را به جای او بگیر، ما تو را از نیکوکاران می بینیم.

4. خداوند سبحان در سوره انبیاء می فرماید: «ذَا النُّونِ»، یونس پیامبر علیه السلام بر این باور بود که خداوند او را در تنگنا قرار ندهد. چنانکه فرموده: وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَ

¹. سوره یوسف، آیات 70 - 78.

كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ؛¹

و ذا النون [یونس] هنگامی که چشمگین رفت و چنان می‌دید که ما بر او سخت نگیریم. پس، در آن تاریکیها ندا داد که: [خدایا!]هیچ الهی جز تو نیست، منزهی تو، من از ستمکاران بودم * پس، دعایش را اجابت کردیم و از اندوه نجاتش دادیم، و مؤمنان را اینگونه رهایی می‌بخشیم.

5. خداوند در سوره فتح به خاتم انبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده: ما بعد از فتح «گناهان» گذشته و آینده تو را بخشیدیم:

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يَتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا * وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيمًا؛²

ما تو را پیروز کردیم، پیروزی آشکار * تا خداوند تبعات و پی‌آمدهای گذشته و آینده‌ات را بپوشاند و نعمتش را بر تو تمام گرداند و تو را به راه راست هدایت نماید * و خداوند یاریت می‌کند، یاری شکست‌ناپذیر.

اینگونه آیات و امثال آنها، آیاتی است که برخی افراد، تأویل و معنای درست آنها را درنیافته‌اند، و ما به زودی بعد از تفسیر واژه‌ها و برخی مصطلحات – به یاری خدا – به بررسی آنها خواهیم پرداخت.

تفسیر برخی واژه‌ها و مصطلحات

نخست: تعریف مصطلحات بحث

الف) اوامر و نواهی خداوند

مخالفت با برخی از اوامر و نواهی خداوند، تنها آثار دنیایی دارد، و به حیات اخروی سرایت نمی‌کند، مانند این دستور خدای متعال که می‌فرماید: **كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا؛**³ بخورید و بیاشامید و اسراف و زیاده‌روی نکنید.

اسراف، درگذشتن از حد و اندازه است. در هر کاری که انسان می‌کند، مانند: زیاد خوردن و بسیار نوشیدن

¹. سوره انبیاء، آیات 87 – 88.

². سوره فتح، آیات 1 – 3.

³. سوره اعراف، آیه 31.

پاکیزه‌ها که اثر مخالفت با اینگونه اوامر الهی، در همین زندگی دنیا بر انسان آشکار می‌گردد، و به آخرت وی نمی‌رسد. اینگونه اوامر و نواهی را، «امر و نهی ارشادی» گویند.

نوع دیگر «امر و نهی» آن است که فعل خواسته شده «واجب» و الزامی، و ترك آن «حرام» است. و نیز، انجام فعل نهی شده، «حرام» می‌باشد. اینگونه «اوامر و نواهی» است که آثار مخالفت با آنها به روز قیامت کشیده شده و سبب عذاب انسان می‌گردد، و آنها را «امر و نهی مولوی» نامند.
(ب) ترك اولی

برخی اعمالی که انسان انجام می‌دهد به گونه‌ای است که اگر ضد آن را انجام دهد، بهتر است. ترك این بهتر را «ترك اولی» نامند. دو نمونه از «ترك اولی» انبیاء را که در قرآن کریم آمده، به زودی نشان خواهیم داد.
(ج) معصیت

«معصیت» نافرمانی، خروج از طاعت و انجام ندادن امر و فرمان است.

واژه «امر» در ترکیب جمله و کلام، گاهی با یکی از مشتقات معصیت می‌آید. مانند:

1. سخن موسی به آنکه قصد همراهی‌اش را داشت [خضر علیه السلام] که به وی گفت:

سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَ لَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا؛¹

به زودی - اگر خدا بخواهد - مرا صابر و شکیبا می‌یابی و هیچ «امر» تو را عصیان و نافرمانی نکنم.

2. در معرفی فرشتگان مأمور بر جهنم می‌فرماید:

عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاطٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ؛²

موکلان بر جهنم فرشتگانی خشن و سخت‌گیرند که هرگز خدا را در آنچه «امر»شان فرموده «عصیان» نکنند، و هر چه را مأمور شدند انجام دهند.
در برخی موارد زیر، واژه «امر» به خاطر وضوح معنی

1. سوره کهف، آیه 69.

2. سوره تحریم، آیه 7.

در کلام نمی آید. مانند: فعصی آدم ربه؛¹ آدم پروردگارش را عصیان کرد. یعنی آدم «امر» پروردگارش را عصیان کرد.

گاهی نیز، نام آنکه «امر»ش «عصیان» شده، ذکر نشده. مانند آنچه در داستان فرعون در سوره نازعات فرموده: فکذب و عصی؛² پس تکذیب کرد و عصیان نمود. (د) ذنب

حقیقت ذنب، دنباله و پی آمد اعمال است؛ پی آمدی که در آینده به انسان می رسد. این پی آمد گاهی ویژه اعمال دنیایی است، اعمالی که انسان را در تیرس کسانی قرار می دهد که توان زیان رساندن بر او را دارند. چنانکه در حکایت سخن موسی در مناجات با پروردگارش در سوره شعرا فرموده:

وَ إِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ اذْبِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * قَوْمَ
فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُون * وَ
يَضِيقُ صَدْرِي وَ لَا يَنْطَلِقُ لِسانِي فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ * وَ
لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُون * قَالَ كَلَّا فَادْهَبَا
بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ؛³

و هنگامی که پروردگارت به موسی فرمود: به سوی آن قوم ستمکار برو * قوم فرعون، آیا پرهیز نمی کنید * گفت: پروردگارا! من می ترسم تکذیب کنند * سینه ام تنگ و زبانه نارساست، این رسالت را به هارون واگذار * و آنان را بر من «ذنب» و پی آمدی است که می ترسم [به خاطر آن] مرا بکشند * فرمود: نه چنان است! هر دو نفر بروید، با آیات و نشانه های ما، ما با شما ایم و می شنویم.

فعل [و ذنب] موسی کشتن آن مرد قبطی بود که داستان آن در آیات سوره قصص چنین است:

وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا
رَجُلَيْنِ يَمْتَلِئَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ
فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ
مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ

¹. سوره طه، آیه 121.

². سوره نازعات، آیه 2.

³. سوره شعراء، آیات 10 - 15.

مُضِلُّ مَبِينٌ * قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ
 إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ * قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ
 أَكُونَ ظَاهِرًا لِلْمُجْرِمِينَ * فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا
 يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ
 مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ * فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي
 هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا
 قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ أَنْ تُرِيدَ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَدَارًا فِي
 الْأَرْضِ وَ مَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ * وَ جَاءَ رَجُلٌ
 مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ
 يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ *
 فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ
 الظَّالِمِينَ؛¹

[موسی] روزی بدون اطلاع وارد شهر شد و دو مرد را
 در حال نزاع دید، یکی هوادار وی و دیگری دشمن وی.
 آنکه هوادارش بود موسی را بر علیه دشمنش به یاری
 طلبید. موسی مشتی بر او نواخت و هلاکش نمود. گفت:
 این از عمل شیطان است که او دشمن گمراه‌کننده آشکار
 است * گفت: پروردگارا! من بر خود ستم کردم پس بر
 من بپوشان و خداوند برایش پوشانید که او پوشاننده
 بخشایشگر است * گفت: پروردگارا! به خاطر نعمتی که
 ارزانیام داشتی هرگز پشتیبان ستمکاران نخواهم شد *
 پس، در شهر بیمناک و مراقب بود که دید آنکه دیروز
 بیاریش خواسته بود [باز هم] از وی مدد می‌جوید!
 موسی به او گفت: به راستی که تو آشکارا گمراهی * و
 چون خواست تا بر آنکه دشمن هردوشان بود یورش برد،
 گفت: ای موسی! تو می‌خواهی مرا بکشی، همان گونه که
 دیروز یک نفر را کشتی؟ تو قصد آن داری که در زمین
 ستمکاری کنی و نمی‌خواهی از اصلاحگران باشی * [در این
 حال بودند که] مردی شتابان از انتهای شهر آمد و
 گفت: ای موسی! سردمداران در حال مشورت برای کشتن
 تو هستند، بیرون برو که من از خیرخواهان تو هستم *
 پس، در حال بیم و انتظار از شهر بیرون شد و گفت:
 پروردگارا! مرا از این قوم ستمگر رهایی بخش.
 باری، فعل موسی، یعنی کشتن آن شخص قبطی، «پی‌آمد»
 دنیایی داشت که آن هم مشورت فرعونیان برای کشتن وی

¹ . سوره قصص، آیات 15 - 21.

بود.

اما تبعات و پیآمدهای اوامر و نواهی «مولوی» خداوند غالباً در عالم آخرت به انسان می‌رسد. گاهی نیز، در دنیا و آخرت هر دوست که آن، گناه گستاخانه بنده در برابر پروردگار خویش است.

دوم: تعریف و شرح برخی واژه‌ها

(الف) ذَا الْأَيْدِ: قدرتمند، توانا.

(ب) أَوَابٌ: تَوَابٌ، بازگشت کننده از خطا و گناه.

(ج) لَا تَشْطَطُ: ستم مکن، منحرف مشو.

(د) أَكْفَلْنِيهَا: به من واگذارش کن، تحت کفالت من قرارش ده.

(ه) عَزَّنِي فِي الْخُطَابِ: در سخن با من درشتی می‌کند.

(و) الْخُلَطَاءُ: دوستان، معاشران، شریکان.

(ز) ظَنَّ: پنداشت، گمان کرد، یقین نمود. ظن چیزی است که از دلایل و نشانه‌ها به دست می‌آید و گاهی به درجه یقین می‌رسد. مانند: و ظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ؛ داود یقین کرد که ما او را امتحان کردیم.

(ح) فَتَّنَاهُ: امتحانش کردیم. فتنه، یعنی امتحان.

(ط) خَرَّ: به رو در افتاد، از بالا سقوط کرد، ناگهان به رکوع یا سجده درآمد.

(ی) أَنَابٌ: رجوع کرد، بازگشت، از گناه توبه کرد.

(ك) غَفَرْنَا: پوشانیدیم، غفر الله ذنوبه، یعنی خداوند گناهان او را پوشانید و مستور نمود، یعنی آثار دنیایی و آخرتی آن را محو کرد.

(ل) زُلْفَى: قرب و منزلت و نزدیکی.

(م) مَأْبٌ: بازگشتگاه، محل مراجعت.

(ن) خَلِيفَةٌ: جانشین [و خلیفه خدا در زمین، جانشین خدا در آن است] و آنچه گفته شده که مقصود از «خلیفه الله» در قرآن کریم، نوع انسان است، صحیح نیست. بلکه «خلیفه الله» در روی زمین تنها همان امام منصوب است که خداوند او را برای هدایت مردم و قضاوت در میان آنان برگزیده است. این معنی در سخن خدای متعال به داود آشکار است: يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ؛ ای داود! ما تو را خلیفه و جانشین در روی زمین قرار دادیم. پس، میان مردم به حق قضاوت کن.

(س) الْخَيْرَةَ: ترجیح دادن، حق‌گزینش، بهترگزینی.

(ع) وَطَّرَ: نیاز، اهتمام. قَضَى وَطَّرَهُ: نیازش را برآورد

به او دست یافت.
ف) ادعیاؤهم: فرزندخوانده‌هاشان، مفرد آن می‌شود:
الدعی، یعنی کسی که به قومی منسوب می‌گردد و از
آنان نیست. بارزترین مصداق آن، «فرزندخوا نده»
است.

ص) سنة اللّه: نظام الهی، حکم خدا و شریعتی که بر
پیامبران پیشین فرستاده است.
ق) قدرا مقدورا: تدبیر به اندازه.
ر) جذاذا: قطعه‌قطعه، شکسته شده.
ش) فتی: جوان نورسیده، جوان بانشاط. مرد کامل، و
نیز به غلام و کنیز از روی محبت «فتی» گویند.
ت) نكسوا: سرشکسته شدند، سرافکنده شدند.
ض) السقایة: ظرف آب خوردن، پیمانه.
ظ) العیر: کاروان و کاروانیان.
غ) صواع: همان «سقایة» قبلی است، پیمانه.
خ) زعیم: ضامن، کفیل.

سوم: تأویل و معنای آیات

در بیان تأویل و معنای آیات، ابتدا تأویل و معنای
برخی موارد را، متناسب با معنای لغوی بیان می‌داریم
و سپس به روایات امامان اهل البیت علیهم السلام در
این باره می‌پردازیم.

تأویل و معنای آیات گذشته براساس معنای واژه‌ها در لغت عرب
الف) داستان ابراهیم و شکستن بتها

ابراهیم که پس از شکستن بتها گفت: بل فعله کبیرهم
هذا؛ بلکه بزرگشان این چنین کرده، آن حضرت «توریه»
فرمود و سخن را مشروط و دو پهلو بیان داشت تا آنان
را به خود آورد، و لذا به دنبال آن فرمود:
فَاسْئَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ؛ از خودشان بپرسید اگر
سخن می‌گویند، یعنی: اگر سخن می‌گویند، بزرگشان چنین
کرده است! و این از پاسخ بتپرستان به ابراهیم
دانسته می‌شود که گفتند: **لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَوْلَاءِ يَنْطِقُونَ؛**
تو خود می‌دانی که اینها سخن نمی‌گویند.¹

ب) داستان یوسف و برادران

اینکه مأموران یوسف به برادرانش گفتند: **أَيُّتْهَآ
العیر إنکم لَسارقون؛** ای کاروانیان شما سارقانید!
این سخنی درست [اما با توریه] بود، زیرا آنان - در

¹. سوره انبیاء، آیات 63 و 65.

گذشته - یوسف را از پدرش دزدیده بودند. اما درباره «پیمان» شاه نیز گفتند: **نَفَقِدُ صُوعَ الْمَلِكِ؛** پیمان» شاه را گم کرده‌ایم، و نگفتند: پیمان» شاه سرقت شده که در این سخن نیز «توریه» شده است.¹

(ج) داستان رسول خدا ﷺ پس از فتح

خداوند سبحان در سوره فتح فرموده:
إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا * وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيمًا؛²

ما تو را فتح و پیروزی روشن دادیم * تا خداوند تبهات و پی آمدهای گذشته و آیندهات را بر تو بپوشاند، و نعمتش را بر تو تمام گرداند، و به راه راست هدایت نماید * و خداوند یاریت می‌کند، یاری شکستناپذیر.

شرح و تفسیر واژه‌ها

الف) فَتَحْنَا: گشودیم. مراد از فتح در اینجا، صلح حدیبیه است. خداوند از آن رو فتح و پیروزی‌اش فرموده، که عزت و شوکت مشرکان قریش را درهم شکست، و قدرت دشمنی با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و آماده کردن سپاه را از آنان گرفت، و راه ورود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به مکه را گشود و آن را فتح کرد.

ب) لِيَغْفِرَ: تا بپوشاند. غفران: پوشاندن.

ج) ذَنْبِكَ: دنباله و پی‌آمد کارت. راغب اصفهانی گوید: «ذنب» در اصل، گرفتن دنباله و ذنب هر چیز است. «أذنبته» یعنی: دنبال او را گرفتم. کاربرد این واژه در کارهایی است که آینده و خیم و ناهنجار دارند. جمع «ذنب» ذنوب است.³

تأویل و معنای آیه براساس معنای لغوی

از جمله اخبار «صلح حدیبیه»، روایت مغازی واقدی است که فشرده آن چنین است:

... و عمر به سوی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خیز برداشت و گفت: آیا ما مسلمان نیستیم؟ فرمود:

¹ . مراجعه کنید: تفسیر مجمع البیان، ج 3، ص 252، در تفسیر این آیات.

² . سوره فتح، آیات 1 - 4.

³ . مفردات راغب، ماده ذنب.

«چرا.» گفت: پس چرا در دینمان به پستی و زبونی تن دهیم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من بنده خدا و فرستاده او هستم و هرگز نافرمانی اش نکنم و هرگز ضایعم نکنند.» و عمر پیوسته رسول خدا صلی الله علیه و آله را پاسخ می‌گفت. سپس با ابوبکر و ابوعبیده - در این باره - به گفتگو پرداخت و آنها پاسخ دادند و نظرش را رد کردند. عمر خود در این باره گوید: در آن روز چیزی از شك و تردید بر من وارد شد، و به گونه‌ای به پیامبر بازگشتم که هرگز بدانند آن نکرده بودم... تا آخر روایت.¹

این سوره نازل شد و اعلام داشت که صلح حدیبیه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مسلمانان عین فتح و فیروزی است، و آنچه را که مشرکان پی‌آمد و دنباله کارهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و گناه او به شمار آورده‌اند، یعنی: سفیه خواندن آنها و کوبیدن بت‌هایشان در مکه، و کشتن آنها در جنگ بدر و احد و... خداوند به وسیله این صلح فتح آور، همه را پوشاند. و جمله: ما تقدّم من ذنبك و ما تأخر در این سوره از جهت معنی به مانند جمله: و لهم علی ذنب و اخاف ان یقتلون در سوره شعراست. یعنی: ذنب و گناه و پی‌آمد کار به نظر مشرکان و فرعونیان، و نه ذنب و گناه حقیقی و واقعی. بنابراین، گناه پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر قومش، همانند گناه موسی در برابر قبطیان مصر بود.

به همین مقدار از بیان تأویل و معنای آیات، بنا بر معنای لغوی آن، بسنده می‌کنیم و در بخش بعدی - به یاری خدا - تأویل و معنای آیات در روایات را می‌آوریم.

تأویل و معنای آیات در روایات امامان اهل بیت علیهم السلام

شیخ صدوق روایت کند که: مأمون عباسی متکلمان اسلامی و سایر ادیان از یهود و نصاری و مجوس و صابئین را نزد امام رضا علیه السلام گرد هم آورد. علی بن جهم از متکلمان اسلامی که در بین آنان بود از امام رضا علیه السلام پرسید: ای زاده پیامبر! آیا شما قائل به عصمت انبیایید؟ فرمود: آری. گفت: پس

¹. مغازی واقدی، ج 1، ص 606 و 607، که ما فشرده آن را آوردیم.

با این سخن خدای متعال چه می‌کنید که فرموده: **وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ، وَ نِيَزَ إِيْزُكَ فَرْمُودَه: وَ ذَا الذُّنُونَ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ، وَ اِيْزُكَ دَرْبَارَه** یوسف فرموده: و لقد هممت به و هم بها، و اینکه در باره داود فرموده: **وَ ظَنَّ دَاوُدَ أَنَّهَا فَتْنَاهُ، وَ اِيْزُكَ دَرْبَارَه** پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله فرموده: **وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهَ أَهَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ؟**

امام علیه السلام به او فرمود: «وای بر تو ای علی! از خدا بترس و زشتیها را به انبیای الهی نسبت مده، و کتاب خدا را به رأی خود تاویل و معنی مکن که خدای عزوجل می‌فرماید: **وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ؛** تاویل و معنای آن را جز خدا و راسخان در علم نمی‌دانند.

اما سخن خدای عزوجل در باره آدم: **وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ** فغوی، پس بدان که خدای سبحان آدم را آفرید تا حجت و جانشین او در زمین و آبادیهای آن باشد. خداوند او را برای بهشت نیافریده بود. و نافرمانی آدم در بهشت بود نه در زمین. [در بهشت بود] تا مقدرات الهی به انجام رسد. پس، هنگامی که به زمین فرود آمد و با گزینش الهی حجت و جانشین خدا شد، معصوم گردید که خداوند فرموده: **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ؛** خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید.

و اما سخن خدای عزوجل [در باره یونس علیه السلام]: **«وَ ذَا الذُّنُونَ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ؛** و یونس هنگامی که خشمگین رفت و بر این باور بود که هرگز در تنگنایش نمی‌گذاریم»، یونس، بر این باور بود که خداوند روزی‌اش را در تنگنا قرار نمی‌دهد. آیا سخن خدای عزوجل را نشنیده‌ای که می‌فرماید: **وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ؛** اما هرگاه انسان را امتحان کند و روزی‌اش را در تنگنا قرار دهد. یعنی، او را در مضیقه بگذارد، و اگر یونس پنداشته بود که خداوند، قادر و توانای بر او نیست که یقیناً کافر شده بود!

اما سخن خدای عزوجل در باره یوسف: **«وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا؛** آن زن قصد یوسف کرد و او قصد وی»، یعنی:

آن زن قصد گناه کرد و یوسف قصد کشتن وی — اگر مجبورش می‌کرد — که بر گناه بزرگی وادارش کرده بود. پس، خداوند کشتن و فحشاء را از یوسف دور گردانید. چنانکه فرموده: **لِنُصْرَفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ؛** تا بدی و فحشاء را از او دور گردانیم. سوء، یعنی: کشتن. و فحشاء، یعنی: زنا.

و اما داود، اصحاب شما درباره او چه می‌گویند؟ علی بن جهم گفت: می‌گویند: داود در محراب خود نماز می‌گزارد که ابلیس به شکل زیباترین پرنندگان خود را به او نمایاند. او نمازش را شکست و برخاست تا آن پرنده را بگیرد. پرنده به داخل خانه رفت. او به دنبالش برون شد. پرنده به پشت بام پرید. او در طلبش بالا رفت. پرنده در خانه اوریا بن حنان فرود آمد. داود پرنده را می‌پایید که ناگهان دید همسر اوریا خود را می‌شوید. او را که دید خواستارش شد. اوریا را پیش‌تر به برخی از جنگها فرستاده بود. پس، به فرمانده اش نوشت که اوریا را در خط مقدم جبهه قرار بده. اوریا به خط مقدم رفت و بر مشرکان پیروز شد و این بر داود گران آمد. دوباره نوشت که او را پیش‌اروی «تابوت» قرار بده، اوریا — که رحمت خدا بر او باد — کشته شد و داود همسرش را به عقد خود درآورد.

امام رضا علیه السلام، ناگهان تپانچه بر صورت خویش زد و فرمود: «انَا لله و انَا الیه راجعون؛ به راستی که پیامبری از پیامبران الهی را ابتدا به سبک شمردن نمازش نسبت دادید تا به دنبال کبوتر افتاد، سپس به فحشاء، و پس از آن به قتل و کشتن!»

گفت: ای زاده رسول خدا! پس خطای او چه بود؟ فرمود: «وای بر تو! داود، تنها پنداشت که خدای عزوجل مخلوقی داناتر از او نیافریده است. خداوند نیز آن دو فرشته را برانگیخت تا بر بالای محراب رفتند و گفتند: **حَضِمَانُ بَغَى بَعْضُنَا عَلَي بَعْضٍ فَأَحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ لَا تُشْطِطْ وَ اهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ. إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِي نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفَلِينَهَا وَ عَزَّنِي فِي الْإِطَابِ؛** ما دو شاکی هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده، پس در میان ما به حق داوری کن و منحرف مشو، و ما را به راه راست هدایت کن. این برادر من است که نود و نه میش دارد

و من یکی بیش ندارم. می‌گویید: آن را هم در اختیار من بگذار و در سخن با من درشتی می‌کنند.» داود بر علیه متشاکی شتاب کرد و گفت: «لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجْتِكَ اِلَى نِعَاجِهِ؛ او با درخواست افزودن میش تو بر میشهایش، بر تو ستم کرده است!»

او از شاکی دلیل نخواست، و به متشاکی توجه ننمود و نپرسید: پاسخ تو چیست؟ و این خطای داوری او بود، نه آنچه شما به سوی آن رفته‌اید. آیا سخن خدای عزوجل را نمی‌شنوی که می‌فرماید: **يَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ؛** ای داود ما تو را خلیفه‌ای در زمین قرار دادیم. پس در میان مردم، به حق داوری کن.»

[راوی گوید:] گفتم: ای زاده رسول خدا! پس داستان او با اوریا چیست؟ فرمود: «زن در دوران داود اگر شوهرش می‌مرد یا کشته می‌شد، پس از او هرگز ازدواج نمی‌کرد، و اولین کسی که خداوند عزوجل، ازدواج با زن شوهر از دست داده را برای او روا دانست، داود بود...»¹

در داستان داود علیه السلام، روایت دیگری از امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که فرموده: «اگر فردی را پیش من آوردند که بگوید داود با همسر اوریا ازدواج کرده، دو حد بر او جاری می‌کنم: حدی برای نبوت و حدی برای اسلام.»² یعنی: اگر کسی بگوید داود پیش از شهادت اوریا با همسر او ازدواج کرده است.

در روایت دیگری است: «هر کس داستان داود را، بدان گونه که قصه پردازان روایت می‌کنند، روایت کند، یکصد و شصت تازیانه بر او می‌زنم. [حد قذف هشتاد تازیانه است]. و در روایت دیگری است: «این حد افترا بر انبیاست.»³ صدوق همانند روایت اول را از امام صادق علیه السلام

¹. بحار، ج 11، ص 73، به نقل از امالی صدوق، ص 90-92 و عیون اخبار الرضا، ص 108.

². تفسیر مجمع البیان و نور الثقلین در تفسیر آیه، و تنزیه الأنبیاء سید مرتضی، ص 92.

³. تفسیر خازن و فخر رازی و نور الثقلین در تفسیر آیه.

نیز، روایت کرده است. اگر گفته شود، آنچه شما آوردید با آنچه در تفسیر منسوب به قمی آمده، معارض است. فشرده روایت تفسیر منسوب به قمی چنین است: «داود در محرابش نماز می‌گزارد که پرنده‌ای فرارویش قرار گرفت و چون برخاست تا آن را بگیرد، پرنده پر زد و بر دیوار میان داود و اوریان نشست - داود او را پی‌فرمانی فرستاده بود - داود از دیوار بالا رفت تا آن را بگیرد که دید زنی نشسته خود را می‌شوید. زن که او را دید موهایش را پراکند و بدنش را با آنها پوشانید. داود شیفته او شد و به محراب خویش بازگشت و به فرمانده اش نوشت به کجا و کجا حرکت کند و «تابوت» را بین خود و دشمن قرار دهد و اوریان را پیش‌اروی تابوت فرستد. او چنین کرد و وی کشته شد و...»¹

می‌گوییم: «راوی این روایت، روایات متعدد وارد در تفسیر آیات در مکتب خلفا را گردهم آورده، و از پندار خود نیز چیزی بر آن افزوده، سپس آن را از قول امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است. ما متن این روایت را - بدون اشاره به سند آن - مورد بررسی قرار داده و می‌گوییم: درباره داستان اوریان مذکور، خبر ویژه‌ای از امام صادق علیه‌السلام رسیده که وقتی راوی از او می‌پرسد: نظر شما در آنچه مردم درباره داود و همسر اوریان می‌گویند چیست؟ امام می‌فرماید: «این چیزی است که عامه ساخته‌اند.»²

امام صادق علیه‌السلام در این حدیث با صراحت می‌فرماید: منشأ سخن مردم درباره داود و بیوه اوریان، «عامه» یعنی پیروان مکتب خلفا هستند. پس، این سخن یقیناً از سوی آنها به کتب حدیثی مکتب اهل بیت علیهم‌السلام سرایت کرده است، و ما اینگونه روایات را «روایات منتقلة» نامیده‌ایم، یعنی روایاتی

1. بحار، ج 14، ص 20-23، به نقل از تفسیر قمی. و التتمة فی کتاب الاسرائیلیات و اثرها فی کتب التفسیر، ص 233، چاپ اول، بیروت.

2. بحار، ج 14، ص 200.

که از مکتب خلفا به مکتب اهل بیت منتقل شده است.¹ و اگر مصدر و ریشه این روایت را در کتابهای تاریخ و تفسیر مکتب خلفا بجوییم، درمی‌یابیم که، راویان این روایت آن را از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت نکرده‌اند، و نگفته‌اند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را گفته است؛ مگر يك روایت که سیوطی در تفسیر آیه از یزید رقاشی از انس روایت کرده، و ما پیش‌تر، در همین بحثها بطلان آن را روشن کردیم.

نتیجه آن‌که: در داستان زید و زینب، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با شوهر دادن زینب به زید، قانون «همتای نَسَبی» جاهلی را، با قانون «همتای اسلامی» درهم شکست، و پس از این پیروزی بزرگ، خداوند متعال او را فرمان داد تا - با زینب مطلقه زید - ازدواج کند و قانون «پسرخواندگی» شناخته شده جاهلی را نیز، درهم بشکند و آن را به قانون اسلامی بدل نماید - همان گونه که داود با بیوه اوریا ازدواج کرد [و ممنوعیت ازدواج با زنان شوهر از دست داده را درهم شکست]. همه انبیاء در اجرای احکام اسلامی چنین می‌کنند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در ابطال قانون «ربا» و قانون «خون‌خواهی» اهل جاهلیت نیز، چنین کرد و در حجة الوداع، «ربا» و سود پولهای عمومیش عباس را باطل شده، و خون پسرعمومیش را مهدور، اعلام داشت.²

این، حقیقت ازدواج نبی خدا داود با بیوه اوریا و ازدواج خاتم انبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله با مطلقه پسرخوانده اش زید است. ولی گسترش «روایات اسرائیلی» در تأویل و معنای «قصص انبیاء»ی پیشین، و گسترش «روایات ساختگی» در کتابهای تفسیر و برخی دیگر از

1. به بحث «روایات منتقلة» در کتاب ما، القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج 2 مراجعه نمایید.

2. در سیره ابن هشام، ج 4، ص 175، چاپ مصر روایت کند که: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در خطبه‌اش در حجة الوداع فرمود: «... و هر گونه ربای برداشته شد، و سرمایه‌های شما از آن شماس، نه ستم کنید و نه ستم شوید. خداوند فرموده هیچ گونه ربای نباشد، و «ربا»ی عباس بن عبدالمطلب، همه‌اش برداشته و باطل است، و هرگونه خونی که در جاهلیت ریخته شده، هدر است، و اولین خونی که از شما برمی‌دارم، خون پسر ربیعة بن حرث بن عبدالمطلب است - وی در قبيله «بنی‌لیث» شیر می‌خورد که قبيله «هذیل» او را کشتند - و او اولین کس است که برای هدر شدن خونهای جاهلیت، از وی شروع می‌کنم.»

مصادر اسلامی، حق و باطل را درهم آمیخته، و حق را از دید پژوهشگران مستور داشته است. این روایات در جوامع اسلامی از آن رو رواج و شهرت یافت که برای فرو رفتن برخی افراد سلطه حاکم در شهوت جنسی توجیه مناسبی در خود داشت. چنانکه صدور گناهان از امثال یزید بن معاویه و اشباه وی از خلفای مروانی و همتایان‌شان، انگیزه آن شد تا «عامه» به انبیاء و رسولان الهی نیز، نسبت گناه و معصیت داده و از ایشان سلب عصمت نمایند، و این آیات را درباره آنان به گونه‌ای تأویل و معنی نمایند که هر گونه نقد و ایراد را از برخی خلفا دور سازد.

6- توسل به پیامبران خدا و

تبرک به آثار ایشان

توسل به پیامبران خدا و تبرک به آثار ایشان

توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله و تبرک به آثار او در حیات و ممات

برخی از مسلمانان در بحث از صفات انبیا گویند: تبرک جستن به آثار انبیا و عبادتگاه گرفتن محل قبر ایشان شرک است. بازسازی و بنای بر قبور آنان در حد شرک است. مجلس بزرگداشت تولد ایشان و تولد اولیا معصیت و بدعت حرام است. و در یک کلام، توسل به خدا به وسیله غیر خدا، در حد شرک است. و وسیله قرار دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از وفات آن حضرت، مخالف شرع اسلام است.

مخالفان این گروه در پاسخ چنین استدلال می‌کنند که:

(الف) تبرک جستن به آثار پیامبر صلی الله علیه و آله

در همه کتب حدیثی با نقل متواتر آمده است که: صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان حیات ایشان با مباشرت و خواسته خود آن حضرت به آثار او تبرک می‌جستند. چنانکه پس از وفات ایشان نیز، این روش را ادامه دادند. برخی از دلایل ایشان چنین است:

تبرک جستن به آب دهان پیامبر صلی الله علیه و آله

در صحیح بخاری¹ از سهل بن سعد روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ خیبر فرمود: «فردا این پرچم را به دست کسی خواهم داد که خداوند خیبر را به دست او می‌گشاید، او دوستدار خدا و رسول خداست و خدا و رسول خدا دوستدار اویند.» راوی گوید: مردم آن شب را به سختی سپری کردند تا بدانند پرچم به دست کدامین آنها داده خواهد شد. بامدادان همگی به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و هر یک امید آن داشت که پرچم به او داده شود که رسول خدا فرمود: علی کجاست؟ گفته شد: یا رسول الله او از درد چشمانش می‌نالند. پیامبر به دنبال او فرستاد تا حاضر شد، و دو چشم او را با آب دهان شفا بخشید، به گونه‌ای که گویا دردی وجود نداشته است...» تا آخر حدیث.²

1. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر، ج 3، ص 35، و کتاب الجهاد و السیر، ج 2، ص 109، باب 102، و باب ما قیل فی لواء النبی، ج 2، ص 111، و باب فضل من اسلم علی یدیہ رجل، ج 2، ص 115، و کتاب فضائل اصحاب النبی، باب مناقب علی بن ابیطالب، ج 2، ص 199؛ صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل علی بن ابیطالب رض، حدیث 32 و 34، و باب غزوة ذی قرد و غیرها، حدیث 132؛ سنن ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابیطالب، ج 13، ص 172.

2. صحیح بخاری، باب دعاء النبی الی الاسلام، ج 2، ص 107.

این روایت در صحیح مسلم از قول سلمة بن اکوع چنین است:

گوید: نزد علی آمدم و او را که دچار درد چشم بود با خود می‌کشیدم تا نزد رسول خدایش آوردم. آن حضرت با آب دهان چشمانش را شفا بخشید و پرچم را به دست او داد.¹

ترك جستن به وضوی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

در صحیح بخاری از انس بن مالک روایت کند که گفت: «وقت نماز عصر فرا رسید و مردم برای وضو به جستجوی آب پرداختند و آن را نیافتند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با ظرف وضو سر رسید و دست خود را در آن نهاد و به مردم فرمود وضو بگیرند. ناگهان دیدم آب از سر انگشتان آن حضرت همچون چشمه می‌جوشید و مردم تا آخرین نفر از آن وضو گرفتند.»²

و در روایت دیگری از جابر بن عبد الله گوید: «من با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بودم که وقت نماز عصر فرا رسید و ما جز اندکی آب نداشتیم. آن را در ظرفی ریختند و نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آوردند. ایشان دست خود را در آن فرو بردند و انگشتان خود را باز کردند و فرمودند: وضوگیرندگان بشتابند که خداوند برکت افزایش دهد. ناگهان دیدم آب از میان انگشتان آن حضرت می‌جوشید تا آنگاه که مردم وضو گرفتند و نوشیدند، و این معجزه چنان در من اثر کرد که دیگر دچار تردید نگشتم و دانستم که این عین برکت است. به جابر گفتم: شما در آن روز چند نفر بودید؟ گفت: يك هزار و چهارصد نفر! و در روایت دیگری، پانصد نفر.»³

ترك جستن به موی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

مسلم در صحیح خود روایت می‌کند که: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به منی آمد و پس از رمی جمرات و

1. صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر، حدیث 132.

2. صحیح بخاری، کتاب الوضوء، باب التماس الوضوء اذا كانت الصلاة، ج 1، ص 31.

3. صحیح بخاری، کتاب الأشربة، باب شرب البركة و الماء المبارك، ج 3، ص 219؛ سنن نسائی کتاب الطهارة، باب الوضوء من الاناء، ج 1، ص 25؛ مسند احمد، ج 1، ص 402؛ سنن دارمی، از قول عبدالله بن عمر، باب ما اکرم الله النبي من تفجر الماء من بين اصابعه، ج 1، ص 15.

قربانی کردن، سر خود را تراشید و آن را به مردمان داد.»

و در روایت دیگری گوید: «آن حضرت سرتراش را فرا خواند و پس از تراشیدن موها، آنها را به اباطلحه داد. راوی گوید: او نیز آنها را میان مردم تقسیم کرد.»¹

و نیز از انس بن مالک روایت کند که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه وآله را دیدم که سر می تراشید و صحابه آن حضرت دور او را گرفته بودند تا هر موی که فرو افتد در دست یکی از آنان قرار گیرد.»² و در کتاب اسد الغابه در شرح حال خالد بن ولید گوید:

«خالد بن ولید که در نبرد با ایرانیان و رومیان نقش ویژه و برجسته ای داشت به هنگام فتح دمشق در شب کلاهی که با آن می جنگید، تار موی از رسول خدا صلی الله علیه وآله را قرار داده بود که به برکت آن فتح و ظفر می جست و همیشه پیروز بود.» همچنین در شرح حال او در اصابه و مستدرک حاکم گویند:

«خالد بن ولید در نبرد یرموک شب کلاه خویش را گم کرد و دستور داد آن را بجویند. ابتدا آن را نیافتند، ولی دوباره جستجو کردند و آن را یافتند و دیدند شب کلاهی کهنه و مندرس است. خالد گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله در سالی عمره به جای آورد و سر تراشید. مردمان به جمع آوری موهای آن حضرت پرداختند و من در گرفتن موی پیشانی بر آنان سبقت گرفتم و آن را در این شب کلاه نهادم و اکنون در هیچ نبردی حاضر نمی شوم که این شب کلاه با من باشد مگر آنکه پیروزی نصیب من می گردد.»³

1. صحیح مسلم، کتاب الحج، باب بیان ان السنة يوم النحران یرمی ثم ینحر ثم یلق، حدیث 323 و 326؛ سنن ابوداود، کتاب المناسک، باب الخلق و التقصیر، حدیث 1981؛ طبقات ابن سعد، ج 1، ص 135؛ مسند احمد، ج 3، ص 111، 133، 137، 146، 208، 214، 239، 256، 287 و ج 4، ص 42؛ مغازی و اقدی، ص 429.

2. صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب قرب النبی من الناس و تبرکهم به، حدیث 74، ص 1812.

3. مستدرک حاکم، کتاب معرفة الصحابة، باب مناقب خالد بن الولید، ج 3، ص 299. فشرده این روایت در منتخب کنز العمال، در حاشیه مسند احمد، ج 5، ص 178 و تاریخ ابن کثیر، ج 7، ص 113 نیز آمده است.

و در صحیح بخاری روایت کند که: «تارهایی از موی پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ام سلمه زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که هرگاه کسی را چشم زخمی می‌رسید ظرف آبی خدمت ایشان می‌فرستاد تا آن موها را در آن فرو کند و آسیبدیده را شفا بخشد.»¹

عبیده گوید: «اگر يك تار موی پیامبر نزد من باشد از همه دنیا و هرچه در آن است نزد من محبوبتر است.»²

تبرک جستن به لباس پیامبر صلی الله علیه و آله
عبدالله خادم اسماء دختر ابوبکر گوید: «بانوی من اسماء جبهه و روپوش بلندی با نشانهای سبز به من نشان داد و گفت: این جبهه را رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌پوشید و ما آن را می‌شوئیم و از آن شفا می‌گیریم.»³

و در صحیح مسلم گوید: «این جبهه رسول خدا صلی الله علیه و آله است. سپس جبهه‌ای بلند و خسروانه بیرون آورد که جادکمه‌ها و چاک‌های آن از حریر و دیباج بود و گفت: این جبهه نزد عایشه بود تا از دنیا رفت و پس از او به من رسید. پیامبر آن را می‌پوشید و ما آن را می‌شوئیم تا بیماران به وسیله آن بهبود یابند.»⁴

تبرک جستن به تبر و پیکان پیامبر صلی الله علیه و آله
بخاری درباره صلح حدیبیه روایت کرده و گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاهیان خود در انتهای حدیبیه بر سر چاهی کم‌آب فرود آمدند مردم به سوی آن شتافتند و با سرعت آب آن را کشیدند و اندکی بعد از تشنگی به رسول خدا شکوه کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله تیری از تیردان خود بیرون کشید

1. صحیح بخاری، کتاب اللباس، باب ما یذکر فی الشیب، ج 4، ص 27، که ما فشرده آن را آوریم.

2. طبقات ابن‌سعد، ج 6، ص 63؛ صحیح بخاری، کتاب الوضوء، باب الماء الذی یغسل به شعر الانسان، ج 1، ص 31.

3. مسند احمد، ج 6، ص 348؛ طبقات ابن‌سعد، ج 1، ص 22، باب ذکر لباس النبی؛ تاریخ الاسلام ذهی السیره النبویه، ص 503؛ السیره النبویه و الآثار الحمديه، چاپ دوم، بیروت، دارالمعرفه، ج 2، ص 225.

4. صحیح مسلم، ج 3، ص 161، کتاب اللباس و الزینة، باب تحريم استعمال اناء الذهب و الفضة، حدیث 2069.

و فرمود تا آن را در درون چاه قرار دهند. پس به خدا سوگند پیوسته جوشید و آنان را سیراب کرد تا از آنجا کوچ کردند.¹

تبرک جستن به جای دست پیامبر صلی الله علیه و آله

در کتاب اصابه و مسند احمد در شرح حال حنظله روایتی است که فشرده آن چنین است:

حنظله گوید: «جد من مرا خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله برد و گفت: من پسرای بزرگ و کوچک دارم که این کوچکترین آنهاست. برای او دعا بفرمایید. پیامبر صلی الله علیه و آله دستی بر سر او کشید و فرمود: «خداوند سعادتت افزایش دهد. یا: او سعادتمند است.» راوی گوید: با چشم خود دیدم که بیماران صورت باد کرده یا حیوانات پستان ورم کرده را نزد حنظله می آوردند و او بر دست خود آب دهان می زد و با «بسم الله» آن را بر سر خود می کشید و می گفت: این جای دست رسول خدا صلی الله علیه و آله است. سپس محل ورم کرده را مسح می کرد و به گفته راوی، ورم برطرف می شد.²

و در عبارت اصابه آمده است:

«حنظله بسم الله می گفت و دستش را بر سر خود، که جای دست رسول خدا بود، می نهاد و آن را مسح می کرد و سپس بر محل ورم کرده می کشید و آماس آن برطرف می شد.»

باری، برکت و فرخندگی هم چون نور خورشید و عطری شکوفه از رسول خدا صلی الله علیه و آله به اطراف او پراکنده می شد؛ و در کودکی و بزرگی، در سفر و حضر، در شب و روز، هیچ گاه از آن حضرت جدا نگردید. چه آنگاه که در خیمه حلیمه سعدیه مادر رضاعی خود بود، و چه در سفر شام برای تجارت، یا در خیمه ام معبد در حال هجرت، یا در مدینه در کسوت قیادت و رهبری و حکومت. و بدیهی است که آنچه را ما در اینجا آوردیم نمونه ای از انواع است و ما هرگز در

1. صحیح بخاری، کتاب الشروط، باب الشروط فی الجهاد و المصاحبة مع اهل الحرب، ج 2، ص 81، و کتاب المغازی، باب غزوة الخدیبة؛ طبقات ابن سعد، ج 3، ص 29. و ج 1، قسمت اول، ص 118؛ مغازی و اقدی، ص 247.

2. مسند احمد، ج 5، ص 68. مشروح آن در شرح حال حنظله بن حذیم بن حنیفه در اصابه آمده است.

صدد آمار و احصاء نبوده ایم. زیرا، احصای همه در توان هیچ پژوهشگری نگنجد. و آنچه بیان شد برای دارندگان قلب سلیم و گوش شنوا و دل آگاه بسنده باشد.

در بخش بعد موضوع شفاعت خواهی و وسیله قرار دادن پیامبر صلی الله علیه و آله به درگاه خدای متعال را بررسی کرده و سپس - به یاری خدا - به منشأ اختلاف درباره ویژگیها و امتیازات رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سایر مردمان می پردازیم.

توسل به رسول خدا صلی الله علیه و آله

معتقدان به جواز و مشروعیت توسل به رسول الله صلی الله علیه و آله و وسیله قرار دادن آن حضرت به درگاه خداوند متعال در همه دورا نه، می گویند: اینگونه توسل پیش از خلقت رسول خدا و در زمان حیات و بعد از وفات آن حضرت با رضای الهی انجام گرفته است و همچنان تا روز قیامت نیز، به دلایل زیر، ادامه می یابد:

نخست: توسل به رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از خلقت

گروهی از راویان حدیث از جمله حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک خود از قول عمر بن خطاب روایت کنند که، «آدم هنگامی که دچار آن لغزش گردید، عرض کرد: پروردگارا! از تو می خواهم که به حق محمد و آل محمد مرا ببخشی. خداوند سبحان فرمود: ای آدم! تو محمد را چگونه شناختی در حالی که من هنوز او را نیافریده ام؟»

عرض کرد: پروردگارا! هنگامی که مرا به دست قدرت خود آفریدی، و از روح خودت در من دمیدی، سر که برداشتم دیدم بر ستونهای عرش نوشته شده: لا اله الا الله محمد رسول الله. پس دانستم که تو نام کسی جز محبوبترین آفریده ات را کنار نام خود قرار نمی دهی. خداوند فرمود: راست گفתי ای آدم! او محبوب ترین آفریده های من است. مرا به حق او بخوان که تو را بخشیدم. و اگر محمد نبود تو را نمی آفریدم.»
این حدیث را طبرانی نیز در کتاب خود آورده و بر آن افزوده: «و او آخرین پیامبر نسل توست.»¹

1. مستدرک حاکم، ج 2، ص 615؛ مجمع الزوائد، ج 8، ص 253؛ تحقیق النصره، مراغی ت 816 هجری ص 113 - 114، به نقل از طبرانی.

و در تفسیر این آیه شریفه:
**وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَ
 كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا
 جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى
 الْكَافِرِينَ؛¹**

و هنگامی که از سوی خدا کتابی به سوی ایشان آمد که تصدیق‌کننده کتاب آنان است، و آنها خود پیش از این – به نام آورنده آن – بر کفار پیروزی می‌جستند. حال که همان شناسای ایشان به سوی ایشان آمده به آن کافر شدند. پس لعنت خدا بر کافران باد.

محدثان و مفسران در تفسیر این آیه روایت کرده‌اند که: یهود مدینه و خیبر پیش از بعثت هر گاه با همسایگان عرب و مشرک خود از قبیله اوس و خزرج و غیر ایشان، می‌جنگیدند، به نام رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که در تورات یافته بودند بر آنان پیروزی می‌جستند و پیروز می‌شدند و علیه کفار دعا می‌کردند و می‌گفتند: «پروردگارا! به حق نبی امی از تو می‌خواهیم که ما را بر آنها پیروز گردانی.» یا می‌گفتند: «پروردگارا! به نام نبی خودت ما را بر آنها پیروز گردان.»²

اما هنگامی که کتاب خداوندی، قرآن کریم و تصدیق‌کننده تورات و انجیل به وسیله کسی که او را به خوبی و پی‌تردید می‌شناختند، یعنی محمد، به سوی ایشان آمد، بدان کافر شدند، زیرا او از بنی اسرائیل نبود.³

دوم: توسل به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در حال حیات

احمد بن حنبل، ترمذی، ابن ماجه و بیهقی از عثمان بن حذیف روایت کنند که: مردی نابینا خدمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و عرض کرد: از خدا بخواه مرا بهبود بخشد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بیه او فرمود: «اگر خواستی دعا می‌کنم و اگر بخواهی صبر می‌کنی که

¹ . سوره بقره، آیه 89.

² . از این روایات چنین ظاهر می‌شود که آنها با امثال اینگونه دعاها خداوند جلیل را می‌خواندند؛ دعاهایی که در بردارنده توسل به رسول خداست.

³ . این روایات از حیث مضمون متواتر است و در کتابهای زیر آمده است: دلائل النبوة، بیهقی، ص 343 – 345. تفسیر طبری در تفسیر آیه؛ تفسیر نیشابوری در حاشیه تفسیر طبری، ج 1، ص 333؛ مستدرک حاکم، ج 4، ص 263؛ تفسیر سیوطی به نقل از دلائل النبوة ابونعیم، تفسیر محمد بن عبد حمید؛ تفسیر عبدالرحمان بن ابی‌حاتم بن ادريس رازی؛ تفسیر محمد بن ابراهیم بن المنذر نیشابوری ت 318 هجری.

برای تو بهتر است.» عرض کرد: دعا بفرمایید. پیامبر به او فرمود: «وضو بگیر، وضوی نیکو و این دعا را بخوان:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَآتُوجِّهُهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ. يَا مُحَمَّدُ إِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكَ إِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي لِتُقْضَى لِي. اللَّهُمَّ شَفِّعْهُ فِي.

پروردگارا! من به وسیله پیامبرت محمد پیامبر رحمت، به سوی تو می‌آیم و از تو درخواست می‌کنم. ای محمد! من برای درخواست حاجتم از خداوند نزد تو آمدم و تو را وسیله قرار دادم تا خواسته‌ام برآورده گردد. خداوندا! او را شفیع و وسیله من قرار ده.¹ این روایت را بیهقی و ترمذی صحیح‌السند دانسته‌اند.

سوم: توسل به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بعد از وفات

طبرانی در معجم الکبیر از عثمان بن حذیف روایت کند که:

«مردی برای نیاز خویش نزد عثمان بن عفان آمد و شد می‌کرد ولی عثمان به او و خواسته او توجهی نشان نمی‌داد. آن مرد ابن حذیف را دید و از وضع موجود شکوه کرد. عثمان بن حذیف به او گفت: به وضوخانه برو وضو بگیر. سپس به مسجد درآی و دو رکعت نماز بگذار و بگو:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَآتُوجِّهُهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ. يَا مُحَمَّدُ إِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكَ لِي رَبِّي لِتُقْضَى حَاجَتِي.» و تذكر حاجتك.

«پروردگارا! من به وسیله پیامبرمان محمد پیامبر رحمت، به سوی تو می‌آیم و از تو درخواست می‌کنم. ای محمد! من برای رفتن به سوی خدا نزد تو آمدم و تو را وسیله قرار دادم تا حاجتم برآورده گردد.» سپس خواسته‌ات را یادآور می‌شوی.

آن مرد رفت و آنچه به او گفته بود انجام داد. سپس به در خانه عثمان بن عفان آمد که ناگهان دربان

¹ . مسند احمد، ج 4 ص 138؛ سنن ترمذی، کتاب الدعوات، ج 13، ص 80 - 81؛ سنن ابن ماجه، کتاب اقامة الصلاة و السنة فيها، باب ما جاء في صلاة الحاجة، حدیث 1385، ص 441 این اثر با سند خود در شرح حال عثمان بن حذیف در اسدالغابه، بیهقی بنا بر نقل صاحب کتاب تحقیق النصرة از او و تحقیق النصرة، ص 114. ما عبارت احمد بن حنبل، امام حنبله، را از آن رو آوردیم که منکران شفاعت از پیروان ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب پیروان احمد بن حنبل‌اند.

خانه نزد او آمد و دستش را گرفت و وارد مجلس عثمان کرد. او نیز وی را روی زیرانداز کنار خود نشانید و گفت: خواسته‌ات چیست؟ او خواسته‌اش را بیان کرد و وی آن را برآورده ساخت. سپس به او گفت: تو تا این ساعت نیازت را یادآور نشده بودی. و گفت: هر نیاز و حاجت دیگری که داری بیان کن.¹

ج) توسل به قبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

در سنن دارمی و وفاء الوفاء سه یهودی از اوس بن عبدالله روایت کنند که گفت:

«مردم مدینه دچار قحطی شدید شدند و به عایشه شکوه کردند. عایشه گفت: به سوی قبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بروید و دریچه‌ای از آن به سوی آسمان باز کنید تا میان قبر و آسمان سقفی نباشد.

راوی گوید: چنین کردند. پس از آن، چنان بارانی بر ما بارید که گیاهان رویدند و شتران فربه شدند.»²

د) توسل به عباس عموی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

در صحیح بخاری است که:

عمر بن خطاب هرگاه قحطی می‌شد عباس بن عبدالمطلب را شفیع و وسیله قرار می‌داد و می‌گفت:

اللّٰهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا فَتَسْقِينَا وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا. قال: فيسقون.

پروردگارا! ما در گذشته با توسل به پیامبرمان به سوی تو می‌آمدیم و تو بارانمان می‌دادی و سیرابمان می‌کردی. و اکنون با توسل به عموی پیامبرمان به سوی تو می‌آئیم. پس، بارانمان ده و سیرابمان کن.

راوی گوید: پس از آن باران می‌بارید و سیراب می‌شدند.³

ه) توسل به لباس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای کاستن از فشار قبر

در کنز العمال، استیعاب، اسدالغابه و اصابه در شرح حال فاطمه بنت اسد از ابن عباس روایت کنند که گفت: «هنگامی که فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین،

¹. تحقیق النصره، ص 14 و 115، به نقل از معجم کبیر طبرانی.

². سنن دارمی، ج 1، ص 43-44؛ وفاء الوفاء، ج 2، ص 549.

³. صحیح بخاری، کتاب الاستسقاء، باب سؤال الناس الامام الاستسقاء اذا قحطوا و کتاب فضائل اصحاب النبی، باب مناقب عباس بن عبدالمطلب، ج 2، ص 200 و ج 1، ص 124؛ سنن بیهقی، کتاب صلاة الاستسقاء، باب الاستسقاء بمن ترجی برکة دعائه، ج 3، ص 352.

علی بن ابیطالب علیه السلام وفات کرد، رسول خدا صلی الله علیه وآله پیراهن خود را بر او پوشانید و در قبر وی در کنار او خوابید.»

حاضران با تعجب گفتند: آنچه را که با این جنازه انجام دادی، تا به حال از شما ندیده بودیم! فرمود: «این برای آن است که هیچ کس — بعد از ابیطالب — نسبت به من نیکوکارتر از او نبوده است. من پیراهن خود را بر او پوشاندم تا او از جا مه های بهشتی بپوشد، و در قبر با او خوابیدم تا از فشار قبر در امان باشد.»¹

و در طبقات ابن سعد از سهل بن سعد روایت کند که گفت: «زنی با عبا پی بافته شده حاشیه دار خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید و گفت: یا رسول الله! من این عبا را با دست خود بافته و آن را آورده ام که بر شما بپوشانم. راوی گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله که بدان نیاز داشت، آن را پذیرفت و پوشش خود قرار داد و روزی که با آن در جمع ما آمده بود، فلان بن فلان آن را برانداز کرد و گفت: یا رسول الله! این عبا چقدر نیکوست! آن را بر من بپوشان! فرمود: باشد. پس، تا آنجا که خدا خواست در آن مجلس نشست و سپس مراجعت فرمود و چون به منزل رسید، آن را پیچید و نزد او فرستاد. مردم به او گفتند: کار خوبی نکردی، رسول خدا صلی الله علیه وآله چون به آن نیاز داشت آن را پذیرفت و تو که می دانستی پیامبر هیچ سائلی را رد نمی کند آن را از او درخواست کردی! آن مرد گفت: به خدا سوگند، آن را برای پوشیدن بر خود نخواستم، بلکه او را از پیامبر صلی الله علیه وآله درخواست کردم تا کفن روز مرگم باشد. سهل گوید: آن عبا روز مرگ کفن او بود.»²

¹. کنز العمال، ج 12، ص 147، حدیث 34424؛ اصابه، ج 8، ص 160؛ اسد الغابه، ج 5، ص 517؛ استیعاب در حاشیه اصابه، ج 4، ص 328، چاپ مصر 1328 هجری؛ صفوة الصفوة، ج 2، ص 54، در شرح حال فاطمه بنت اسد؛ ذخائر العقبی، ص 55 و 56؛ فصول المهمة، ابن صباغ مالکی، ص 31 و 32؛ وفاء الوفاء، ج 3، ص 897 و 898؛ وینابیع المودة.

². طبقات ابن سعد، ج 1، ص 222، باب ذکر لباس الرسول.

7- بزرگداشت یاد

انبیاء و بندگان صالح خدا

بزرگداشت یاد انبیاء و بندگان صالح خدا

اختلاف درباره بزرگداشت یاد انبیاء و بندگان صالح خدا

دلایل معتقدان به استحباب بزرگداشت

معتقدان به محبوبیت بزرگداشت یاد انبیاء استدلال می‌کنند که بیشتر مناسک حج بزرگداشت یاد انبیاء و اولیاء است. چنانکه به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

الف) مقام ابراهیم

خداوند متعال می‌فرماید:

وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّئًا؛¹

نمازگاه خود را از مقام ابراهیم برگزید.

در صحیح بخاری روایتی است که فشرده آن چنین است: ابراهیم و اسماعیل هنگامی که خانه کعبه را بنا

¹. سوره بقره، آیه 125.

می‌کردند، اسماعیل سنگ می‌آورد و ابراهیم بنا می‌کرد تا آنکه دیوار بلندی یافت و اسماعیل این سنگ¹ را [برای زیر پای پدر] آورد. ابراهیم بر روی آن ایستاد و به ادامه بنا پرداخت و اسماعیل نیز سنگها را به دست او می‌داد.²

در روایت بعد از آن آمده است:

دیوار بلندی یافت و ابراهیم از جای سنگها ناتوان گردید، بدین خاطر، بر روی سنگ مقام ایستاد و اسماعیل سنگها را به دست او می‌داد.

خداوند سبحان - چنانکه روشن است - مردمان را فرمان داده تا از قدمگاه ابراهیم در بیت الله الحرام تبرک جویند و از آن نمازگاه برگیرند تا یاد ابراهیم زنده و جاوید گردد، و هیچ اثری از شرک به خدا هم در آن نیست.

(ب) صفا و مروه

خداوند سبحان می‌فرماید:

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ
أَعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا؛³

به راستی که صفا و مروه از شعائر الهی است. پس کسی که حج بگذارد یا عمره، هیچ باکی بر او نیست که آنها را طواف نماید.

بخاری در این باره روایتی دارد که فشرده آن چنین است:

هنگامی که ابراهیم هاجر را با پسرش اسماعیل در مکه رها کرد و آب آشامیدنی آنها تمام شد و او و فرزندش دچار تشنگی شدند و اسماعیل از شدت تشنگی به خود می‌پیچید، هاجر [از شدت اندوه] به سوی صفا رفت تا شاهد آن حالت نباشد. سپس بر بلندای آن شد و به اطراف نگریست تا شاید کسی را ببیند، و چون کسی را نیافت، از صفا فرود آمد و به زمین هموار که رسید، همانند انسانی تلاشگر، به «سعی» و کوشش پرداخت تا همواری را پیمود و به مروه رسید. سپس بر بلندای آن

¹. سنگ مقام ابراهیم.

². صحیح بخاری، کتاب الانبیاء، ج 2، ص 158-159.

³. سوره بقره، آیه 158.

شد و به اطراف نگریست تا شاید کسی را ببیند، و چون در آنجا نیز کسی را نیافت، این رفت و آمد را هفت بار ادامه داد.

ابن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این سعی مردمان در میان صفا و مروه، [یادآور] همان سعی هاجر است.¹

خداوند «سعی» میان «صفا و مروه» را نیز، بخشی از مناسک حج قرار داد تا یادآور «سعی» هاجر و بزرگداشتی برای کار بزرگ او باشد. استحباب هروله و تند رفتن حاجیان در فاصله هموار میان «صفا و مروه» نیز، زنده کردن یاد هروله و تند رفتن‌های تلاشگرانه او در آنجاست.

ج) رمی جمره یا پرتاب سنگ به سوی شیطان

امام احمد بن حنبل و طیالسی در مسندهای خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کنند که فرمود:

جبرئیل ابراهیم را به سوی «جمره عقبه»² برد و شیطان را به او نشان داد، ابراهیم با هفت عدد سنگ او را رمی کرد که ناپدید شد. سپس او را به سوی «جمره وسطی»³ برد و – باز هم – شیطان را به او نمایاند و ابراهیم نیز با هفت عدد سنگ او را راند تا ناپدید شد. سپس به «جمره قصوی»⁴ آمد و شیطان را به وی نشان داد و او با هفت سنگ شیطان را راند تا ناپدید شد.⁵

خداوند سبحان، بدین‌گونه رمی شیطان از سوی ابراهیم را گرامی داشت و برای زنده نگه داشتن یاد او، «رمی جمرات» را بخشی از مناسک حج قرار داد.
د) فدیة یا قربانی دادن

1. همان، ص 158. و نیز معجم البلدان ماده «زمزم»، درباره تاریخ اسماعیل از تاریخ طبری و ابن اثیر.

2. جمره عقبه یعنی: پرتابگاه اولین.

3. جمره وسطی یعنی: پرتابگاه میان.

4. جمره قصوی یعنی: پرتابگاه آخرین.

5. مسند احمد، ج 1، ص 306 و نزدیک به آن در ص 127. مسند طیالسی، حدیث 2697 و نیز مراجعه کنید: معجم البلدان، ماده کعبه و تاریخ طبری و ابن اثیر، در شرح حال ابراهیم.

خداوند سبحان درباره ابراهیم و اسماعیل می‌فرماید:
فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ * فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ * فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ * وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ * وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ؛¹ پس او را به پسرى بردبار، مژده دادیم و چون به رشد رسید و با پدر کوشید [ابراهیم به او] گفت: پسر! من در خواب می‌بینم که باید تو را قربانی کنم، تو چه نظر می‌دهی؟ [اسماعیل] گفت: پدر جان! هرچه مأموری انجام ده که به زودی – اگر خدا بخواهد – مرا از بردباران می‌یابی. پس چون تسلیم شدند و او را به روی افکند، ندایش دادیم که، ای ابراهیم! به راستی که آن خواب را راست گردانیدی، ما نیکوکاران را اینگونه پاداش می‌دهیم. به راستی که این همان امتحان روشن است و او را به ذبح عظیمی فدا دادیم.

و بدین‌گونه، خداوند برای زنده نگه داشتن یاد و خاطره این قربانی، و فرستادن آن گوسفند در فدای اسماعیل، قربانی کردن گوسفند و بزرگداشت آن خاطره را بخشی از مناسک حج قرار داد، و حاجیان را فرمود تا همواره در «مینی» قربانی کنند، و با این قربانی یاد و خاطره تسلیم شدن ابراهیم در برابر خدای متعال را بزرگ و گرامی بدانند.

آری، در مقام ابراهیم، برکت و فرخندگی از قدوم ابراهیم به جای پای آن حضرت گسترش یافت، و خداوند فرمان داد تا آن محل در «بیت الله الحرام» نمازگاه شده و زنده‌کننده یاد و خاطره آن حضرت باشد. در بخش آینده، به گسترش برکت و فرخندگی از آدم ابوالبشر می‌پردازیم.

گسترش برکت از آدم و بزرگداشت یاد آن

در برخی روایات آمده است که: خداوند ذوالجلال بعد از ظهر نهم ماه ذی‌الحجه در عرفات آدم را مورد بخشایش قرار داد. سپس جبرئیل به هنگام غروب او را به سوی

¹. سوره صافات، آیات 101 – 107.

مشعر الحرام حرکت داد. آدم در شب دهم ذی الحجة در آنجا با بیتوته و شب زنده داری به دعا و تشکر از خداوند در قبول توبه اش پرداخت. سپس صبح که شد به سوی «منی» حرکت کرد و در روز دهم سر خود را تراشید تا نشانه قبول توبه و آزادی او از گناهان باشد. خداوند نیز، این روز را برای آدم و فرزندان او عید قرار داد، و هر چه را آدم انجام داده بود، برای همیشه تاریخ، از مناسک حج فرزندان او گردانید: در عصر روز نهم در عرفات توبه آنان را می پذیرد و در شب دهم در «مشعر الحرام» به دعا و یاد خدا می پردازند و روز دهم که می شود در «منی» سرهای خود را می تراشند. سپس بر این مناسک و اعمال، آنچه ابراهیم و اسماعیل و هاجر نیز انجام داده بودند، افزوده شده و مناسک حج با آنها کامل گردید.

بنابراین، اعمال حج همگی، برکت جوی از آن زمانها و مکانهایی است که آن بندگان صالح و شایسته خداوند در آنها زیستند، و همه این مناسک بزرگداشت یاد و خاطره آنان در همیشه تاریخ است.

در بخش بعد، نمونه ای از گسترش و سرایت شومی و نحوست از مکان به واردشوندگان در آن را می آوریم.
گسترش نحوست و شومی از مکان به اهل آن

بخاری و مسلم و احمد بن حنبل روایت کنند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله در سالی که به غزوه تبوک می رفتند، با سپاه در سرزمین ججر، نزدیک خانه های قوم ثمود پیاده شدند. همراهان آن حضرت از چاههای آبی که قوم ثمود از آن می نوشیدند، آب کشیدند و خمیر نان ساختند و دیگهای پخت گوشت را بر پا داشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمانشان داد تا غذای دیگها را دور بریزند و خمیرها را به شتران بدهند. سپس آنان را حرکت داد تا بر سر چاهی که ناقه صالح از آن می نوشید، فرود آمدند، و آنان را از ورود بر جایگاه قومی که عذاب شده اند بر حذر داشت و فرمود:
إِنِّي أَخْشِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَهُمْ فَلَا تَدْخُلُوا عَلَيْهِمْ؛ من می ترسم بر شما نیز، همان برسد که بر آنها

رسید، پس بر جایگاه آنان وارد نشوید!¹

عبارت صحیح مسلم چنین است:

و لَا تَدْخُلُوا مَسَاكِينَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ إِلَّا أَنْ تَكُونُوا بَاكِينَ، حَذَرًا أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَهُمْ. ثُمَّ رَجَرَ وَ أَسْرَعَ حَتَّى خَلَفَهَا؛ در خانه های کسانی که بر خویشتن ستم کرده اند، داخل نشوید مگر آنکه گریان باشید تا از مانند آنچه بر آنها رسیده در امان بمانید. سپس حرکت داد و سرعت گرفت تا آنجا را پشت سر گذاشت.

و در عبارت صحیح بخاری آمده است:

[رسول خدا صلی الله علیه و آله] پس از آن، سر خود را پوشانید و بر سرعت افزود تا از آن وادی گذشت.

در روایت دیگری در مسند احمد آمده است:

[رسول خدا صلی الله علیه و آله] در حالی که سوار بر مرکب بود، بار دای خویش، سر خود را پوشانید.²

منشأ و علت شومی و برکت در مکان

شومی سرزمین و چاه های آب قوم ثمود³ چیزی نبود جز آنچه که از این قوم سرزد و از آنها به سرزمین و چاه های آب شان سرایت کرد و تا عصر خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و تا هر گاه که خدا بخواهد، باقی است.

برکت و فرخندگی آبشخور ناقه صالح نیز، چیزی نبود جز آنکه، ناقه صالح از آن نوشیده بود و فضیلت و برکتش به آن چاه سرایت کرد و تا زمان خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و تا هر چه خدا بخواهد باقی است.

و بدیهی است که ناقه صالح و آبشخور آن، نزد خدا از اسماعیل و چاه زمزم او، گرامی تر نیست؛ بلکه خداوند از برکت اسماعیل، برای همیشه تاریخ، زمزم را مبارک قرار داده است.

همچنین است سرایت و گسترش برکت از چیزهایی که خداوند

1. مسند احمد، ج 2، ص 117، عبارت متن از مسند است؛ صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب نزول النبی صلی الله علیه و آله الخجر؛ صحیح مسلم، کتاب الزهد و الرقائق، باب لا تدخلوا مساکن الذين ظلموا انفسهم...، حدیث 40. روایت مسلم فشرده و مختصر است.

2. مسند احمد، ج 2، ص 66.

3. قوم ثمود، قوم صالح پیامبر بودند که دعوتش را رد نموده و ناقه صالح، معجزه آن حضرت را پی کردند.

بر بندگان صالح و شایسته خود، در زما نه‌ای و یژه همانند روز جمعه، قرار داده است. **برکت و فرخندگی روز جمعه**

در صحیح مسلم روایتی است که می‌گوید: **إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَأَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ؛** خداوند آدم را در روز جمعه آفرید و در روز جمعه نیز، او را وارد آن بهشت گردانید.¹ این شرافت و برتری، و غیر آن، از مواهبی است که خداوند، در روز جمعه، بر بندگان خویش ارزانی فرموده و برکت روز جمعه را دائمی و همیشگی قرار داده است. **برکت در ماه رمضان**

همچنین است حال برکت در ماه رمضان که خداوند سبحان فرموده:

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ؛² ماه رمضان، ماهی که قرآن در آن نازل شد برای هدایت مردمان و نشانه‌هایی از راهنمایی و جدایی [حق و باطل].

و نیز فرموده: **إِنَّمَا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةٌ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ...**³ ما این [قرآن] را در شب قدر نازل کردیم. و چه می‌دانی شب قدر چیست. شب قدر بهتر از هزار ماه است... بنابراین، برکت و فرخندگی از شب قدری که قرآن بر خاتم انبیا صلی‌الله‌علیه‌وآله در آن نازل شد، به همه روزها و شبهای ماه رمضان سرایت و گسترش یافت و همین برکت در این ماه از این شب، تا همیشه تاریخ ماندگار و ابدی گردید.

پس از اشاره به فضیلت بزرگداشت یاد و خاطره برگزیدگان خدا، تأکید می‌کنیم که مقصود ما از بزرگداشت یاد و خاطره آنان - مثلاً - : خواندن سیره و روش صحیح و درست و تحریف نشده رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در شب تولد آن حضرت می‌باشد، و نیز،

¹ . صحیح مسلم، کتاب الجمعة، باب فضل الجمعة، حدیث 17-18.

² . سوره بقره، آیه 185.

³ . سوره قدر، آیات 1 - 3.

طعام دادن در راه خدا و هدیه کردن ثواب آن برای رسول الله صلی الله علیه و آله است. با این شرط که از اقدام بر بدعتها و خلاف شرع‌های اختراعی برخی صوفیه شدیداً اجتناب گردد.

8- حکم بازسازی قبور انبیاء و اولیاء و عبادت در

آنها

حکم بازسازی قبور انبیاء و اولیاء و عبادت در آنها

دلایل معتقدان به تحریم بنا بر قبور

مسلمانان در موضوع بازسازی و عمارت بر قبور انبیاء و اولیاء، و طواف پیرامون آنها، و مسجد و عبادتگاه قرار دادن این قبور، با یکدیگر، اختلاف کرده‌اند. معتقدان به تحریم به روایاتی استدلال می‌کنند که مهمترین آنها اینهاست:

الف) از امام علی علیه السلام روایت کرده اند که فرموده:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي جَنَازَةٍ فَقَالَ: أَيُّكُمْ يَنْطَلِقُ إِلَيَّ الْمَدِينَةَ فَلَا يَدْعُ بِهَا وَثَنًا، إِلَّا كَسَرَهُ، وَلَا قَبْرًا إِلَّا سَوَّاهُ، وَلَا صُورَةَ إِلَّا لَطَحَهَا؟ فَقَالَ رَجُلٌ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَيَنْطَلِقُ فَهَابَ أَهْلَ الْمَدِينَةَ، فَرَجَعَ. فَقَالَ عَلِيٌّ: أَنَا أَنْطَلِقُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: فَيَنْطَلِقُ. فَيَنْطَلِقُ ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! لِمَ أَدْعُ بِهَا وَثَنًا إِلَّا كَسَرْتُهُ وَلَا قَبْرًا إِلَّا سَوَّيْتُهُ، وَلَا صُورَةَ إِلَّا لَطَحْتُهَا؛

علی علیه السلام فرموده: «رسول خدا صلی الله علیه وآله در تشییع جنازه ای بود که فرمود: کدام یک از شما به سوی مدینه می رود تا همه بتهای آنجا را شکسته و همه قبرهای آن را صاف و همه صورتها [مجسمه های] [آن را دگرگون کند؟» مردی گفت: «من ای رسول خدا!» او رفت و از مردم مدینه ترسید و بازگشت. علی علیه السلام گفت: «ای رسول خدا صلی الله علیه وآله من بروم؟» فرمود: «برو.» او رفت. سپس بازگشت و گفت: «ای رسول خدا صلی الله علیه وآله! همه بتها را شکستم، همه قبرها را صاف کردم و همه صورتها را واژگون نمودم.» این روایت در کتابهای حدیثی تکرار شده و ما کاملترین عبارت آن را آوردیم.¹

ب) از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده اند که فرموده:

أَللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْرِي وَثَنًا، لَعَنَ اللَّهُ قَوْمًا اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ؛

پروردگارا قبر مرا بت مگردان، خدا لعنت کند گروهی را که قبور انبیاشان را مسجد گزیدند.² در روایت دیگری رسول خدا صلی الله علیه وآله آنانی را که قبور انبیای خود را مسجد گزیده اند معرفی کرده و فرموده:

قَاتَلَ اللَّهُ الْيَهُودَ، إِتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ؛
خدا بکشد یهود را، آنان قبور انبیاشان را مسجد

¹. مسند احمد، ج 1، ص 87-89، 96، 110، 111، 128، 138، 139، 145 و 150؛ مسند طیبی، حدیث 155 و 96.

². مسند احمد، ج 2، ص 246.

گزیدند.¹

ج) استدلال بدانچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره نهی زنان از زیارت قبور روایت شده، مانند آنچه ابن ماجه و ترمذی و ابوداود با اسناد خودشان در سنن از ابوهریره و حسان و ابن عباس آورده اند که:

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَعَنَ زَوَارَاتِ الْقُبُورِ؛

رسول خدا صلی الله علیه و آله زنهاي زیارتکننده قبور را لعنت فرموده است.²

اشکال و خدشه در روایات بخش اول

اشکال نخست: اوضاع مدینه پیش از هجرت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از آنکه برخی از مردم مدینه اسلام آوردند، پیش از هر کار، ابتدا مصعب بن عمیر را برای یاد دادن احکام آنروزین اسلام به تازه مسلمانان، به سوی آنان گسیل داشت، زیرا تنها بخشی از مردم مدینه در سفری که به حج رفتند در عقبه حاضر شده و با رسول خدا صلی الله علیه و آله مخفیانه بیعت کرده بودند، و اسلام در میان آنان گسترش نیافت مگر آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی ایشان هجرت کرد، و آنان به تدریج به اسلام گرویدند. امام علی علیه السلام نیز، پس از سه روز یا بیشتر، در پی آن حضرت روان شد. داستان ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه نیز، معروف و مشهور است. و نیز، رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از آنکه با یهود بنی قریظه و بنی النضیر و بنی قینقاع پیمان نامه منعقد کرد، حکومت خود بر مدینه را به تدریج بسط و گسترش داد. حال، با چنین روندی که از شروع و توسعه و گسترش اسلام در مدینه می دانیم، سؤال این است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله در کجا و چه وقت، در حالی که در تشییع جنازه بوده، امام علی علیه السلام را به مدینه فرستاده تا بتها را نابود، قبرها را صاف و پیکره ها را واژگون نماید؟

¹. مسند احمد، ج 2، ص 285.

². سنن ابن ماجه، کتاب جنائز، چاپ دار الکتب العربیة 1372 هجری، ج 1، ص 502، حدیث 1576؛ سنن ابوداود، کتاب جنائز، ج 3، ص 218، حدیث 3226؛ مسند احمد، چاپ مصر (1313 هجری)؛ ج 2، ص 337 و 356؛ سنن ترمذی ابواب جنائز، چاپ مصر (1350 هجری)؛ ج 2، ص 276.

آن هم از موضع قدرت و بمانند فرمانروایی که سرپیچی از فرمانش ممکن نیست؟ اضافه بر آن، فرستاده نخستین که می‌رود و ترسان بازمی‌گردد، پیامبر و دیگران همچنان در تشییع جنازه بوده‌اند!

سپس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله امام علی علیه‌السلام را بعد از او فرستاده و آنان همچنان در تشییع جنازه بوده‌اند! این چگونه ممکن می‌شود؟ اشکال دوم: زمان و مکان مأموریت

در دنباله روایت آمده است که امام علی علیه‌السلام به ابوالهیاج اسدی فرمود:

أَبْعَثْكَ فِيمَا بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَمَرَنِي أَنْ أُسَوِّيَ كُلَّ قَبْرِ وَ أُطْمِسَ كُلَّ صَنْمٍ؛¹

من تو را به کاری مأمور می‌کنم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا مأمور آن کرد: فرمانم داد تا همه قبرها را صاف و همه بتها را نابود کنم.

مسلم است که امام علیه‌السلام ابوالهیاج اسدی را تنها در دوران حکومت و خلافت خویش مأموریت داده است. بنابراین، باز هم این سؤال پیش می‌آید که: مأموریت امام به ابوالهیاج در کجا و چه وقت بوده است؟

در عصر خلافت امام علی علیه‌السلام و پس از فتوحات اسلامی و پس از دوران خلفای سه‌گانه یا پیش از آن؟ امام علیه‌السلام ابوالهیاج را به کدام یک از سرزمینها فرستاده تا قبرها را ویران و صاف و بتها را محو و نابود کند؟

ختم سخن آنکه، در هر دو روایت، فرمان صادره از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام علی علیه‌السلام – اگر هر دو خبر صحیح باشد – فرمان نابودی و ویرانی قبور مشرکین در سرزمین شرك است. گسترش این حکم به قبور مسلمانان و وجوب ویرانی آنها از کجای روایت به دست می‌آید؟

اشکال و خدشه در روایات بخش دوم

نخست: درباره قبور انبیای بنی‌اسرائیل

در باب بیست و پنجم سِفر پیدایش تورات روایتی است که فشرده آن چنین است:

ابراهیم وفات کرد و اسحاق و اسماعیل او را در غار

¹. مسند احمد، ج 1، ص 89 و 96.

مکفيله در صحراى عفرون بن صوحار حثى در مقابل ممرا دفن کردند.¹

و در باب پنجاهم آمده است: هنگامى که يعقوب در مصر وفات کرد فرزندش يوسف او را به غار مکفيله آورد و در کنار پدر و جدش دفن کرد. و در باب دهم از سفر اعداد آمده است: هارون وفات کرد و برادرش موسى او را بر فراز کوه هور دفن کرد.

و در باب سی و چهارم از سفر تثنيه آمده است: موسى در سرزمين مواب وفات کرد و در جواء مقابل خانه فغور دفن گردید و هیچ انسانی تا به امروز قبر او را نمى‌داند.

و در باب بیست و چهارم از سفر یوشع آمده است: او را در کوه افرایم دفن کردند. و استخوانهای يوسف در شکیم دفن شده است. و از مدفن داود و سلیمان در اسفار تورات ذکرى نیست. صاحب کتاب قاموس کتاب مقدس در معرفی و ترجمه صهیون گوید: مدفن داود و سلیمان شناخته نشده است.

در ماده الخلیل معجم البلدان آمده است: الخلیل نام موضع و شهری است نزدیک بیت المقدس به فاصله يك روز راه، دارای قلعه ها و ساختمانها و بازار که قبر ابراهیم خلیل در آنجا و در غاری زیر زمین است. آنجا زیارتگاه و محل اجتماع و مهمانسرای زائران است و آن موضع را الخلیل گویند؛ نام اصلی اش حبرون یا حبری است.

در تورات است که خلیل محلی را از عفرون بن صوحار حثی به مبلغ چهارصد درهم نقره خریداری و ساره را در آن دفن کرده است. گروهی از اهل حدیث بدانجا منسوبانند. آنجا محلی پاک و روح افزاست که آثار برکت بر آن هویدا است. می‌گویند: قلعه آن از بنای سلیمان بن داود است.

هروى گفته است: «در سال 567 هجرى وارد «بیت المقدس» شدم. در آنجا و در شهر «الخلیل» با بزرگانی از اهل حدیث گرد آمدم. آنان برای من روایت کردند که در سال 513 هجرى در دوران ملك بردویل محلی در غار

¹. تورات، ترجمه فارسى از عیرانى و کلدانى و یونانى، ص 35.

الخلیل فرو رفت؛ گروهی از فرنگیان با اجازه شاه وارد آن شدند و ابراهیم و اسحاق و یعقوب را در آنجا یافتند؛ کفنهایشان پوسیده بود و آنان به دیواری تکیه داشتند؛ بالای سرشان قندیلهایی آویزان و سرهایشان باز بود؛ پادشاه دوباره بر آنان کفن پوشانید و محل فرو رفته را مسدود کرد.

گوید: نزد سلفی خواندم: «مردی که ارمنی‌اش می‌گفتند، قصد زیارت الخلیل کرد و هدایای فراوانی به متولی آن محل داد و از او خواست تا امکان فرود و دیدار جسد ابراهیم را برایش فراهم کند. پاسخ شنید: «اکنون نمی‌شود ولی اگر بمانی تا خلوت شود و زائران بروند، انجام خواهم داد.» هنگامی که زائران رفتند سنگی را کنار زد و چراغی برگرفت و با یکدیگر به اندازه هفتاد درجه به سوی غاری که هوای فراوانی در آن جریان داشت فرود آمدند. در غار سکوی بود که ابراهیم بر روی آن خوابیده و جامه سبزی بر روی او پوشیده بود و هوای جاری در غار با ریش سفیدش بازی می‌کرد. اسحاق و یعقوب نیز در کنار او بودند. سپس او را به نزدیک دیوار غار آورد و به او گفت: ساره پشت این دیوار است. او خواست تا پشت دیوار را نظاره کند که ناگهان صدای برخاست: «از نزدیک شدن به حرم بپرهیز!» او گفته است: [با شنیدن صدا] از همانجا که پایین رفته بودم بازگشتم.»¹

در جلد اول تاریخ ابن عساکر در این باره مطلبی آمده که فشرده آن چنین است:

«هنگامی که پس از سال 86 هجری جامع دمشق را به دستور ولید بن عبدالملک (متوفای 96 هجری) حفر می‌کردند، سر یحیی بن زکریا را در سبده در صندوق و در زیر یکی از پایه‌های گنبد یافتند و آن را به همان گونه در زیر ستونی از ستونها قرار دادند.»

در تورات و غیر تورات ذکر از قبور دیگر انبیای بنی اسرائیل نیامده و مدفن لوط و یوشع و ایوب و عزیز و زکریا علیه السلام شناخته نشده است. عیسی بن مریم را هم که خداوند به سوی خود بالا برد.

¹. معجم البلدان، ج 2، ص 468.

آنچه گذشت، اخبار قبور «انبیای بنی اسرائیل» - یهود- بود. ما نه دیده و نه شنیده‌ایم و نه کسی نوشته است که یهود قبور انبیای خویش را «بت» گرفته باشند و می‌دانیم که «بت» کردن قبر با احترام قبر و زیارت آن تفاوت دارد. «بت» گرفتن و «بت» ساختن قبر معنایش آن است که در نمازها قبر را همانند کعبه قبله‌گاه خویش قرار دهند. پس مقایسه این دو با هم قیاسی باطل است.

دوم: معبد یهود و عبادتگاه بنی‌اسرائیل

عبادتگاه بنی‌اسرائیل - یهود - که «تابوت عهد» در آن بود، خیمه اجتماع نام داشت. در باب «25 تا 28» سفر خروج تورات چگونگی فرمان خدا به پیامبرش موسی درباره ساخت آنها، و در باب «29_30» چگونگی فرمان خدا به بنی‌اسرائیل - آنگاه که در صحرا بودند - برای عبادت در خیمه اجتماع، آمده است.

بنی‌اسرائیل به هر جا که می‌رفتند «خیمه و تابوت» را با خود برمی‌داشتند تا آنگاه که به سرزمین فلسطین رسیدند. داود در آنجا مقدمات بنای معبدی بر سبک و سیاق خیمه اجتماع را برای آنان فراهم آورد و سلیمان آن را بنیان نهاد و خیمه اجتماع و تابوت را در آن جای دادند.

بدین‌گونه، در می‌یابیم که یهود از هنگامی که در صحرا بودند برای عبادتشان خیمه اجتماع داشتند. زمانی هم که در فلسطین جایگزین شدند، سلیمان برای آنان عبادتگاه ویژه - هیکل سلیمان - بنا کرد تا خیمه عبادت و تابوت عهد را در آن جای دهند. [پس، بت کردن قبور انبیا و پرستش آن در کجا بوده است؟] البته همه توجه داریم که سؤال و تردید ما در این بررسیها به هیچ روی متوجه احادیث رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌نمی‌باشد - ما از چنین کاری به خدا پناه می‌بریم - بحث و بررسی ما تنها درباره راویان این احادیث است؛ راویانی که خداوند از خطا و لغزش و نسیان مصونشان نداشته است.

تا اینجا، دلایل کسانی را که بازسازی و بنای بر قبور را مخالف شریعت اسلامی می‌دانند، همراه با پاسخ آن، بیان داشتیم. آنچه در پی می‌آید، دلایل آنانی است که عمارت و بازسازی قبور را موافق شریعت

می دانند.

دلایل کسانی که ساختن مسجد و عبادتگاه بر قبور انبیاء و اولیاء را جایز می دانند

ما، در بحث و بررسی «تشکیل مجالس بزرگداشت برای انبیا و صالحین»، چگونگی گسترش و تأثیر «برکت و شومی» بر زمان و مکان را - به واسطه آنچه در هر يك از آنها بر بندگان خدا وارد آمده - بیان داشتیم. در این بحث، دوباره بدانجا بازگشته و - به اذن خدای متعال - موارد ذیل را بر آن افزوده و می گوئیم:

نخست: در قرآن کریم

معتقدان به صحت عبادت در محل قبر انبیا و اولیای خداوند می گویند: خدای متعال در قرآن کریم فرموده:

الف) وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّی؛¹

و از مقام ابراهیم عبادتگاهی بگیرید.

ب) قَالَ الَّذِينَ عَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمُ مَسْجِدًا؛²

آنان که بر حالشان [اصحاب کهف] آگاه شدند گفتند: بر جایگاهشان مسجدی بنا خواهیم کرد.

داستان مقام ابراهیم را در بحث از «مجالس بزرگداشت انبیا و بندگان صالح خدا» آوردیم. فشرده آن، بنا بر آنچه بخاری در صحیح خود آورده چنین است:

«کار اسماعیل و ابراهیم به هنگام ساختن بیت‌الله آن بود که اسماعیل سنگ می آورد و ابراهیم بنا می کرد تا آنگاه که دیوار بالا رفت. اسماعیل این سنگ [مقام ابراهیم] را آورد. ابراهیم بر روی آن ایستاد و اسماعیل سنگ به دستش می داد تا بنا را بالا برد. مقام ابراهیم که خداوند فرمان داده تا از آن عبادتگاه و مصلا برگیریم همین جا است.»

فشرده داستان اصحاب کهف در تفاسیر

اصحاب کهف، گروهی از جوانمردان در بار دق‌یانوس بودند. پادشاهی که ادعای ربوبیت کرد. آنان مخفیانه به پروردگارشان ایمان آورده، از نزد پادشاهشان گریخته و به غاری پناه آوردند. خداوند گوش و هوش آنان را گرفته و خواب چند ساله را بر ایشان چیره و سپس آنان را بیدار کرد. آنها فردی از خود را برای تهیه غذا به شهر فرستادند. مردم شهر با دیدن

1. سوره بقره، آیه 125.

2. سوره کهف، آیه 21.

سکه های قدیمی آنان، به رازشان پی بردند. مردم شهر در آن وقت مؤمن بودند و از داستان فرار يك گروه مؤمن از شهر، برای حفظ دین خود، آگاهی داشتند، لذا هنگامی که جایگاه آنان را دانستند، به سوی غار شتافتند. این خبر به آن جوانمردان رسید و آنان که خوش نداشتند دوباره به شهرشان بازگردند از خدا خواستند تا آنان را بر حالی که بودند بازگرداند. خداوند بار دیگر آنان را بسان مردگان در خواب کرد. مردم شهر درباره چگونگی برخورد با آنان به بحث و جدال با هم پرداختند، و آنانکه بر حال اصحاب کهف آگاه شده بودند، گفتند: بر جایگاهشان مسجدی بنا می‌کنیم.¹
نتیجه بحث

در آیه اول، خداوند متعال فرمانان داد تا از جای چای ابراهیم نمازگاه برگیریم و در پس آن خدا را عبادت کنیم. این کار به هیچ روی شرك نیست بلکه توحید عبادی و عین اطاعت از خدای سبحان است. در آیه دوم، خداوند از مؤمنینی خبر داده که مصمم شدند تا بر خوابگاه آن جوانمردان مؤمن مسجدی بسازند و خدای سبحان را در آنجا عبادت کرده و برای او سجده نمایند. اینان همه مؤمن بودند نه مشرک! خداوند نیز آنان را بر این کارشان مذمت نفرموده است.

این دو نمونه را از کتاب خدا بیان داشتیم. در سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز نمونه هایی است که بیان می‌داریم:

دوم: در سنت رسول الله صلی الله علیه و آله

الف) در صحیح مسلم و نسائی و ابن ماجه و ترمذی و موطأ مالك از بریده از پدرش آمده است:
قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ فَرُورُهَا...؛

راوی گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من شما را از زیارت قبور نهی کردم، اکنون به زیارت آنها

¹. به تفسیر آیات در کتب تفسیر مراجعه شود.

بروید...»¹

در سنن ابو داود در پایان این حدیث آمده است: «فَإِنَّ فِي زِيَارَتِهَا تَذْكَرَةٌ؛ زيرا که بازديدن قبر بور پندآموز است.

در سنن ابن ماجه از زبان ابن مسعود گوید:
إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ فَزُورُوهَا فَإِنَّهَا تَزْهَدُ فِي الدُّنْيَا وَتَذَكُرُ فِي الْآخِرَةِ؛

همانا رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: من خود - در گذشته - شما را از زيارت قبر بور بازداشتم، اکنون به زيارت آنها برويد که زيارت قبر بور، دنيا را بيمقدار و آخرت را به هنجار نمايد.²

ب) داستان قبر بور انبياء و رسولان در مکه و مدينه، از دوران اسماعيل تا عصر خاتم انبياء صلى الله عليه وآله، به شرح زير:

1. در مکه همه طواف کنندگان کعبه در همه دورانها، همزمان با طواف بيت الله به طواف حجر اسماعيل پرداخته و با سايیدن خود به ديواره آن تبرک می‌جویند. و این در جايی است که اسماعيل و مادرش هاجر در آنجا دفن شده‌اند!

در سیره ابن هشام (متوفای 218 هجری) و تاریخ طبری (متوفای 310 هجری) و تاریخ ابن اثیر (متوفای 630 هجری) و ابن کثیر (متوفای 774 هجری) روایاتی است که می‌گویند: «اسماعيل با مادرش هاجر در حجر مدفونند.»؛ «اسماعيل وصیت کرد تا در کنار قبر مادرش در حجر دفن گردد.»

ابن سعد در طبقات خود گوید: اسماعيل هنگامی که بیست ساله شد مادرش هاجر در سن نود سالگی درگذشت. او مادرش را در حجر دفن کرد. اسماعيل نیز پس از پدرش ابراهيم درگذشت و در کنار مادرش هاجر در جنب کعبه دفن گردید.

در روایتی دیگر گوید: «قبر اسماعيل زير ناودان بين

1. صحيح مسلم، حدیث 977؛ سنن نسائی، ج 4، ص 9؛ سنن ابن ماجه، ج 1، ص 500 - 501؛ سنن ترمذی، ج 4، ص 274؛ سنن ابوداود، حدیث 3235؛ موطأ مالك، ج 2، ص 485.

2. سنن ابن ماجه، حدیث 1571.

رکن و بیت است.¹»
در کتاب الاکتفاء کلاعی روایتی است که فشرده آن چنین است:

«هاجر و اسماعیل و پسرش نابت در حجر دفن شده اند.»²
ابن جبیر در سفرنامه اش قبر اسماعیل و مادرش هاجر را توصیف کرده و گوید:

«در زیر ناودان، در صحن حجر، نزدیک دیوار بیت‌الله الحرام قبر اسماعیل است. علامت آن سنگ سبز و مرمیرین و مستطیل محراب مانندی است که سنگ سبز مرمیرین دیگری بر گرد آن پیوسته است. هر دو سنگ از دیدنیهای شگفت‌آور است. در آنها رگه‌ها و نقاطی است که اندکی به زردی می‌زند چنانکه گویا درز و شکاف است و شبیه‌ترین چیزها به ذرات باقی مانده در بوته ذوب طلاست. در جنب آن نزدیک رکن عراقی، قبر مادرش هاجر است. علامت آن نیز سنگ سبزی به اندازه یک وجب و نیم است. مردم در نماز به این دو محل از حجر تبرک می‌جویند، و این برای آنان سزااست. زیرا، آن دو قبر از بیت عتیق بوده و دربردارنده دو جسد مقدس و گرامی هستند. قبوری که خداوند آنها را نورانی کرده و به برکت آنها نمازگزاران و دعاکنندگان در آنجا را سود رساند. فاصله این دو قبر مقدس از یکدیگر هفت وجب است.»³

عبدالرحمان بن جوزی (متوفای 597 هجری) در کتاب⁴ خود در باب «معرفی بزرگان مدفون در حرم» می‌نویسد:
«از صفوان بن عبدالله الجمحی روایت شده است که گفته است: ابن زبیر، محلی را [در اطراف بیت] حفر کرد، پوسته‌ای از سنگ سبز پیدا شد، از قریش درباره

1. طبقات ابن سعد، چاپ اروپا، ج 1، ص 25. روایات او را فشرده آوردیم.

2. الاکتفاء فی مغازی المصطفی و الثلاثة الخلفاء، ص 119، تصحیح هنری ماسه، چاپ جول کریونل، الجزائر، 1931 میلادی.

3. ابن جبیر، محمد بن احمد بن جبیر کنانی اندلسی... در شب شنبه دهم ربیع‌الاول سال 540 یا 539 هجری به دنیا آمده و در شب چهارشنبه 29 یا 27 شعبان 616 هجری در اسکندریه بدرود حیات گفته است.

4. مثير الغرام الساکن الی اشرف الاماکن، چاپ دارالریایة للنشر، ریاض، 1415 هجری، ص 218.

آن توضیح خواست، هیچ کس را آگاه بر آن نیافت، نزد پدرم فرستاد و از او پرسید، پدرم گفت: «این قبر اسماعیل است، آن را جا به جا مکن.» او نیز چنین کرد.»

ابن زبیر گفته است: «این [دیوار] نیم دایره اشاره به آن دارد که، آنچه به رکن شامی مسجدالحرام می‌پیوندد قبور دوشیزگان اسماعیل است.» روایت شده که محل دفن، میان ناودان تا درب غربی حجر اسماعیل است.

ابو عبدالله محمد بن اسحاق الفاکهی (متوفای 272 هجری) در کتاب خود¹ باب: «معرفی قبور دوشیزگان اسماعیل» می‌نویسد: روایت شده که ابن زبیر گفته است: «این نیم دایره که به رکن شامی پیوسته، قبور دوشیزگان اسماعیل است.» ابن ابی‌عمر در حدیث خود گوید: از سفیان راوی پرسیدند: «این مکان کدام است؟» او با دست خود به حجر، روبروی رکن غربی که به رکن یمانی دارالعجلة، می‌پیوندد، اشاره کرد.»

این مطلب را² عبدالرزاق نیز، در مصنف (ج 5، ص 120) و ازراقی در (ج 2، ص 66) کتاب خود آورده‌اند. ابن جوزی در باب: «معرفی بزرگان مدفون در حرم» و ازراقی در اخبار مکه روایتی دارند که فشرده آن چنین است:

«هر پیامبری که امتش هلاک می‌شدند به مکه می‌آمد و با مؤمنین همراه خود به عبادت می‌پرداخت تا وفات می‌کرد. هود و صالح و شعیب از آنان بودند. و در بین رکن و مقام [ابراهیم] و زمزم و حجر [اسماعیل] قبر نود و نه نفر از انبیاء است.»

ابوبکر فقیه از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده که فرمود: «هیچ پیامبری از قوم خود جدا نشد مگر آنکه به سوی کعبه آمد و خدا را عبادت کرد تا از دنیا رفت. قبر هود و شعیب و صالح در بین زمزم و مقام [ابراهیم] است. قبر سید تن از پیامبران در کعبه است و بین رکن یمانی تا رکن اسود هفتاد تن از

¹. من اخبار مکه فی قدیم الدهر و حدیثه، چاپ بیروت، 1414 هجری.

². بنابر آنچه در پاورقی اخبار مکه، ص 123 آمده است.

پیامبران مدفونند.»¹

آنچه بیان شد روایات آمده در کتب مکتب خلفا بود، در کتابهای حدیثی مکتب اهل بیت علیهم السلام نیز روایاتی همانند آنها به شرح زیر آمده است:
کلینی (متوفای 329 هجری) در کتاب کافی و صدوق (متوفای 381 هجری) در کتاب من لا یحضره الفقیه و علل الشرایع و فیض کاشانی (متوفای 1089 هجری) در وافی و مجلسی (متوفای 1111 هجری) در بحار، روایت کرده اند که: «عبارت از کافی است - «قبر هاجر و قبر اسماعیل در «حجر» است.»²

و نیز روایت کرده اند: «در حجر قبور انبیاء است.» در کافی و وافی و بحار آمده است: «در حجر در محدوده رکن سوم، دوشیزگان اسماعیل مدفونند.»³

آنچه آوردیم اخبار قبور انبیاء و اولیاء در مکه بود. در بحث آینده برخی اخبار مربوط به قبور آنان در غیر مکه را می آوریم.

قبر مادر پیامبر صلی الله علیه و آله در ابواء و زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله از مزار مادر

صاحب کتاب معجم البلدان در معرفی ابواء گوید: «ابواء قریه ای است از توابع مدینه که فاصله آن تا جحفه - از سمت مدینه - بیست و سه میل است. قبر آمنه دختر وهب، مادر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ابواء است. سبب دفن او در ابواء آن است که عبدالله پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی مدینه رفت تا خرما بیاورد. او در مدینه وفات کرد. همسرش آمنه بنت وهب سالی يك بار برای زیارت قبر او به مدینه می رفت. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله شش ساله شد، آمنه به همراه عبدالطلب و ام ایمن دایه رسول خدا صلی الله علیه و آله رهسپار مدینه شد و در راه بازگشت

1. مختصر کتاب البلدان، تألیف ابوبکر بن فقیه همدانی ت: 340 هجری چاپریل، لیدن، 1302 هجری، ص 17.

2. فروع کافی، کتاب حج، باب حج ابراهیم و اسماعیل، حدیث 14، ج 4، ص 210؛ من لا یحضره الفقیه، کتاب حج، ج 2، ص 125؛ وافی، کتاب حج، ج 8، ص 28؛ بحار الانوار، کتاب النبوة، ج 5، ص 143 و 144.

3. همان.

به سوی مکه در ابواء جان سپرد.¹
 در تاریخ ابن عساکر آمده است:
 «آمنه دختر وهب مادر آقای ما رسول خدا
 صلی الله علیه و آله بود. او رسول خدا را برای دیدار
 داییهای خود از قبیله بنی عامر بن نجار به مدینه برد،
 سپس به سوی مکه بازگشت و در ابواء میان مکه و
 مدینه، در حالی که رسول خدا، شش ساله بود، بدرود
 حیات گفت.»²

ابن سعد در طبقات پس از آوردن مشروح این خبر سخنی
 دارد که فشرده آن چنین است:
 «رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که در راه عمره
 حدیبیه به ابواء رسید نزد قبر مادرش آمنه آمد، آن
 را اصلاح کرد و در کنار آن گریست. مسلمانان هم به
 خاطر گریه رسول خدا گریستند.»
 خبر گریستن رسول خدا بر سر قبر مادرش و گریستن صحابه
 در سایر کتابهای حدیثی³ نیز آمده است.
 قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه
 در طبقات ابن سعد و سیره ابن هشام روایتی است که
 فشرده آن چنین است:
 «رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه خود، در همان
 اطاقی که جان به جان آفرین تسلیم کرد، دفن گردید.
 پس از آن هر یک از دو خلیفه، ابوبکر و عمر نیز،
 در آنجا دفن شدند. سپس این گنبد سبز رنگ را بر
 فراز آن بنا کردند.»⁴
 ثواب زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله
 دار قطنی در سنن، طبرانی در معجم و فاکهی در اخبار
 مکه با اسناد خودشان از ابن عمر آورده اند که گفت:
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَنْ حَجَّ فَزَارَ قَبْرِي بَعْدَ مَوْتِي كَانَ
كَمَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي؛
 رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس حج بگزارد و

1. معجم البلدان، یاقوت حموی، ج 1، ص 100.

2. مختصر تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج 2، ص 100.

3. طبقات ابن سعد، چاپ بیروت، 1376 هجری، ج 1، ص 116؛ سنن نسائی، کتاب جنائز، ج 1، ص 267؛ سنن ابوداود، حدیث 3234؛ سنن ابن ماجه، حدیث 1572.

4. طبقات ابن سعد، ج 2، ص 292-294؛ سیره ابن هشام، ج 4، ص 343.

قبر مرا - پس از رحلتم - زیارت کند همانند کسی است که مرا در حال حیات زیارت کرده است.¹ طیالسی با سند خود از عمر روایت کرده که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمود: مَنْ زَارَ قَبْرِي أَوْ مَنْ زَارَنِي كُنْتُ لَهُ شَفِيعًا أَوْ شَهِيدًا؛ هر کس قبر مرا زیارت کند یا مرا زیارت کند - من شفیع او یا گواه او - خواهم بود.²

زائران قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله از اهل بیت و صحابه
الف) فاطمه علیها السلام اولین زائر قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله

ابن جوزی با سند خود از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله در مدینه ایستاد و سپس مشتی از خاک قبر برگرفت و بر دیده نهاد و گریست و ابیات زیر را ترنم کرد:

¹. سنن کبرای بیهقی، ج 5، ص 246؛ سنن دارقطنی، ج 2، ص 278؛ تحف السادة المتقين، زبیدی، ج 4، ص 416؛ ترواء الغلیل، البانی، ج 4، ص 335؛ کنز العمال، ج 5، ص 70؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج 4، ص 2؛ درالمنثور، سیوطی، ج 1، ص 237؛ معجم الکبیر، طبرانی، ج 12، ص 407.

². مسند طیالسی متوفای 204 هجری، ص 12؛ کنز العمال، ج 20، ص 161؛ مختصر تاریخ دمشق، ج 2، ص 406؛ المطالب العالیة، ابن حجر، ص 1254؛ درالمنثور، سیوطی، ج 1، ص 237؛ معجم الکبیر، طبرانی، ج 12، ص 417.

أَنْ لَا يَشُمَّ مَدَى الزَّمَانِ
عَوَالِيَا

مَا ذَا عَلِيٍّ مَنْ شَمَّ تُرْبَةَ
أَحْمَدِ
صُبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبُ لَوْ أَنَّهَا
صُبَّتْ عَلَيَّ الْأَيَّامِ عُدُنَ
لَيَالِيَا²³⁴

²³⁴. مثير الغرام الساكن، ص 300.

راستی آنکه شمیم سرکویت
 بوییدچه غم از بوی دو
 عالم به مشامش نرسد
 بر من آن شد که اگر بر

همه ایام رو دظلمت د هر
 به تاریکی شامش نرسد!
 (ب) ابو ایوب انصاری، زائری که
 صورت بر تربت پاک رسول الله
 صلی الله علیه و آله
 می‌ساید:

در مجمع الزوائد به سند خود از ابوداود بن ابوصالح آورده که او گفت: روزی مروان به سوی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر کرد و دید مردی صورت خود بر قبر نهاده، گفت: می‌دانی چه می‌کنند؟ آن مرد که ابو ایوب انصاری صحابی رسول خدا بود، روی خود به سوی مروان گردانید و گفت: آری [می‌دانم چه می‌کنم] «من به زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم، به زیارت حجر نرفتم.»¹

خلاصه و نتیجه بحثها

معتقدان به تحریم بنا و بازسازی قبور انبیاء و اولیاء و عبادتگاه کردن آنها، با استناد به برخی روایات می‌گویند:

نخست: امام علی علیه السلام به ابوالهیاج اسدی فرمود: «من تو را به کاری مأموریت می‌دهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا مأمور آن کرد. او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در تشییع جنازه‌ای بود که فرمود: کدام يك از شما به مدینه می‌رود تا همه بتهایش را شکسته، همه قبرهایش را صاف و همه صورتهایش را دگرگون نماید؟ مردی برای انجام آن روانه شد، ولی از مردم مدینه ترسید و ناکام بازگشت. امام علی علیه السلام روانه شد و همه آنها را به انجام رسانید!»
 نمی‌توانم فهمید چگونه استدلال‌کنندگان به این روایت متوجه اشکالات آن نشده‌اند: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله در تشییع جنازه در مکه بوده که فرستاده‌اش را به مدینه می‌فرستد و او ناکام بازمی‌گردد، سپس پسرعمویش علی علیه السلام را می‌فرستد و او همه دستورات را انجام می‌دهد، یا در مدینه بوده؟

این تشییع جنازه چه مقدار طول کشیده که فرد اول می‌رود و ناکام بازمی‌گردد و پس از او پسرعموی

¹ مجمع الزوائد، کتاب الخلفة، چاپ بیروت، 1967 م، ج 5، ص 245. این روایت با عبارات دیگری در ج 4، ص 2، همین کتاب نیز آمده است. و نیز: مسند احمد، ج 5، ص 224؛ مستدرک حاکم، ج 5، ص 515.

پیامبر صلی الله علیه و آله روانه می شود و همه قبور را صاف می کند، و همه صورتها را واژگون و همه بتها را می شکند؟ آیا صاحبان این بتها مسلمان بوده اند؟ اگر چنین بوده، برای چه بتها را نگه می داشتند؟ و اگر مشرک بوده اند چگونه به مجرد رفتن پسرعموی رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی آنان، تسلیم فرمان او شدند؟ دیگر آنکه، فرمان امام علی علیه السلام به ابوالهیاج بنا چار باید در زمان خلافت آن حضرت باشد. زیرا صدور فرمانی این چنین درباره مردمان یک شهر، تنها از حاکم مقتدر مسلط بر امور ممکن گردد.

پس، زمان صدور این فرمان بعد از زمان حکومت خلفای سه گانه بوده است. حال نمی دانم آیا در آن روزگار در سرزمینهای اسلامی بتی بر جای مانده بود تا ابوالهیاج آن را بشکند؟ راستی را که نمی توانم فهمید!

دوم: استدلال آنان به روایت منسوب به رسول خدا صلی الله علیه و آله است. می گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «قبر مرا بت نکنید بدانگونه که یهود قبور انبیای خود را بت کردند.» نمی توانم فهمید، چه وقت یهود قبور انبیای خود را بت کردند؟ آنان پس از خروج از مصر و سرگردانی در بیابان که برای عبادت، خیمه اجتماع داشتند. در زمان سلیمان هم که آن حضرت برای ایشان عبادتگاه - هیکل سلیمان - بنا نهاد. همان گونه که مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله در مدینه برای عبادت بنا شد.

اما درباره قبر پیامبرانشان نیز، چنانکه گذشت: برخی از آنان اصلاً محل دفنشان ناشناخته است، برخی نیز در غارهایی در زیر زمین مدفونند و جای دفن آنان را تنها افراد معدودی می دانسته اند.

اما آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که آن حضرت زنها را زیارت کننده قبور را لعنت کرده، نمی تواند در مقابل روایات صحیح و فراوان دیگر هموردی نماید، روایاتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنها فرموده: «من خود شما را از زیارت قبور نهی کردم. اکنون آنها را زیارت کنید.»

اینها خلاصه دلایل معتقدان به حرمت بنا و بازسازی قبور و عبادتگاه و مسجد کردن آنها بود.

معتقدان به جواز بازسازی و عمارت و عبادت در محل قبور نیز، به دلایل زیر استدلال کرده اند:

نخست: در قرآن کریم

وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى؛¹

و از مقام ابراهیم عبادتگاهی بگیرید.

قَالَ الَّذِينَ عَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا؛²

آنانکه بر حالشان [اصحاب کهف] آگاه شدند، گفتند: بر جایگاهشان مسجدی می‌سازیم.

پس، خدای سبحان ما را فرمان داده تا از جای پای خلیلش ابراهیم عبادتگاه بگیریم. و نیز، خبر داده که، آنان که بر حال اصحاب کهف آگاه شدند گفتند: «بر خوابگاه ایشان مسجدی می‌سازیم» و با این خبر اقدام آنان را تأیید فرموده است.

دوم: در سنت رسول خدا⁹

می‌گویند: سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مؤید آن است که آنچه برای قبر نبی خدا اسماعیل و مادرش هاجر و دوشیزگان او و سایر انبیای مدفون در حجر اسماعیل و بیت‌الله الحرام انجام شده و برخی از آنها قرنهای متمادی پس از عصر رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز عیان و آشکار و در دید همگان است، همگی مشروع و مجازند. زیرا، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خود شخصا حجر اسماعیل را طواف کرده و ذریه رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و صحابه نیز متابعت نموده و نیکان و پاکان مسلمان تا به امروز، بر این سنت استوار، و بر انجام آن پای فشارند.

سوم: سنت رسول خدا در زیارت قبر مادر و گریستن و گریاندن صحابه و ترمیم قبر چهارم: استدلال به اطاق سققدار

اطاقی که قبر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و دو خلیفه ابوبکر و عمر در آن است و گنبد سبز رنگ افراشته بر فراز آن، که امروزه شاهد آنیم.

پنجم: ترغیب و تشویق مسلمانان از سوی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به زیارت قبر خود

ششم: زیارت پاره تن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فاطمه زهرا علیها‌السلام از قبر پدرش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و زیارت صحابی ابو ایوب انصاری از همان قبر

پس، زیارت قبور انبیاء و اولیاء و بنای عمارت بر آنها و مسجد گزیدن و عبادتگاه گرفتن این قبور، از سنتهای بنیادین خدای رحیم و رسول کریم او است. بنابراین، اولین [پیشوای] قبرگرایان - آنگونه که برخی تعبیر می‌کنند - رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است و

1. سوره بقره، آیه 125.

2. سوره کهف، آیه 21.

پس از او پاره تنش فاطمه علیها السلام و بعد صحابه
 و الامقام، و سپس ما شیعیان و محبان! و این شرافت
 ما را بس که همگی پیرو رسول الله صلی الله علیه و آله
 بوده و آن حضرت الگو و مقتدای ما باشد.
 آری، اگر امروزه نیز، مجال و فرصت یابیم، از سنت
 رسول خدا صلی الله علیه و آله در گریستن بر قبور انبیاء
 و اولیاء و ترمیم آنها پیروی کرده و زیارت قبر مبارک
 آن حضرت را سرلوحه آنها قرار می‌دهیم، و در این کار
 به صحابی نیکوکار ابویوب انصاری اقتدا کرده و
 صورت بر تربت پاک قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله
 می‌نهم و از پاره تنش فاطمه علیها السلام درس گرفته
 خاک قبرش را می‌بوییم و زمزمه می‌کنیم:

راستی آنکه شمیم سرکویت
 بویید

چه غم از بوی دو عالم
 به مشامش نرسد

بر من آن شد که اگر بر
 همه ایام رود

ظلمت دهر به تاریکی
 شامش نرسد

ولی چه بگوییم که در چشم خار و در گلو استخوان
 است. و انا لله و انا الیه راجعون!

9- گریه بر میت

گریه بر میت

(الف) روایاتی که می‌گوید: پیامبر بر متوفی گریست و بر آن ترغیب فرمود

1. گریه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در بیماری سعد بن عباده

در صحیح مسلم از عبدالله بن عمر روایت کند که گفت: «سعد بن عباده بیمار شد و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، برای عیادت، همراه با عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابوقاص و عبدالله بن مسعود به دیدار او رفتند. بر بالینش که رسیدند مدهوشش یافتند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: آیا جان سپرده است؟ گفتند: نه، ای رسول خدا! پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به گریه افتاد. مردم نیز که گریستن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را دیدند به گریه افتادند. فرمود: آیا نمی‌شنوید؟ خداوند بر سرشک دیده عذاب نمی‌کند، و بر اندوه دل نیز، ولی به خاطر این - با اشاره به زبان خود - عذاب می‌کند یا می‌بخشاید.»¹

2. گریه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر پسرش ابراهیم

در صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابی‌داود و سنن ابن ماجه از انس بن مالک روایت کنند که گفت:² با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد شدیم... ابراهیم در حال جان سپردن بود. چشمان پیامبر اشک‌ریزان شد، عبدالرحمان بن عوف گفت: ای رسول خدا! شما هم؟ فرمود: «پسر عوف! این رحمت است» سپس بر آن افزود و فرمود: [درست می‌بینی] «دیدگان گریان است و دل

1. صحیح مسلم، ج 2، ص 636، کتاب الجنائز، باب 6.

2. عبارت از صحیح بخاری است.

اندوهبار، ولی هرگز چیزی - جز آنچه که پروردگارمان را خشنود کند - بر زبان نیاوریم. ای ابراهیم! به راستی که ما از جدایی تو اندوهگینیم.»¹
 این روایت در سنن ابن ماجه چنین است:
 انس بن مالك گوید: هنگامی که ابراهیم پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله جان سپرد، پیامبر صلی الله علیه و آله به حاضران فرمود: «او را در کفنهایش نپوشانید تا [برای آخرین بار] دیدارش کنم.» سپس بر بالینش آمده بر روی او خم شد و گریست.²
 در سنن ترمذی آمده است:

جابر بن عبد الله گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله دست عبدالرحمان بن عوف را گرفت و با وی بر بالین پسرش ابراهیم آمد و او را که در حال جان سپردن بود در برگرفت و بر دامن نهاد و گریستن آغازید. عبدالرحمان بن عوف گفت: آیا گریه می‌کنی؟ مگر شما نبودی که از گریه کردن باز می‌داشتی؟ فرمود: «نه، من از فغان و فریاد دو گروه احمق و سفیه گناهکار باز داشتم: آنان که هنگام مصیبت چهره می‌خراشند و گریبان می‌درند و ناله‌های شیطانی سر می‌دهند.»³

3. گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر نوه خویش

در صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابی داود و سنن نسائی روایت کنند: دختر پیامبر صلی الله علیه و آله برای آن حضرت پیام داد: نزد ما بیای که، پسری از من جانسپار است. پیامبر برخاست و همراه با سعد بن عباده و مردانی از اصحاب خویش به دیدار آنها آمدند. کودک را که در حال نفس زدن و جان دادن بود نزد آن حضرت آوردند. سرشک دیدگان پیامبر صلی الله علیه و آله به جوشش آمد. سعد گفت: ای رسول خدا! چه می‌بینم؟ فرمود: «این رحمت و عطوفتی است که خداوند در دل‌های بندگان قرار داده است، و خداوند تنها بندگان رحیم و مهربان خود را مورد رحمت و بخشایش قرار

1. صحیح مسلم، ج 4، ص 1808، کتاب الصبیان؛ سنن ابی داود، ج 3، ص 193، باب البكاء علی المیت؛ سنن ابن ماجه، ج 1، ص 507؛ صحیح بخاری، ج 1، ص 158.

2. سنن ابن ماجه، ج 1، ص 473، کتاب الجنائز.

3. سنن ترمذی، ج 4، ص 226، کتاب الجنائز، باب الرخصة فی البكاء علی المیت. این حدیث نزد علمای حدیث‌شناس مکتب خلفا حدیثی حسن است.

می دهد. ¹»

4. گریه پیامبر⁹ بر عموی خویش حمزه در طبقات ابن سعد، مغازی واقدی، مسند احمد و دیگر کتب مکتب خلفا روایت کنند:

رسول خدا صلی الله علیه وآله - پس از جنگ احد - هنگامی که صدای گریه از خانه های انصار بر کشته هایشان را شنید، دیدگانش اشکبار شد و گریست و فرمود: «ولی حمزه گریه کننده ای ندارد.» سعد بن معاذ که آن را شنید به نزد زنان بنی عبدالاشهل شتافت و آنان را [به سوی پیامبر و تسلیت بر او و گریستن بر حمزه] فرا خواند. پیامبر صلی الله علیه وآله بر ایشان دعا کرد و آنان را بازگردانید. پس از آن واقعه، هیچ يك از زنان انصار بر مرده ای نگریست مگر آنکه ابتدا بر حمزه کرد و پس از آن بر مرده خویش گریست.²

5. گریه پیامبر صلی الله علیه وآله بر شهدای جنگ موته

در صحیح بخاری روایت کند:

پیامبر صلی الله علیه وآله [چگونه شهید شدن] زید و جعفر و ابن رواحه را، پیش از رسیدن خبر آنان، برای مردم توصیف کرد و فرمود:

«زید پرچم را بر گرفت و ضربت خورد و شهید شد! سپس جعفر پرچم را بر گرفت. او نیز شهید شد! پس از آن ابن رواحه پرچم گرفت و شهید شد.» پیامبر صلی الله علیه وآله در حالی این سخنان را می فرمود که دیدگانش سرشک می ریختند!³

6. گریه پیامبر صلی الله علیه وآله بر جعفر بن ابی طالب

1. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب قول النبی صلی الله علیه وآله: «یعضب المیت ببعض بکاء اهله علیه.» کتاب المرضی، باب عبادة الصبیان، ج 4، ص 3 و 191؛ کتاب التوحید، باب ان رحمة الله قریب من المحسنین؛ صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب البکاء علی المیت، ج 2، ص 636، حدیث 11؛ سنن ابی داود، کتاب الجنائز، باب البکاء علی المیت، ج 3، ص 193، حدیث 3125؛ سنن النسائی، ج 4، ص 22، کتاب الجنائز، باب الأمر بالاحتساب و الصبر؛ مسند احمد، ج 5، ص 204، 206 و 207.

2. این روایت را از شرح حال حمزه در طبقات ابن سعد، ج 3، ص 11، چاپ دار صادر بیروت، 1377 هجری آوردم. مشروح تر آن در مغازی واقدی، ج 1، ص 315 - 317، آمده است. و نیز، امتاع الامع، ج 1، ص 163؛ مسند احمد، ج 2، ص 40؛ تاریخ طبری، ج 2، ص 532، چاپ مصر؛ سیره ابن هشام، ج 3، ص 50؛ ابن عیبر در استیعاب، و ابن اثیر در اسد الغابه نیز، فشرده آن را در شرح حال حمزه آورده اند.

3. صحیح بخاری، ج 2، ص 204، کتاب فضائل الصحابة، باب مناقب خالد؛ البداية و النهایة، ابن کثیر، ج 4، ص 255؛ سنن الکبری، بیهقی، ج 4، ص 70؛ انساب الاشراف، ج 2، ص 43؛ شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغة، جزء 15، ص 73.

در استیعاب، اسد الغابه، اصابه، تاریخ ابن اثیر و دیگر کتب مکتب خلفا روایتی است که فشرده آن چنین است:

هنگامی که جعفر و اصحاب او به شهادت رسیدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه او رفت، فرزندان او را فرا خواند و آنان را - در حالی که سرشک دیدگانش فرو می ریخت - بوئید [و نوازش کرد]. همسر جعفر، اسماء گفت:

پدر و مادرم فدای شما باد، چه چیز شما را می گریاند؟ آیا از جعفر و یاران او چیزی به شما رسیده؟ فرمود: «آری، امروز شهید شدند.» اسماء گفت: من برخاستم و صیحه زدم و زنان را گرد آوردم، وارد خانه فاطمه که شدم، دیدم او می گرید و می گوید: وای عمویم! و رسول خدا صلی الله علیه و آله [که چنین دید] فرمود: به راستی که گریه کنندگان، باید بر مثل جعفر بگریند.¹

7. گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر مزار مادرش آمنه

در صحیح مسلم، مسند احمد، سنن ابی داود، نسائی و ابن ماجه روایت کنند:²

ابوهریره گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قبر مادرش را زیارت کرد و گریست و همه اطرافیان را گریانید.³

گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر فرزندش حسین علیه السلام در مناسبتهای گوناگون

1. حدیث ام الفضل

در مستدرک صحیحین، تاریخ ابن عساکر، مقتل خوارزمی و دیگر کتب مکتب خلفا آمده است:⁴

از ام الفضل دختر حارث روایت کنند که او بر پیامبر خدا وارد شد و گفت: ای رسول خدا! من در شب گذشته خواب ناخوشایندی دیدم! فرمود: «چه دیده ای؟» گفت: خدلی سخت است! فرمود: «چیدست؟» گفت: دیدم گویا

1. تاریخ ابن اثیر، ج 2، ص 90 و دیگر کتب مورد اشاره در متن، در شرح حال جعفر طیار.

2. عبارت متن از صحیح مسلم است.

3. صحیح مسلم، ج 2، ص 671، کتاب الجنائز، باب 36، حدیث 108؛ مسند احمد، ج 2، ص 441؛ سنن نسائی، ج 4، ص 90، کتاب الجنائز؛ سنن ابن ماجه، ج 1، ص 501، حدیث 1572.

4. عبارت متن از مستدرک است.

قطعه‌ای از جسد شما جدا شد و در دامنم قرار گرفت! رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «چیز خوبی دیده‌ای؛ فاطمه - انشاء الله - پسری به دنیا می‌آورد و در دامن تو جای می‌گیرد.» [گوید:] پس از آن، فاطمه - همان گونه که پیامبر فرموده بود - حسین را به دنیا آورد، و او در دامن من جای گرفت. روزی خدمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رسیدم و حسین را در دامن آن حضرت نهادم، اندکی بعد توجهش از من منصرف شد، به ناگاه دیدم دیدگان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سیل‌آسا اشک می‌بارد! گوید: گفتم: ای نبی خدا! پدر و مادرم به فدایت، شما را چه می‌شود؟ فرمود: «جبرئیل - علیه الصلاة والسلام - به دیدارم آمد و به من خبر داد که: امتم به زودی این پسر را می‌کشند.» گفتم: این را؟ فرمود: «آری، او قدری از تربت سرخس را نیز برای من آورد.»

حاکم صاحب مستدرک صحیحین گوید: این حدیث با شرایط شیخین [بخاری و مسلم] حدیثی صحیح است، ولی آن را نیاورده اند.¹

2. روایت زینب بنت جحش

در تاریخ ابن عساکر، مجمع الزوائد، تاریخ ابن کثیر و دیگر کتب مکتب خلفا روایت کنند:²

زینب گوید: «در یکی از اوقات که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در خانه من بود و من حسین تازه به راه افتاده را نگه می‌داشتم، لحظه‌ای از وی غافل شدم و او نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رفت. فرمود: «آزادش بگذار.» - تا آنجا که گوید - سپس دستش را بلند کرد. پس از آنکه پیامبر نمازش را به انجام رسانید، گفتم: ای رسول خدا! من امروز کاری را از شما دیدم که تا به حال ندیده بودم؟ فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و به من خبر داد امت من این [فرزندم] را

¹. مستدرک صحیحین، ج 3، ص 176 و فشرده آن در ص 179؛ تاریخ ابن عساکر، حدیث 631 و نزدیک به آن در حدیث 630؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 179؛ مقتل خوارزمی، ج 1، ص 159-162؛ تاریخ ابن اثیر، ج 6، ص 230. در ج 8، ص 199 نیز به آن اشاره کرده است. امالی شجری، ص 188؛ فصول المهمة ابن صباغ مالکی، ص 145؛ روض النضیر، ج 1، ص 89؛ صواعق، ص 115، و در چاپ دیگر ص 190. کنز العمال، ج 6، ص 223، چاپ قدیم. الخصائص الکبری، ج 2، ص 125. در کتابهای مکتب اهل بیت علیهم السلام نیز، در مثیر الاحزان، ص 8 و لهوف ابن طاوس، ص 7 و 6 آمده است.

². عبارت از تاریخ ابن عساکر و فشرده آن است.

می‌کشند. گفتم: پس تربتش را به من نشان بده و او تربت سرخ رنگی برایم آورد.¹
3. روایت عایشه

در تاریخ ابن عساکر، مقتل خوارزمی، مجمع الزوائد و دیگر کتب پیروان مکتب خلفا از ابی سلمة بن عبدالرحمن روایت کنند:²

عایشه گوید: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که حسین را بر ران خود نشانید، جبرئیل نزد او آمد و گفت: این پسر توست؟ فرمود: «آری»، گفت: ولی امتت به زودی – پس از تو – او را می‌کشند. دیدگان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اشکبار شد. جبرئیل گفت: اگر بخواهی سرزمینی را که در آن کشته می‌شود به تو نشان می‌دهم. فرمود: «آری چنین کن.» جبرئیل نیز، خاکی از سرزمین طف [کربلا] را به آن حضرت نمایاند.»

در عبارت دیگری چنین است: جبرئیل به سوی سرزمین طف در عراق اشاره کرد و تربتی سرخ‌فام برگرفت و به او نشان داد و گفت: «این از تربت قتلگاه اوست.»³
در این باب روایات دیگری است که خبر دادن فرشتگان به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله – درباره شهادت امام حسین علیه‌السلام – را تأیید می‌کند. مانند:

1. روایت ام سلمه

در مستدرک صحیحین، طبقات ابن سعد، تاریخ ابن عساکر و دیگر کتب پیروان مکتب خلفا روایت کنند⁴ که راوی گفته است:

ام سلمه – رضی الله – مرا خبر داد که: «یک شب رسول

1. تاریخ ابن عساکر، شرح حال امام حسین علیه‌السلام، حدیث 629؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 188؛ کنز العمال، ج 13، ص 112؛ ابن کثیر نیز در تاریخ خود، ج 8، ص 199 به آن اشاره کرده است. در کتابهای پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام نیز، در امالی شیخ طوسی، ج 1، ص 323؛ مئیر الاحزان، ص 7-10، که در پایان آن تتمه مهمی است. و همچنین در لهوف، ص 7-9، ام المؤمنین زینب بنت جحش زوجه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

2. عبارت خوارزمی را آوردیم.

3. طبقات ابن سعد، حدیث 269؛ تاریخ ابن عساکر، شرح حال امام حسین علیه‌السلام، حدیث 627؛ مقتل خوارزمی، ج 1، ص 159؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 187 و 188؛ کنز العمال، ج 13، ص 108 چاپ جدید و ج 6، ص 223 چاپ قدیم؛ الصواعق المحرقة ابن حجر، ص 115؛ خصائص السیوطی، ج 2، ص 125 و 126؛ جوهرة الکلام للقرعة غولی، ص 117؛ امالی شیخ طوسی از کتب پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام، ج 1، ص 325؛ امالی شجری، ص 177 مشروح.

4. عبارت از مستدرک است.

خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برای خواب در بستر شد و [اندکی] بعد با حالتی افسرده بیدار گردید؛ سپس خوابید و آرام گرفت و دوباره با حالتی سبک‌تر از آنچه در مرحله اول دیده بودم، بیدار شد؛ سپس خوابید و باز هم - در حالتی که تربت سرخ‌فامی در دست داشت و آن را می‌بوسید - از خواب بیدار شد. عرض کردم: ای رسول خدا! این تربت چیست؟ فرمود: «جبرئیل مرا خبر داد که این [حسین علیه‌السلام] در سرزمین عراق کشته می‌شود. به جبرئیل گفتم: تربت زمینی را که در آن کشته می‌شود به من نشان بده و این تربت آنجاست.» حاکم گوید: این حدیث با شرایط شیخین [بخاری و مسلم] حدیثی صحیح است ولی آن را در کتب خود نیاورده‌اند.¹

2. حدیث انس بن مالک

در مسند احمد، المعجم الکبیر طبرانی، تاریخ ابن عساکر و دیگر کتب پیروان مکتب خلفا روایت می‌کنند که:² انس بن مالک گوید: یکی از فرشتگان به نام قطر از پروردگار خود اجازه خواست تا به دیدار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بیاید؛ خداوند اذنش داد و او در روز نوبت ام سلمه وارد شد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به ام سلمه فرمود: «مواظب باش کسی در مجلس ما وارد نگردد.» در همان حال که او بر درب اطاق بود ناگهان حسین بن علی علیهما‌السلام سر رسید و در را گشود و وارد شد. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز، او را در برگرفت و بوسه باران کرد. آن فرشته گفت: دوستش داری؟ فرمود: «آری.»

گفت: امتت به زودی او را می‌کشند! اگر بجوایی مکانی را که در آن کشته می‌شود به تو نشان می‌دهم؟ فرمود: «آری می‌خواهم.» گوید: آن فرشته مشتی از مکان کشته شدن او را برگرفت و به آن حضرت نمایاند، پس از آن قدری ماسه یا خاک سرخ آورد. ام سلمه آن را گرفت و در جامه خود نهاد. راوی حدیث، ثابت، گوید: ما - در

¹. مستدرک صحیحین، ج 4، ص 398؛ المعجم الکبیر طبرانی، حدیث 55؛ تاریخ ابن عساکر، حدیث 619؛ طبقات ابن سعد، تحقیق و نشر، عبدالعزیز طباطبائی، ص 42 - 44، حدیث 628؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج 3، ص 11؛ سیر اعلام النبلاء، ج 3، ص 194 و 195؛ مقتل خوارزمی، ج 1، ص 158 و 159؛ ذخائر العقبی، محب الطبری، ص 148 و 149؛ تاریخ ابن کثیر، ج 6، ص 230؛ کنز العمال، متقی، ج 16، ص 266.

². عبارت متن از مسند احمد بن حنبل است.

آن زمان - می‌گفتیم: این کربلاست!¹
(ب) روایاتی که می‌گوید: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از گریه کردن نهی فرمود، و منشأ این روایات در صحیح مسلم و سنن نسائی از عبدالله روایت کنند:
 حفصه بر [حال] عمر گریست. عمر گفت: آرام باش دخترم! آیا نمی‌دانی که پیامبر فرموده: «میت به خاطر گریه بستگانش بر او، عذاب می‌بیند»؟²
 در روایت دیگری آمده است:
 عمر گوید: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «میت در قبر به خاطر نوحه و زاری بر او عذاب می‌بیند».³
 و در دیگری:

عبدالله بن عمر گوید: هنگامی که عمر ضربت خورد، مدهوش گردید. بدین خاطر، بر او صیحه و شیون کردند. چون به هوش آمد گفت: آیا نمی‌دانید که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «میت به خاطر گریه زنده عذاب می‌بیند».⁴

استدراك عایشه بر حدیث و رفع اشتباه از عمر و پسرش در صحیح بخاری، صحیح مسلم و سنن نسائی روایت کنند:
 ابن عباس گوید: به مدینه که رسیدیم، امیر المؤمنین [عمر] هنوز استقرار نیافته بود که ضربت خورد. صهیب با فریاد: وای برادرم! وای یاورم! بر بالین او آمد. عمر گفت: آیا نمی‌دانی، آیا نشنیده‌ای که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «میت به خاطر برخی

1. مسند احمد، ج 3، ص 242 و 265؛ تاریخ ابن عساکر، شرح حال امام حسین علیه‌السلام، حدیث 615 - 617 و تهذیب آن تاریخ، ج 4، ص 325؛ معجم الکبیر طبرانی، شرح حال امام حسین علیه‌السلام، حدیث 47؛ مقتل خوارزمی، ج 1، ص 160 و 162؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج 3، ص 10؛ سیر اعلام النبلاء، ج 3، ص 194؛ ذخائر العقبی، ص 146 و 147؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 187 و 190، به سند دیگر؛ تاریخ ابن کثیر، باب الاخبار بمقتل الحسین، ج 6، ص 229 که در عبارت آن چنین است: «ما می‌شنیدیم که او در کربلا کشته می‌شود.» و ج 8، ص 199؛ کنز العمال، ج 16، ص 266. الصواعق المحرقة؛ ابن حجر، ص 115؛ الدلائل ابن‌نعیم، ج 3، ص 202؛ الروض النضیر، ج 1، ص 192؛ المواهب المدنیة قسطلانی، ج 2، ص 195؛ خصائص سیوطی، ج 2، ص 25؛ موارد الضمان بزوائد صحیح ابن حبان، ابوبکر هیتمی، ص 554. در کتب پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام نیز، امالی شیخ طوسی [ت/460 هجری]، ج 1، ص 221 که در عبارت آن چنین است: «بزرگی از بزرگان ملائکه ...».

2. صحیح مسلم، ج 2، ص 639، کتاب الجنائز، باب المیت یعذب بکاء اهله علیه؛ سنن نسائی، ج 4، ص 18، کتاب الجنائز، باب النهی عن البکاء علی المیت.

3. صحیح مسلم، ج 2، ص 639؛ صحیح ترمذی، ج 4، ص 222، کتاب الجنائز، باب 24؛ سنن ابن ماجه، ج 1، ص 508، کتاب الجنائز، باب المیت یعذب بما نیح علیه.

4. صحیح مسلم، ج 2، ص 639؛ سنن نسائی، ج 4، ص 18.

گریه‌های بستگانش عذاب می‌بینند؟»
ابن عباس گوید: من برخاستم و نزد عایشه رفتم و از آنچه گذشته بود آگاهش کردم. عایشه گفت: نه به خدا! رسول خدا هرگز نفرموده: «میت به خاطر گریه کسی عذاب می‌بیند.» بلکه فرموده:

إِنَّ الْكَافِرَ يَزِيدُهُ اللَّهُ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَذَاباً وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ أَضْحَكُ وَ أَبْكِي، وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى؛

خداوند کافر را به خاطر گریه بستگانش بیشتر عذاب می‌کند، و خداوند است که می‌خنداند و می‌گریاند، و هیچ کس بار گناه دیگری را بر ندارد.

قاسم بن محمد گوید: هنگامی که سخن عمر و پسرش به عایشه رسید گفت: شما مرا از کسانی خبر می‌دهید که نه دروغ گویند و نه دروغ‌زن، ولی [به هر حال] گوش آدمی خطا می‌شنود.¹

در صحیح مسلم، صحیح بخاری، سنن ترمذی و موطأ مالک روایت کنند:

هشام بن عروه از پدرش، گوید: در نزد عایشه گفته شد که ابن عمر گفته است: «میت به خاطر گریه بستگانش بر او، عذاب می‌بیند.» عایشه گفت: خدای بر ابا عبد الرحمن ببخشاید، چیزی را شنیده ولی خوب در نیافته، [قضیه چنین بود که:] جنازه فردی یهودی را - در حالی که بر او می‌گریستند - از کنار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عبور دادند، آن حضرت فرمود: «شما می‌گیرید و او عذاب می‌شود.»²

امام نووی [متوفای 676 هجری] در شرح صحیح مسلم، درباره روایات نهی از گریستن که از رسول خدا روایت شده، گوید: این روایات تنها از روایت عمر و پسرش عبدالله است. عایشه آنها را انکار کرده و آن را از نسیان و فراموشی و اشتباه آن دو دانسته، و مذکر

¹ صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب 9، حدیث 22 و 23؛ صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب يعذب الميت ببكاء اهله عليه، ج 1، ص 155 و 156؛ سنن نسائی، ج 4، ص 18، کتاب الجنائز، باب النياحة على الميت؛ الاجابة لا يراد ما استدرکته عایشه على الصحابة، زرکشی، ص 82، باب استدراکها على عمر بن الخطاب.

² صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب 9، حدیث 25؛ صحیح بخاری، ج 1، ص 156، کتاب الجنائز، باب الميت يعذب ببكاء بعض اهله؛ صحیح ترمذی، کتاب الجنائز، باب 25، ج 4، ص 226 و 227؛ موطأ مالک، ج 1، ص 234، کتاب الجنائز، باب النهی عن البكاء على الميت.

صدور آن از پیامبر صلی الله علیه و آله شده است.¹

رسول خدا صلی الله علیه و آله عمر را از نهی، نهی می‌کند

در سنن نسائی، سنن ابن ماجه و مسند احمد روایت کنند که:² سلمة بن ازرق گوید: شنیدم که ابو هریره می‌گفت: یکی از بستگان رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، زنان جمع شده و بر او گریه می‌کردند، عمر برخاست و آنان را بازداشت و پراکنده می‌کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «عمر! آنان را به حال خود واگذار که چشمها اشکبار، دلهای مصیبت‌دیده و داغشان تازه است.»³

در مسند احمد از وهب بن کيسان از محمد بن عمرو روایت کند که:

سلمة بن ازرق با عبدالله بن عمر در بازار نشسته بودند که عده‌ای جنازه‌ای را عبور داده و بر آن می‌گریستند. عبدالله بن عمر این کار را ناپسند شمرده و آنان را طرد کرد. سلمة بن ازرق به او گفت: چنین مگو! زیرا من خود شاهد بودم و از ابو هریره شنیدم - زنی از بستگان مروان جان سپرده بود و مروان دستور می‌داد زنی را که بر او می‌گریستند از آنجا برانند - ابو هریره که بر سر جنازه آمده بود گفت: ای ابا عبد الملك! آنان را به حال خود واگذار، زیرا جنازه‌ای را از مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله عبور دادند. من و عمر بن خطاب نیز، در کنار آن حضرت بودیم. عمر شروع به راندن زنی کرد که همراه جنازه می‌گریستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «پسر خطاب! آنان را به حال خود واگذار که جانشان مصیبت دیده، چشمشان اشکبار و داغشان تازه است.»⁴

مقایسه روایات و نتیجه آن

1. شرح صحیح مسلم، الامام النووی، ج 6، ص 228، کتاب الجنائز.

2. عبارت نسائی را آوردیم.

3. سنن نسائی، ج 2، ص 19، باب الرخصة فی البكاء علی المیت؛ مسند احمد، ج 2، ص 110 و 273، 408 و 444؛ سنن ابن ماجه، ج 1، ص 505، کتاب الجنائز، باب ما جاء فی البكاء علی المیت، حدیث 1587.

4. مسند احمد، ج 2، ص 273 و 408 و نزدیک به آن در ص 333.

روایات بخش اول اثبات کرد: گریه کردن بر محضر و کسی که در حال جان دادن است و کسی که جان سپرده و نیز، گریه بر مزار مردگان - شهید باشد یا غیر شهید - از سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد.

روایات بخش دوم اثبات کرد: رسول خدا صلی الله علیه و آله بارها بر فرزند شهیدش [حسین علیه السلام] گریه کردند، و با اثبات آن، گریه آن حضرت بر حسین علیه السلام به بخش اول می پیوندد و از سیره و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله به شمار می آید.

روایات بخش سوم اثبات کرد: روایات نهی پیامبر صلی الله علیه و آله از گریه بر میت، تنها از سوی خلیفه دوم و پسرش عبدالله است؛ و از استدراك ام المؤمنین عایشه بر آنها که گفت: «خدای ببخشاید ابا عبدالرحمن را، چیزی را شنیده ولی در نیافته» و سخنان دیگر صحابه مانند: ابو هریره و ابن عباس پیرامون این موضوع درمی یابیم که:

آنچه خلیفه دوم و پسرش عبدالله درباره «نهی پیامبر صلی الله علیه و آله از گریستن بر میت» روایت کرده اند، خطا و اشتباه است.

بنابراین، گریستن بر کسی که در حال مردن است، و گریستن بر میت، و گریستن بر مزار میت، از سیره و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است. از این رو، گریه بر حسین علیه السلام نیز، پیروی از سیره و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد.

10- آیت تطهیر در کتب دو مکتب

آیت تطهیر در کتب دو مکتب

آیت تطهیر در مدارك مکتب خلفا

رسول خدا صلی الله علیه و آله و نزول رحمت الهی

حاکم¹ در کتاب خود مستدرک صحیحین از عبداللّه بن جعفر² روایت کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که رحمت الهی را در حال نزول دید فرمود: «به سوی من بخوانید، به سوی من بخوانید.» صفیه گفت: چه کسی را ای رسول خدا؟ فرمود: «اهل بیتم را، علی و فاطمه و حسن و حسین را.»

آنان را آوردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله کسای خود را بر روی آنان افکند. سپس دستانش را بالا برد و عرض کرد: «خداوندا! اینان آل منند، پس بر محمد و آل محمد صلوات فرست.» در این هنگام خدای عز و جل این آیه را نازل فرمود:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ
يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا؛³

خداوند تنها می‌خواهد رجس و پلیدی را از شما «اهل

1. حاکم ابوعبداللّه محمد بن عبداللّه نیشابوری متوفای 415 هجری امام محدثان اهل سنت است. عنوان حاکم بالاترین درجه محدثان اهل سنت به شمار می‌رود، اولین درجه نزد آنان محدث است، بعد از او حافظ، بعد حجت و سپس حاکم. مراجعه کنید: المختصر فی علم رجال الاثر، ص 71.

2. عبداللّه بن جعفر ذوالجناحین [جعفر طیار] فرزند ابوطالب، مادرش اسماء بنت عمیس خثعمی است. در حبشه به دنیا آمد و پیامبر را درک نمود. پس از سال هشتاد هجری وفات کرد. شرح حال او در اسد الغابة، ج 3، ص 33 آمده است.

3. سوره احزاب، آیه 33.

بیت» دور کند و شما را پاک و پاکیزه گرداند.
حاکم گوید: اسناد این حدیث صحیح‌اند.¹

نوع کساء به روایت عایشه²
مسلم در صحیح، حاکم در مستدرک، بیهقی در سنن کبری
و هر یک از طبری و ابن کثیر و سیوطی در تفا سیر
خودشان روایت کرده‌اند:³

بامدادی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با کسائی از پشم
سیاه بیرون شد. حسن بن علی رسید، او را داخل کساء
کرد، سپس حسین آمد، او را هم داخل کرد، سپس فاطمه
علیها‌السلام آمد، او را هم داخل کرد، پس از آن علی
علیه‌السلام آمد، او را نیز داخل کساء کرد و گفت:
إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ
يُطَهِّرَكُم تَطْهِيرًا.

خداوند تنها می‌خواهد رجس و پلیدی را از شما «اهل
بیت» دور کند و شما را پاک و پاکیزه گرداند.
نوع کساء به روایت ام سلمه⁴

طبری و قرطبی در تفسیر آیه از ام سلمه روایت کنند که
گفت: هنگامی که آیه **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ** ... نازل شد،
رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله علی و فاطمه و حسن و حسین
علیهما‌السلام را فرا خواند و کسائی خیری را بر
آنان پوشانید ...⁵

در حدیث دیگری گفته است: عباى خود را بر آنان

1. مستدرک حاکم بر صحیح مسلم و بخاری، ج 3، ص 147-148.

2. عایشه دخت ابوبکر، زوجه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که هجده ماه پس از هجرت او را به
خانه آورد و در سال 57 یا 58 یا 59 هجری از دنیا رفت. ابوهزیره بر او نماز
خواند و در بقیع دفن گردید. شرح بیشتر را در کتاب نقش عایشه در تاریخ اسلام
بیابید.

3. صحیح مسلم، باب فضائل اهل بیت النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله، ج 7، ص 130؛ مستدرک حاکم بر
صحیح مسلم و بخاری، ج 3، ص 147؛ سنن الکبری بیهقی، باب بیان اهل بیته و الذین
هم آله، ج 2، ص 149؛ تفسیر طبری، ج 22، ص 5؛ تفسیر ابن کثیر؛ جامع البیان، ج 3، ص
458؛ جمع الاصول، ج 10، ص 101-102؛ تیسیر الوصول، ج 3، ص 297؛ و تفسیر سیوطی، الدر
المنثور، ج 5، ص 198-199.

4. ام سلمه، هند دختر ابوامیه قرشی مخزومی، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از آنکه همسر اولش
ابوسلمه بن عبدالأسد در جنگ احد مجروح و به سبب آن وفات کرد، با او ازدواج نمود.
ام سلمه پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام در سال 60 هجری از دنیا رحلت کرد. شرح حال
او در اسد الغابه و تقریب التهذیب آمده است.

5. این حدیث را ابوسعید از ام سلمه روایت کرده است. تفسیر طبری، ج 22، ص 6.

پوشانید.¹

چگونه نشستن اهل بیت علیهم السلام در زیر کساء

الف) به روایت عمر بن ابی سلمة²

طبری و ابن کثیر در تفسیر شان و ترمذی در صحیح و طحاوی در مشکل الآثار از عمر بن ابی سلمة روایت کنند که گفت:³

این آیه: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...** در خانه ام سلمة بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردید و آن حضرت حسن و حسین و فاطمه را فرا خواند و آنان را روبه روی خود نشانید و علی را فرا خواند و پشت سر خود نشانید، سپس خود و آنان را با آن کساء پوشانید و گفت: «اینان اهل بیت منند، پس رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاک و پاکیزه شان گردان.» در روایت ابن عساکر بعد از این جمله آمده است که ام سلمة گفت: «مرا هم با آنان همراه کن.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «تو جایگاه خود را داری، تو بر خیر هستی.»⁴

ب) در حدیث واثلة بن اسقع⁵ و ام سلمة

حاکم در مستدرک و هیثمی در مجمع الزوائد از واثلة روایت کنند که گفت:

علی و فاطمه را روبه رو و حسن و حسین را بر زانوان یا در دامان خود نشانید. حاکم گوید: این حدیث با شرط شیخین - بخاری و مسلم - برای صحت حدیث موافق و

1. این حدیث را شهر بن حوشب از ام سلمة روایت کرده است. تفسیر طبری، ج 22، ص 6. ابن کثیر نیز در ج 3، ص 485 تفسیر خود به آن اشاره کرده است.

2. عمر بن ابی سلمة قرشی مخزومی، پسر زن رسول خدا صلی الله علیه و آله فرزند ام سلمة، در حبشه به دنیا آمد، در صفین از یاران امام علی علیه السلام بود و امام علی علیه السلام او را به حکومت بحرین و فارس منصوب کرد. در سال 83 هجری در مدینه از دنیا رفت. اسد الغابة، ج 4، ص 79.

3. عبارت از طبری است.

4. صحیح ترمذی، ج 12، ص 85؛ تفسیر طبری، ج 22، ص 7؛ تفسیر ابن کثیر، ج 3، ص 485؛ مشکل الآثار، ج 1، ص 335؛ جامع الأصول، ج 10، ص 101؛ ابن عساکر، ج 5، بخش اول، ص 16 ب.

5. واثلة بن اسقع بن کعبلیثی، پیش از غزوه تبوک اسلام آورد. گفته شد: سه سال خادم پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است. پس از سال 80 هجری در دمشق یا بیت المقدس از دنیا رفت. شرح حالش در اسد الغابة، ج 5، ص 77، آمده است.

صحیح است.

این حدیث را طبری و ابن کثیر و سیوطی در تفسیرشان و بیهقی در سنن الکبری و احمد بن حنبل در مسند خود از ام سلمه روایت کرده اند.¹ مکان اجتماع به روایت ابوسعید خدری سیوطی در تفسیر آیه از ابوسعید خدری روایت کند که گفت:

آن روز نوبت حضور پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ام سلمه بود که جبرئیل با این آیه نازل شد: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...** گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن و حسین و فاطمه و علی علیهم السلام را فرا خواند و به خود نزدیک کرد و آن جا مه را بر آنان گسترانید. به گونه ای که ام سلمه در بیرون آن قرار گرفت.» سپس عرض کرد: «خداوندا! اینان اهل بیت منند. پروردگارا! رجس و پلیدی را از این اهل بیت دور گردان و آنان را پاک و پاکیزه بنمای.» ام سلمه گفت: ای رسول خدا! من هم با ایشانم؟ فرمود: «تو جایگاه خود را داری، تو بر خیر هستی.»² مکان اجتماع در حدیث ام سلمه

ابن کثیر و سیوطی در تفسیر، بیهقی در سنن کبری، خطیب در تاریخ بغداد و طحاوی در مشکل الآثار از ام سلمه روایت کنند که گفت:

«آیه کریمه: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...** در خانه من، و در حالی که فاطمه و علی و حسن و حسین در آن بودند، نازل شد.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را با کسائی که بر روی او بود پوشانید، سپس گفت: «اینان اهل بیت منند، پس رجس و پلیدی را از آنان دور کن و ایشان

1. مستدرک صحیحین، ج 2، ص 416، و ج 3، ص 147؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 167؛ مشکل الآثار طحاوی، ج 1، ص 335؛ ابن عساکر، ج 5، بخش اول، ص 16 ب؛ تفسیر طبری، ج 22، ص 6؛ تفسیر ابن کثیر، ج 3، ص 483؛ تفسیر سیوطی، در المنثور، ج 5، ص 198؛ سنن بیهقی، ج 2، ص 152؛ مسند احمد، ج 4، ص 170.

2. تفسیر در المنثور، ج 15، ص 198. از طریق دیگر این حدیث به دست می آید که ابوسعید خدری آن را از خود ام المؤمنین ام سلمه روایت کرده است. ابوسعید، سعد بن مالک انصاری خزرجی خدری، در جنگ خندق و بعد از آن حضور داشت. در سال شصتم یا هفتادم هجری در مدینه وفات کرد. شرح حال او در اسد الغابة، ج 2، ص 289، آمده است.

را پاک و پاکیزه گردان.»¹
 در روایت حاکم در مستدرک صحیحین نیز آمده است که
 گفت: «در خانه من نازل شد.»
 در صحیح ترمذی در باب فضائل فاطمه علیها السلام² و
 در ریاض النضرة و تهذیب التهذیب آمده که رسول خدا
 صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوندا! اینان اهل بیت و
 خاصان منند، رجس و پلیدی را از آنان دور کن و
 ایشان را پاک و پاکیزه گردان.»³
 در مسند احمد آمده است: ام سلمه گوید: «من سر خود
 را داخل خانه کردم و گفتم: «من هم با شما هستم ای
 رسول خدا؟» فرمود: «تو بر راه خیری، تو بر راه
 خیری.»

در روایت دیگری گوید: «من کساء را کنار زدم تا با
 آنان همراه شوم، رسول خدا آن را از دستم کشید و
 فرمود: تو بر راه خیری.»⁴
 در روایت حاکم در مستدرک آمده است: ام سلمه گفت:
 «ای رسول خدا! من از اهل بیت نیستم؟ فرمود: «تو بر
 راه خیری و اینان اهل بیت منند، خداوندا! اهل بیت
 من سزاوارترند.»⁵
 آنان که هنگام نزول آیه در خانه بودند

در تفسیر سیوطی و مشکل الآثار روایت کنند:
 ام سلمه گوید: «این آیه **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...** در
 خانه من نازل شد و در آن خانه هفت نفر بودند:
 جبرئیل و میکائیل و علی و فاطمه و حسن و حسین
 علیهم السلام، و من بر درب خانه بودم. گفتم: «ای

1. سنن بیهقی، ج 2، ص 150؛ تفسیر ابن کثیر، ج 3، ص 483؛ تفسیر سیوطی، ج 5، ص 198؛
 تاریخ بغداد، ج 9، ص 126؛ مشکل الآثار، ج 1، ص 324؛ جامع الاصول، ج 10، ص 100؛
 تفسیر ثعالی، ج 3، ص 228؛ تیسیرالوصول، ج 3، ص 297؛ ابن عساکر، ج 5، بخش اول ص 13
 آ - ب و 16 آ.

2. ترمذی گوید: در این باب از عمر بن ابی سلمه و انس بن مالک و ابوالخمراء و
 معقل بن یسار و عایشه روایت شده است.

3. صحیح ترمذی باب فضائل فاطمه علیها السلام، ج 13، ص 248-249؛ تهذیب التهذیب، ج 2، ص
 297 در شرح حال حسن علیه السلام؛ ریاض النضرة، ج 2، ص 248؛ ابن عساکر، ج 5، بخش اول،
 ص 14 ب.

4. مسند احمد، ج 6، ص 323-296.

5. مستدرک حاکم، ج 2، ص 416 در تفسیر آیه از سوره احزاب.

رسول خدا! آیا من از اهل بیت نیستم؟»
 فرمود: «تو بر راه خیری، تو بر راه خیری، تو از
 زنان پیامبر هستی.»¹
 در روایت ابن عساکر، در دنباله آن آمده است:
 «نگفت تو از اهل بیت هستی.»
 حال اهل بیت علیهم السلام هنگام نزول آیه

در تفسیر طبری از ابوسعید خدری از ام سلمه روایت کند
 که گفت: «این آیه **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...** در خانه او
 نازل شد. گوید: «من بر درب خانه نشسته بودم.»²
 در تفسیر طبری از خود ام سلمه نیز روایت کند که گفت:
 «پیامون پیامبر صلی الله علیه وآله بر روی بساطی گرد
 آمدند. پیامبر صلی الله علیه وآله آنان را با کسائی که
 بر خود داشت پوشانید و گفت: «اینان اهل بیت منند،
 پس رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاک
 پاکیزه شان گردان» و این آیه: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...**
 در هنگامی نازل شد که بر روی آن بساط گرد آمده
 بودند. گوید: «گفتم: ای رسول خدا! من نیز؟ به خدا
 سوگند نگفت آری، و گفت: تو بر راه خیری.»³
شرح الفاظ آیت تطهیر (اراده، رجس و کساء)

الف) اراده: راغب اصفهانی لغت شناس نامی ذیل ماده
 «رود» در مفردات قرآن گوید: هر گاه گفته شود:
 «اراد الله» خدا اراده کرده، معنایش آن است که
 حکم و اراده خدا چنین است یا چنین نیست: اراده رحمت
 برای شما کرده یا اراده رحمت فرموده است.
 ب) رجس: همو در ماده «رجس» گوید: «رجس چیز پلیدی
 است.» بعد گوید: «رجس بر چهار گونه است: رجس
 طبعی، رجس عقلی، رجس شرعی، و رجسی که جامع همه
 اینهاست، مانند: میته و قمار و شرك.»
 در تفسیر ثعالبی گوید: «رجس» نامی است که بر گناه،
 عذاب، نجاسات و نقائص اطلاق می‌گردد، و خداوند آن را

¹. تفسیر درالمنثور، سیوطی، ج 5، ص 198، در تفسیر آیه؛ مشکل الآثار، ج 1، ص 233؛
 تیسیر الوصول، ج 3، ص 297؛ جامع الاصول، ج 10، ص 100؛ ابن عساکر، ج 5، بخش اول، ص
 15 ب.

². تفسیر جامع البیان طبری، ج 22، ص 7.

³. همان.

از اهل بیت علیهم السلام دور کرده است.¹
قرآن کریم می‌فرماید:

1. **إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ؛**²

همان‌ا شراب و قمار و بتها و ازلام [قمار و بخت‌آزمایی] رجز و پلید و از عمل شیطان است.

2. **فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ؛**³

از رجز و پلیدی بتها دوری گزینید.

3. **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؛**⁴

[حرام نیست] مگر آنکه مردار باشد یا خونی که بیرون ریخته یا گوشت خوک، اینها همه رجز و پلیدند.

4. **كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ؛**⁵

اینگونه خداوند رجز و پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند قرار می‌دهد.

5. **فَاعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ؛**⁶

پس، از آنان [منافقان] روی بگردانید که آنها رجز و پلیدند.

6. **قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ؛**⁷

[نوح] گفت: رجز و پلیدی و خشم پروردگارتان شما را فرا گرفته است!

شان و جایگاه تطهیر در آیه: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...**
همانند شان و جایگاه تطهیر در آیه 42 سوره آل عمران

درباره مریم علیها السلام است که می‌فرماید:
وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ

1. تفسیر ثعالی، ج 3، ص 228.

2. سوره مائده، آیه 90.

3. سوره حج، آیه 30.

4. سوره انعام، آیه 145.

5. سوره انعام، آیه 125.

6. سوره توبه، آیه 95.

7. سوره اعراف، آیه 71.

وَ اضْطَفَاكَ عَلَي نِسَاءِ الْعَالَمِينَ؛
 [و به یاد آر] هذگامی را که فرشتگان گفتند: ای
 مریم! خداوند تو را برگزیده و پاک ساخته و بر زنان
 جهان برتری داده است.
 (ج) کساء: لباسی همانند «عبا» است که روی جامه پوشیده
 می‌شود.

تفسیر آیت تطهیر در روایات

در تفسیر سیوطی از ابن عباس روایت کند که گفت:
 رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «خداوند مردمان را
 دو بخش کرد و مرا در میان بهترین آنها قرار داد.» تا
 فرمود: «سپس قبایل را در خاندانهائی قرار داد و
 مرا در بهترین خاندانها جای داد و این همان فرموده
 خدای متعال است که: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...** پس من و
 اهل بیتم از همه گناهان پاک و مبرا هستیم.»¹

در همان تفسیر از ضحاک بن مزاحم روایت کند که گفت:
 رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمود: «ما اهل بیتی
 هستیم که خداوند آنان را پاک و پاکیزه کرده است،
 بیتی که شجره نبوت است و جایگاه رسالت و محل آمد و
 شد فرشتگان، بیت رحمت است و معدن علم.»²
 در تفسیر طبری و ذخائر العقبای محب طبری از ابی سعید
 خدری روایت کنند که گفت:

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: این آیه [آیه
 تطهیر] درباره پنج نفر نازل شده: درباره من و علی
 و حسن و حسین و فاطمه.³

در مشکل الآثار از ام سلمة روایت کند که گفت:
 این آیه: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...** درباره رسول خدا
 صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی و حسن و حسین علیهم‌السلام نازل
 گردیده است.⁴

1. تفسیر درالمنثور، ج 5، ص 199. عبدالله، پسرعموی پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، سه
 سال پیش از هجرت به دنیا آمد و در سال 86 در طائف بدرود حیات گفت. شرح حالش
 در اسدالغابة آمده است.

2. همان. ابوالقاسم یا ابوعمد، ضحاک بن مزاحم هلالی، ابن حجر گوید: او راستگو و
 کثیرالارسال است [احادیث بسند بسیار می‌گوید]، از طبقه پنجم محدثان است و پس از
 سال یکصد هجری وفات کرده است. تهذیب التهذیب، ج 1، ص 273.

3. تفسیر طبری، ج 22، ص 5؛ ذخائر العقیبی، ص 24؛ تفسیر سیوطی، ج 5، ص 198؛ ابن
 عساکر، ج 5، بخش اول، ص 16 آ؛ و اسباب النزول نیشابوری.

4. مشکل الآثار، ج 1، ص 332.

در صحیح مسلم روایت کند که از صحابی زید بن ارقم پرسیدند: اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله کیانند؟ زنان آن حضرت؟ گفت: «نه، به خدا سوگند که زن در دورانی از روزگار با مرد است، سپس طلاقش گوید و او به سوی پدر و خویشانش باز می‌گردد. اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله اصل و ریشه و خویشان نسبی اویند، کسانی که بعد از پیامبر صدقه بر آنان حرام شده است.»¹

هیثمی در مجمع الزوائد از ابوسعید خدری روایت کند که گفت:

«اهل البیت کسانی‌اند که خداوند رجس و پلیدی را از آنان دور کرده و پاک و پاکیزه شان گردانده است.» او با دست به شمارش آنان پرداخت و گفت: پنج نفرند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام.²

طبری در تفسیر خود از قتاده روایت کند که گفت: «اهل البیت در آیه: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...** اهل بیته‌اند که خداوند آنان را از هر گونه بدی پاک و پاکیزه کرده و به رحمت خود اختصاصشان داده است.»³ و نیز، طبری در تفسیر آیه **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...** گوید: [خدای سبحان] فرموده است: «ای اهل بیت محمد! خداوند می‌خواهد هرگونه بدی و فحشاء را از شما دور کند و شما را از آلودگی موجود در گناهکاران پاک و پاکیزه گرداند.»⁴

رفتار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پس از نزول آیه

1. صحیح مسلم، باب فضائل علی بن ابیطالب، ج 7، ص 133. زید بن ارقم انصاری خزرگی، رسول خدا در احد او را برای جنگیدن کوچک شرد ولی پس از احد در سایر غزوات و در صفین با امام علی علیه السلام شرکت کرد، او پس از شهادت امام حسین علیه السلام، در کوفه بدرود حیات گفت. اسد الغابة، ج 2، ص 199.

2. مجمع الزوائد، ج 9، ص 165-167، باب فضائل اهل البیت؛ ابن عساکر، ج 5، بخش اول، ص 16 آ.

3. تفسیر طبری، ج 22، ص 5؛ تفسیر سیوطی، ج 5، ص 199. قتاده چهار کس را گویند: سدوسی و رهاوی و قیسی و انصاری و همه را در مکتب خلفا ثقه می‌دانند. شرح حالشان در تهذیب التهذیب، ج 2، ص 123 آمده است.

4. تفسیر طبری، ج 22، ص 5.

در جمع الزوائد از ابو برزه روایت کند که گفت: «من به مدت هفده ماه¹ با رسول خدا صلی الله علیه وآله نماز گزاردم، او هرگاه از خانه خارج می شد به درب خانه فاطمه علیها السلام می آمد و می فرمود: «سلام پیوسته بر شما باد. **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا.**»²

در تفسیر سیوطی از ابن عباس روایت کند که گفت: «نه ماه با رسول خدا صلی الله علیه وآله همراه بودم که هر روز و به هنگام هر نماز به درب خانه علی بن ابیطالب می آمد و می فرمود: «سلام و رحمت و برکات خدا بر شما «اهل البیت» باد، **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا**» هر روزی پنج بار.»³

در صحیح ترمذی، مسند احمد، مسند طیالسی، مستدرک صحیحین، اسد الغابة و تفاسیر طبری و ابن کثیر و سیوطی از انس بن مالک روایت کند که گفت:

«رسول خدا صلی الله علیه وآله به مدت شش ماه هرگاه برای نماز صبح خارج می شد از درب خانه فاطمه علیها السلام می گذشت و می فرمود: «نماز ای اهل البیت! **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا.**»⁴

در استیعاب، اسد الغابة، جمع الزوائد، مشکل الآثار و تفسیر طبری و ابن کثیر و سیوطی از ابی الخمراء روایت کنند که گفت:

¹. شاید هفده ماه از اشتباه نسخه برداران باشد. درست آن هفت ماه است.

². جمع الزوائد، ج 9، ص 169، ابوبرزه اسلمی را در شمار صحابه آورده اند، در سال 60 یا 64، در کوفه از دنیا رفته است، شرح حالش در اسد الغابة، ج 5، ص 146 موجود است.

³. تفسیر سیوطی، الدر المنثور، ج 5، ص 199.

⁴. مستدرک صحیحین، ج 3، ص 158، حاکم گوید: این حدیث با شرط مسلم [بخاری] موافق و صحیح است ولی آن را روایت نکرده اند. اسد الغابة، ج 5، ص 521؛ مسند احمد، ج 3، ص 258؛ تفسیر طبری، ج 22، ص 5؛ تفسیر ابن کثیر، ج 3، ص 483؛ تفسیر سیوطی، ج 5، ص 199؛ مسند طیالسی، ج 8، ص 274؛ صحیح ترمذی، ج 12، ص 85؛ کنز العمال، ج 7، ص 103، چاپ اول. جامع الاصول، ج 10، ص 101، حدیث 6691؛ تیسیر الوصول، ج 3، ص 297. انس بن مالک انصاری خزرگی. روایت شده که او 10 سال در خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده است، بعد از سال 90 هجری در بصره وفات کرد. شرح حالش در اسد الغابة، ج 1، ص 127 موجود است.

«هشت ماه تمام را از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه به خاطر سپردم که هیچ‌گاه برای نماز صبح خارج نمی‌شد مگر آنکه به درب خانه علی علیه السلام می‌آمد و دستانش را بر دو سوی درب می‌نهاد و می‌فرمود: «نماز! نماز! إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا.»

در روایت دیگری شش ماه و در دیگری هفت ماه و در سومی هشت ماه و در چهارمی نه ماه آمده است.¹ در جمع الزوائد و تفسیر سیوطی از ابو سعید خدری - با اندکی اختلاف در لفظ - روایت کنند که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله چهل روز به درب خانه فاطمه علیها السلام می‌آمد و می‌فرمود: «سلام بر شما اهل البیت باد و رحمت و برکات خدا نیز، خدای رحمتان کند، نماز! إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا. من با هر که دشمنی کنید دشمنم، من با هر که دوستی کنید دوستم!»²

احتجاج کنندگان به آیه تطهیر در اثبات فضائل اهل بیت
الف) حسن بن علی علیهما السلام

حاکم در باب فضائل حسن بن علی علیهما السلام در مستدرک صحیحین و هیثمی در مجمع الزوائد در باب فضائل «اهل البیت» علیهم السلام روایت کنند که حسن بن علی علیهما السلام هنگامی که علی علیه السلام به شهادت رسید برای مردم خطبه خواند و در خطبه خود فرمود:

«ای مردم! هر که مرا می‌شناسد که می‌شناسد و هر که مرا نمی‌شناسد، من حسن بن علی هستم، من فرزند نبی و زاده وصی‌ام، من فرزند بشیر و زاده نذیرم، من فرزند دعوت‌کننده به سوی خدا به اذن خدایم، من زاده سراج منیرم، من از «اهل البیت»ی هستم که جبرئیل بر ما نازل می‌شد و از نزد ما به آسمان می‌رفت. من از «اهل البیت»ی هستم که خداوند رجس و پلیدی را از آنان

1. ابوالخمراء، مولى رسول الله صلی الله علیه و آله، گفته شده نام او هلال بن حارث یا هلال بن ظفر است. شرح حال او در اسد الغابة، ج 5، ص 174، تهذیب التهذیب، ج 12، ص 78 و استیعاب، ج 5، ص 637، موجود است. روایات او در استیعاب، ج 2، ص 598؛ تفسیر طبری و ابن کثیر سیوطی در تفسیر آیه؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 121-168 و مشکل الآثار، ج 1، ص 338 آمده است.

2. مجمع الزوائد، ج 9، ص 169؛ تفسیر سیوطی، ج 5، ص 199.

دور کرده و پاک و پاکیزه شان نموده است.» تا آخر خطبه.¹

در مجمع الزوائد و تفسیر ابن کثیر - عبارت از مجمع است - روایت کنند:

هنگامی که علی علیه السلام به شهادت رسید، حسن بن علی علیهما السلام جانشین او شد. او يك بار که با مردم نماز می‌گزارد، مردی بر او حمله ور شده و با خنجر به ... او ضربتی زد که چند ماهی بیدار شد، سپس برخاست و بر منبر شد و خطبه خواند و فرمود: «ای اهل عراق! درباره ما از خدا بترسید! ما امیران و میهمانان شمایم، ما همان «اهل البیت»ی هستیم که خدای عز و جل درباره شان فرموده: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.**» او پیوسته سخن می‌گفت تا آنکه در مسجد جز گریان نمی‌دید. گوید: طبرانی آن را روایت کرده و رجال آن همه ثقه هستند.²

(ب) ام سلمة

در مشکل الآثار طحاوی از عمره همدانیه روایت کند که گفت:

نزد ام سلمه رفتم و بر او سلام کردم، گفت: که هستی؟ گفتم: عمره همدانیه، و گفتم: ای ام المؤمنین! مرا از حال این مردی که در میان ما کشته شد آگاه کن، مردی در نهایت محبوبیت و مبعوضیت! - مقصودش علی بن ابی‌طالب علیه السلام بود.

ام سلمه گفت: تو دوستش داری یا دشمنش هستی؟

گفتم: نه دوستش دارم و نه دشمنش هستم ...³

[ام سلمه گفت ...] پس خداوند این آیه را فرستاد: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا** و در خانه جز جبرئیل و رسول خدا صلی الله علیه وآله و علی و فاطمه و حسن و حسین، نبودند. من گفتم: ای رسول خدا! من از اهل البیتم؟ فرمود: برای تو نزد خدا خیر و نیکوئی است، من دوست

¹ . مستدرک حاکم، باب فضائل حسن بن علی علیهما السلام، ج 3، ص 172.

² . مجمع الزوائد، باب فضائل اهل البیت، ج 9، ص 172؛ تفسیر ابن کثیر، ج 3، ص 486.

³ . این بخش در نسخه اصلی سفید است.

داشتم در پاسخم بگویند: آری، و این برای من محبوبتر بود از هر چه که خورشید بر آن طلوع و غروب می‌کند.¹

(ج) سعد بن ابوقاص

در خصائص نسائی از عامر بن سعد بن ابوقاص روایت کند که گفت:

معاویه، سعد را فرمان داد و گفت: چه چیز تو را از دشنام دادن به ابوتراب باز داشته است؟ سعد گفت: تا هنگامی که سه سخن رسول خدا را درباره او به یاد می‌آورم هرگز دشنامش نخواهم داد، سخنانی که اگر یکی از آنها برای من بود از شتران سرخ مو دوست‌تر داشتم:

1. شنیدم در هنگامی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله او را در یکی از جنگها بر جای خود نشانده بود، علی به او گفت: «ای رسول خدا! آیا مرا همراه زنان و کودکان بر جای می‌گذاری؟» رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به او فرمود: «آیا خوشحال نیستی که بر جای من همانند هارون بر جای موسی باشی، جز آنکه بعد از من پیامبری نیست؟»

2. شنیدم در روز خیبر فرمود: «فردا پرچم جنگ را به کسی می‌دهم که خدا و رسول خدا را دوست دارد و خدا و رسول خدا دوستش دارند.» ما همه به سوی او گردن کشیدیم که فرمود: علی را نزد من آورید. علی را در حال چشم درد نزد او آوردند. آب دهان در دیده‌اش کشید و پرچم را به او داد.

3. و هنگامی که آیه: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا** نازل گردید، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام را فرا خواند و گفت: «خداوند اینان اهل بیت منند.»²

ابن جریر طبری و ابن کثیر در تفسیر آیه، حاکم در مستدرک و طحاوی در مشکل الآثار روایت کنند که سعد گفت:

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در هنگامی که وحی بر او نازل شد، علی را همراه با دو فرزندش و فاطمه در

¹. مشکل الآثار، ج 1، ص 336.

². خصائص نسائی، ص 4.

برگرفت و آنان را درون جامه خود کرد و گفت:
«اینان اهل من و اهل بیت منند.»¹
(د ابن عباس

1. در تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر - عبارت از طبری است - روایت کنند: هنگامی که عمر در سخنان خود به ابن عباس گفت:

«هیئات ای بنی‌هاشم! به خدا سوگند دلهای شما پیوسته بر حسد و کینه و فریب می‌گردد و جز آن را ابا دارد.»

ابن عباس به او گفت:
«آهسته‌تر یا امیرالمؤمنین! دلهای مردمانی را که خداوند «رجس» و پلیدی را از آنان دور کرده و پاک و پاکیزه‌شان نموده است، به حسد و کینه و فریب نسبت مده که یقیناً دل رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از دلهای بنی‌هاشم است!»²

2. در مسند امام حنبلی‌ها، احمد و خصائص نسائی و ریاض النضره محب طبری و مجمع الزوائد هیثمی - عبارت از مسند است - از عمرو بن میمون روایت کنند که گفت:

من در کنار ابن عباس نشسته بودم که نه گروهک نزد او آمدند و گفتند ای پسر عباس! یا با ما برمی‌خیزی [و بحث می‌کنی] و یا ما را با اینها تنها می‌گذاری، گفت: من با شما [به بحث] برمی‌خیزم، - او در این زمان سالم و بینا بود. پس به بحث و گفتگو پرداختند و ما ندانستیم چه گفتند.

راوی گوید: دیدم ابن عباس آمد و در حالی که جامه‌اش را می‌تکانید می‌گفت: اف و تف [اف بر شما و تف بر شما]! درباره مردی جسارت می‌کنند که ده ویژگی و فضیلت منحصر به فرد دارد تا آنجا که گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله جامه خود را برگرفت و آن را بر علی و فاطمه و حسن و حسین نهاد و فرمود: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا.**³

¹. تفسیر طبری، ج 22، ص 7؛ تفسیر ابن کثیر، ج 3، ص 485؛ مستدرک حاکم، ج 3، ص 147، و مشکل الآثار، ج 1، ص 336.

². تاریخ طبری، ج 5، ص 31.

³. تمامی حدیث در مسند احمد، ج 1، ص 331، چاپ اول و ج 5، ص 3062، چاپ دوم آمده و ابن عباس در آن ده فضیلت و ویژگی برای علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بر شمرده است. این حدیث

ه (واثلة بن اسقع

طبری در تفسیر آیه، احمد بن حنبل در مسند، حاکم در مستدرک – گوید: این حدیث با شرط شیخین، بخاری و مسلم صحیح است – بیهقی در سنن، طحاوی در مشکل الآثار و هیثمی در مجمع الزوائد – عبارت از طبری است – از ابو عمار روایت کنند که گفت:

من نزد واثلة بن اسقع نشسته بودم که عده‌ای از علی یاد کردند و او را دشنام دادند. آنان که برخاستند گفت: بنشین تا از حال این کسی که دشنامش دادند آگاہت کنم:

من نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بودم که دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین نزد او آمدند و آن حضرت کسای خود را بر آنان افکند و گفت: «خداوندا اینان اهل بیت منند! پروردگارا رجس و پلیدی را از آنان دور کن و ایشان را پاک و پاکیزه بگردان.»¹
ابن عساکر این روایت را در تاریخ خود با شرحی فزونتر آورده است.

در اسد الغابة از شداد بن عبداللّه روایت کند که گفت: شنیدم، هنگامی که سر حسین علیه‌السلام را آوردند و مردی از اهل شام او و پدرش را لعنت کرد، واثله برخاست و گفت: به خدا سوگند من همواره علی و حسن و حسین و فاطمه را دوست دارم، از زمانی که شنیدم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در باره آنان می‌فرمود: **... إِذَا مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا** تا آخر حدیث.²
و نیز از امسلمه

را نسائی در ص 11 خصائص و محب طبری، در، ج 2، ص 269، ریاض النضرة، و هیثمی در ج 9، ص 119، مجمع الزوائد آورده‌اند. عمرو بن میمون اودی، تابعی وثقه است، صاحبان صحاح حدیث او را روایت کرده‌اند، در سال 74 در کوفه وفات کرد. تقریب التهذیب، ج 2، ص 80.

¹ . مشکل الآثار، ج 1، ص 346؛ تفسیر طبری، ج 22، ص 6؛ مسند احمد، ج 4، ص 107. ابن حنبل عبارت را پاکسازی کرده و واژه «فشتموه؛ دشنامش دادند» و «هذا الذی شتموا؛ این کسی که دشنام دادند» را از آن حذف کرده است. مجمع الزوائد، ج 9، ص 167؛ مستدرک حاکم، ج 2، ص 416 و ج 3، ص 147؛ سنن بیهقی، ج 2، ص 152؛ تفسیر ابن کثیر، ج 3، ص 484؛ ابن عساکر، ج 5، بخش اول، ص 16 آ.
ابو عمار، شداد بن عبداللّه قرشی دمشقی، ثقه و از طبقه چهارم محدثان است. حدیث او را صاحبان صحاح روایت کرده‌اند، شرح حالش در تقریب التهذیب، ج 1، ص 347 آمده است.

² . اسد الغابة، ج 2، ص 20، شرح حال امام حسن علیه‌السلام.

در مسند احمد، تفسیر طبری و مشکل الآثار - عبارت از مسند است - از شهر بن حوشب روایت کنند که گفت: هنگامی که خبر شهادت حسین بن علی علیهما السلام را آوردند، شنیدم که ام سلمه زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل عراق را لعنت کرد و گفت: او را کشتند! خدا ایشان را بکشد، فریبش دادند و خوارش کردند، خدا لعنتشان کند، من دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله - تا آنجا که گفت - کسائی خیری را کشید و بر آنان [اهل البیت] همگی پیچید و فرمود: خداوندا! اهل بیتم! رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاک و پاکیزه شان گردان.¹

و- علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام

طبری و ابن کثیر و سیوطی در تفسیر آیه روایت کرده اند:

علی بن الحسین به مردی از اهل شام فرمود: آیا در سوره احزاب نخوانده ای: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا؟** او گفت: شما آنهائید؟ فرمود: آری.²

تمامی این خبر چنانکه در مقتل خوارزمی آمده بدین گونه است:

هنگامی که پس از شهادت حسین علیه السلام سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله سجاد علیه السلام را با سایر اسیران «اهل البیت» به شام بردند و در آستانه جامع دمشق، در محل نمایش اسیران نگه داشتند، پیرمردی به او نزدیک شد و گفت: سپاس خدای را که شما را کشت و هلاک کرد و بندگان را از مردانتان را حتی بکشید و امیر المؤمنین [یزید] را بر شما چیره ساخت!

علی بن الحسین به او گفت: ای شیخ! آیا قرآن خوانده ای؟ گفت: آری.

¹. ما فشرده حدیث را آوردیم، تمامی حدیث ام سلمه مسند احمد، ج 6، ص 298 موجود است. تفسیر طبری، ج 22، ص 6؛ مشکل الآثار، ج 1، ص 335؛ ابن عساکر، ج 5، بخش اول، ص 14. آ. شهر بن حوشب اشعری شامی، صدوق است و از طبقه سوم، حدیثش را صاحبان صحاح روایت کرده اند، در سال 112 هجری وفات کرد. تقریب التهذیب، ج 1، ص 355.

². تفسیر طبری، ج 22، ص 7؛ تفسیر ابن کثیر، ج 3، ص 486؛ تفسیر در المنثور، ج 5، ص 199.

فرمود: آیا این آیه را خوانده‌ای؟ **قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ**؛ بگو من مزدی از شما نمی‌خواهم جز دوستی خویشاوندانم.

پیرمرد گفت: آن را خوانده‌ام.
فرمود: این سخن خدای متعال را هم خوانده‌ای؟ **وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ**؛² حق خویشاوندان را بپرداز، و نیز این آیه را؟ **وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِذِهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِدِی الْقُرْبَىٰ**؛³ بدانید، هر گونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای «ذی القربی» خویشاوندان است.
پیرمرد گفت: آری.

پس فرمود: به خدا سوگند خویشاوندان در این آیات، ما هستیم!

آیا سخن خدای متعال را خوانده‌ای که می‌فرماید: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا**؟
گفت: آری.

فرمود: ما همان «اهل البیت» هستیم که خداوند به آیت تطهیر ویژگیمان بخشید!

پیرمرد گفت: تو را به خدا سوگند شما آنهاییده؟
فرمود: به حق جدمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که ما بدون شک خود آنهاییم!

پیرمرد نادم و پشیمان از آنچه گفته بود در سکوت فرو رفت، سپس سر به سوی آسمان برداشت و گفت: خداوندا! من از دشمنی با اینها توبه کرده و به سوی تو باز می‌گردم، من از دشمنان محمد و آل محمد، از جن و انس، بیزاری جسته و به سوی تو باز می‌گردم.⁴
ما به همین مقدار از روایات حدیث کساء که آوردیم بسنده می‌کنیم.⁵ زیرا، برای آن کس که بخواهد به قرآن

1. سوره شوری، آیه 23.

2. سوره اسراء، آیه 26.

3. سوره انفال، آیه 41.

4. مقتل خوارزمی، ج 2، ص 61، چاپ نجف.

5. ما از آوردن احادیث دیگری که در این باب بود خودداری کردیم، احادیثی مانند آنچه در شرح حال عطیه در اسد الغابة، ج 3، ص 413 آمده و در اصابه، ج 3، ص 489؛

کَرِيمَ تَمَسَّكَ جَسْتَهُ وَ تَفْسِيرَ آن رَا از رَسُوْلِ خِدا
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَيْفَ، هَمِيْنِ اَنْدَازَه هَم كَافِي اَسْت. اِنَّ فِي
**ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِّمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ اَوْ اَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ
 شَهِيدٌ**¹ رَاسْتِي رَا كِه دَر اِيْن تَذَكْرِي اَسْت بَرَايِ اَنْ كَس كِه
 عَقْل دَل دَاْرِد يَا گُوش جَان بَسْپَاْرِد وَ آگَاَه بَاشَد.

آیت تطهیر در کتب مکتب اهل البيت عليهم السلام

شان نزول آیه و حدیث کساء

1. روایت ام المؤمنین ام سلمة

الف] از طریق شهر بن حوشب

شهر بن حوشب گوید: برای عرض سلام خدمت ام سلمه زوجه
 رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم و گفتم: ای ام
 المؤمنین! مقصود این آیه کیانند؟ **اِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ
 لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيراً.**

فرمود: من و رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم بر بستر خویش
 در زیر کسائی خیبری بودیم که فاطمه به همراه حسن و
 حسین علیهما السلام وارد شد، پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم
 پرسید: پسر عمویت کجاست؟ عرض کرد: در خانه است.
 فرمود: برو و او را بخوان. ام سلمه گوید: من او را
 فرا خواندم. پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم را از زیر
 ما جمع کرد و با دستان خود بر فراز [آنان] گرفت و
 گفت: «خداوندا اینان اهل بیت منند، رجس و پلیدی
 را از آنان دور کن و پاک و پاکیزه شان گردان.» من
 که پشت رسول خدا نشسته بودم گفتم: ای رسول خدا!
 پدر و مادرم فدای تو باد، من هم؟ فرمود: «تو بر
 راه خیری.» آنگاه این آیه: **اِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ...**
 درباره پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم و علی و فاطمه و حسن
 و حسین نازل گردید.²

این روایت با سند دیگری از ام سلمة چنین است:
 ام سلمه گفت: آیه: **اِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ...** در خانه من
 نازل گردید، و آن این بود که رسول خدا

تاریخ بغداد، ج 10، ص 278، و روایت حکیم بن سعید در تفسیر طبری، ج 22، ص 5 آمده
 و روایات دیگری که در مسند احمد، ج 6، ص 304؛ اسد الغابة، ج 2، ص 12 و ج 4، ص
 29؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 206-207؛ و ذخائر العقبی، ص 21؛ و استیعاب، ج 2، ص 460؛
 ابن عساکر، ج 5، بخش اول، ص 13-16 آمده است.

1. سوره ق، آیه 37.

2. تفسیر فرات کوفی، ص 121؛ تفسیر مجمع البیان، ج 8، ص 356؛ بحار الانوار، ج 35، ص
 213.

صلی الله علیه وآله آنان [اهل البیت علیهم السلام] را در نمازگاه خویش با کسائی پوشانید، سپس دستان خود را بالا گرفت و کساء را بر فراز آورد و در همان حال می‌گفت: «خداوندا اینان اهل بیت منند. پس، رجس و پلیدی را از آنان دور کن، همان گونه که از آل اسماعیل و اسحاق و یعقوب زدودی، و ایشان را از رجس و پلیدی پاک گردان، همان گونه که آل لوط و آل عمران و آل هارون را پاک گردانیدی.» گفتم: ای رسول خدا من با شما داخل نشوم؟ فرمود: «تو بر راه خیری، تو از زنان پیامبری.»

دخترش گفت: مادر جان آنان را معرفی کن! گفت: فاطمه بود و شوهر فاطمه با حسنین در بر فاطمه.¹
 (ب) از طریق ابی‌عبدالله جدی

گوید: نزد عایشه رفتم و گفتم: این آیه **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...** در کجا نازل گردید؟ گفت: در خانه ام سلمه نازل شد. ام سلمه گفته بود که اگر از عایشه می‌پرسیدی به تو می‌گفت که این آیه در خانه من نازل شده است. او گفت در خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله بودیم که فرمود: «ای کاش یکی می‌رفت و علی و فاطمه و دو پسرش را نزد ما می‌خواند.» گوید: گفتم: کسی جز من نیست، لذا مقنعه پوشیدم و رفتم و همگی را آوردم. پس، علی روبه روی پیامبر نشست و حسن و حسین در چپ و راست و فاطمه را در پشت سر نشانید، سپس با جامه‌ای خیبری همه را پوشانید و گفت: «ما همگی به سوی تو می‌آیم - رسول خدا صلی الله علیه وآله بار اشاره کرد: به سوی تو نه به سوی آتش - من و عترتم اهل بیتم که از گوشت و خون من هستند.» ام سلمه گوید گفتم: ای رسول خدا! مرا هم با آنان داخل کن، فرمود: ای ام سلمه تو از شایسته زنان منی. بعد از آن این آیه نازل شد: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.**²

(ج) از طریق عبدالله بن معین مولی ام سلمه
 گوید: این آیه **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...** در خانه ام سلمه نازل گردید. ام سلمه گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله

¹. تفسیر فرات کوفی، ص 126؛ بحار الانوار، ج 35، ص 215.

². تفسیر فرات کوفی، ص 124؛ بحار الانوار، ج 35، ص 215.

من فرمود تا در پی علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بفرستم و چون آمدند، علی را در سمت راست، حسن را در چپ، حسین را بر شکم و فاطمه را جلوی پا و در آغوش گرفت و سپس گفت: «خداوندا! اینان اهل بیت منند، پس رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاک و پاکیزه شان گردان.» سه بار این را فرمود. من گفتم: ای رسول خدا! من نیز؟ فرمود: تو بر راه خیری انشاء الله.¹
 (د) از طریق برادر دعبل

وی از امام رضا علیه السلام از پدرانش از علی بن الحسین علیهما السلام از ام سلمه روایت کند که گفت: این آیه در خانه من و در روز ویژه من نازل گردید. رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من بود که علی و فاطمه و حسن و حسین را طلبید، جبرئیل نیز آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله کسائی فدکی را بر سر آنان گسترده، سپس فرمود: «خداوندا! اینان اهل بیت منند، خداوندا! رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاک و پاکیزه شان گردان.» جبرئیل گفت: من نیز از شمایم ای محمد؟ پیامبر فرمود: «تو از مائی ای جبرئیل.» ام سلمه گوید: من گفتم: ای رسول خدا من هم از اهل بیت شمایم؟ و رفتم که در کنار آنان باشم. فرمود: «در جای خود بمان ای ام سلمه، تو بر راه خیری، تو از زنان پیامبر خدائی.» جبرئیل گفت: بخوان ای محمد: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا**، درباره پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام.²

2. روایت حسین بن علی عليهما السلام

از زید بن علی از پدرش از جدش — امام حسین — علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه بود که خوراک حریره آوردند، آن حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را طلبید، همه از آن خوردند، سپس کسائی خیری بر سر آنان گسترده و تلاوت کرد: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ**

1. امال شیخ طوسی، ج 1، ص 270؛ بحار الانوار، ج 35، ص 209.

2. امال شیخ طوسی، ص 235؛ بحار الانوار، ج 35، ص 208.

تَطْهِيرًا. ام سلمه گفت: من نیز با آنانم ای رسول خدا؟
فرمود: «تو بر راه خیری.»¹

3. روایت ابوسعید خدری
الف) از خود ابوسعید

ابوسعید از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کند که
آیه: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...** درباره محمد
صلی الله علیه وآله و اهل بیت او علیهم السلام نازل
گردیده است، آن هنگامی که رسول الله
صلی الله علیه وآله علی و فاطمه و حسن و حسین
علیهم السلام را گرد آورد، سپس کساء را بر سرشان
گسترد و گفت: «خداوندا! اینان اهل بیت منند، پس،
رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاک و پاکیزه شان
گردان.» در این هنگام ام سلمه که بر درب خانه
ایستاده بود، گفت: ای رسول خدا! من نیز از آنانم؟
فرمود: «تو بر راه خیری.»²

ب) از عطیه

عطیه گوید: از ابو سعید خدری پرسیدم: آیه **إِنَّمَا
يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ
تَطْهِيرًا** [درباره چه کسانی است؟] گفت: این آیه درباره
رسول خدا صلی الله علیه وآله و علی و فاطمه و حسن و
حسین علیهم السلام نازل گردیده است.³

4. و از ابوجعفر امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام فرمود: آیه **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...**
... درباره رسول خدا صلی الله علیه وآله و علی بن
ابیطالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل
گردیده، و این نزول در خانه ام سلمه زوجه رسول خدا
صلی الله علیه وآله بوده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله
علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را فرا
خواند، سپس کسائی خیری را بر آنان پوشانید و خود
با ایشان داخل آن شد، سپس گفت: «خداوندا اینان
اهل بیت منند، آنان که درباره شان آن وعده را به
من دادی، خداوندا! رجس و پلیدی را از آنان دور کن

¹. کنز جامع الفوائد، ص 203-204؛ بحار الانوار، ج 25، ص 213. موضوع خوراک حریره
تنها در این روایت آمده است.

². فضائل ابن شاذان، ص 99؛ بحار الانوار، ج 35، ص 212-213.

³. بحار الانوار، ج 35، ص 208.

و پاک و پاکیزه شان گردان.» پس این آیه نازل گردید، ام سلمه گفت: ای رسول خدا! من نیز با آنانم؟ فرمود: «بشارت باد تو را ای ام سلمه که تو بر راه خیری.»¹

آنچه رسول خدا پس از نزول آیه انجام داد

1. از زبان ابو سعید خدری

ابو سعید گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله چهل روز صبح پس از ازدواج علی با فاطمه علیها السلام به درب خانه علی می آمد و می فرمود: «سلام علیکم، رحمت خداوند و برکاتش بر شما اهل البیت باد **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا.** من با هر که دشمنی کنید دشمن، و با هر که دوستی کنید دوستم.»²

2. از زبان ابوالحمراء

ابوالحمراء گوید: من نه ماه یا ده ماه خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله کردم - در نه ماه شك ندارم - رسول خدا صلی الله علیه و آله در طلوع فجر بیرون می آمد و به درب خانه فاطمه و علی و حسن و حسین می رفت و دو بازوی درب را می گرفت و می فرمود: «سلام خدا و رحمت و برکاتش بر شما باد، خدای بر شما ببخشاید، نماز!» گوید: آنان در پاسخ می گفتند: «و بر شما باد سلام و رحمت و برکاتش ای رسول خدا» و رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا.** این حدیث با عبارات دیگری نیز از ابوالحمراء روایت شده است.³

3. از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام

حارث گوید: امام علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هر روز صبح زود نزد ما می آمد و می فرمود: «نماز! رحمت خدا بر شما باد، نماز! **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا.**»⁴

1. همان، ص 206.

2. تفسیر فرات کوفی، ص 122؛ بحارالانوار، ج 35، ص 208.

3. امالی شیخ، ج 1، ص 257. بحارالانوار، ج 35، ص 209؛ کشف الحق علامه حلی، ج 1، ص 88؛ العمدة ابن بطریق، ص 16-23.

4. مجالس مفید، ص 188؛ امالی شیخ، ص 55، بحارالانوار، ج 35، ص 308.

امام باقر علیه السلام از پدرش - امام سجاد - روایت کند که فرمود: آیه: **وَ أَمُرُ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا**، خاندانت را به نماز فرمان ده و بر انجام آن پایداری کن.¹ این آیه درباره علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل گردیده است؛ رسول خدا صلی الله علیه وآله بامداد هر روز به درب خانه فاطمه علیها السلام می آمد و می فرمود: «سلام بر شما اهل البیت و رحمت و برکات خدا بر شما باد، خدای بر شما ببخشاید، نماز! **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا**»²

راوی گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «خدای متعال پیامبرش را فرمان داد که خاندان خود را جدای از سایر مردمان ویژگی بخشد تا مردم بدانند اهل بیت او نزد خدا جایگاهی دارند که از آن مردم نیست، بدین سبب يك بار با همه مردم مورد خطابشان قرار داد و يك بار با دستور خاص»³

روایت با عبارتی دیگر: در تفسیر فرات گوید: خداوند پیامبرش را فرمان داده تا خاندان خود را جدای از سایر مردم ویژگی بخشد تا مردمان بدانند آل محمد نزد خداوند جایگاه خاصی دارند که دیگر مردم ندارند، زیرا یکبار آنان را همراه با همه مردم فرمان داده و سپس با دستوری خاص ویژگی شان بخشیده است. هنگامی که خدای متعال این آیه را نازل فرمود، رسول خدا صلی الله علیه وآله هر بامداد به گاه نماز می آمد تا به درب خانه علی و فاطمه و حسن و حسین می رسید و می فرمود: «سلام خدا و رحمت و برکات او بر شما باد.» علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام می گفتند: «بر شما باد سلام ای رسول خدا و رحمت و برکات خداوند نیز،» سپس پیامبر دو بازوی درب را می گرفت و می فرمود: «خدای بر شما ببخشاید، نماز، نماز! **إِنَّمَا**

¹. سوره طه، آیه 132.

². کنز الفوائد، ص 161-162 و 178؛ بحار الانوار، ج 25، ص 220.

³. همان، ج 25، ص 212؛ مجمع البیان، ج 4، ص 37.

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُدْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا. « رسول خدا صلى الله عليه وآله هر روز پیوسته – تا در مدینه بود – چنین می‌کرد تا از دنیا رحلت فرمود. ابوالحمرء خدام رسول خدا صلى الله عليه وآله گوید: من دیدم که چنین می‌کرد.¹

5. از زبان امام صادق عليه السلام امام صادق علیه السلام از پدرش از پدرانش عليهم السلام روایت کند که: رسول خدا صلى الله عليه وآله هر روز صبح به هنگام طلوع فجر بر درب خانه علی و فاطمه علیهما السلام ایستاد و می‌فرمود:

الحمد لله المحسن الجميل المنعم المفضل، الذي بنعمته تتم الصالحات، سمع² سامع بحمد الله ونعمته و حسن بلائه عندنا، نعوذ بالله من النار نعوذ بالله من صباح النار، نعوذ بالله من مساء النار، الصلاة يا اهل البيت انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا.

حمد و سپاس خدای نیک و جمیل و نعمت بخش و زیادت افزا را سزااست، خداوندی که با نعمت او شایستگیها به کمال رسند. همه شنوایان و جمله گواهان باید حمد و سپاس ما از خدای متعال را ببینند و بشوند، خدائی که نعمتش را بر ما تمام و عافیتش را بر ما فرجام بخشید و ما را بر همه موجودات برگزید؛ به خدا پناه می‌بریم از آتش جهنم، به خدا پناه می‌بریم از صبح جهنم، به خدا پناه می‌بریم از شب جهنم! نماز، ای اهل البیت! انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا.»

طبرسی گوید: این روایت را ابن عقده با سندهای خود از راههای بسیار از اهل بیت عليهم السلام غیر ایشان مانند: ابی برزه و ابی رافع آورده است.³ چنانکه با

¹. تفسیر فرات کوفی، ص 530 – 531؛ بحار الانوار، ج 35، ص 207.

². ابن اثیر در نهاية اللغة ماده سمع، ج 2، ص 181-182، گوید: در حدیث آمده: «سمع سامع بحمد الله و حسن بلائه علينا.» یعنی: باید بشنود شنونده و باید گواه گردد بیننده حمد ما را بر خدای متعال بر احسانی که بر ما کرده و نعمتی که بر ما بخشیده ... تا آخر.

³. تفسیر مجمع البیان، ج 4، ص 37.

عبارت دیگری از زبان امام صادق علیه السلام نیز آمده است.¹

آنچه گذشت همانندش در تفسیر آیه کریمه: **وَ أُمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ . . .** در تفسیر رازی و غیر او نیز، آمده است.

احتجاج کنندگان به آیت تطهیر در فضائل اهل البیت علیه السلام

1. **امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب** علیه السلام

از امام صادق از پدرش امام باقر علیه السلام روایت کنند که فرمود:

علی بن ابیطالب فرمود: «خدای عزوجل ما اهل البیت را برتری بخشیده است، و چرا چنین نباشد در حالی که همو عزوجل در کتابش می‌فرماید: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا**. به راستی که ما را از فواحش و زشتی، از ظاهر و باطن آن، پاک و پاکیزه کرده است. پس ما بر راه حق هستیم.»²

2. **امام حسن بن علی** علیه السلام

امام حسن علیه السلام در دو نوبت به این حدیث احتجاج کرده است:

الف) روزی که پس از شهادت پدرش امام علی علیه السلام، با او به خلافت بیعت شد، او در خطبه‌اش فرمود: ای مردم هر که مرا می‌شناسد که می‌شناسد . . . تا آخر آنچه در صفحات قبل آمده.

ب) هنگام صلح با معاویه: امام علیه السلام پس از معاویه سخن راند و در سخنانش فرمود: می‌گویم ای مردم بشنوید، شما را دلها و گوشهاست، پس سخنانم را فرا گیرید، ما اهل بیتی هستیم که خدا با اسلام گرامی‌مان داشته و انتخاب و اختیار و گزینش فرموده و رجس و پلیدی را از ما دور و پاک و پاکیزه مان گردانیده است. رجس شك است و ما در خدای حق و دین او هرگز شك نمی‌کنیم. همو بر ما نعمت سلامت داده و دودمان ما را تا آدم علیه السلام از هر گونه نقص و کمبود عقلی و ناخالصی و گمراهی پاک کرده است - تا آنجا که فرمود - خدای متعال فرموده: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا**.

1. تفسیر فرات، ص 126.

2. کنزالفوائد، ص 236. بحارالانوار، ج 25، ص 213-214.

هنگامی که آیت تطهیر نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله من و برادرم و مادر و پدرم را در کنار خود قرار داد و همگی مان را در کسائی خیبری که از آن ام سلمه بود- در خانه ام سلمه و در روز نوبت او - پوشانید و گفت: «خداوندا! اینان اهل بیت منند، اینان اهل و عترت منند، پس، رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاک و پاکیزه شان گردان.» ام سلمه گفت: ای رسول خدا! من هم با آنان به زیر کساء بیایم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «رحمت خدا بر تو باد، تو بر راه خیر و بر مسیر نیکوئی هستی، من خیلی از تو خوشنودم، ولی این ویژه من و ایشان است.

پس از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله، تا هنگامی که بقیه عمرش را در دنیا گذرانید و خداوند روح مبارکش را به سوی خود برد، هر روز در طلوع فجر نزد ما می آمد و می فرمود:

«خدای بر شما ببخشاید، نماز! اِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»¹

3. ام سلمه

در تفسیر فرات و خصال و امالی صدوق و بحار الانوار - عبارت از تفسیر فرات است - از عمره همدانیه دخت افعی روایت کنند که ام سلمه از او پرسید:

تو عمره هستی؟ گفت: آری. پس از آن عمره از او پرسید [ای ام المؤمنین] آیا مرا از حال این مردی که در میان شما دوست و دشمن، ضربت خورد و کشته شد آگاه نمی کنی؟ ام سلمه گفت: تو دوستش داری؟ گفت: نه دوستش دارم و نه دشمنش شمارم! - مقصودش علی علیه السلام بود - ام سلمه گفت: خدای متعال هنگامی که این آیه را فرستاد:

اِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا هیچ کس جز جبرئیل و میکائیل و محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و من در آن خانه نبود. من گفتم: ای رسول خدا! من از اهل البیتم؟ فرمود: «تو از شایسته زنان منی.» ای عمره! اگر فرموده بود آری، از هر چه که خورشید بر آن می تابد

¹. بحار الانوار، ج 10، ص 141-142؛ امالی ابن شیخ ...

نزد من محبوبتر بود.¹

4. علی بن الحسین، امام سجاد علیه السلام

در امالی صدوق و احتجاج طبرسی و لهوف سید بن طاوس و بحار مجلسی روایت کنند:

هنگامی که اسیران اهل البیت علیهم السلام را به شام آوردند و در آستانه مسجد در جایگاه اسیران، برپا داشتند و علی بن الحسین علیهما السلام که در آن روز جوانی بالغ و رشید بود در میانشان حضور داشت، مردی از اهل شام نزد آنان آمد و گفت: حمد و سپاس خدای را که شما را کشت و نابودتان کرد و شاخ فتنه را از بن برکنند - و از هر گونه دشنام فروگذار نکرد - سخنانش که پایان گرفت، امام علی بن الحسین علیهما السلام به او فرمود: «آیا کتاب خدای عزوجل را نخوانده ای؟» گفت: چرا [خواننده ام] فرمود: «آیا این آیه را نخوانده ای؟ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ، بگو من هیچ پاداشی از شما نمی خواهم جز دوستی خویشاوندانم.²

گفت: چرا. فرمود: «ما آنهاییم!» سپس فرمود: آیا نخوانده ای: وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ، حق خویشاوندان را بپرداز!³ گفت: چرا. فرمود: ما آنهاییم. آیا این آیه را خوانده ای؟ إِذْ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا. گفت: چرا [خواننده ام]. فرمود: «ما همانانیم.» مرد شامی دستش را به سوی آسمان برداشت و گفت: خداوندا! من توبه کرده و به سوی تو باز می گردم - سه بار این را تکرار کرد - خداوندا! من از دشمنان آل محمد و کشتندگان اهل بیت محمد، به سوی تو، بیزار می جویم، من قرآن را می خواندم ولی تا امروز این را درک

¹ در تفسیر فرات، ص 126 دو روایت است که این یکی از آنهاست. خصال صدوق، باب السبعة، حدیث 113؛ کنز الفوائد، ص 237. بحار الانوار، ج 2، ص 214 و ج 35، ص 209. به نقل از امالی صدوق؛ امالی، ص 219.

² .سوره شوری، آیه 23.

³ .سوره اسراء: آیه 26.

نکرده بودم!¹

5. زید بن علی بن الحسین علیهما السلام

ابو الجارود گوید: زید بن علی بن الحسین گفت: نا بخردانی از مردم گمان دارند که خداوند در این آیه *إِنَّهَا يُرِيدُ اللَّهُ... زنان رسول خدا صلی الله علیه وآله را اراده فرموده است. آنان دروغ گفته و گناه کرده اند. به خدا سوگند اگر زنان پیامبر را اراده فرموده بود می فرمود: لیذهب «عنکن» الرجس و «یطهرکن» تطهیرا، و ضمیر خطاب مؤنث می آورد، چنانکه فرموده: و اذکرن ما یتلی فی «بیوتکن»² ولا تبرجن³ و «لستن» کاحد من النساء.⁴*

¹. امل صدوق، مجلس 31، حدیث 3؛ احتجاج طبرسی، ص 157؛ لهوف سید بن طاوس و بحار الانوار، ج 45، ص 165-166.

². سوره احزاب، آیه 14.

³. سوره احزاب، آیه 33.

⁴. سوره احزاب، آیه 32.

تاریخ حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله

خدای سبحان می‌فرماید:
لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛¹
 خداوند بر مؤمنان منت نهاد هنگامی که در میان آنها، پیامبری از خودشان برانگیخت؛ که آیات او را بر آنها بخواند، و آنها را پاک کند و کتاب و حکمتشان بیاموزد؛ هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

و نیز می‌فرماید:
وَ أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ؛²
 ما این قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم بیان کنی آنچه را که برای ایشان فرو فرستاده شده است.

در مقدمه بحث، لازم است چند مطلب را بیان کنیم و بعد درباره ارزش حدیث و علم حدیث در شریعت خاتم الانبیاء و تاریخ حدیث در مکتب اهل بیت و مکتب خلفا بحث نماییم.

اولاً: اسلام، نظامی است که پروردگار عالم، متناسب با فطرت انسان و برای این‌که او را به درجه کمال انسانیت خود برساند، تشریح فرموده و این شریعت را از حضرت آدم تا نبی خاتم صلی الله علیه و آله با هر پیامبری به اندازه نیازمندی جوامع بشری آن زمان، نازل نموده است. مثلاً بر حضرت آدم، صحف آدم را به اندازه نیاز چند خانواده، و بر حضرت ادریس

¹. سوره آل عمران، آیه 164.

². سوره نحل، آیه 44.

علیه السلام صحف ادریس را، به اندازه حاجت یک آبادی کوچک نازل کرد. و به همین ترتیب... تا زمان حضرت نوح علیه السلام که مردم، شهرنشین شدند، آن شریعت را متناسب با نیاز مردم شهرنشین، که مثلاً، معاملات ربوی دارند، نازل کرد.

قرآن کریم درباره آن شریعت می‌فرماید:

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا؛¹
خداوند برای شما همان آیینی را مقرر کرد که بر نوح وصیت فرموده بود.

البته بین شرایع انبیاء، اختلافی نیست و در سوره‌ای دیگر می‌فرماید:

وَ إِنْ مِنْ شِيعَتِهِ لَأَبْرَاهِيمَ؛²

ابراهیم پیرو شریعت نوح بود.
و به ما می‌فرماید:

فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا؛³

آیین توحیدی ابراهیم را پیروی کنید.

به پیامبر صلی الله علیه و آله هم می‌فرماید:

وَ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا؛⁴

آیین توحیدی ابراهیم را پیروی کن.

شرایع آسمانی، تناقضی با هم نداشته‌اند، بلکه در تکامل بوده‌اند. در شریعت خاتم الانبیاء، بعد از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم، علی علیه السلام را از جانب خدا به جانشینی تعیین کرد، این آیه نازل شد:

الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِينًا⁵

امروز دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین جاودان شما پذیرفتم.

مثال تکامل شریعت از حضرت آدم تا حضرت خاتم

1. سوره شوری، آیه 13.

2. سوره صافات، آیه 83.

3. سوره آل عمران، آیه 95.

4. سوره نساء، آیه 125.

5. سوره مائده، آیه 3.

صلی‌الله‌علیه‌وآله، مانند تکامل علوم ریاضی است از دبستان تا دبیرستان و دانشگاه.

البته در شریعت‌های گذشته همه شریعت در همان کتاب آسمانی‌شان بوده است، چه صحف آدم، چه صحف ادریس و چه تورات موسی و... و لیکن در شریعت خاتم الانبیاء به تفصیلی است که بعداً خواهد آمد.

ثانیاً: تمام پیامبران صاحب شریعت، پس از خودشان، وصی بر شریعت داشته‌اند.

در جلد دوم کتاب عقائد اسلام در قرآن کریم، سلسله اوصیاء از زمان حضرت آدم تا زمان حضرت خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله بیان شده و تأکید شده که هیچ پیامبری بدون وصی نبوده است.

وصی آدم، شیث (معروف به: هبة الله) بود.

وصی نوح، سام بود.

وصی موسی، الیسع بود.

و وصی عیسی، شمعون نام داشت.

و به همین گونه، همه پیامبران، اوصیایی داشتند. البته آن اوصیاء از خودشان شریعتی نداشتند.

ثالثاً: تا زمانی که اوصیای انبیای صاحب شریعت در قید حیات بوده‌اند، آن شریعت و آن کتاب آسمانی، محفوظ بوده است. لیکن وصی پیامبر صاحب شریعت که وفات می‌کرد، آن شریعت و آن کتاب آسمانی، از سوی «زورمندان» همان امت، دستخوش «تحریف» و «کتمان» می‌شد. همان کسانی که خودشان را پیروان حضرت موسی بن عمران می‌دانستند، آن قسمت از تورات را که مخالف هوای نفسشان بود تحریف یا کتمان می‌کردند، در شریعت عیسی بن مریم هم همین گونه بوده است. در کتابخانه دانشکده اصول الدین تهران، نسخه‌هایی از تورات و انجیل موجود است که به ظهور پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله بشارت داده‌اند، و در چاپهای بعدی تحریف شده است.¹

و نیز امتهای هر شریعتی، «بدعت»ها و «غلو»هایی در شریعت خود وارد می‌کردند، چنانکه در قرآن کریم درباره ملت یهود می‌فرماید:

مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ؛²

¹. در آخر بحث خواهد آمد.

². سوره نساء، آیه 46.

از یهودیان کسانی هستند که سخنان خدا را از معنای اصلی‌اش تحریف و دگرگون می‌کنند»
 و نیز درباره اهل کتاب می‌فرماید:
وَ إِن فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ؛¹
 و نیز گروهی از ایشان، حق را پنهان می‌کنند، در حالی که خود، از آن آگاهند.
 و درباره مسیحیان می‌فرماید:
وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا؛²
 رهبانیتی که آنان خود آن را بدعت نهاده‌اند.
 و می‌فرماید:
لَا تَعْلَمُوا فِي دِينِكُمْ؛³

ای مسیحیان! در دین خود غلو مکنید.
 رهبانیت و غلو در اصل شریعت حضرت عیسی بن مریم نبوده است. غلو مانند این سخن است که گفتند: عیسی پسر خداست.

وقتی با يك شریعت چنین رفتار می‌شد، تجدید شریعت لازم می‌آمد. شریعتی که موسی بن عمران در تورات آورده بود، در زمان عیسی بن مریم سالم نمانده بود. بدین سبب ربوبیت رب العالمین، اقتضا می‌کرد تا با فرستادن پیامبر دیگری، تجدید شریعت شود.

البته شرایع، نه تنها تناقضی با هم نداشته‌اند، بلکه تکامل می‌یافته‌اند، ولی شریعتها پس از وصی⁴ پیامبر بر شریعت، تحریف می‌شده‌اند.

حکمت رب العالمین، مقتضی شد تا شریعت خاتم الانبیاء تا ابد بماند، و گرنه انسانها که تغییر فطرت نمی‌دهند. طبیعت زورمندان این امت (خلفا و حکام و ...) با

1. سوره بقره، آیه 146.

2. سوره حدید، آیه 27.

3. سوره نساء، آیه 171.

4. به طور کلی اوصیاء انبیاء دو دسته بودند: یکدسته آنان که شریعت انبیاء را دارا بودند ولی مأمور به تبلیغ آن نبودند مگر آنکه مورد سؤال واقع می‌شدند مانند اوصیایی که حضرت سلمان به هنگام تحری حقیقت با آنها روبرو شد. دسته دیگر اوصیایی بودند که علاوه بر علم و آگاهی نسبت به شریعت مأمور به تبلیغ و حفظ آن از تحریف و کتمان، بدعت و غلو نیز بودند مانند ائمه ما - صلوات الله علیهم - که در اینجا این دسته دوم مورد نظر است.

طبیعتِ زورمندان امت‌های گذشته فرق نکرده است. اینها هم اگر می‌توانستند، کتاب آسمانی خاتم الانبیاء را تغییر می‌دادند و هر چه را مخالف هوای نفس آنها بود، تحریف یا کتمان می‌کردند و آن وقت، قرآن از ارزشی که الآن ما به آن ایمان داریم می‌افتاد. قرآنی که ما معتقدیم همه‌اش از جانب خدا آمده و حتی يك كلمه یا يك حرف هم از آن کم و زیاد نشده است. لذا برای رسیدن شریعت خاتم الانبیاء به امت، و سالم ماندن آن تا آخرین روز دنیا، این شریعت با دو گونه وحی نازل می‌شده است: الف) وحی قرآنی؛ ب) وحی بیانی.

تعریف وحی قرآنی و وحی بیانی

وحی قرآنی، آن وحیی است که همه الفاظش از خداوند است و آن، همین قرآن کریم است که در آن، اصول شریعت اسلام آمده است. مثلاً در قرآن کریم آمده است:

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ؛¹

از هنگام زوال خورشید تا تاریک شدن شب، نماز را اقامه کن.

و اما اینکه همه مسلمانها نماز صبح را دو رکعت، نماز مغرب را سه رکعت، نماز ظهر و عصر و عشاء را چهار رکعت به جا می‌آورند، این عدد رکعات نماز - که مورد اتفاق همه مسلمانها است - در قرآن نیامده است؛ بلکه مسلمانها آن را از پیامبر آموخته‌اند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از کجا گرفته؟ از باری تعالی که درباره او فرموده است:

وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى؛²

این پیامبر از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید، بلکه هر چه می‌گوید همان وحی خداوند است که بر او نازل می‌شود.

و نیز در قرآن خطیب به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده: **وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ؛³** و ما قرآن را بر تو ای پیامبر نازل کردیم تا تو برای مردم بیان کنی آنچه را که برای ایشان نازل

¹. سوره اسراء، آیه 78.

². سوره نجم، آیه 4.

³. سوره نحل، آیه 44.

شده است.

البته آیات دیگری هم هست که مخاطبش تنها پیامبر صلی الله علیه و آله است و برای ما نیست. مانند: «کهیصص»، «الم» و «حم».

پیامبر صلی الله علیه و آله آنچه را از این قرآن و از این ذکر حکیم برای ما مردم آمده، بیان می فرمود. بیان آن حضرت، حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله نامیده می شود.

این وحی دوم را ما «وحی بیانی» می نامیم که با همان وحی اول - وحی قرآنی - نازل می شده. مثلاً در روز غدیر خم، همزمان با نزول آیه:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ¹

ای پیامبر! آنچه را که از جانب پروردگارت بر تو نازل شده به مردم برسان، و اگر این کار را نکنی، رسالت او را به مردم نرسانده ای.

وحی بیانی آمده است: (فی علی). یعنی:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلِيٍّ²
یعنی: ای پیامبر آنچه را که درباره علی بر تو نازل شده به مردم برسان.

بنابراین، (فی علی)، حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله است، که منشأ آن وحی بیانی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است. تعیین رکعات نماز هم، چنین بوده است. و خود این وحی بیانی، منشأ حدیث خاتم الانبیاء است. منشأ حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله، وحی خدا است، چنانکه باری تعالی می فرماید:

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى³

این پیامبر از روی هوای نفس سخن نمی گوید، بلکه هر چه می گوید همان وحی خداوند است که بر او نازل می شود.

محکمتر از این نیز می فرماید:

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ

¹. سوره مائده، آیه 67.

². بحار الانوار، ج 37، ص 155 و 189.

³. سوره نجم، آیه 4.

ثُمَّ لَقَطْنَا مِنْهُ الْفُتُورَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِيزِينَ¹؛

یعنی اگر پیامبر ما، از خودش چیزی بگوید و به ما نسبت بدهد، مانعش خواهیم شد و رگ قلبش را خواهیم برید و کسی از شما هم نمی‌تواند از این امر جلوگیری کند.

در این وحی بیانی که بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل می‌شده، آن اموری که مخالف هوای نفس سیاستمداران، زورمندان و خلفای چون معاویه و یزید بوده، آمده است؛ برای مثال، در قرآن آمده است:
وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ؛²
و درختی که در قرآن مورد لعنت و نفرین قرار گرفته است.

تفسیرها را بخوانید. مفسران، حدیث آورده‌اند که شجره ملعونه، بنی‌امیه‌اند.³

اگر در قرآن ذکر می‌شد که شجره ملعونه بنی‌امیه‌اند، و از جمله آنها، آن یزیدی بود که ذریه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را قتل عام کرد و دختران او را اسیر کرد، آن یزیدی که سه روز، مدینه را بر سربازانش مباح کرد که هر چه می‌خواهند بکنند⁴ و در مسجد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خون صحابه پیامبر جاری شد،⁵ آن یزیدی که لشکریانش رو به کعبه می‌ایستادند و نماز می‌خواندند و بعد، کعبه را به منجذیق⁶ می‌بستند و می‌گفتند: **اجْتَعَتِ الطَّاعَةُ وَ الْحُرْمَةُ وَ غَلَبَتِ الطَّاعَةُ**

1. سوره حاقة، آیه 47.

2. سوره اسراء، آیه 60.

3. تفسیر الدر المنثور، سیوطی، ج 4، ص 191.

4. تاریخ طبری، ج 7، ص 11؛ ابن اثیر، ج 3، ص 47؛ ابن کثیر ج 8، ص 220؛ یعقوبی ج 2، ص 251.

5. تاریخ ابن کثیر، ج 6، ص 234.

6. منجذیق: وسیله‌ای بوده است که با آن گلوله‌های بزرگی که مجموعه‌ای از سنگ و پارچه آلوده به نفت بوده، به طرف دشمن یا به ساختمانی که دشمن در آن بوده، پرتاب می‌کردند تا بسوزد و ویران شود.

الحرمة¹؛ در اینجا اطاعت از خلیفه با حرمت خانه خدا تزام دارد و قابل جمع شدن با هم نیستند، اما اطاعت از خلیفه بر حرمت کعبه و خانه خدا، مقدم است.

بنابر این حالت، اگر در قرآن چیزهایی وجود داشت که مخالف سیاست و حکومت یزید بود، یزید نیز همان کار زورمندان سابق را می‌کرد، در این صورت قرآن دچار تحریف و کتمان می‌شد. آیات قرآن را هتک می‌کردند، تحریف می‌کردند، کتمان می‌کردند و قرآن، دیگر از حجیت می‌افتاد.

باری تعالی می‌فرماید:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ؛²

ما قرآن را نازل کردیم و ما خود آن را حفظ می‌کنیم. خداوند، این کتاب آسمانی را که باید تا ابد بماند و حجت بر خلق باشد، بدین طریق حفظ کرد که آنچه را که صراحتاً مخالف هوای نفس زورمندان و خلفا بود، در این قرآن نیاورد، بلکه در حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به امت تبلیغ شد.

در سوره تحریم، خطاب به دو بانوی پیامبر (عایشه و حفصه)³ شده و فرموده است:

إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَ إِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ؛⁴

یعنی: مگر اینکه شما دو بانوی پیامبر، به درگاه خدا توبه کنید، زیرا دلهای شما از حق منحرف گشته، و چنانچه علیه پیامبر پشت به پشت هم دهید. [در اینجا، باری تعالی، لشکرکشی می‌کند و می‌فرماید: [بدانید که خداوند و جبرئیل و ملائکه و فرد صالح از مؤمنین، سرپرست و پشتیبان او هستند. مقصود از «صالح

¹. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 251-252.

². سوره حجر، آیه 9.

³. تفسیر طبری، ج 28، ص 104-105؛ صحیح بخاری، ج 3، ص 137 و 138 و ج 4، ص 22؛ صحیح مسلم، کتاب الطلاق، ج 2، 1108-1111، حدیث 31-34؛ مسند احمد، ج 1، ص 48.

⁴. سوره تحریم، آیه 4.

المؤمنين»، علی بن ابیطالب علیه السلام است.¹
و در آخر همین سوره، خداوند درباره این داستان مثلاً
می‌زند و می‌فرماید:

قَدْ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ
لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا
فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا؛²

خداوند برای کافران، زن نوح و زن لوط را مثال
آورد که بانوی دو بنده صالح خدا بودند و به آن دو
خیانت کردند و آن دو بنده صالح خدا نتوانستند آن
دو بانو را از بازخواست خدا برهانند.

آیا این دو بانوی پیامبر، عایشه و حفصه، در خانه
پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چه کرده بودند که آیاتی به
این شدت نازل شد؟ در کتاب السقیفة داستان آن آمده
است.³

معلوم می‌شود در خانه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خبرهائی
بوده؛ و آیا داستان رم دادن شتر پیامبر در واقعه
عقبه به این جاها ارتباط داشته؟

ابن حزم – که از بزرگان علمای مکتب خلفا است – در
کتاب المحلی⁴ جزو کسانی که شتر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را
رم دادند، نام ابو بکر و عمر و عثمان را می‌برد.
اینگونه داستانها در حدیث آمده و در قرآن ذکر نشده
است تا قرآن محفوظ بماند. داستانهای در زمان پیامبر
صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده که اگر در قرآن می‌آمد،
نمی‌گذاشتند قرآن سالم بماند.

پس خداوند، قرآن را بدین ترتیب حفظ کرد که شریعت
خاتم الانبیاء را، در دو وحی (به تعبیر من) نازل
کرد: الف) وحی قرآنی؛ ب) وحی بیانی. هر دو وحی نیز
از نزد خداوند نازل شده است.

حالا با این بیان، معنای بعضی از احادیث را هم
می‌توانیم بفهمیم که مثلاً منظور از اینکه نام علی

1. تفسیر الدر المنثور، سیوطی، ج 6، ص 244.

2. سوره تحریم، آیه 10.

3. کتاب سقیفه از همین مؤلف، که منتشر شده است.

4. المحلی ج 11، ص 224.

عليه السلام در وحی بوده، چیست. چنانکه در آیه: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - فِي عَلِيٍّ - وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»، عبارت «في علي» از جانب خدا با وحی بیانی نازل شده است.

مرحوم حاجی نوری کتابی دارد به نام فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الأرباب. احسان الهی ظهیرهم کتابی نوشته به نام الشیعه و القرآن.

حاجی نوری در باب اول تا دهم کتابش، آنچه روایت در مکتب خلفا بوده است که از آنها می‌توانسته استفاده کند که قرآن تحریف شده، آورده و در باب یازدهم و دوازدهم، چنین روایتهایی را از مکتب اهل البیت علیهم السلام آورده است.

احسان الهی ظهیر در کتاب الشیعه و القرآن، فقط روایتهایی را که حاجی نوری از مکتب اهل بیت علیهم السلام آورده، ذکر کرده است، و روایتهایی که از مکتب خلفا آورده، اسقاط کرده. مهمترین سبب کشتار شیعیان پاکستان به دست وهابیه‌های این کشور تا به امروز، این دو کتاب است.

سه جلد کتاب در جواب احسان الهی ظهیر و حاجی نوری نوشته‌ام که:

جلد اولش به نام بحوث تمهیدیه است، و در آن بیان اصطلاحات قرآنی است که امروزه از دست ما رفته و تا آن اصطلاحات را نفهمیم، روایتی را که آن اصطلاحات را دارد، نمی‌فهمیم.

در جلد دوم، تمام احادیثی که در مکتب خلفا درباره تحریف قرآن آمده، در هشتصد صفحه بررسی و پاسخ داده شده است.

و جلد سوم آن، القرآن الکریم و روایات مدرسه اهل البیت علیهم السلام است که در آن تمام روایاتی که حاجی نوری از مکتب اهل بیت علیهم السلام آورده و به آنها استناد کرده که الفاظ قرآن - العیاذ باللّه - تحریف، یا کم و یا زیاد شده، از لحاظ متن و سند بررسی شده و به توفیق الهی ثابت گردیده که سند هر حدیث چه اشکالی دارد و مراد از متن حدیث چیست.

در آن بحثها معلوم می‌شود که قسمتی از مشکل، به دلیل نفهمیدن بعضی اصطلاحات قرآنی در روایات است و قسمتی دیگر به سبب اشکال در سند حدیث است.

بنابراین، شریعت اسلام با دو وحی نازل می‌شده است: وحی قرآنی و وحی بیانی که با وحی قرآنی تنها، و بدون وحی بیانی، ما به شرایع اسلامی (همچون نماز، روزه، حج) نمی‌توانیم برسیم. این، فرق بین شریعت خاتم الأنبیاء و سایر شرایع است. چرا که در سایر شرایع، همه شرایع پیامبران، در کتابهای آسمانی شان بوده (و کتابهای آسمانی آنها تحریف شده) اما در شریعت اسلام – چون بنا بوده این شریعت تا ابد بماند – اصول شریعت در کتاب آسمانی و وحی قرآنی است و شرح و بیانش در حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است که منشأش وحی بیانی می‌باشد.

سرگذشت حدیث پیامبر

اینک بررسی نمایم پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، با حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چه کردند. آیا آنها هم همان کارهایی را کردند که زورمندان امتهای گذشته با اصل کتاب آسمانی خود می‌کردند؟

در این امت، زورمندان (یعنی خلفایی که حدیث پیامبر، مخالف با هوای نفسشان بود، مانند معاویه و یزید)، حدیث پیامبر را در عمل تحمل نکردند و با آن به مقابله برخاستند.

اگر بخواهیم شواهد همه مصادر را بگوییم محتاج به نوشتن چندین کتاب است.¹ اینک به چند مورد اکتفا می‌نمایم.

الف) در مسند احمد و سنن دارمی و بعضی کتابهای دیگر، از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت کرده‌اند که گفت: قریش (یعنی مهاجران) به من گفتند: **تَكْتَبُ كُلَّ مَا تَسْمَعُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَرَسُولِ اللَّهِ بِشَرِّ يَتَكَلَّمُ فِي الْغَضَبِ وَالرِّضَا؟...؛²**

آیا شما هر چه از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌شنوی، می‌نویسی؟ در حالی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هم بشری است مانند همه افراد بشر، و در حال غضب یا در حال رضا، حرف می‌زند؟...»

یعنی مثلاً پیامبر، يك جايي از ابوذر خوشش آمده،

¹ در این باره به کتابهای احادیث أم المؤمنین عائشة در 2 جلد و عبدالله بن سبا در 2 جلد و صد و پنجاه صحابی ساختگی در سه جلد، از همین مؤلف مراجعه کنید.

² سنن أبی‌داود، ج 2، ص 176؛ مستدرک الحاکم، ج 1، ص 106.

می‌گوید:
مَا أَظَلَّتِ الْخُضْرَاءُ وَ لَا أَقَلَّتِ الْغُبْرَاءُ مِنْ ذِي لَهْجَةٍ أُصْدَقَ مِنْ أَبِيذَرٍّ؛¹

آسمان سبز، بر راستگوتر از اباذر سایه نیافکننده و زمین خاکی بر روی خود، راستگوتر از اباذر، بر نداشته است.

جایی دیگر هم از عمار خوشش آمده، فرموده:
عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ؛²

عمار همواره با حق است، در کنار حق است. در یک قضیه‌ای هم پیامبر از حَکَم بن ابوالعاص بدش آمده، لعنتش کرده! آن وقت، این چه کاری است که شما همه اینها را می‌نویسی؟

بنابراین قریش در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هم، صحابه را از نوشتن حدیث پیامبر نهی می‌کردند.³ عبدالله بن عمرو بن عاص می‌گوید: اعتراض قریش را به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کردم فرمود:

أَكْتُبُ، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا خَرَجَ مِنْ فِيٍّ إِلَّا حَقٌّ؛⁴
بنویس! بخدا سوگند از دو لب من، جز حق بیرون نمی‌آید. پس منع نشر حدیث از زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شروع شده است.

(پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در مرض وفاتش گفت:
أَتُونِي بِدَوَاةٍ وَ قِرْطَاسٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ؛⁵

برای من دوات و کاغذی بیاورید تا برای شما وصیتی را بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید. واقعا عجیب است. برای هیچ پیامبری این پیشامد، روی نداده است. عمر در آنجا شعاری داد که 133 سال

¹. مسند احمد، ج 5، ص 197؛ مستدرک الحاکم، ج 3، ص 342 و 344.

². کنز العمال، ج 13، ص 539.

³. برای اطلاع بیشتر رک: علوم حدیث، شماره 5، ص 8، مقاله «منع تدوین حدیث»، محمد علی مهدوی راد.

⁴. سنن ابداود، ج 2، ص 176؛ مستدرک الحاکم، ج 1، ص 106.

⁵. صحیح مسلم، ج 5، ص 76؛ صحیح البخاری، ج 1، ص 54؛ مسند احمد، ج 1، ص 355.

مانند.¹ او گفت: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»² کتاب خدا ما را بس است.»

پس از درخواست پیامبر، بین صحابه، سر و صدا شد. خواستند بروند قلم و دوات بیاورند، عمر دید الآن می‌آورند و آنچه پیامبر می‌خواهد نوشته می‌شود؛ گفت: «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرَ»³ این مرد هذیان می‌گوید.»

این خود، جنگ با حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است! بعضی از حاضرین صحابه گفتند: برویم و بیاوریم، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «أَوْ بَعْدَ مَاذَا؟...» پس از چه؟ پس از چنین حرف و حدیثی؟

کسی که در روی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بگوید: «او هذیان می‌گوید» - العیاذ باللّه - بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌تواند سه چهار تا از آن شهود کذابی برای اثبات حرف ناشایست خود بیاورد. در صحیح بخاری آمده است که عمر گفت:

«حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» بعضی از صحابه خواستند قلم و کاغذ بیاورند تا وصیت‌نامه نوشته شود، در اینجا گفتند یکی از حاضرین گفت: «إِنَّ الرَّجُلَ لِيُهْجِرَ» و معلوم است آن کسی که مخالف نوشتن وصیت پیامبر بود این حرف را زده است و او کسی جز عمر نبود! تا شهادت بدهند که فرمایش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در حال احتضار بوده و هذیان می‌گفته و چنان چیزی نگفته و ننوشته است. این بود که رسول خدا فرمود:

قَوْمُوا عَنِّي، لَا يَنْبَغِي عِنْدَ نَبِيِّ تَنَازُعٌ؛⁴ برخیزید و از نزد من بروید که شایسته نیست نزد پیامبری، جدال و دعوا کردن. واقعا دردآور است. بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در

1. تا اینکه در سال 143 هجری به دستور ابوجعفر منصور، نوشتن حدیث پیامبر شروع شد.

2. صحیح بخاری، ج 7، ص 9.

3. با تفاوتی در الفاظ: صحیح بخاری، ج 4، ص 31؛ صحیح مسلم، ج 2، ص 16؛ مسند احمد، ج 1، ص 355؛ تاریخ الطبری، ج 3، ص 193؛ کامل ابن الاثیر، ج 2، ص 320.

4. صحیح بخاری، باب جوائز الوفد من کتاب الجهاد، ج 2، ص 120 و نیز ج 2، ص 136؛ صحیح مسلم، ج 5، ص 75؛ مسند احمد، تحقیق احمد شاکر، حدیث 195؛ طبقات ابن سعد، ج 2، ص 244، ط بیروت؛ طبری، ج 3، ص 193.

احوال ابوبکر، در تذکرة الحفاظ ذہبی هست کہ بعد از اینکہ با ابوبکر بیعت شد، گفت:

لَا تُحَدِّثُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ، وَ إِذَا سُئِلْتُمْ عَنْهُ، قُولُوا بَيِّنَاتٍ وَ بَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ، أَجِدُوا مَا أَحَلَّهُ وَ حَرَّمُوا مَا حَرَّمَهُ؛¹

از پیامبر حدیث روایت نکنید هر چه از شما سؤال شود بگویید بین ما و شما کتاب خدا هست هر چه را حلال فرموده حلال بدانید و هر چه را تحریم نموده حرام بدانید.

این، سیاست مکتب خلفا است. چاره دیگری هم نداشتند زیرا اگر احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله بود، آنها دیگر نمی توانستند خلافت کنند. در نتیجه باید از نشر حدیث جلوگیری می کردند.

نکته ای که ناگفته ماند، اینکہ پیامبر صلی الله علیه و آله هر آیه ای که نازل می شد، به هر کس که آن را تبلیغ می فرمود، بیانی را هم که از جانب خدا درباره آن آیه بر او وحی شده بود برای وی بیان می فرمود و بدین سان تبلیغ را کامل می کرد. تبلیغ پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله، ناقص نبوده است. اگر می فرمود: **«أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ؛²** به هنگام زوال خورشید، نماز را بجای آور.» این با وحی قرآنی آمده بود. همراه با این وحی قرآنی، جبرئیل بیان می کرد که نحوه اقامه نماز چنین است. این سخن از سخنهای مهمی است که گره های را در شناخت حدیث، باز می کند.

ابن مسعود می گوید: «هفتاد سوره از دهان پیامبر صلی الله علیه و آله فرا گرفتیم.»³ مثلاً وقتی آیه نازل می شد که: **وَ الشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ،** پیامبر صلی الله علیه و آله به او می فرمود که اینها بنیامیه هستند.

بدین گونه، مصاحف صحابه، همراه با بیانی که از پیامبر صلی الله علیه و آله در تفسیر قرآن و درباره هر آیه شنیده بودند، نوشته می شد.

¹. تذکرة الحفاظ، ج 1، ص 5.

². سوره اسراء، آیه 78.

³. مصاحف ابن ابی داود، ج 1، ص 15.

ابن مسعود، آنچه از بیان آیات، از پیامبر شنیده بود، نوشته بود و آن صحابی دیگر، در مصحف دیگری آنچه درباره سوره‌های دیگر شنیده بود، نوشته بود. در مسند احمد، آمده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در مسجد، **كَانَ يُعَلِّمُنَا عَشْرَ آيَاتٍ، عَشْرَ آيَاتٍ؛** یعنی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ده آیه ده آیه به ما تعلیم می‌کرد. **لَا نَتَعَدَّاهَا حَتَّى نَعْلَمَ مَا فِيهَا مِنَ الْعِلْمِ وَالْعَمَلِ؛**¹ از آن ده آیه نمی‌گذشتیم مگر زمانی که علم و عمل آن آیات را به خوبی یاد گرفته باشیم. مثلاً اگر از داستان پیامبران ذکری شده بود، داستان آن پیامبر را می‌گفت؛ یا اگر آیه مربوط به قیامت بود، این را که روز قیامت چگونه است، بیان می‌فرمود. اگر درباره احکامی مانند وضو و نماز و تیمم بود، عمل را یاد می‌داد. پس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هیچ آیه قرآنی را تبلیغ نفرموده، مگر آنکه وحی بیانی هم با آن بوده است و همراه آن به امت، ابلاغ شده است.

وحی بیانی، همان حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای ماست. این وحیهای بیانی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، مخالف با سیاست خلفا بوده است. به عنوان نمونه، در باب آیه **«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ؛** ای مؤمنان صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید»، در صحیح بخاری آمده است که منظور، ابوبکر و عمر بودند.²

خوب، این با سیاست خلفا درست در نمی‌آمد؛ از این نمونه‌ها بسیار است، یکی دو تا هم نیست. در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، دو گونه نوشته قرآنی وجود داشت: یکی آنچه که صحابه خودشان هر چه که می‌شنیدند - از قرآن و تفسیر آن - به اختیار خود می‌نوشتند؛ دیگری آنچه که پیامبر دستور می‌داد می‌نوشتند. بدین ترتیب که آنچه بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل می‌شد، آن حضرت هر يك از صحابه نویسند را که در دسترس بود، می‌طلبیدند و آنها آن

¹. مسند احمد، ج 5، ص 410؛ تفسیر الطبری، ج 1، ص 27؛ کنز العمال، ج 2، ص 346؛ بحار الانوار، ج 92، ص 106. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: القرآن الکریم و روایات المدرستین، السید مرتضی العسکری، شركة التوحيد للنشر، تهران، ج 1، ص 157.

². صحیح بخاری، طبع البغداد، ج 4، حدیث 4109 و ج 6، حدیث 6872، در شأن نزول این آیه سوره حجرات، آیه 2.

وحی قرآنی و وحی بیانی (هر دو) را بر روی هر چه که نزدشان بوده است (مثل: تخته و کاغذ و کتف گوسفند و پوست و غیره)، می‌نوشتند.

من تا 29 نویسنده وحی در تاریخ نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دیده‌ام؛¹ نه اینکه اینها کُتَّاب باشند، یعنی هر يك کاتب خاص پیامبر بوده باشند. خیر. کاتب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله غیر از علی علیه‌السلام کس دیگری نبوده است. بلکه اینها کسانی بودند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آنها را برای نوشتن وحی می‌طلبید و هر کدام از آنها آنجا حاضر بود، برای رسول خدا می‌نوشت. وحی الهی، گاهی روی تخته یا کاغذ نوشته می‌شد، گاهی روی پوست، گاهی روی کتف گوسفند و گاو و شتر. این نوشته‌ها در خانه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام وصیت کرد که وقتی از کفن و دفن من فارغ شدی، اینها را جمع‌آوری کن.²

جمع کردن آنها هم این طور بود که حضرت امیر علیه‌السلام تخته‌ها و پوستها را سوراخ می‌کرد و از میانشان نخ می‌دوانید. ایشان این کار را از صبح چهارشنبه شروع کرد (چون تجهیز پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله تا شب چهارشنبه طول کشید) و صبح جمعه به اتمام رساند. سپس با کمک قنبر، این مصحفی را که در آن، تمام قرآن و تمام وحی بیانی بود، به مسجد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برد.

با در دسترس بودن چنین مصحفی، دیگر امکان نداشت ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و ... خلیفه بشوند.

خلفا رو به روی امیرالمؤمنین علیه‌السلام ایستادند و گفتند: «ما قرآن گردآورده تو را لازم نداریم، ما قرآن داریم.»

راست هم می‌گفتند و قرآن (بدون وحی بیان) را

¹. عیون الاثر، ج 2، ص 191.

². بحارالانوار، ج 92، ص 48 و 52، به نقل از تفسیر قمی، ص 745؛ عمدة القاری، ج 20، ص 16؛ فتح الباری، ج 10، ص 386؛ مناقب ابن شهر آشوب ج 2، ص 41؛ الاتقان لسیوطی، ج 1، ص 59.

داشتند. حضرت فرمود: «دیگر این قرآن را نمی‌بینید.»¹ و آن قرآن، الان نزد حجت بن الحسن (عج) است. و این، همان کتابی است که در احادیث آمده است وقتی حضرت حجت (عج) ظاهر می‌شود، می‌دهد تا اصحابش – که ایرانی‌اند – آن را در مسجد کوفه درس بدهند. (البته ناگفته نماند که از زمان شیخ طوسی تا امروز هم، علما و فقهای نجف، ایرانی بوده‌اند.) کتاب جدیدی که روایات ما می‌گویند حضرت حجت (عج) می‌آورد، این قرآن است.

حال ببینیم که با حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چه کردند. ابوبکر دستور داد تا قرآن را مجرد از وحی بیانی بنویسند. این جمع‌آوری، در زمان ابوبکر شروع شد و در زمان عمر، تمام شد. عمر، آن قرآن را نزد حفصه گذاشت² و شروع کرد به منع کردن از نشر حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله.

عمر با حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چه کرد؟

اولاً: منع روایت کردن حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

به عنوان مثال، سه صحابی (به نامهای عبدالله بن مسعود، ابودرداء و ابو مسعود انصاری) که در خارج مدینه به خلاف میل خلیفه، حدیث روایت می‌کردند، آنها را به مدینه جلب کرد و از این شهر ممنوع‌الخروج نمود و تا پایان عمر خویش اجازه نداد از مدینه خارج شوند.³

در مقدمه سنن ابن ماجه آمده که:

قرظة⁴ بن کعب می‌گوید: عمر، ما را به عنوان کارگزاران دولتی در کوفه تعیین کرد و با ما تا بیرون

¹. تفسیر الشهرستانی، المقدمة، الورقة، 15 أ.

². المصاحف، ج 1، ص 9؛ کنز العمال، ج 2، ص 362-263؛ منتخب الكنز، بهامش مسند احمد، ج 2، ص 44؛ فتح الباری، ج 10، ص 390.

³. تذكرة الحفاظ ذهبي، ج 1، ص 7؛ شرف اصحاب الحديث خطیب بغدادی، ص 87؛ تاریخ ابن عساکر، تحقیق سکینه الشهابی، ج 31، ص 280.

⁴. قرظة بن کعب الانصاری خزرجی، از صحابیان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است در غزوه احد، و غزوات پس از آن شرکت داشت. یکی از ده نفری است که عمر، ایشان را به همراه عمار یاسر به هنگام خلافت خود به کوفه فرستاد. در فتح ری که به سال 23 هجری صورت گرفت، حضور داشت و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام هنگامی که از کوفه به بصره در جنگ جمل حرکت کرد، قرظة را به عنوان والی کوفه قرار داد و عاقبت به هنگام خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از دنیا رفت. به نقل از اسد الغابه، ج 4، ص 203.

مدینه آمد. گفت: «می‌دانید برای چه شما را بدرقه کردم؟» گفتیم: «برای اینکه ما صحابی پیغمبریم.» گفت: «و إن مع ذلك حاجة إنكم تأتون أهل قريّة، لهم دوي بالقرآن كدوي الذحل لا تشغلهم حديث رسول الله؛¹ علاوه بر این، مرا هدف دیگری هم هست و آن اینکه شما به شهری می‌روید که مردم آنجا صدای قرآن خواندنشان مانند صدای زنبوران عسل در کندوست. آنها را با روایت کردن حدیث رسول خدا مشغول نکنید.» نوشته‌اند که از قرطبه درباره حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌پرسیدند، می‌گفت: «عمر، نهدمان کرده است.»²

این نهی کردن عمر (که من در جلد اول و دوم معالم المدرستین درباره آن مطالبی نوشته‌ام و در سیره عمر بن الخطاب در تاریخ طبری هم آمده) تا به حدی رسید که اباحصین می‌گوید: عمر، هر کسی را که به عنوان والی به جایی می‌فرستاد، همراه او تا بیرون مدینه می‌رفت و به او سفارش می‌کرد که مبادا از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حدیث روایت کند و می‌گفت که من در ثواب این کار با شما شریکم!³

ثانیا: منع پرسش از تفسیر قرآن

عمر فقط به چند نفری در مدینه اجازه داد تا حدیث روایت کنند. این چند نفر، عبارت بودند از:

1. أم المؤمنین عایشه⁴
2. كعب الأحبار يهودی: كعب الأحبار همان کسی است که وقتی بیت‌المقدس فتح شد، از ین به مدینه آمد و اظهار اسلام کرد و می‌خواست به بیت‌المقدس برود. عمر، او را

¹ سنن ابن ماجه، المقدمة، باب التوقی فی الحدیث عن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله، ج 1، ص 12.

² مستدرک الحاکم، ج 1، ص 102.

³ تاریخ طبری، طبع اروپا، ج 5، ص 2741.

⁴ طبقات ابن سعد، ج 8، ص 375. همچنین رجوع کنید به جلد دوم از کتاب احادیث أم المؤمنین عائشه، که من در آغاز ثابت کرده‌ام که کسی در تاریخ اسلام به قدر او بر پیامبر خدا دروغ نبسته و کسی به قدر او درباره سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خلاف واقع نگفته است و متأسفانه همگان - غیر از پیروان مکتب أهل بیت علیهم‌السلام - سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را از احادیث عایشه می‌گیرند.

در مدینه نگه داشت و سخنران رسمی دربار خلافت شد.¹
3. تیمم داری: تیمم داری کسی است که از راهبان نصارا بود، او سخنگوی رسمی قبل از نماز جمعه شده بود.²

1. أبواسحاق كعب بن ماتع ملقب به كعب الأحبار یا كعب الخیر، اصلاً یهودی بود و از بزرگان علمای یهود به شمار می‌رفت. ابن سعد، ج 7، ق 2، ص 156 ابتدا در یمن بود و در هماغجا در زمان ابوبکر اسلام آورد. به هنگام خلافت عمر به مدینه آمد تا از آنجا به بیت‌المقدس برود و در آنجا ساکن شود. لکن به اصرار عمر در مدینه ماند. او همیشه از تورات به عنوان «کتاب خدا» نام می‌برد با اینکه در آن روز بنا به صریح قرآن کریم (سوره بقره، آیه 75، 159) تورات تحریف شده و دیگر، کتاب آسمانی خالص نبود. در زمان عثمان وقتی که کار حکومت دگرگون شد، کعب از مدینه به شام رفت و به معاویه پیوست.

کعب الأحبار، کوششی تام داشت تا اخبار یهود را در میان مسلمانان نشر نماید و متأسفانه در این کار موفق شد و دروغهای وی درباره مدح و ثنای اهل کتاب و قبله آنها بیت‌المقدس، و تفسیر آیات قرآن کریم به کتب تفسیر و حدیث و تاریخ اسلامی مانند تفسیر طبری، تفسیر الدر المنثور سیوطی، تفسیر قرطبی، تاریخ ابن کثیر و نظایر آن راه یافت.

کعب شاگردانی هم تربیت کرد تا در انتشار یهودیت او را یاری دهند از جمله این شاگردان عبدالله بن عمرو بن عاص و ابوهریره ذؤسی است. عمرو عثمان و معاویه در ترویج کتب کعب بسیار کوشیدند و بدین منظور پیوسته از او در زمینه مبدأ خلق و قضایای معاد و تفسیر قرآن سؤال می‌کردند. سرانجام کعب در سال 35 هجری. در سن 104 سالگی در شام وفات یافت. برای آشنایی تفصیلی با کعب الأحبار رجوع کنید به: نقش ائمه در احیاء دین، ج 6، ص 103-122.

2. أبو رقیة تیمم بن أوس بن خارجة الداری، اصلاً نصرانی بود، در سال نهم از هجرت، به مدینه آمد و مسلمان شد. صحیح مسلم، ج 8، ص 204 راهب اهل فلسطین و عابد مردم آنجا بود. (الاصابة فی تمییز الصحابة، ج 1، ص 186، ترجمه شماره 827) و از علما و دانایان به تورات و انجیل به شمار می‌رفت. (تهذیب التهذیب، ج 1، ص 511 چاپ اول حیدرآباد) بنا به روایت صحیح بخاری (کتاب الوصایا، ج 4، ص 13 و 14، چاپ عبدالمعین) سبب مسلمان شدن تیمم داری آن بود که به هنگام سفری تجاری، با عدی بن بدهاء و مردی از بنی‌سهم، همراه می‌شود و در راه مرد سهمی درمی‌گذرد و اموالش را به این دو می‌سپرد تا به خانواده‌اش بازگردانند و صورت اموال خود را نیز بخیر از آن دو در میان کالاها می‌گذارد. این دو خیانت می‌کنند و بهترین اموال مرد سهمی و از جمله جام نقره‌ای طلاکاری شده‌ای را که سیصد مثقال طلا در آن به کار رفته بود برای خود برمی‌دارند و به هنگامی که ورثه مرد متوجه می‌شوند، این دو به دروغ در حضور پیامبر قسم می‌خورند که از این امر بی‌خبرند. بالآخره حقیقت آشکار می‌گردد و آیات 106 و 107، سوره مائده در قذف تیمم داری و عدی بن بدهاء نازل می‌شود و آنها به خیانت خویش اعتراف می‌کنند. در این مرحله پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حکم کردند که آن دو باید جام یا پول آن را به ورثه مرد سهمی بازگردانند. سپس به تیمم فرمودند: «وای بر تو ای تیمم! اسلام بیاور تا خداوند از تو درگذرد» و بدین ترتیب، تیمم، مسلمان می‌شود.

در عصر خلافت عمر بن الخطاب، تیمم داری مورد عنایت ویژه وی قرار گرفت. عمر او را «خیر أهل المدینة؛ بهترین فرد مدینه» (الاصابة، ج 3، ص 473، چاپ 1358 قاهره) و «بهترین مؤمن» (سیر اعلام النبلاء، ج 2، ص 446، چاپ بیروت 1401) نامید. و بدو مأموریت داد که در روز جمعه هر هفته به عنوان خطیب قبل از نماز جمعه، برای عموم مسلمانان مدینه سخنرانی کند.

در زمان حکومت عثمان، تیمم داری موظف شد تا هفته‌ای دو روز به این کار بپردازد. (تهذیب تاریخ ابن عساکر، ج 3، ص 360) خلیفه ثانی، تیمم داری را ملحق به اهل بدر کرد و او در کنار پیشقدمان و بزرگان اسلام قرار گرفت و از بیت المال به او، پنج هزار درهم اختصاص یافت. (فتوح البلدان، ص 556، چاپ مصر)

هنگامی که عمر دستور داد تا نمازهای مستحب و نافله ماه رمضان به جماعت خوانده شود سال 14 هجری دو نفر را به امام جماعت منصوب داشت که یکی از آنها تیمم داری بود. او با لباسی که به هزار درهم خریده بود به نماز حاضر می‌شد و بر

اینها حدیث روایت می‌کردند و کس دیگری در زمان عمر، حق حدیث روایت کردن نداشت.¹ عمر، سایر صحابیان را از نقل حدیث پیامبر، ممنوع کرده بود.

ثالثاً: منع تفسیر قرآن

این داستانی که می‌آورم، در چند کتاب اهل سنت هست.² کسی به نام صبیغ بن عِشَل تمیمی از اشراف قبیله تمیم بود که در اسکندریه، از اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که در آنجا بودند، تفسیر قرآن می‌پرسید.

عمر وعاص، عمر را خبر کرد. عمر گفت: «او را با پیک حکومتی نزد من بفرست.» وقتی صبیغ به همراه پیک به مدینه رسید، عمر، او را نشانده و با عُرْجون (خوشه خرمایی که خرمایش را کنده باشند) که نزدش بود، آنقدر به سر او زد که گفت: «یا امیر المؤمنین! حَسْبُكَ قَدْ ذَهَبَ الَّذِي كُنْتَ أَجِدُ فِي رَأْسِي؛ بس کن، آنچه را در سر خود می‌یافتم از سر من بیرون رفت.» و وقتی بلند شد، خون از سر او به دامنش و از دامن پیراهن عربی‌اش به زمین می‌چکید. برای بار دوم هم عمر، او را طلبید. این دفعه او را روی زمین خوابانید؛ صد تازیانه به پشت او زد که از پشتش خون جاری شد. دفعه سوم که او را آوردند، گفت: «یا امیر المؤمنین إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ قَتْلِي فَأَقْتُلْنِي قِتْلًا جَمِيلًا؛ اگر می‌خواهی مرا بکشی، بی‌زجر و آزار بکش!»

عمر، او را به بصره، نزد ابو موسی اشعری – والی بصره – فرستاد و به او دستور داد که مردم را از سخن گفتن با او منع کند.

این شخص به مسجد که وارد می‌شد، هر جا که می‌نشست مردم از گِردش پراکنده می‌شدند. و آنجایی که در مسجد

مسلمانان امامت می‌کرد. (تاریخ ابن عساکر، ج 10، ص 479) تمیم داری تا پایان خلافت عثمان در مدینه بود و به نشر اسرائیلیات می‌پرداخت. پس از قتل عثمان به شام فرار کرد و در سال چهارم هجری در آنجا از دنیا رفت. برای آشنایی بیشتر با تمیم داری رجوع کنید به: نقش ائمه در احیاء دین، ج 6، ص 83 – 99.

¹. البته عبدالله بن عباس نیز جزو کسانی بود که اجازه نقل حدیث و حتی تفسیر قرآن داشت. برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به: القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج 2، ص 420 – 472.

². از جمله در: الدر المنثور، ج 6، ص 111؛ سنن الدارمی، ج 1، ص 54 – 56؛ تفسیر ابن کثیر، ج 4، ص 231-232؛ تفسیر القرطبی، ج 17، ص 29.

می‌ایستاد، کسی پهلوی او نمی‌ایستاد. پس از مدتی نزد ابوموسی آمد و از حال خود شکایت کرد و از او خواست تا نزد خلیفه وساطت کند تا این منع برطرف شود. ابوموسی وساطت کرد و آزاد شد.¹ پس این چنین از نشر حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله جلوگیری کردند. از این بالاتر هم کرده‌اند. در شرح احوال قاسم بن محمد بن ابی‌بکر در طبقات ابن سعد آمده است که عمر، بالای منبر، اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را قسم داد که هر که حدیث از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نوشته، بیاورد. اصحاب نمی‌دانستند که چه نیتی دارد. از صحابه هر که حدیث از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نوشته بود، آورد. وقتی آوردند همه را جمع کرد و در آتش سوزانید.² خلیفه دوم اینگونه از نشر احادیث پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله جلوگیری کرد و فقط به سه نفر اجازه نشر حدیث داد که عبارتند از:

— عایشه

— تیم داری (که اصلاً راهب نصرانی بود)

— کعب‌الأحبار یهودی (که تظاهر به اسلام کرده بود)

به ابن عباس هم اجازه داده بود. البته دیدگاه دستگاه خلافت را در روایت حدیث پیامبر به ایشان فهمانیده بود و برای ایشان معین کرده بود که چه حرف‌هایی بزنند؛ «**إِنَّ عُمَرَ كَانَ يَقُولُ: أَقْلُوا الرِّوَايَةَ** **عَنْ رَسُولِ اللَّهِ** صلی‌الله‌علیه‌وآله **إِلَّا فِي مَا يُعْمَلُ بِهِ؛**³ عمر همواره می‌گفت: روایت کردن از رسول خدا را کم کنید مگر در امور عملی.» (مثل اینکه پیامبر چگونه وضو می‌گرفت یا چگونه نماز می‌خواند.) لذا ابن عباس غیر از تفسیر آیاتی که درباره جهنم و بهشت و اینها بود، چیز دیگری نمی‌گفت. این، رفتار عمر بود با کتابت احادیث. دیگر چیزی از احادیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نمانده بود، مگر آنهایی که نزد صحابه، در مصاحف (یعنی قرآنها با تفسیر) بود.

¹. القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج 2، ص 415-417.

². طبقات ابن سعد، ج 5، ص 140.

³. تاریخ ابن کثیر، ج 8، ص 107.

در باره جمع آوری قرآن در جلد دوم القرآن الکریم و روایات المدرستین نوشته ام که عمر، قرآنی دید که در حاشیه اش بیان پیامبر صلی الله علیه وآله است؛ آنجا را با قیچی برید و حدیث پیامبر (وحی بیانی) را جدا کرد که باقی نماند.¹

عمر که مُرد، عثمان، آن قرآن بی وحی بیانی (قرآن جمع آوری شده بی تفسیر) را از حفصه گرفت و دستور داد هفت نسخه از روی آن نوشتند و شش نسخه از آن را به مکه، یمن، دمشق، حمص، کوفه و بصره فرستاد. یک نسخه را هم نزد خود در مدینه نگاه داشت.² قرآنی را که آوردند (نسخه حفصه)، غلط املائی داشت. عثمان گفت: «فیه لحنٌ سَتَقِیْمُهُ الْعَرَبُ بِالْإِسْنَتِهَا»³ در این قرآن غلط املائی وجود دارد که عرب آن را با زبان خودش درست خواهد خواند.» معنای این جمله، درست فهمیده نشده است. «لحن» یعنی غلط املائی. مسلمانها آن غلطهای املائی را هم تا امروز در نوشتن قرآن نگاه داشته اند. این قرآنی که امروز بین مسلمانها هست، همان قرآنی است که در زمان عثمان با همان غلطهای املائی نوشته شده بود. مانند کلمه «رحمان» که به صورت «رحمن» نوشته شده، یا کلمه «بسطه» که به صورت «بسطه» نوشته شده است.⁴ اینک گفته اند عثمان قرآن را جمع کرده، من در جلد دوم القرآن الکریم و روایات المدرستین ثابت کرده ام که اشتباه است.⁵

قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله با وحی جبرئیل جمع شده است

1. کنز العمال، ج 2، ص 204، حدیث 3023، طبع دائرة المعارف العثمانیه، حیدرآباد، 1364 هجری.

2. تاریخ الاسلام ذهی، ج 2، ص 144-145.

3. الدر المنثور، ج 2، ص 246؛ کنز العمال، ج 2، ص 372؛ منتخب کنز، ج 2، ص 51، به نقل از مصاحف ابن ابی داود و مصاحف ابن ابی باری.

4. نمونه های دیگر: لَنَسْفَعْنَ بِهٖ صَوْرَتَ لَنَسْفَعًا نُّوْشِتَهٗ شَدَّ دَرِ سُوْرَهٗ عَلَقٍ، آیه 15؛ لَیْکُوْنَنَّ بِهٖ صَوْرَتَ لَیْکُوْنًا نُّوْشِتَهٗ شَدَّ دَرِ سُوْرَهٗ یُوْسُفَ، آیه 32. یا لَیْتُ بِهٖ صَوْرَتَ یَلِیْتُ نُوْشِتَهٗ شَدَّ دَرِ سُوْرَهٗ زُخْرُفَ، آیه 38. یعیسیٰ نُوْشِتَهٗ شَدَّ دَرِ سُوْرَهٗ آلِ عِمْرَانَ، آیه 55. شُرَکَآءُ بِهٖ صَوْرَتَ شُرَکُوْا نُوْشِتَهٗ شَدَّ دَرِ سُوْرَهٗ مَائِدَهٗ، آیات 110 و 116. لَشَئْءٍ بِهٖ صَوْرَتَ لَشَئْءٍ نُوْشِتَهٗ شَدَّ دَرِ سُوْرَهٗ کَهْفَ، آیه 23. بَآئِدٍ بِهٖ صَوْرَتَ بَآئِدٍ نُوْشِتَهٗ شَدَّ دَرِ سُوْرَهٗ ذَارِیَاتَ، آیه 47.

5. القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج 2، ص 71-95.

إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ... ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ؛¹
جمع کردن و خواندن قرآن برعهده ماست... سپس بیان
و توضیح آن نیز برعهده ماست.
اولین بار، قرآن را خدا در سینه پیامبر
صلی الله علیه وآله جمع کرد و هر سال، ماه رمضان، جبرئیل
با پیامبر صلی الله علیه وآله قرآنی را که نازل شده بود،
مقابلش می‌کردند و در سال وفات پیامبر
صلی الله علیه وآله دو بار بین جبرئیل و پیامبر
صلی الله علیه وآله مقابله شده است.² قرآن را در زمان
خود پیامبر صلی الله علیه وآله صدها صحابی - که خود قرآن
را از پیامبر صلی الله علیه وآله آموخته بودند - نوشته
بودند³ و هزارها نفر حفظ کرده بودند⁴ و هیچ کم و
زیاد نشده است.⁵ چیزی که هست، حدیث (یعنی وحی بیانی
یا به عبارتی تفسیر) را حذف کردند و این قرآنی که
در دست ماست، از زمان عثمان نوشته شده است؛ نه
اینکه عثمان، قرآن را جمع کرده باشد. قرآن را
پیامبر صلی الله علیه وآله و ابوبکر و عمر هم جمع
نکردند؛ قرآن را خدا جمع کرده است.
این روایتها (که جمع را به دیگران نسبت می‌دهند) همه
دروغ است و در جلد دوم القرآن الکریم و روایات
المدرستین، (باب جمع القرآن) این امر ثابت شده است.
مثلاً اینکه: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ
الْبَيْتِ،**⁶ در بیان آیات مربوط به «نساء النبی» آمده
است، حکمتی دارد و آن، این است که دانسته شود که

1. سوره قیامت، آیات 17 و 19.

2. مسند احمد، ج 6، ص 282؛ سنن ابن ماجه، ص 518، حدیث 1621؛ صحیح مسلم، ج 4، ص 1905، حدیث 98 و 99.

3. القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج 1، ص 130 - 218.

4. همان.

5. القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج 2، ص 95 - 121.

6. سوره احزاب، آیه 33: «خداوند جز این نمی‌خواهد که پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.»

خطاب: «وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرَجُ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»¹ شامل حضرت زهرا (س) نمی شود. ایشان به نص این آیه، معصومه مطهره است. و آیه یاد شده به دستور خدا در بین این آیات آورده شده است.

يك آیه و يا يك كلمه قرآن، جابه جا نشده و تغییر پیدا نکرده است. روایات تحریف را هم باید بگویم یا اصلاً صحت ندارند یا معنای آنها را نفهمیده ایم. جابه جا شدن يك كلمه قرآن، مانند این است که بگوییم چشم را می شود به جای گوش گذاشت؛ امکان ندارد؛ چون با تغییر جای آیات و کلمات، معنا تغییر می کند.

سوره های قرآنی وزن دارند، من وزنشان را درک می کنم ولی نمی توانم بیان کنم. با تغییر کلمات، وزن و معنی آنها دگرگون می شود. سوره های قرآن، مثل شعر در زمان قبل از خلیل بن احمد هستند؛ که وزن دارند اما هنوز مردم به درستی آن را تشخیص نداده اند. يك كلمه قرآن، کم و زیاد و پس و پیش نشده است، هر کلمه در جایگاه خودش بین سایر کلمات قرار گرفته و با دیگر کلمات و با کل آیه و سوره، هماهنگ است.

بنابر آنچه تا اینجا بیان شد، دستگاه خلافت، اول، احادیث را جمع کردند و سوزانیدند و پس از آن خلیفه سوم، عثمان، قرآنها را - که شامل وحی بیانی نیز بود و «مصحف» نامیده می شد - همه را جمع کرد و سوزانید. فقط يك نفر مصحفش را نداد و او عبدالله بن مسعود بود.

پس در زمان عثمان هم جمع آوری مصاحف، شدت پیدا کرد. صحابیانی که علیه عثمان قیام کرده بودند، از قرآن استفاده می کردند. عبدالله بن مسعود که «مُقَرِّء»² اهل کوفه بود، در کوفه با ولید (والی آنجا) درگیر شد. ابن مسعود، آیه: **إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا**³ را می خواند و می گفت که این آیه درباره ولید نازل

1. سوره احزاب، آیه 33: «ای زنان پیامبر ... همچون دوران جاهلیت نخستین، در میان مردم ظاهر نشوید.»

2. مقرئ، یعنی کسی که قرآن را با وحی بیانی تفسیر تعلیم می کند.

3. سوره حجرات، آیه 6: «اگر شخص فاسقی خبری را برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید.»

شده است.¹ لذا عثمان، مصاحف صحابه را گرفت و همه را سوزانید، مگر ابن مسعود که مصحفش را نداد و چه ها که بر سرش نیامد! و چه دروغها که به مصحف او نسبت ندادند. بنی‌امیه برای شکستن شخصیت ابن مسعود، دروغهایی بر او و بر مصحفش بستند؛ از جمله مثلاً می‌گفتند که در مصحف او «معوذتین» نیامده است.² این قرآنی که نزد ماست، همان قرآنی است که بر پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده و هیچ کم و زیاد و جابه‌جایی (در کلمات) ندارد. فقط کاری که کردند، وحی بیانی را از آن جدا کردند چنانچه قبلاً کتابت و روایت حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را هم منع کرده بودند.

فقط در زمان خلافت ظاهری امیر المؤمنین علیه‌السلام (سالهای 36 - 40 هجری) و زمان عمر بن عبدالعزیز (سالهای 99 - 101 هجری) کتابت حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مجاز بود.³ بعد که عمر بن عبدالعزیز را هم خود بنی‌امیه سم دادند و کشتند، دوباره نوشتن حدیث ممنوع شد، تا سال 143 هجری.⁴ **حتی احادیثی هم ساختند که پیامبر فرموده «لا تکتبوا عذی و من کتب عذی غیر القرآن فلیمحه»؛** از من روایتی ننویسید و هر کس از من چیزی غیر از قرآن را بنویسد باید آن را از بین برد.⁵

در تاریخ الخلفاء سیوطی (در احوال ابوجعفر منصور)

¹. تفسیر طبری، ج 26، ص 78؛ تفسیر سیوطی، ج 6، ص 88-92.

². الاتقان، ج 1، ص 81؛ مسند احمد، ج 5، ص 129 و نیز رجوع کنید به القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج 2، ص 104 - 106. مراد از معوذتین، دو سوره «ناس» و «فلق» می‌باشد.

درباره شأن عبدالله بن مسعود در نزد پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و بدرفتاری عثمان و بنی‌امیه با وی نیز رجوع کنید به القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج 2، ص 466 - 470 و احادیث أم المؤمنین عائشه، ج 1، ص 113 - 117، طبع پنجم، 1414 هجری.

³. سنن دارمی، مقدمه، ص 126؛ طبقات ابن سعد، ج 7، ص 447، طبع بیروت؛ مصنف عبدالرازق، ج 9، ص 337، طبع هند، 1970 م؛ اخبار اصبهان ابو نعیم، ج 1، ص 312؛ تدریب الراوی سیوطی، ص 90؛ فتح الباری، باب کتابة العلم، ج 1، ص 218.

⁴. معالم المدرستین، ج 2، ص 57، طبع اول، 1412 هجری.

⁵. صحیح مسلم، ج 4، ص 97؛ سنن دارمی، ج 1، ص 119؛ مسند احمد، ج 3، ص 12، 39 و 56.

و در تاریخ الاسلام ذهبی (در تاریخ سال 143 هجری) آمده است که اجازه نوشتن حدیث، در عصر منصور داده شد. سیره و حدیث و تفسیر و ... از آن زمان نوشته شد.¹ پس احادیث رسول خدا در مکتب خلفاء، به مدت 130 سال، سینه به سینه نقل شده است.

حدیث پیامبر در زمان خلافت علی علیه السلام و معاویه

حضرت امیر علیه السلام دو کار کرد: یک خدمت قرآنی کرد که علم «نحو» را برای حفظ قرآن وضع کرد.² کار دیگر حضرت امیر علیه السلام این بود که صحابیانی را که در کوفه بودند و تعداد آنها به 1800 نفر می‌رسید آزاد گذاشت (بلکه در بعضی مواقع تشویق کرد، مثل حدیث غدیر) تا حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را روایت کنند.³

و این احادیث صحیحی که در صحیح بخاری و مسلم و جاهای دیگر هست از زمان حضرت امیر علیه السلام است. مثلاً در صحیح مسلم آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام گفت: «أَنْتَ مِنْ نَبِيِّ بَعْدِي.»⁴

معاویه که حاکمیت پیدا کرد، دید معارف اسلام و فضای عالم اسلام، علیه اوست و احادیث در بیان فضیلت حضرت امیر علیه السلام زیاد منتشر شده است. لذا دستور داد که هیچ حدیثی در باره ابوتراب علی علیه السلام و فرزندانش نقل نشود.⁵

¹. تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص 261؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج 6، ص 6.

². طبقات النحویین، ابوالاسود، ص 59-60 و ط. الجديدة، ص 45؛ و فیات الاعیان، ج 2، ص 216؛ الهدایة و النهایة ابن کثیر، ج 8، ص 312؛ الاغانی، ج 12، ص 302 و ط. سیاسی، ج 11، ص 101، تاریخ ابن عساکر ترجمة ابوالاسود الدؤلی؛ معجم الادباء، ج 14، ص 49؛ نزهة الالباد فی طبقات الادباء، ص 5، 18-22 و 302؛ انباه الرواة قفطی، ج 1، ص 4-6، طبع قاهره، سنة 1369.

³. تاریخ ابن کثیر، ج 5، ص 210-212؛ مسند احمد، ج 1، ص 118-119 و ج 4، ص 370؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 105. نیز رجوع کنید به معالم المدرستین طبع پنجم، ج 1، ص 499-500؛ نقش ائمه در احیاء دین، ج 14، ص 188-189.

⁴. صحیح مسلم، ج 7، ص 120، باب فضائل علی بن ابی طالب. در صحیح بخاری، ج 2، ص 200، باب مناقب علی بن ابیطالب نیز همین روایت آمده است. فقط عبارت آخر آن چنین است: الا انه ليس نبی بعدی.

⁵. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید معتزلی، ج 3، ص 15-16.

حالا چه کار کردند؟ يك نمونه از تناقضهای پدید آمده در حدیث را بیان می‌کنم.¹

در روایات مکتب خلفا در تفسیر طبری و تاریخ طبری هست که وقتی آیه: **وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ**² نازل شد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور داد بنی‌عبد المطلب آمدند و به ایشان فرمود: **«أَيُّكُمْ يُؤَاوِرُنِي عَلَىٰ هَذَا الْأَمْرِ عَلَىٰ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فَيْكُمْ؟»** کدام يك از شما مرا در این امر یاری می‌کند تا برادر و وصی و خلیفه من در میان شما باشد؟» هیچ کس قبول نکرد. علی‌علیه‌السلام که در آن موقع نوجوان بود، گفت: **«أَنَا يَا نَبِيَّ اللَّهِ؛ مَنْ أَيْ رَسُولَ خَدَا.»** حضرت، او را بلند کرد و فرمود: **«إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فَيْكُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَاطِيعُوا؛** این برادر من و وصی من و خلیفه من در میان شماست. پس سخنش را بشنوید و اطاعت کنید.»

بنی‌عبدالمطلب بلند شدند و رفتند و ابوطالب را مسخره کردند که: **«قَدْ أَمَرَكَ أَنْ تَسْمَعَ لِابْنِكَ وَتُطِيعَ؛** به تو دستور داد که سخن پسرت را بشنوی و از او اطاعت کنی.»³

اما ابوهریره می‌گوید که وقتی آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ نازل شد»، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر کوه صفا بالا رفت و فرمود: **«يَا بَنِي عَبْدِمَنَافٍ! يَا بَنِي عَبْدِالمَطْلَبِ! يَا صَفِيَّةَ بِنْتَ عَبْدِالمَطْلَبِ! يَا فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ! يَا عَائِشَةَ بِنْتَ أَبِيبَكْرٍ! إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا.»**⁴

¹ و برای مطالعه نمونه‌های بیشتر به دو جلد کتاب احادیث أم المؤمنین عائشه و ترجمه‌اش نقش عایشه در تاریخ اسلام مراجعه کنید.

² سوره شعراء، آیه 214: و خويشاوندان نزديكت را انذار كن.

³ تاریخ طبری، طبع اروپا، ج 1، ص 1171 و 1172؛ و ابن عساکر، تحقیق محمودی، ج 1، ص 88؛ تاریخ ابن اثیر، ج 2، ص 222؛ شرح ابن ابی‌الدید، ج 3، ص 263. ناگفته نماند که طبری در کتاب تاریخ خود – چنانکه نقل شد – روایت را به طور کامل نقل کرده است لکن در کتاب تفسیر خود – ذیل آیه یاد شده – ضمن نقل روایت، الفاظی را که درباره وصایت و خلافت امیر المؤمنین علیه‌السلام است انداخته و به جای آن، الفاظ مبهمی – کذا و کذا – گذارده است. او سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را این چنین نقل می‌کند: «ان هذا أخي و کذا و کذا!»

⁴ یعنی: ای فرزندان عبد مناف، ای فرزندان عبدالمطلب، ای صفیه دختر عبدالمطلب، ای فاطمه دختر محمد، ای عایشه دختر ابی‌بکر، من چیزی را از جانب خدا برای شما تعهد نمی‌کنم. با اندکی تفاوت در الفاظ: سنن النسائی، ج 6، ص 247؛ مسند احمد، ج 2، ص

خود نزدیکشان گردانید و اکرامشان کنید. آنگاه آنچه را که اینگونه افراد در فضیلت عثمان روایت می‌کنند برای من بنویسید و اسم گوینده و نام پدر و خاندانش را یادآور شوید!

آنچنان این فرمان اجرا گشت و خودفروختگان و هوسرانان برای رسیدن به حطام‌دنیوی، حدیث جعل کردند که فضایل عثمان فزونی گرفت! زیرا معاویه پول و خلعت و املاک و آنچه در دست داشت، بدریغ، در این راه به کار گرفته بود. هر شخص ناشناخته و بی‌ارزش که نزد کارگزاران معاویه می‌رفت و چیزی را به عنوان حدیث در منقبت و فضیلت عثمان نقل می‌کرد، مورد توجه قرار می‌گرفت؛ نامش را می‌نوشتند و مقام و منزلتی در دستگاه حکومت می‌یافت.

پس از مدتی فرمان دیگر معاویه صادر شد که به کارگزاران خویش دستور داده بود: اینک روایات فضائل عثمان فراوان شده و در همه شهرها به گوش می‌رسد، مردم را دعوت کنید که فضایل صحابه و خلفای اولیه را روایت کنند و حدیثی در فضیلت ابوتراب نباشد مگر آنکه روایتی همانند آن را در فضل خلفای نخستین و صحابه برای من بیاورید یا ضد آن را روایت کنید.¹

ابن عرفه معروف به نَفْطَوِيَه می‌نویسد: «بیشتر احادیث دروغین که فضائل صحابه را بازگو می‌کند در ایام بنی‌امیه ساخته و پرداخته شده است آن هم به خاطر آنکه گوینده و سازنده آن به دستگاه خلافت تقرب یابد.»²

این مختصری بود از تاریخ روایت حدیث در مکتب خلفا.

حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در مکتب اهل البیت علیهم‌السلام

اما در کتب اهل البیت علیهم‌السلام. در نزد ائمه کتابی به نام جامعه وجود داشت که داستانش چنین است: آنچه بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وحی می‌شد، آخر شب، علی علیه‌السلام نزد ایشان می‌آمد و پیامبر

1. روایت مدائنی در شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج 3، ص 15-16 مندرج است.

2. همان.

صلی الله علیه و آله بر او املا می‌کرد.¹ به او فرمود: «بنویس!» عرض کرد: «آیا می‌ترسید که فراموش کنم؟» فرمود: «نه، نمی‌ترسم؛ چون از خدا خواسته‌ام که تو چیزی را فراموش نکنی؛ اما برای شریکان خودت بنویس.» عرض کرد: «شریکان من چه کسانی اند؟» حضرت صلی الله علیه و آله به امام حسن علیه السلام که طفل کوچکی بود - اشاره کرد و فرمود: «این فرزندان، اولین آنهاست.» سپس به امام حسین علیه السلام - که او هم طفل بود - اشاره کرد و فرمود: «دومی آنها این فرزندان است و نه تن از نسل او.»²

حضرت علی علیه السلام آنچه را بعد از ملاقات قبلی تا ملاقات فعلی به حضرت رسول صلی الله علیه و آله وحی می‌شد، بر روی پوست به عمل آمده شتر³ می‌نوشت که اسم این مجموعه، جامعه شد. در روایت آمده است که جامعه هفتاد ذراع⁴ بوده و هفده نفر از صحابه ائمه تا حضرت رضا علیه السلام آن را دیده‌اند.⁵ ائمه از جامعه و از مصحف علی (یعنی همان قرآنی که وحی بیانی هم داشت و نزدشان بود) برای اصحابشان⁶ روایت می‌کردند و اصحاب می‌نوشتند، تا آنکه تعداد آنها به چهار صد اصل رسید و اصول چهار صدگانه

1. در بعضی روایات دیگر آمده که شبانه‌روزی دو بار نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رفتند. الکافی. کتاب فضل العلم، ج 1، ص 64، تصحیح استاد علی اکبر غفاری؛ سنن ابن ماجه، حدیث 3708 من باب الاستئذان بکتاب الاذن.

2. بحار الانوار، ج 36، ص 232.

3. پوست شتر را وقتی به عمل می‌آوردند شبیه کاغذهای امروزی می‌شد و قابلیت نوشته شدن پیدا می‌کرد. این پوست را برای نوشته‌هایی به کار می‌بردند که می‌خواستند به مدت طولانی باقی بماند. نمونه‌هایی از این پوست در موزه آستان قدس رضوی موجود است که آیات و سوره‌های قرآنی بر روی آنها نوشته شده است.

4. کافی، ج 1، ص 239. حدیث 1؛ بمائر الدرجات، ص 151-152؛ واف، ج 2، ص 135. ذراع از سرانگشت وسطی است تا آرنج.

5. معالم المدرستین، ج 2، ص 349-359، طبع چهارم، 1412 هجری.

6. معالم المدرستین، ج 2، ص 349-345، طبع چهارم، 1412 هجری. و نیز ر.ک: فصلنامه علوم حدیث، شماره 3، ص 141، مقاله امیرمؤمنان علیه السلام قدیم‌ترین سند حدیثی، محمدصادق نجمی.

نامیده شد. شاید تعداد آنها بعدها بیشتر هم شده باشد.

اصلها کتابهای بسیار کوچکی بوده‌اند.¹ دوتای آنها الآن در دانشگاه تهران به نام اصل عصفری وجود دارد. بسیار لازم است که این «اصول اربعمائة» را حوزه‌های علمیه پیدا کنند و سرنوشت و مسیر آنها را در لابهلای کتب حدیث بیابند که در کدام کتابها از آن اصل نقل کرده‌اند. این بزرگترین خدمت است. البته باید کافی، استبصار، تهذیب و... را هم تحقیق کرد و آن هم مهم است.

اولین کسی که اصول اربعمائة را جمع‌آوری کرده، و در دست ما موجود است، شیخ کلینی (متوفای 329 هجری) است که چند اصل را در کافی گرد آورده است. کلینی، بیست سال از این شهر به آن شهر، از این ده به آن ده، از نیشابور تا بغداد رفته است و آنچه به دستش رسیده، جمع کرده است.²

دومین کسی که اصول را جمع کرده و خوب هم جمع کرده، شیخ صدوق (متوفای 381 هجری) است. ایشان بیش از دوست جلد کتاب دارد.³

بعد از ایشان هم شیخ طوسی (متوفای 460 هجری) است که از اصول، آن مقدار از اخبار فقهی را که به دستش رسیده در استبصار و تهذیب جمع کرده است.⁴ مطلب مهم، این است که علمای ما از زمان شیخ صدوق، با حدیث، دو گونه رفتار می‌کردند: رفتار با احادیث فقهی؛ رفتار با احادیث غیر فقهی. آنها با احادیث

¹ در اصطلاح محدثین مکتب اهل بیت علیهم السلام، اصل عبارت است از کتابی که حاوی روایاتی است که مصنف، آن روایات را یا خود مستقیماً از معصوم شنیده یا حداکثر با یک واسطه از معصوم نقل می‌کند و در آن، حدیثی که مصنف آن را از روی کتابی نوشته باشد، نیست. نیز رجوع کنید به معالم المدرستین، ج 3، ص 258، طبع چهارم، 1412 هجری.

² رجال نجاشی، ص 266.

³ برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به مقدمه کتاب من لایحضره الفقیه، به توضیح استاد علی‌اکبر غفاری، ج 1، ص ط.

⁴ این چهار کتاب (کافی، من لایحضره الفقیه، استبصار و تهذیب) کتب اربعه شیعه نامیده می‌شوند. و مصنفان آن (محمد بن یعقوب کلینی صاحب کافی، محمد بن علی بن حسین بابویه قمی صاحب من لایحضره الفقیه و محمد بن حسن طوسی صاحب استبصار و تهذیب) به حمدون ثلاثه اول نیز معروفند.

فقهی يك رفتار خاصی داشتند. شیخ صدوق در بیش از دو‌یست جلد از آثارش از کسانی روایت کرده است که در من لایحضره الفقیه از آنها روایت نمی‌کند؛ شیخ طوسی در تبیان خود از کسانی چون عایشه و عبدالله بن زبیر روایت می‌کند که از آنها در استبصار و تهذیب روایت نمی‌کند. فقهای ما - رضوان الله تعالی علیهم - مانند: آیت الله بروجرودی و آیت الله خویی، در احادیث فقهی، سندا و متنا تحقیقاتی کرده‌اند که بشر، بیش از آن نمی‌تواند بکند و من با بحث علمی اثبات کرده‌ام¹ که اگر کسی بخواهد به احکام اسلامی (که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده) برسد، جز آنکه به رساله‌های فقهی فقهای شیعه رجوع کند، راهی ندارد.

ولی متأسفانه در غیر احادیث فقهی، تحقیق کافی نشده است. به عنوان نمونه، شیخ طوسی، داستان «افک» را نقل می‌کند و می‌گوید درباره عایشه است و آیات، در تیره عایشه نازل شده است.

این مطلب، از تبیان شیخ طوسی به مجمع البیان رفته و ... و به تفسیر ابو الفتوح رازی و ... به تفسیر گازر، و ...

در صورتی که آیات «افک» در تیره ماریه نازل شده است از افکی که عایشه و دار و دسته‌اش به او زدند. (برای اصل داستان به کتاب نقش عائشه در تاریخ

اسلام، ج 1، ص 86 - 88 مراجعه کنید.)² اولین کسی که تا به امروز، در احادیث غیر فقهی ما تحقیق کرده، علامه شوشتی رحمه‌اللهاست که در الأخبار الدخیلة و در کتابهای دیگر³، کارهای ارزشمندی کرده است.

نیاز ما به احادیث آداب و اخلاق و عقاید، خیلی زیاد است. اما من اگر بخواهم خرابکاری‌هایی که در کتابهای غیر فقهی ما شده - نه در کتابهای فقهی -

¹. معالم المدرستین، ج 3، ص 253-365، طبع چهارم، 1412 هجری.

². نیز رجوع کنید به کتاب احادیث أم المؤمنین عایشه، ج 2، ص 99-153 و 165-185. طبع اول، 1418 هـ.

³. مانند بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة.

بگویم، محتاج به تألیفات زیاد دیگری غیر از آنچه تا حال انجام داده‌ام هستم.¹ و روایاتی نیز هست که من آنها را «روایات منتقله» نامگذاری کرده‌ام. اصل این روایات، در مکتب خلفا بوده و از آنجا به کتابهای ما، مخصوصاً به تبیان، شیخ طوسی و... منتقل شده، تا مثلاً به منتهی‌الآمال حاج شیخ عباس قمی رسیده است.² در احادیث سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هم تحقیق شایسته و کافی صورت نگرفته است. وقتی هنوز بحارالانوار در ایران چاپ نشده بود، این جانب در کاظمین بودم. تصمیم گرفتیم که یک گروه علمی تشکیل بدهیم تا بحار را تصحیح و چاپ کنیم. گروه علمی تشکیل شد؛ من بودم؛ شیخ محمد رضا شبلی (رئیس مجمع علمی عراق و از علمای شیعه) بود؛ دکتر مصطفی جواد (متخصص در لغت عرب) و دکتر صاحب زینی هم بودند.

گفتم از سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شروع کنم، به احادیثی رسیدم که امکان نداشت صحت داشته باشند؛ مثلاً اینکه زمین روی شاخ گاو است، گاو روی یک ماهی و...! راوی این چه کسی است؟ وقتی سند آن را بررسی کردم دیدم سند آن روایات ابوالحسن البکری است.³ در اینجا لازم دانستم که مصادر کتاب بحارالانوار را بررسی کنم و در این بررسی دیدم که علامه مجلسی در مصادر کتابش، از دویست و پنجاه و چند مصدر شیعه نام می‌برد و از نود و چند مصدر سنی. من دیدم علامه مجلسی می‌فرماید که ابوالحسن البکری شیعه بوده است و

¹ رجوع شود به جلد سوم القرآن الکریم و روایات المدرستین و بررسی سند روایاتی که حاجی نوری در تحریف قرآن به آنها استناد کرده است.

² برای تفصیل بیشتر بنگرید به معالم المدرستین، ج 3، ص 359 - 360، طبع چهارم، 1412 هجری و نقش ائمه در احیاء دین، ج 7 و القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج 3، ص 119 - 128.

³ احمد بن عبدالله بن محمد، از احفاد خلیفه اول ابوبکر است و در نیمه قرن سوم هجری در گذشته است. ذهی در شرح حال او می‌نویسد: «واضع القصص التي لم تكن قط» و او غیر از آن ابوالحسن البکری محمد بن محمد بن عبدالرحمن است که در سال 954 هجری وفات یافته است. برای اطلاع بیشتر از احوال ابو الحسن البکری مراجعه کنید به میزان الاعتدال، شرح حال احمد بن عبدالله رقم الترجمة 440 و لسان المیزان (رقم الترجمة 639) و اعلام زرکلی، ج 1، ص 148.

دو دلیل برای شیعه بودن او می‌آورد: یکی اینکه این حدیث را در دهه ربیع المولود «فی محضر من العلماء» می‌خوانده‌اند.¹ دلیل دوم آنکه او استاد شهید ثانی بوده است.

دلیل اول که برای ما حجت نیست. برای اینکه در محضر علماء، از سیره ابن هشام هم ممکن است برای ما مطلبی درباره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کنند. در مورد دلیل دوم هم بحث و بررسی کردم. معلوم شد این آقا استاد شهید ثانی در روایت بوده و آن هم در اجازه روایتی که سنی به شیعه، و شیعه به سنی می‌داد. باز مطالعه کردم؛ دیدم ابوالحسن البکری دو نفرند: یکی در شام بوده و یکی در مصر. یکی نامش احمد است و دیگری محمد. این روایت، مال آن مصری است که معروف است به وضاع بودن و سه کتاب دارد: یکی درباره مولد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و یکی در باب مقتل علی علیه‌السلام؛ کتابی هم درباره حضرت زهرا (س) نوشته که مطالب این کتابها از طریق بحارالانوار، به کتابهای ما تا منتهی‌الآمال منتقل شده است. پس احادیث این آقایان، در کتابهای ما این چنین وارد شده است.

در بین علمای شیعه از گذشته تا به امروز، کمتر کسی از علماء به قدر علامه مجلسی به حدیث خدمت کرده است. خدماتی را که این علماء کرده‌اند نباید کم بشماریم و ما هر چه داریم از آنها داریم چیزی که هست علمای شیعه همدیگر را احترام می‌کنند؛ اما از یکدیگر تقلید نمی‌کنند. ما تقلید نمی‌کنیم. ما در زمینه احادیث سیره، احادیث تفسیر قرآن، احادیث عقاید، احادیث اخلاق و آداب، و... محتاجیم به همان شیوه تحقیقات و کارهایی که فقهای ما در احادیث فقهی کرده‌اند. نمونه‌ای از محکم کاری، از علمای گذشته بگویم.

نمونه‌ای از دقت شیعه در نقل و ضبط حدیث

از جمله علمایی که در حدیث کار کرده‌اند و من آنها را درک کردم، مرحوم جدم خاتم المحدثین آقا میرزا محمد شریف عسکری تهرانی بود. ایشان شاگرد آیت‌الله العظمی میرزا حسن شیرازی (صاحب فتوای تحریم تنباکو) و سومین عالم سامرا بود. آقا میرزا محمد تهرانی، مستدرک بحار

¹. معلوم می‌شود در آن وقت در اصفهان، دهه ربیع المولود می‌گرفتند.

نوشته بود که فقط اجازات آن، پنج مجلد بود که مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی و مرحوم آقا سید محسن امین عاملی از کتاب اجازات ایشان در مؤلفات خود استفاده کرده اند. کتاب اجازات بچار هم چهار مجلد است. من بخشهایی از دو اجازه روایتی را در اینجا می آورم تا ببینید علمای ما در نقل و ضبط حدیث، در گذشته چگونه بودند. این دو اجازه که آنها را در جلد اول القرآن الکریم و روایات المدرستین از کتاب اجازات بحارالانوار نقل کرده ام، آنجا با خط خود مرحوم علامه مجلسی چاپ شده است.

1. در اجازه شیخ فخرالدین محمد، فرزند علامه جلی (متوفای 771 هجری) به شیخ محسن بن مظاهر آمده: (و أجزتُ له أيضاً أن يَرْوِيَ عَنِّي مصنَّفات الشيخ أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي و من ذلك كتاب تهذيب الاحكام فإني قرأته¹ علي والدي درسا بعد درس و تمت قراءته في جرجان سنة اثني عشر و سبعمائة، عني عن والدي ثم والدي قرأه علي والده أبيالمظفر يوسف بن علي و أجاز له روايته ثم يوسف المذكور قرأه علي الشيخ معمر بن هبة الله بن نافع الوراق و أجاز له روايته ثم الفقيه معمر المذكور قرأه علي الفقيه أبي جعفر محمد بن شهرآشوب و أجاز له روايته ثم شهرآشوب قرأه علي مصنفه أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي و قرأه جدِّي مرة ثانية.)

می بینید که شیخ فخرالدین محمد، این کتاب را از دو طریق (درسا بعد درس) تا برسد به مؤلف، اجازه داده است. یعنی کتاب را دو بار بر دو استاد خوانده و هر استاد نزد استادان دیگر خوانده تا برسد به مؤلف.

2. يك روايت ديگر، اجازه ای است از مرحوم مجلسی بر کتاب کافی که آن را در اینجا می آوریم. این نسخه از کتاب کافی در کتابخانه آستان قدس رضوی است. من قسمتی از اجازه را برایتان می آورم:

بسم الله الرحمن الرحيم ... (وفقه الله تعالى للارتقاء على أعلى مدارج الكمال في العلم و العمل، ... سماعاً و تصحيحاً و تدقيقاً و ضبطاً في مجالس آخرها

¹ قراءه به معنای یاد گرفتن لفظ و معنای کتاب از طریق استاد است. برای تفصیل بیشتر مراجعه کنید به کتاب القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج 1، ص 286-299، طبع اول، 1415 هجری.

خامس عشر شهر جمادی الأولى من شهور سنة ثلاثة و ثلاثون
بعد الألف من الهجرة.)

و در جای دیگر در اجازه بعدی می‌فرماید:
أنهاه المولى الفاضل البارع الذكى الألعى، مولانا محمد
شفيح التويسركاني، سماعا تصحيحا تدقيقا ضبطا في
مجالس آخرها بعض أيام شهر ذى القعدة سنة ثلاث و ثمانين
بعد الألف من الهجرة.

یعنی همین طور که کتاب کافی را تا هر جا می‌خوانده،
استاد مجیز برای او (در حاشیه همان کتاب)، اجازه‌ای
می‌نوشته است. بعد می‌فرماید:

أجزت له - دام تأييده - أن يروي عني كل ما صحت لي
روايته و إجازته بأسانيد المتصلة إلى أصحاب العصمة

. . . .

اجازه روایتی نزد علمای گذشته ما، مانند اجازه
اجتهاد امروز است. این طور نبوده که (از جمله مثل
خودم که از شیوخ: مرحوم شیخ آقا بزرگ و مرحوم
جدم، اجازه روایتی دارم و گاهی هم اجازه روایتی
می‌دهم)، با يك تعبير کلی بگویند «أجزت له أن يروي
عني ما صحت لي روايته.» نه؛ بلکه آنچه درست بر مجیز
خوانده شده بود، می‌گفت این را من اجازه دادم (و
اجازه‌ام از طریق فلان و فلان است، تا به مؤلف کتاب
می‌رسد.)

این، شیوه علمای ما در علم روایت در گذشته بوده
است؛ ولی از زمانی که جدال بین اخباریها و اصولیها
پیش آمد، بیشتر کار ما شده است غور و تحقیق در
احادیث فقهی. احادیث دیگر را چنانکه شایسته است،
بر استاد نمی‌خوانیم و از استاد روایت نمی‌کنیم و
اجازه روایت نزد ما، آن اجازه روایت سابق نیست.
اما از آنچه در مکتب خلفا دیده‌ام، يك مورد را
بگویم:

در یکی از منابع اهل سنت آمده بود که یکی از
علمایشان (در خانه‌ای از اهل علم)، يك بچه
قنداقه‌ای در گهواره دید. گفت: «می‌ترسم این بچه به
درس من نرسد! من به این کودک، اجازه دادم از من
روایت کند.»¹

¹. القرآن الكريم و روایات المدرستين، ج 1، ص 313.

بنابراین، چنانکه می‌بینیم بین نحوه روایت حدیث در مکتب خلفا و مکتب أهل البيت عليهم السلام فرق بسیار است.

12- امام علي عليه السلام در قرآن

امام علي عليه السلام در قرآن

پژوهشگر جویای رابطه میان امام علی علیه السلام و قرآن کریم، گاهی نوشتن و جمع آوری قرآن به اهتمام امام علی علیه السلام را می‌کاود، و گاهی به تفسیر امام درباره شأن نزول و تأویل آیات قرآن می‌پردازد، که آن حضرت، خود، فرمود:

سَلُونِي عَنِ كِتَابِ اللَّهِ فَوَاللَّهِ مَا مِنْ آيَةٍ إِلَّا أَنَا أَعْلَمُ
أَبْدِيلِ نَزَلَتْ أَمْ بِذَهَارٍ، أَمْ فِي سَهْلٍ أَمْ فِي جَبَلٍ؛¹ از من

¹. متقی هندی، علی، کنز العمال، ج 2، ص 257-258.

درباره کتاب خدا بپرسید که به خدا سوگند هیچ آیتی نیست مگر آنکه می‌دانم در شب نازل گشته است یا در روز، در دشت فرود آمده یا در کوه.

گاهی نیز محقق، موضوع تجسم قرآن در علی علیه السلام را از بعد عقیده و رفتار بررسی می‌کند، که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

عَلَى مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَنْ يَفْتَرَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ؛¹ علی با قرآن است و قرآن با علی، هرگز از هم جدا نشوند تا در حوض کوثر نزد من آیند.

در بحث حاضر تنها به برخی از آیات نازل شده درباره آن حضرت، که ما به آنها دست یافته‌ایم، اشاره می‌کنیم؛ زیرا خطیب بغدادی در تاریخ خود از ابن عباس روایت کرده که سیصد آیه درباره امام علی علیه السلام نازل شده است.² همچنین شبلینجی از ابن عباس نقل می‌کند که آن مقدار از کتاب خدای متعال که درباره علی علیه السلام نازل شده، درباره هیچ کس نازل نشده است.³

در مجموعه حاضر، آیاتی را که به گونه‌ای در ذیل عنوان امام علی علیه السلام در قرآن قرار می‌گرفتند، در دوازده دسته طبقه‌بندی کرده‌ایم. در ذیل هر دسته به آیاتی اشاره کرده‌ایم و آن‌گاه شأن نزول یا ماجرای را آورده‌ایم که به امیرمؤمنان علیه السلام مربوط می‌شده است. مدارک ما در این بحث، مهم‌ترین مصادراتفسیری و روای مکتب خلفا و اهل بیت علیهم السلام است.

1. آیات درباره امام علی علیه السلام

(الف) آیه انفاق

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛⁴ پاداش آنان که اموال خود را، شب و روز و

1. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 124.

2. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج 6، ص 221.

3. شبلینجی حنفی، نورالابصار، ص 73.

4. سوره بقره، آیه 274.

نهان و آشکار، انفاق می‌کنند، با پروردگارشان است، نه بیمی بر آنها است و نه اندوهگین می‌شوند.

عبدالوهاب بن مجاهد از ابن عباس چنین روایت می‌کند: آیه انفاق درباره علی علیه‌السلام نازل شده است؛ او چهار درهم داشت که یکی را در شب انفاق کرد، یکی را در روز، و یکی را در نهان و یکی را آشکار.¹

(ب) آیه فروش جان
وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ² برخی از مردم، جان خود را برای خشنودی خدا می‌فروشند؛ و خداوند با این بندگان مهربان است.

عبدالرحمان بن میمون به نقل از ابن عباس می‌گوید: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در شبی که به سوی آن غار برون شد، علی را در بستر خود خوابانید. ابوبکر به دنبال پیامبر آمد و علی او را از خروج پیامبر آگاه کرد. ابوبکر در پی آن حضرت روان شد و قریشیان بیدار و پاسدار، علی را [به جای پیامبر] هدف خویش گرفته بودند. چون صبح شد، با شگفتی علی را فراروی خود دیدند. گفتند: محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله کجاست، علی علیه‌السلام گفت: من از او خبر ندارم، گفتند: ما نمی‌خواستیم به تو ضرری برسانیم و تو را آزار دهیم. ما هدفمان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده است. چون که او از زدن و ضربه خوردن به خود نمی‌پدچد اما تو از ضربه خوردن به خود می‌پیچی. سپس آیه و من الناس من یشری نفسه... درباره او نازل شد. امام علی علیه‌السلام، خود، در این باره چنین سروده است:

وقیت بنفسی خیر من وطی
الحصی

واکرم خلق طاف بالبيت
والحجر

وبتُّ أراعی منهم ما ینوبنی

و قد صرت نفسی علی

¹ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج 38، ص 206.

² سوره بقره، آیه 207.

القتل والاسر

محمد لما خاف ان يمكروا به

فنجاه ذوالطول العظيم

من المكر

و بات رسول الله في الغار
آمنا

فما زال في حفظ الاله و في

ستر¹

«با جان خود برترین راهوار در این سنگریزه ها / و گرامی ترین آفریده، زایر بیت و حجر را پاسداری کردم. / خوابیدم و در حالی که دشمنانم را می‌پاییدم / خود را برای کشته شدن و اسارت آماده ساختم. / زمانی که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله از مکر آنها بر خود ترسید / خداوند بخشای شگر عظیم، از این مکر نجاتش داد. / آری، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در آن غار، ایمن آسود / و همواره در پناه خدا باقی ماند.»

2. آیات درباره اهل بیت علیهم‌السلام

الف) سوره هل اُتی

جاهد از ابن عباس درباره شأن نزول این سوره چنین روایت کرده است:

حسن و حسین علیهما السلام بیدار شدند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و همه مردم به عیادت آمدند و به علی علیه‌السلام گفتند: یا ابالحسن، کاش برای فرزندان نذری می‌کردی! علی گفت: اگر شفا یافتند، برای سپاس از خدای عزوجل، سه روز روزه می‌گیرم. فاطمه علیها السلام و خادم آنها، فضا، نیز چنین گفتند. حسن و حسین علیهما السلام شفا یافتند، و چون در خانه آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله توشه‌ای نبود، علی علیه‌السلام نزد شمعون رفت و سه پیمانه جو قرض گرفت و به خانه آورد. فاطمه علیها السلام با یک پیمانه آن نان تهیه کرد. علی علیه‌السلام با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نماز گزارد و به منزل بازگشت و غذا را فراروی خود نهاد. مسکینی در خانه آمد و گفت: سلام بر شما اهل بیت محمد، من مسکینی مسلمان زاده‌ام، غذایم دهید تا خدا از سفره‌های بهشت غذایتان دهد. علی علیه‌السلام دستور

1. احمد بن حنبل، المسند، ج 1، ص 330؛ حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 123؛ نسائی، احمد بن شعیب، خصائص علی بن ابیطالب، ص 61.

داد تا غذا را به او بدهند و در آن روز و آن شب چیزی جز آب نخوردند.

روز دوم فاطمه علیها السلام يك پیمانہ دیگر آورد کرد و با آن نان فراهم ساخت، و چون غذا را فراروی خود نهادند، یتیمی سر رسید و بر در خانه ایستاد و گفت: سلام بر شما اهل بیت محمد، یتیمی از اولاد مهاجرانم که پدرم شهید شده است. غذا را به او دادند و يك روز دیگر خویشنداری کردند و جز آب نخوردند.

روز سوم فاطمه علیها السلام پیمانہ باقیمانده را برگرفت و آورد کرد و نان پخت. علی علیه السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز گزارد و بازگشت، و چون غذا را فراروی خود نهاد، اسیری بر در خانه ایستاد و گفت: سلام بر شما اهل بیت نبوت، اسیرمان می‌کنید و غذایمان نمی‌دهید؟ غذایم دهید که من اسیرم. غذا را به او دادند و سه روز و سه شب خویشنداری کردند و جز آب نخوردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد آنان رفت و شدت گرسنگی آنها را دید. خدای سبحان این آیات را فرو فرستاد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ... لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً يُوفُونَ بِالْذِّكْرِ وَ يَخَافُونَ يَوْماً كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَ يَتِيماً وَ أُسْيراً إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُوراً...¹ آیا زمانی طولانی بر انسان گذشت... (ابرار) به نذر خود وفا می‌کنند و از روزی که شرش فراگیر است می‌ترسند، و غذای خود را به پاس دوستی خدا به مسکین و یتیم و اسیر می‌خورانند و می‌گویند شما را تنها به خاطر خدا اطعام می‌کنیم و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم.²

(ب) آیه ایثار
وَ يُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ؛³ و دیگران را بر خویش مقدم می‌دارند؛ هر چند خود نیازمند باشند.

¹. سوره انسان، آیه 19.

². ابن اثیر، اسدالغابه، ج 5، ص 530.

³. سوره حشر، آیه 9.

ابوهریره می‌گوید:
 مردی نزد پیامبر آمد و از گرسنگی شکوه کرد. پیامبر او را به خانه زنانش فرستاد و آنها گفتند: چیزی جز آب نداریم. آن حضرت فرمود: چه کسی در این شب این مرد را درمی‌یابد؟ علی گفت: من یا رسول الله! سپس نزد فاطمه آمد و او را از ماجرا آگاه کرد. او گفت: چیزی جز غذای این دختر نداریم، ولی مهمانان را بر خود ترجیح می‌دهیم. علی گفت: دخترک را بخوابان و من نیز چراغ را به خاطر این مهمان خاموش می‌کنم. فاطمه چنان کرد، و آن مهمان شام خورد، و چون صبح شد خدای سبحان آیه و یؤثرون علی انفسهم... را نازل فرمود.¹

(چ آیه مباهله
فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ؛² بگو: بیایید فرزندانمان و فرزندانتان، زنانمان و زنانتان، و ما خویشتن خویش و شما خویشتن خویش را فراخوانیم، آن‌گاه مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.
 در الصواعق المحرقة از جابر بن عبدالله چنین نقل شده است:

هیئت نمایندگی نجران، رئیس و مرئوس، نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آمدند و پیامبر آنان را به اسلام فراخواند. گفتند: ما پیش از تو اسلام آوردیم. پیامبر فرمود: دروغ می‌گویید، اگر بجوایید، شما را به آنچه از اسلام بازتان می‌دارد آگاه می‌کنم. گفتند: آگاهمان کن. فرمود: عشق به صلیب و شرب خمر و خوردن گوشت خوک. سپس آنان را به مباهله فراخواند و آنان وعده‌اش دادند که صبح فردا حاضر شوند. صبح فردا، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دست علی و فاطمه و حسن و حسین را گرفت و مسیحیان را به مباهله فراخواند؛ اما آنان از آمدن سر باز زدند و به پرداخت خراج رضایت دادند. پیامبر فرمود: سوگند به آنکه مرا به حق فرستاد، اگر آمده بودند، این بیابان آتش‌بار

¹ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 246.

² سوره آل عمران، آیه 61.

می‌شد. آن‌گاه این آیه نازل شد: **فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ... ثُمَّ نَبْتَهِلْ... .** شعبی می‌گوید: **أَبْنَاءَنَا** در آیه، «حسن و حسین» هستند، و **نِسَاءَنَا** «فاطمه» و **أَنْفُسَنَا** «علی بن ابیطالب علیه السلام».

ابن حجر می‌گوید:

دارقطنی روایت کند که علی علیه السلام در روز شورا، با اهل شورا احتجاج کرد و به آنها گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا در بین شما کسی هست که از من به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک‌تر باشد؟ آنکه پیامبر او را نفس خود قرار داده و فرزندانش را فرزندان خود خوانده، کسی جز من است؟ گفتند: هرگز، هرگز!...¹

(د) آیه فائزون

إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ؛² من امروز آنها را به دلیل آنکه صبر کردند، پاداش دادم. آنان، به حق، راه‌یافتگانند.

از عبدالله بن مسعود چنین نقل شده است: مراد از آیه **إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا**، **عَلِيٌّ بِنِ ابِطَالِبِ** و فاطمه و حسن و حسین است که در دنیا بر طاعت خدا و فقر و گرسنگی صبوری کردند و از معاصی دوری جستند و در بلاها شکیبایی ورزیدند. آری، آنان رستگاران و نجات‌یافتگان از حسابند.³

(ه) آیه تطهیر

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا؛⁴ خداوند، تنها بر آن است که پلیدی را از شما اهل بیت دور سازد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

از ام سلمه چنین نقل شده است:

پیامبر در خانه من بود که فاطمه (س) با ظرف حریره وارد شد و نزد آن حضرت رفت. پیامبر به او فرمود:

1. ابن حجر، الصواعق المحرقة، ص 93.

2. سوره مؤمنون، آیه 111.

3. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 1، ص 4.

4. سوره احزاب، آیه 33.

شوهر و فرزندان را بخوان. علی و حسن و حسین نزد ایشان آمدند و حریره خوردند. آن حضرت در بستر خویش و بر روی کسا نشسته بود و من در اتاق خود نماز می‌خواندم که خدای عزوجل آیه **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا** را نازل فرمود. آن حضرت دنباله کسا را برگرفت و بر آنها پوشانید و بعد دست خود را بیرون آورد و به سوی آسمان اشاره کرد و گفت: خداوندا، اینها اهل بیت و خواص من هستند؛ پلیدی را از آنان دور کن و پاک و پاکیزه‌شان گردان. من سر خود را داخل اتاق کردم و گفتم: یا رسول‌الله، من هم با شما؟ فرمود: تو عاقبت به خیری.¹

از انس بن مالک نقل شده است که پیامبر تا شش ماه که برای اقامه نماز صبح از مقابل خانه فاطمه می‌گذشت، می‌فرمود: ای اهل بیت، وقت نماز است؛ **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا**²

(و آیات مرج البحرین یلتقیان

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ... يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ؛³ دو دریای مختلف را کنار هم قرار داد. میان آن دو برزخی است که بر یکدیگر غلبه نمی‌کنند... از آن دو، لؤلؤ و مرجان بیرون می‌آید.

از ضحاک چنین نقل شده است: منظور از «**مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ**»، علی و فاطمه، منظور از «**بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ**»، پیامبر است و منظور از «**يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ**»، حسن و حسین.⁴

(ز آیه الحاق ذریه

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا

¹. ابن حنبل، المسند، ج 6، ص 393. مسلم نیز این حدیث را در صحیح خود آورده است.

². بلاذری، احمد بن محیی، انساب الاشراف، ج 1، ص 215.

³. سوره رحمن، آیه 22-19.

⁴. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 208.

کَسَبَ رَهِينٌ؛¹

کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان در ایمان پیروی‌شان کردند، فرزندانشان را به آنها ملحق می‌کنیم و چیزی از پاداش عملشان نمی‌کاهیم، که هر کس در گرو کار خویشتن است.

از ابن عباس نقل شده است که آیه **وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ...** درباره پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است.

(ج) آیه مودت
قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؛² بگو بر این رسالت هیچ مزدی از شما نمی‌خواهم جز دوست داشتن خویشاوندانم.

از ابن عباس نقل شده است هنگامی که آیه مودت نازل شد، گروهی گفتند: یا رسول الله، خویشاوندان شما که مودت آنها بر ما واجب شده، کیانند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو پسر آن دو.³ و از آن موارد نیز این آیه که خداوند می‌فرماید: **أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ...**⁴ عکرمه در شأن نزول این آیه چنین می‌گوید: **أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ...** منظور از آیه فوق پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام است.

آیات درباره امام علی علیه‌السلام و شیعیان او

(الف) آیه خیر البریه

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ؛⁵ کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، بهترین مخلوقاتند.

ابن عساکر از جابر بن عبدالله درباره این آیه چنین نقل کرده است:

نزد پیامبر بودیم که علی علیه‌السلام آمد. پیامبر فرمود: سوگند به آنکه جانم در دست او است، این شخص

¹. سوره طور، آیه 21.

². سوره شوری، آیه 23.

³. طبری، حب‌الدین، ذخائر العقبی، ص 25؛ ابن حجر، الصواعق المحرمة، ص 101؛ شبلنجی حنفی، نورالابصار، ص 101.

⁴. سوره اسراء، آیه 57.

⁵. سوره بینه، آیه 7.

و شیعیان او رستگاران قیامتند، و آیه ان الذین آمنوا... نازل شد، و چنان شد که اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هر گاه علی علیه السلام را می‌دیدند، می‌گفتند: خیر البریه آمد.¹

پ) آیه مفلحون
أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛² «... این گروه رستگارانند.»
 از امام علی علیه السلام روایت شده است: سلمان فارسی به من گفت: یا ابالحسن، هیچ‌گاه با حضور من، فراروی رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار نگرفتی مگر آنکه پیامبر بین دو کتف من زد و فرمود: سلمان! این شخص و حزب او رستگارانند.³

4. آیات درباره امام علی علیه السلام و غیر او
الْف. فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشَّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا؛⁴
 «... این گروه با کسانی خواهند بود که خدا نعمتش را بر آنان تمام کرده است؛ یعنی پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان. خوب رفیقانی هستند اینان.»
 داود بن سلیمان می‌گوید:

علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرانش، از علی علیه السلام برای من روایت کرد که پیامبر درباره این آیه فرمود: مراد از من الذبیین محمد صلی الله علیه و آله است و مراد از من الصادقین علی بن ابیطالب علیه السلام، و مراد از من الشهداء حمزه، و مراد از من الصالحین حسن و حسین علیهما السلام، و مراد از حَسُنَ اولئک رفیقا قائم آل محمد (عج) است.⁵
 ب. وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ؛⁶ و هر گاه کسانی که به

1. سیوطی، عبدالرحمان، الدر المنثور، ذیل آیه مذکور.

2. سوره بقره، آیه 5.

3. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 1، ص 68.

4. سوره نساء، آیه 69.

5. بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 393.

6. سوره انعام، آیه 54.

آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند، بگو: سلام بر شما، پروردگارتان رحمت را بر خود واجب کرده است. از ابن عباس نقل شده است که این آیه در حق علی بن ابیطالب علیه السلام و حمزه و جعفر و زید نازل شده است.¹

ج. ... وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ؛² و بر اعراف مردانی هستند که هر يك را به سیمایشان می‌شناسند.

ثعلبی در تفسیر این آیه از ابن عباس چنین روایت کرده است: اعراف جایگاه بلندی از صراط است که عباس و حمزه و علی بن ابیطالب علیه السلام و جعفر طیار بر بلندای آنند و دوستانشان را به نور سیما می‌شناسند و دشمنانشان را به تیرگی چهره.³

د. ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ؛⁴ خداوند، آرامش خود را بر پیامبر و مؤمنانش نازل کرد.

از ضحاک بن مزاحم نقل شده است که این آیه در حق کسانی نازل شد که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله استوار باقی ماندند: علی و عباس و چند نفر از بنی‌هاشم.⁵

ه. إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ؛⁶ مؤمنان واقعی کسانی هستند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند و هرگز تردیدی به خود راه نداده‌اند و با مالها و جان‌های خویش در راه خدا جهاد کرده‌اند؛ اینان راستگویانند.

¹. فرات کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ص 42.

². سوره اعراف، آیه 46.

³. ابن حجر، الصواعق المحرقة، ص 101.

⁴. سوره توبه، آیه 26.

⁵. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج 3، ص 17.

⁶. سوره حجرات، آیه 15.

ابن عباس می‌گوید: مراد از آیه **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا...** این است که این گروه، خدا و رسول او را تصدیق کردند و هرگز در ایمان خود دچار تردید نشدند. این آیه در حق علی بن ابیطالب علیه السلام و حمزه بن عبدالمطلب و جعفر طیار نازل گردید. جمله **«وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»**، یعنی با جان و مال خود در راه خدا و طاعت او جهاد کردند و خداوند سبحان با عبارت **أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ** صدق و وفای آنها را تأیید فرمود.¹

و. **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا**؛² در بین مؤمنان مردانی هستند که به پیمانی که با خدا بستند، صادقانه وفا کردند؛ برخی از آنها جانشان را فدا کردند و برخی منتظرند، و هیچ تبدیل و دگرگونی ایجاد نکردند. حافظ ذهبی در این باره می‌گوید:

علی علیه السلام بر فراز منبر مسجد کوفه بود که از او پرسیدند: آیه **«مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ...»** در حق چه کسانی نازل شده است؟ او گفت خدایا ببخش، این آیه در حق من و عمویم حمزه و عموی دیگرم عبیده بن حارث بن عبدالمطلب نازل شد. عبیده جانش را فدا کرد و در جنگ بدر به شهادت رسید. حمزه نیز جانش را فدا کرد و در جنگ احد به شهادت رسید و من اکنون انتظار می‌کشم تا شقی‌ترین فرد این امت، این را از این (اشاره به محاسن و سر) رنگین کند؛ عهده‌ی که حبیبم

ابوالقاسم مرا از آن آگاه کرده است.³ **ز. أَمْ مِّنَ الَّذِينَ وَعَدْنَاهُ وَعِدَانَهُ وَ عَدَا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ**؛⁴ آیا کسی که به او وعده نیکو داده‌ایم و

¹. حاکم حکسانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 86.

². سوره احزاب، آیه 23.

³. فیروزآبادی، سید مرتضی، فضائل الخمسه، ج 1، ص 287، به نقل از: ابن حجر، الصواعق المحرقة، ص 80؛ شبلنجی حنفی، نورالابصار، ص 97، به نقل از: ابن صباغ، الفصول المهمه.

⁴. سوره قصص، آیه 61.

به آن خواهد رسید، همانند کسی است که به او متاع دنیا داده ایم، ولی در روز قیامت از احضارشدگان خواهد بود؟

از مجاهد نقل شده است که آیه **أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْداً حَسَناً... در حق علی علیه السلام و حمزه نازل شده و مراد از كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، ابوجهل است.**¹

5. آیات درباره دشمنان امام علی علیه السلام
الْف) وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَاناً وَ إِثْماً مُّبِيناً؛² کسانی که مردان و زنان مؤمن را، بدون آنکه کاری کرده باشند، آزار می‌دهند، بهتان و گناه آشکاری را به دوش کشیده‌اند.

از مقاتل نقل شده است که این آیه در حق علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شد؛ چرا که گروهی از منافقان او را می‌آزردند.³

ب) إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ وَ إِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَخَامِرُونَ؛⁴ گناه کاران همواره به مؤمنان می‌خندیدند، و چون بر آنها می‌گذشتند، ایشان را به ریشخند می‌گرفتند.
زحشری می‌گوید:

گفته شده است که علی بن ابیطالب علیه السلام با جمعی از مسلمانان وارد مجلسی شدند و منافقان آنها را مسخره کردند و به آنها خندیدند و به آنها اشاره کردند و بعد به نزد یاران خود رفتند و گفتند: امروز اصلع را دیدیم. پیش از آنکه علی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برسد، این آیه نازل شد.⁵

1. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 1، ص 437.

2. سوره احزاب، آیه 58.

3. واحدی نیشابوری، اسباب النزول، ص 273.

4. سوره مطففین، آیه 29-30.

5. زحشری، محمد بن عمر، الکشاف؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر در تفسیر آیه مذکور.

ج) فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا...؛¹ هنگامی که آن را از نزدیک ببینند، چهره کافران زشت شود.

از اعمش نقل شده است که در باره این آیه گفت: هنگامی که کافران، مقام علی بن ابیطالب علیه السلام را ببینند، چهره شان زشت گردد.²
د) فَسْتَبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ بِأَيُّكُمْ الْمَفْتُونُ؛³ به زودی می بینی و می بینند که کدام یک از شما شیفته و مفتونند. از کعب بن مسعود و عبدالله بن مسعود در این باره چنین نقل شده است:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام پرسیدند. فرمود: «علی در اسلام پیشروترین شما، در ایمان کامل ترین شما، در علم داناترین شما، در حلم برترین شما و در خشم برای خدا خشنانک ترین شما است. علمم را به او آموختم و رازم را به او سپردم و کارم را به او واگذاشتم. او جانشین من در خانواده، و امین من در میان امت است.» برخی از قریشیان گفتند: «به راستی که علی علیه السلام، رسول خدا صلی الله علیه و آله را شیفته و مفتون خود کرده است؛ به گونه ای که هیچ عیبی در او نمی بیند.» و خداوند متعال این آیات را فرستاد: فَسْتَبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ بِأَيُّكُمْ الْمَفْتُونُ.⁴

ه) سَأَلُ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِّلْكَافِرِينَ لَئِن لَّمْ يَ دَافِعْ؛⁵ درخواست کننده ای تقاضای عذابی حتمی کرد؛ عذابی که برای کافران است و بازدارنده ای ندارد. امام صادق علیه السلام از امام علی علیه السلام چنین نقل فرموده است: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام

1. سوره ملك، آیه 27.

2. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 265.

3. سوره قلم، آیه 5 - 6.

4. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 267.

5. سوره معارج، آیه 21.

را در غدیر خم به جانشینی خود منصوب کرد و فرمود هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست، این فرموده در شهرها پخش شد، و نعمان بن حرث فهری نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت، از سوی خدا فرمانان دادی تا لا اله الا الله بگوییم و تو را رسول خدا بدانیم، دستورمان دادی تا جهاد کنیم و حج بگذاریم و نماز به جای آوریم و زکات بپردازیم و روزه بگیریم، ما همه اینها را از تو پذیرفتیم، ولی تو راضی نشدی تا این جوان را جانشین خود ساختی و گفتی هر که من مولای اویم، این علی مولای او است، این خواست تو است یا فرمان خدا است؟ پیامبر فرمود: سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست، این کار از سوی خدا است. نعمان روی برتافت و در همان حال می‌گفت: خدایا، اگر این حق است و از سوی تو است، پس، از آسمان بر ما سنگی ببار یا عذاب دردناکمان فرود آر! خداوند سنگی رها کرد و او را کشت و این آیات را فرستاد: **سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ...**¹ (و) **وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ**؛² آنها را از نحوه سخنشان می‌شناسی.

از ابوسعید خدری نقل شده است که مراد خدای عزوجل از این آیه، کینه منافقان از علی بن ابیطالب علیه السلام است.³

(ز) **أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ**؛⁴ آیا مؤمن همانند فاسق است؟ نه، هرگز برابر نیستند. ابن عباس می‌گوید:

علی علیه السلام و ولید بن عقبه معارضه کردند. ولید گفت: من نیزه‌ام از تو تیزتر، زبانم از تو رساتر، و جایگاهم در سپاه از تو فراگیرتر است. علی به او گفت: ساکت شو ای فاسق! و خداوند این آیه را

¹ . طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، در تفسیر آیات مذکور.

² . سوره محمد، آیه 30.

³ . ابن مغازل، مناقب علی بن ابیطالب، ص 80.

⁴ . سوره سجد، آیه 18.

فرستاد: **أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ**.¹
(ح) **الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ**؛² در جهنم افکنید هر ناسپاس کینه‌توز را.

از شریک بن عبدالله درباره این آیه چنین نقل شده است:

نزد اعمش بودم که بیمار بود. ابو حنیفه و ابن شبرمه و ابن ابی‌لیلی نزد او آمدند و گفتند: ای ابو محمد، تو اکنون در واپسین روزهای عمر دنیا و در آستانه آخر عمر هستی. تو همواره درباره علی بن ابی‌طالب احادیث آنچنانی را روایت می‌کردی. اینک از آن کار به خدا باز گرد و توبه کن! اعمش گفت: مرا تکیه دهید! و چون تکیه داد، گفت: ابومتوکل ناجی از ابوسعید خدری برای ما روایت کرد که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: چون روز قیامت شود، خدای متعال به من و علی می‌فرماید: در جهنم افکنید دشمنان را و به بهشت درآورید دوستانان را؛ و این، همان سخن خدای سبحان است که فرمود: **الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ**. ابو حنیفه به همراهانش گفت: برخیزید برویم تا چیزی شدیدتر از این نگوید.³

6. آیات درباره محبت و ولایت امام علی علیه‌السلام
الف) **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ**؛⁴ ای مؤمنان، از خدا پروا کنید و همراه صادقان باشید.

امام باقر علیه‌السلام فرمود: **كونوا مع الصادقين**؛ یعنی اینکه با علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام باشید.⁵
ب) **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا**؛⁶ کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته

1. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 1، ص 446؛ واحدی نیشابوری، اسباب‌النزول، ص 263.

2. سوره ق، آیه 24.

3. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 189.

4. سوره توبه، آیه 119.

5. گنجی شافعی، کفایه الطالب، ص 236.

6. سوره مریم، آیه 96.

کردند، خدای رحمان برای آنها محبوبیتی ویژه قرار می‌دهد.

درباره این آیه از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرانش از جابر بن عبدالله چنین نقل شده است: رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: یا علی، بگو خدایا، محبت مرا در دل‌های مؤمنان بیفکن. خدایا خودت مرا سرپرستی کن. خدایا، خودت مرا محبوب گردان، و خدای سبحان این آیه را فرستاد: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا**، و اینک هیچ مرد و زن مؤمنی را نیایی مگر آنکه قلبا دوستدار اهل بیت علیهم السلام است.¹

(ج) **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ**؛² تو ای پیامبر فقط بیم‌دهنده‌ای و هر قومی را هدایتگری است.

ابن عباس می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله دستش را بر سینه‌اش نهاد و فرمود: من بیم‌دهنده‌ام. سپس به‌شانه علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: تو هدایتگری؛ بلکه هدایتجویان، پس از من با تو هدایت می‌یابند.³

(د) **وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُونُ**؛⁴ چون پسر مریم مثل زده شد، ناگهان قوم تو از آن به‌فغان آمدند.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: روزی نزد پیامبر رفتم و او را میان جمعی از قریش یافتم. آن حضرت به من نگریست و فرمود: یا علی، مثل تو در این امت همچون مثل عیسی بن مریم است؛ گروهی دوستدارش شدند و درباره‌اش افراط کردند و گروهی دشمنش شدند و درباره‌اش به افراط گراییدند. جمعی که نزد آن حضرت بودند، خندیدند و گفتند:

1. بحران، سید هاشم، غایه المرام، 373.

2. سوره رعد، آیه 7.

3. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تأویل آی القرآن التفسیر الطبری، ج 13، ص 79؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، در تفسیر آیه مذکور.

4. سوره زخرف، آیه 57.

بنگرید که چگونه پسر عمویش را به عیسی بن مریم تشبیه می‌کند. در این هنگام، آیه «وَلَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا»¹.

(ه) مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعِ يَوْمَئِذٍ آمِدُونَ وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ؛² کسی که کاری نیکو کند، برای او پاداشی بهتر از آن باشد و آنها از وحشت آن روز در امانند و آنکه کاری زشت کند، واژگون در آتش افتد.

ابا جعفر محمدباقر علیه السلام می‌فرماید:
ابو عبدالله جدی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رفت و امام به او فرمود: یا ابا عبدالله، آیا از تفسیر مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ... آگاهت نکنم. گفت: آری، فدای شما گردم. فرمود: حسنه، حب ما اهل بیت است، و سیئه بغض ما. سپس تمام آیه را تلاوت کرد.³

7. آیات درباره پیشگامی علی علیه السلام در اسلام
الف) وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّائِعِينَ؛⁴ و نماز را برپا دارید و زکات بپردازید و با رکوع‌کنندگان رکوع کنید.

از ابن عباس نقل شده است: این آیه در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده است. آن دو نخستین کسانی بودند که نماز گزاردند و رکوع کردند.⁵

ب) إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَى مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ؛⁶ پروردگار تو می‌داند که تو نزدیک به دو سوم از شب یا نصف آن یا یک سوم آن را به نماز برمی‌خیزی و گروهی از آنان که با تو هستند نیز چنین می‌کنند.

1. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 160.

2. سوره نمل، آیه 89.

3. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، در تفسیر آیه مذکور.

4. سوره بقره، آیه 43.

5. بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 92.

6. سوره مزمل، آیه 20.

از ابن عباس نقل شده است: اولین کسی که در دل شب با پیامبر به نماز برخاست، علی علیه السلام بود، و اولین کسی که با او بیعت و هجرت کرد، علی علیه السلام بود.¹

ج. وَ الَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أَوْلِيكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ؛² کسی که سخن راست بیاورد و کسی که تصدیقش کند، آنان پرهیزکارانند.

ابن طفیل از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است: آن کس که سخن راست آورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، و آن کس که تصدیقش کرد من بودم، و دیگر مردمان، جز من، تکذیبکننده و کافر بودند.³

د. الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ؛⁴ آنان که ایمان آوردند و ایمان خود را به ظلم و شرک نیالودند، ایمنی تنها از آن ایشان است و ایشان هدایتیافتگانند.

جهاد از ابن عباس چنین نقل کرده است: مراد از «الذین آمنوا» علی بن ابیطالب علیه السلام است، و مراد از بظلم شرک است. به خدا سوگند، هیچ کس ایمان نیاورد مگر آنکه پیش از آن مشرک بود، جز علی علیه السلام که به خدا ایمان آورد و به اندازه چشم بر هم زدن به او شرک نورزید. آری، علی نخستین کسی بود که ایمان آورد.⁵

ه) وَ مِنْ يُسْلِمُ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى؛⁶ کسی که خود را، در حالی که نیکوکار باشد، تسلیم خدا کند، به دستگیره استواری چنگ زده است.

انس بن مالک میگوید: این آیه در حق علی بن ابیطالب

1. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 292.

2. سوره زمر، آیه 33.

3. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 122.

4. سوره انعام، آیه 82.

5. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 1، ص 197.

6. سوره لقمان، آیه 22.

علیه السلام نازل شد. او نخستین کسی بود که ایمانش را برای خدا خالص کرد و خود را وقف خدا نمود.¹

(و الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ رَبَّنَا وَادْخُلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛² حاملان عرش و آنان که پیرامون آنند، پروردگارشان را ستایش می‌کنند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان آمرزش می‌خواهند و می‌گویند: پروردگارا رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته است. پس کسانی را که توبه کردند و راه تو را پی گرفتند پیامرز و از عذاب جهنم نگاه دار! پروردگارا، آنان را و پدران و همسران و فرزندان صالحشان را به بهشت‌های برینی که وعده‌شان فرمودی، وارد کن، که تو توانا و حکیمی. آنان را از بدی‌ها نگاه‌دار، که هر کس را امروز از بدی‌ها نگاه‌داری، او را مشمول رحمت ساخته‌ای، این همان رستگاری بزرگ است. ابوالاسود دئلی می‌گوید:

علی علیه السلام فرمود: فرشتگان سال‌ها و ماه‌ها درنگ کردند و جز برای رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و برای من استغفار نمی‌کردند، و دو آیه «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ... إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» در حق ما نازل شد. گرو‌هی از منافقان گفتند: پس جمله **مِنْ آبَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ** در باره چه کسانی نازل شده است؟ علی علیه السلام گفت: سبحان‌الله! آیا ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب پدران ما نیستند؟³

(ز) **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ؛**⁴ پیشگامان

1. مجرانی، سیدهاشم، غایه المرام، ص 434.

2. سوره مؤمن، آیه 7-9.

3. ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج 37، ص 29.

4. سوره واقعه، آیه 10-11.

پیشگام، آنان مقربانند.
 ابن عباس درباره این آیه می‌گوید:
 سابقون عبارتند از: یوشع بن نون نسبت به موسی و
 شمعون بن یوحنا نسبت به عیسی و علی بن ابیطالب
 علیه السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه وآله در هنگامی
 که اولین ایمان‌آوردگان به آنان بودند.¹
 جابر جعفی از امام باقر علیه السلام چنین نقل می‌کند:
 علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: محمد
 صلی الله علیه وآله در روز دوشنبه به رسالت مبعوث شد و
 من صبح روز سه‌شنبه اسلام آوردم. پیامبر نماز می‌گزارد
 و من در سمت راستش نماز می‌گزاردم و هیچ مردی جز من
 با او نبود که خداوند آیه «وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ...» را
 نازل فرمود.²

(ح) وَ الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ
 لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ؛³ کسانی که بعد از
 آنها آمدند، می‌گویند: پروردگارا، ما و برادران ما
 را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز.
 ابن عباس در این باره می‌گوید: استغفار برای علی
 بر هر فرد مسلمانی در قرآن واجب شده است؛ آن‌جا که
 فرمود: رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا
 بِالْإِيمَانِ؛ و پیشرو در ایمان، تنها علی است.⁴
 (ط) أَمْ جَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
 كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا
 يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ؛⁵ آیا آبدادن به حاجیان و آباد
 کردن مسجد الحرام را همانند کار کسی قرار دادید که
 به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد
 کرده است؟ نه، نزد خدا برابر نیستند.
 از انس بن مالک در این باره چنین نقل شده است:

1. شواهد التنزیل، ج 2، ص 217.

2. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 220.

3. سوره حشر، آیه 10.

4. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 249.

5. سوره توبه، آیه 19.

عباس و شیبہ نشستند و به یکدیگر فخرفروشی کردند. عباس گفت: من از تو برترم. من عموی رسول الله، وصی پدرش و ساقی حاجیانم. شیبہ گفت: من از تو برترم. من امین خدا بر بیت الله و خزانہ دار اویم. چرا آن گونه که مرا امین کرده تو را امین نکرده است؟ در این هنگام، علی علیه السلام بر آن دو وارد شد و آنان او را از گفته های خود آگاه کردند. علی گفت: من از شما برترم. من اولین کسی هستم که ایمان آورد و هجرت کرد. هر سه نفر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند و ماجرا را بیان کردند. آن حضرت پاسخی به آنان نداد تا بازگشتند. پس از چند روز وحی نازل شد و پیامبر آنان را فراخواند و چنین تلاوت کرد: **أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ...¹**

8. آیات درباره همراهی علی علیه السلام با پیامبر و یاری او

الف) **وَ مِنْ الذَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ...²** اگر علیه پیامبر همدست شوید، خداوند خود یاور او است و جبرئیل و صالح مؤمنان...

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: صالح مؤمنان، علی بن ابیطالب است.³

ب) **وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِي أَشَدُّ بِهِ أُوْرِي وَ أَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي⁴** برای من از خاندانم وزیر قرار ده؛ برادرم هارون را. پشتم را به او محکم کن، و او را در کارم شریک ساز.

از اسماء بنت عمیس چنین نقل شده است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: پروردگارا، من همان را می گویم که برادرم موسی گفت: خدایا، برای من وزیری از خاندانم قرار ده. برادرم علی را. پشتم را بدو محکم کن و او را در کارم شریک ساز...⁵

ج) **وَ قُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ**

1. سیوطی، عبدالرحمان، الدر المنثور، در تفسیر آیه مذکور.

2. سوره تحریم، آیه 4.

3. متقی هندی، علی، کنز العمال، ج 1، ص 273.

4. سوره طه، آیه 29-32.

5. طبری، محب الدین، ریاض النضره، ج 2، ص 163.

اجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَصِيْرًا؛¹ بگو: پروردگارا، مرا صادقانه بیاور و صادقانه ببر و از سوی خود برایم نیروی یاری‌کننده قرار ده.

ابن عباس می‌گوید: به خدا سوگند که خداوند دعای پیامبرش را اجابت فرمود و علی بن ابیطالب علیه السلام را به او عطا کرد؛ نیروی یاری‌کننده در برابر دشمنانش.²

(د) ... وَ جَنّٰتٍ مِّنْ اَعْنَابٍ وَ زُرْعٍ وَ نَخِيْلٍ صِيْوَانٍ وَ عَيْْرٍ صِيْوَانٍ ...؛³ باغ‌هایی از انگور و کشتزارها و نخل‌هایی تک‌ریشه و چندریشه، که همگی از یک آب سیراب می‌شوند.

جابر بن عبداللّه می‌گوید: شنیدم که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام می‌فرمود: یا علی، مردم از ریشه‌های گوناگونند و من و تو از یک ریشه. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آن‌گاه این آیه را تلاوت کرد: وَ جَنّٰتٍ مِّنْ اَعْنَابٍ ...⁴

(ه) اَمْ مَّنْ كَانَ عَلٰى بَيِّنَةٍ مِّنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوْهُ شٰهِدٌ مِّنْهُ؛⁵ آیا کسی که دلیل روشنی از پروردگار خویش دارد، و به دنبال آن، شاهی درستی آن را گواهی دهد با کسی که دلیلی ندارد برابر است.

عباد بن عبداللّه از علی علیه‌السلام نقل کرده است که منظور از اَمْ مَّنْ كَانَ عَلٰى بَيِّنَةٍ مِّنْ رَبِّهِ، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و منظور از شاهد در يَتْلُوْهُ شٰهِدٌ مِّنْهُ، من هستم.⁶

(و) هُوَ الَّذِيْ اَيْدِكَ بِئِضْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِيْنَ؛⁷ او همان کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنان تأیید کرد.

1. سوره اسراء، آیه 80.

2. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 1، ص 349.

3. سوره رعد، آیه 4.

4. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج 2، ص 241.

5. سوره هود، آیه 17.

6. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 1، ص 276.

7. سوره انفال، آیه 62.

از ابوهریره چنین نقل شده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در شی که به سوی آسمان می‌بردند، دیدم که بر عرش نوشته شده بود: هیچ معبودی جز من، تنها و یگانه، وجود ندارد. هیچ شریکی برای من نیست. محمد بنده و رسول من است. او را به وسیله علی تأیید کردم.¹

از دیگر آیاتی که در این باره نازل شده، **وَ مِنْ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ**² است که روایت ابن عباس را در شأن نزول آن پیش‌تر نقل کردیم.

(ز) **وَ فِي ذَلِكَ فَلَيْتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ**³ و در این راه است که پیشی‌گیرندگان باید پیشی بگیرند.

جابر انصاری در این باره می‌گوید: پیامبر در غزوه طائف علی را فراخواند و با او نجوا کرد. سپس فرمود: ای مردم، شما می‌گویید من با علی نجوا کردم. نه، من با او نجوا نکردم، بلکه خدا با او نجوا کرد:

وَ فِي ذَلِكَ فَلَيْتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ⁴

(ح) **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَ مَنْ اتَّبَعَكَ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ**⁵؛ ای پیامبر، خداوند و مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند، تو را بسند.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که این آیه در حق علی علیه السلام نازل شده است.⁶

(ط) **قُلْ فِي هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنْ اتَّبَعَنِي**⁷؛ بگو: این راه من است. من و پیروانم با بصیرت کامل به سوی خدا فرا می‌خوانیم.

1. گنجی شافعی، کفایه الطالب، ص 234؛ متقی هندی، علی، کنز العمال، ج 6، ص 158.

2. سوره بقره، آیه 207.

3. سوره مطفین، آیه 26.

4. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 325.

5. سوره انفال، آیه 64.

6. بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، در تفسیر آیه مذکور.

7. سوره یوسف، آیه 184.

باشد؛ چنانکه خداوند فرموده است: ... **إِلَّا مَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ**؛ یعنی مگر کسی که پیرو ولایت علی علیه السلام باشد. آنها کسانی‌اند که اجازه گفتن لاله‌الاله‌الله به آنها داده شده است.¹

(ب) **عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِإِ الْعَظِيمِ**؛² از چه چیز می‌پرسند؟ از آن خبر بس بزرگ؟
از ابو حمزه ثمالی چنین نقل شده است:

از امام باقر علیه السلام درباره **عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِإِ الْعَظِيمِ** پرسیدم. فرمود: علی علیه السلام همواره به یاران می‌فرمود: به خدا سوگند، من آن خبر بس بزرگم؛ همان که تمام امت‌ها با زبان‌های گوناگون درباره‌ام اختلاف کردند. به خدا سوگند، خدا را آیت و خبری بزرگتر از من نیست.³
عمرو بن عاص در قصیده معروف جلجلیه در سرزنش معاویه گوید:

نَصْرِنَاكَ مِنْ جَهْلِنَا يَا بَنَ
هِنْدَ

عَلَى النَّبِإِ الْأَعْظَمِ الْأَفْضَلِ⁴

ای زاده هند، از جهل خود یاریات کردیم و بر ضد آن خبر بزرگ و برتر شوریدیم.
(ج) **وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ**؛⁵ نگاهشان دارید که باید بازپرسی شوند!

دیلمی از ابوسعید خدری نقل کرده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: منظور از **وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ**، آن است که درباره ولایت علی علیه السلام از آنان پرسیده شود.⁶

1. فرات کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ص 202، حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 322.

2. سوره نبأ، آیه 1 - 2.

3. فرات کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ص 202.

4. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 318.

5. سوره صافات، آیه 24.

6. ابن حجر، الصواعق المحرقة، ص 89.

(د) **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنَ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛**¹ ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا بترسید و به پیامبرش ایمان بیاورید تا دو سهم از رحمتش را به شما ببخشد و برای شما نوری قرار دهد که با آن راه بروید و شما را بیامرزد که خداوند آمرزنده و رحیم است.

سعد بن طریف نقل می‌کند که امام باقر علیه السلام درباره و **يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ**، فرمود هر کس به ولایت علی علیه السلام تمسک جوید، دارای نور است.²

(ه) **فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ؛**³ سوگند به پروردگارت که آنها را، همگی، بازخواست می‌کنیم.

از سدی نقل شده است که این گروه از ولایت علی علیه السلام بازخواست می‌شوند.⁴

(و) **يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ...؛**⁵ خداوند مؤمنانی را که ایمان استوار آورده اند، در زندگانی دنیا و در آخرت پایدار می‌دارد.

ابن عباس می‌گوید که قول ثابت، ایمان به ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام است.⁶

(ز) **... وَاجْذِبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ؛**⁷ ابراهیم گفت: خدایا، من و فرزندانم را از پرستش بت‌ها دور نگاه دار.

از عبدالله بن مسعود چنین نقل شده است:

1. سوره حدید، آیه 28.

2. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 228.

3. سوره حجر، آیه 192

4. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 1، ص 325.

5. سوره ابراهیم، آیه 27.

6. بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 315.

7. سوره ابراهیم، آیه 35.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من خواسته پدرم ابراهیم هستم. گفتیم: یا رسول الله، چگونه شما خواسته پدرت ابراهیم شدی؟ فرمود: خدای عزوجل به ابراهیم وحی کرد و فرمود: من تو را امام مردمان قرار می‌دهم. ابراهیم اندکی شاد شد و گفت: خدایا، از نسل من نیز امامانی مثل من باشد؟ خداوند به او وحی کرد: ای ابراهیم، من با تو عهدی نمی‌بندم که بدان وفا نکنم. ابراهیم گفت: خدایا، عهدی که بدان وفا نکنی کدام است؟ فرمود: من امامت را به ظالمان از نسل تو نمی‌دهم، ابراهیم گفت: خدایا، ظالمان از نسل من که امامتت به آنها نمی‌رسد کیانند؟ فرمود: کسی که به جای من بتی را پرستش کند، شایسته امامت نباشد. ابراهیم گفت: **وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ**. دعای ابراهیم در نهایت به من و برادرم علی رسید، چون هیچ يك از ما، هرگز برای بتی سجده نکردیم. بدین‌رو، خداوند مرا به نبوت و علی را به وصایت برگزید.¹

(ح) **وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ**؛² و خویشاوندان نزدیکت را بیم ده.

براء بن عازب چنین نقل می‌کند:
 هنگامی که آیه **وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ** نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرزندان عبدالمطلب را که چهل مرد بودند و هر يك غذا و نوشیدنی بسیاری می‌خواستند، گرد هم آورد و به علی دستور داد تا ران گوسفندی را بپزد. سپس به آن گروه فرمود: به نام خدا پیش بیایید! آنها ده نفر ده نفر پیش آمدند و هر چه خواستند خوردند. سپس قدحی دوغ خواست و جرعه‌ای از آن نوشید و به آنها فرمود: به نام خدا بنوشید! آنها همگی نوشیدند تا سیراب شدند. ابولهب پیشدستی کرد و گفت: این مرد بدین وسیله شما را سحر کرد.

پیامبر در آن روز سکوت کرد و سخن نگفت و فردای آن روز دوباره آنها را دعوت کرد و پس از غذا بیمشان داد و فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب، من از سوی خدا

¹. شیخ طوسی، الامال، ص 388.

². سوره شعراء، آیه 214.

بیم دهندہ شمایم، و بشارت دهندہ به آنچه یکی از شما انجام می دهد. همه دنیا و آخرت را برای شما آورده ام. اسلام بیاورید و پیروی ام کنید تا هدایت یابید. کدام یک از شما با من برادری می کند و وزیر و ولی و وصی من پس از مرگم می شود و جای مرا در خانواده ام پر می کند و قرضم را ادا می کند؟ آن قوم، همگی، سکوت کردند و آن حضرت سه بار سخن خود را تکرار کرد و در هر سه نوبت آنها سکوت کردند و علی می گفت: من! و پیامبر به او فرمود: توپی! آن قوم برخاستند و در همان حال به ابوطالب می گفتند: از پست اطاعت کن که او را امیر تو کرد.¹

(ط) هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ؛² در آنجا ولایت از آن خداوند بر حق است.

امام باقر علیه السلام درباره این آیه فرمود: این ولایت، ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است که خداوند هیچ پیامبری را بدون آن نفرستاد.³

(ی) فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضٌ مَّا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَ ضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَن يَقُولُوا لَوْ لَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهِ كِتَابًا أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكَ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ؛⁴ شاید برخی از آنچه را که بر تو وحی می شود، ترک کنی، و سینه ات از آن فشرده شود که می گویند: چرا گنجی بر او نازل نشده یا فرشته ای با او نیامده است؟ تو فقط بیم دهندہ ای و خدا بر هر چیز ناظر است.

جابر بن ارقم از برادرش زید بن ارقم چنین نقل می کند:

جبرئیل امین در شب عرفه با پیام ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد. پیامبر از بیم تکذیب منافقان در تنگنا قرار گرفت. گروهی از جمله مرا برای مشورت درباره آن فرا خواند تا در موسم حج به انجاش برساند، و ما ندانستیم چه

1. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 1، ص 420؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، در تفسیر آیه مذکور.

2. سوره کهف، آیه 44.

3. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 1، ص 356.

4. سوره هود، آیه 12.

بگوئیم. رسول خدا صلی الله علیه وآله گریست و جبرئیل به او گفت: یا محمد، آیا از فرمان خدا به گریه افتادی؟ فرمود: هرگز ای جبرئیل، ولی پروردگارم می‌داند که من از قریش چه دیدم. چون رسالت را نپذیرفتند، فرمانم داد که با آنها جهاد کنم و خود، سپاهیان از آسمان فرستاد تا یاریام کردند؛ حال چگونه ولایت علی را پس از من می‌پذیرند؟ جبرئیل بازگشت و این آیه بر او نازل شد: **فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضُ**

مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ...¹
(ك) إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ؛² ولی شما تنها خدا است و پیامبر او و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ آنانی که نماز اقامه می‌کنند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند.

از عمار بن یاسر در این باره چنین نقل شده است: علی بن ابیطالب علیه السلام در حال رکوع نماز مستحی بود که فقیری در برابرش قرار گرفت و او انگشترش را بیرون آورد و به وی داد. آن فقیر نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و ماجرا را بیان کرد، و به دنبال آن، این آیه نازل شد: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...³** پیامبر آن را تلاوت کرد و سپس فرمود: هر که من مولای اویم، این علی مولای او است. خداوند، دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن شمار.³

(ل) يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ؛⁴ ای پیامبر، آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده به مردم ابلاغ کن، که اگر نکنی رسالتش را تبلیغ نکرده‌ای. خداوند تو را از مردم مصلون می‌دارد. خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

¹. مجرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، در تفسیر آیه مذکور.

². سوره مائده، آیه 55.

³. هیثمی، علی بن ابی‌بکر، مجمع الزوائد، ج 7، ص 17.

⁴. سوره مائده، آیه 67.

از ابن عباس و جابر در این باره چنین نقل شده است: خداوند به پیامبر فرمان داد تا علی را به جانشینی خود منصوب کند و مردم را از ولایتش آگاه سازد. رسول خدا صلی الله علیه و آله بیم آن داشت که بگویند پسر عمویش را به ناحق برگزیده و ملامتش کنند؛ آن گاه خداوند به او وحی کرد: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ... و رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم ولایتش را ابلاغ فرمود.¹**
(م) الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا؛² امروز دین شما را کامل، و نعمتم را بر شما تمام کردم، و اسلام را دین شما پسندیدم.

از ابوسعید خدری درباره این آیه چنین نقل شده است: پیامبر مردم را به ولایت علی علیه السلام فرا خواند و دست ها را به دعا برداشت، و هنوز پراکنده نشده بودند که این آیه نازل شد: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ... رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی پروردگار به رسالت من و ولایت علی. سپس به مردم فرمود: هر که من مولای اویم، این علی مولای او است.³**
(ن) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛⁴ ای مؤمنان، از خدا و پیامبر خدا و اولوالامر خویش پیروی کنید.

سلیم بن قیس هلالی از امیر مؤمنان علیه السلام چنین نقل می کند: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شریکان من کسانی اند که خداوند آنان را با خود و من قرین آورده و درباره آنان فرموده است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ... و اگرتر سیدید که درباره چیزی به نزاع افتید، حکم آن را به خدا و**

1. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 1، ص 194؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 223. حاکم حسکانی، در شواهد التنزیل ج 1، ص 190 می گوید: «این حدیث در کتاب دعاء الهداة الی اداء حق الموالاته عمیقاً پژوهش شده است.»

2. سوره مائده، آیه 3.

3. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 1، ص 158.

4. سوره نساء، آیه 59.

رسول خدا و اولوالامر باز گردانید. از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم: یا نبی الله، اولوالامر کیانند؟ فرمود: تو نخستین آنانی.¹

(س) وَ يَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قَوْلٌ إِيَّيَّ وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ؛² از تو می‌پرسند: آیا آن حق است؟ بگو: آری، سوگند به پروردگارم که حق است و شما را توان پیدشگری از آن نیست. امام صادق علیه السلام درباره این آیه فرمود: خداوند سبحان می‌فرماید: ای محمد، اهل مکه از تو می‌پرسند که آیا علی بن ابیطالب علیه السلام امام است؟ بگو: آری، سوگند به پروردگارم که او امام است.³

(ع) وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛⁴ خداوند به سرای سلامت فرا می‌خواند و هر که را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می‌کند. ابن عباس می‌گوید: وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ، یعنی خداوند مردم را به بهشت فرا می‌خواند. يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، یعنی آنان را به ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام هدایت می‌کند.⁵

10. آیات درباره جهاد امام علی عليه السلام

(الف) وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَ كَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيًّا؛⁶ خداوند مؤمنان را از جنگ بی‌نیاز ساخت، و خداوند قوی و شکستناپذیر است. عبداللّه بن مسعود این آیه را چنین تفسیر می‌کرد: وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ - بعلى - وَ كَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيًّا.⁷ همچنین ابن عباس می‌گوید: خداوند در جنگ خندق

1. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 1، ص 148.

2. سوره یونس، آیه 53.

3. بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، در تفسیر آیه مذکور.

4. سوره یونس، آیه 25.

5. بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 183.

6. سوره احزاب، آیه 25.

7. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 5-7.

مؤمنان را به وسیله علی بن ابیطالب علیه السلام،
آنگاه که عمرو بن عبدود را کشت، از جنگ بی‌نیاز
ساخت.¹

داستان جنگ خندق به روایت حذیفه صحابی چنین است:
در آن جنگ، عمرو بن عبدود از خندق عبور کرد و
مقابل سپاه پیامبر ایستاد و مبارز طلبید. رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود: کدام یک از شما داوطلب
مبارزه با عمرو است؟ هیچ کس جز علی بن ابیطالب
علیه السلام اعلان آمادگی نکرد. او برخاست و پیامبر
به او فرمود: بنشین! دوباره فرمود: کدام یک از شما
به مقابله با عمرو برمی‌خیزد؟ هیچ کس برخاست مگر
علی، پیامبر فرمود: بنشین! سپس فرمود: کدام یک از
شما برای نبرد با عمرو برمی‌خیزد؟ هیچ کس برخاست و
علی برخاست. پیامبر به ایشان فرمود: او عمرو بن
عبدو است. علی گفت: من هم علی بن ابیطالب هستم.
رسول خدا صلی الله علیه و آله زره خود را که ذات‌الفضول
نام داشت، بر او پوشانید و شمشیر خود، ذوالفقار، را
به او داد و عمامه خود، سحاب را دور سرش پیچید و
به او فرمود: پیش برو! و چون حرکت کرد، پیامبر او
را چنین دعا کرد: خدایا، او را از فراروی و پشت
سر، از راست و چپ، و از سر تا پا محافظت فرما.
علی رفت و فراروی عمرو ایستاد و گفت: تو کیستی؟
عمرو گفت: گمان نمی‌کردم در جایگاهی قرار بگیرم که
شناخته نشوم. من عمرو بن عبدود هستم. تو که هستی؟
علی گفت: من علی بن ابیطالب هستم. گفت: همان پسرکی
که او را در دامان ابوطالب می‌دیدم؟ گفت: آری.
عمرو گفت: پدرت دوست من بود و من خوش ندارم تو را
بکشم. علی گفت: ولی من کشتن تو را ناخوش نمی‌دارم.
شنیده‌ام که تو زمانی پرده کعبه را گرفته‌ای و با
خدای عزوجل عهد کرده‌ای که هر کس تو را بین سه کار
مخیر کند، یکی از آنها را انتخاب کنی؟ گفت: راست
گفته‌اند. علی گفت: از هر جا که آمده‌ای به همان جا
بازگرد! گفت: نه، زبانزد قریش می‌شوم. علی گفت: پس
به دین ما درآی تا هر چه از آن ما باشد از آن تو
نیز باشد، و هر چه بر ما رسیده، به تو نیز برسد.

¹. همان.

گفت: نه، این را نمی‌پذیرم. علی گفت: تو سواره ای و من پیاده. عمرو از مرکبش فرود آمد و گفت: آنچه از این جوان دیدم، از هیچ کس ندیدم. سپس به صورت اسبش زد تا کنار رفت و خود با قامتی بلند فراروی علی قرار گرفت. علی که در مکان ناهمواری ایستاده بود، برگشت تا جای پای محکمی بیابد. در این هنگام، عمرو با شمشیر به او حمله کرد و ضربه را فرود آورد. علی با سپر دفاع کرد و نوک شمشیر بر سرش نشست و در همان حال با شمشیر خود هر دو پای عمرو را نشانه رفت و او را نقش بر زمین ساخت و صداهايشان در هم پیچید. ناگهان صدای تکبیر علی به گوش رسید، و پیامبر فرمود: قسم به آنکه جانم در دست او است، علی عمرو را کشت. آنگاه اولین کسی که فریاد برآورد، عمر بن خطاب بود که دید علی شمشیرش را به زره عمرو می‌ساید. عمر فریاد تکبیر سرداد و گفت: یا رسول‌الله، او را کشت!

علی سر عمرو را جدا کرد، و در حالی که دستان خویش را بالا برده بود، به سوی ما بازگشت. پیامبر به او فرمود: یا علی، این راه رفتنی است که خدا آن را نمی‌پسندد مگر در این جایگاه. همچنین فرمود: یا علی، تو را بشارت باد که اگر کار امروزت را با کار امت محمد بسنجند، کار تو بر کار آنان فزونی گیرد. این بدان دلیل بود که مسلمانان، همگی، با کشته شدن عمرو بن عبدود عزت یافتند.¹

(ب) **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْمُوسٌ؛**² خداوند کسانی را دوست دارد که در راه او پیکار می‌کنند؛ آراسته و استوار؛ چونان که گوی سدی پولادین هستند.

از ابن عباس سؤال شد: اینان که خداوند درباره‌شان چنین فرموده، کیانند؟ گفت: حمزه، شیر خدا، و شیر رسول خدا، علی بن ابیطالب، عبیده بن حرث و مقداد بن اسود.³

1. همان .

2. سوره صف، آیه 4.

3. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 251.

(ج) **وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَاِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ؛¹**
 حمد فقط فرستاده خدا است که پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود، به گذشته خود باز می‌گردید؟ هر کس به گذشته‌اش باز گردد، هرگز به خدا زیانی نرساند، و خداوند به زودی شاکران را پاداش می‌دهد.

از حذیفه درباره این آیه چنین نقل شده است:
 هنگامی که واقعه احد پیش آمد، صحابه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌گریختند. علی علیه‌السلام و ابودجانه با شمشیر خود فراروی پیامبر ایستادند و از آن حضرت دفاع کردند تا مشرکان را از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دور ساختند. خداوند این آیه را فرو فرستاد: **وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ ... وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ؛²** شما آرزوی مرگ می‌کردید، پیش از آنکه با آن روبه‌رو شوید، اینک آن را دیدید... و خداوند به زودی شاکران را پاداش می‌دهد. بدین معنا که علی و ابودجانه را پاداش می‌دهد. و نیز این آیه را فرستاد: **وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ ... وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ؛³** چه بسا پیامبرانی که خداخواهان بسیاری همراه آنان جنگیدند... و خدا صابران را دوست دارد. مراد از صابران در آیه، علی و ابودجانه هستند.⁴
 (د) **وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَكَ وَ أَبْكَى؛⁵** و اوست که خندانند و گریانند.

از ابن عباس نقل شده است: خداوند علی و حمزه و جعفر را در روز بدر با کشتن کافران خندانند، و کفار

1. سوره آل عمران، آیه 144.

2. سوره آل عمران، آیه 143-144.

3. سوره آل عمران، آیه 146.

4. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 1، ص 136.

5. سوره نجم، آیه 43.

مکه را به گاه کشته شدن در آتش افکند و گریاند.¹

11. آیات درباره علم امام علی علیه السلام
الف) **قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ؛**² بگو: همان بس که خداوند و آنکه علم کتاب نزد او است، میان من و شما گواه باشد.
ابوسعید خدری می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله پرسیدم: آنکه علم کتاب نزد او است، کیست؟ فرمود: او برادر من علی بن ابیطالب علیه السلام است.³
ب) **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمُتَوَسِّمِينَ؛**⁴ در این داستان نشانه‌هایی است برای ژرفاندیشان.

جابر جعفی از امام باقر علیه السلام چنین نقل می‌کند: هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه بود، زنی نزد او آمد و از شوهرش شکایت کرد. امام به نفع شوهرش قضاوت کرد. زن به خشم آمد و گفت: به خدا سوگند، داوری‌ات ناحق، قضاوتت نامیزان و حکمت ناعادلانه است. در محکمه الهی به محاکمه‌ات می‌کشانم. امام علی علیه السلام مقداری او را نگریست و فرمود: دروغ گفתי ای بدخوی، ای بدخوی ای بدکار! آن زن ناگهان فراری شد. عمرو بن حریث خود را به او رسانید و گفت: با علی سخنی گفتم و او پاسخی داد و تو فراری شدی؟ گفت: به خدا سوگند، علی مرا از حقیقتی آگاه ساخت که من از ابتدای ازدواجم تا کنون آن را از شوهرم پنهان کرده بودم.

عمرو نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بازگشت و آنچه را شنیده بود، بیان کرد و گفت: یا امیرالمؤمنین، شما را به کهانت نمی‌شناختیم. امام فرمود: وای بر تو! اینکه از من دیدی، کهانت نیست، بلکه خداوند در قرآن کریم فرموده است: **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمُتَوَسِّمِينَ.** رسول خدا صلی الله علیه وآله خود، متوسّم بود، و من، پس از او، و امامان از نسل من، پس از من، همگی،

¹. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 207.

². سوره رعد، آیه 43.

³. بحران، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، در تفسیر آیه مذکور.

⁴. سوره حجر، آیه 75.

ژرفاندیشانیم، و چون در آن زن نظر کردم، او را از سیمایش باخبر نمودم.¹

(ج) **وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛**² و پیش از تو نفرستادیم مگر مردانی که به آنها وحی می‌کردیم. اگر نمی‌دانید از اهل ذکر پرسید.

حرث در این باره می‌گوید: از علی علیه السلام درباره این آیه پرسیدم؛ فرمود: به خدا سوگند که ما اهل ذکرم، ما اهل علمیم، ما معدن تأویلیم، من، خود، از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که می‌فرمود: من شهر علمم و علی در آن است، و هر که خواهان علم است، باید از دَرَشِشِ وارد شود.³

(د) **وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ؛**⁴ و گوش شنوا آن را درمی‌یابد.

از علی بن حوشب در این باره چنین نقل شده است: از مکحول شنیدم که می‌گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آیه و تعیها اذن واعیه را تلاوت کرد و فرمود: یا علی، از خدا خواسته‌ام که این گوش شنوا و گِرا گوش تو باشد. علی علیه‌السلام فرمود: پس از آن هیچ حدیث و سخنی را که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم، فراموش نکردم.⁵

همچنین از برید اسلمی چنین نقل شده است: شنیدم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام می‌فرمود: یا علی، خداوند فرمانم داده تا نزدیکت کنم و دورت نسازم؛ تعلیمت دهم و فراگیری. خداوند مقرر فرموده که تو گیرنده و نگه‌دارنده شوی. پس از آن، آیه **وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ** نازل شد.⁶

¹. فرات کوفی، تفسیر فرات‌الکوفی، ص 81.

². سوره نحل، آیه 43.

³. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 1، ص 334.

⁴. سوره حاقه، آیه 12.

⁵. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب‌الاشراف، ج 2، ص 121.

⁶. طبری، محمد بن جریر، جامع‌البیان فی تأویل آی‌القرآن تفسیر الطبری، ج 29، ص 56.

الف) **وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ**؛¹ در اعراف مردانی هستند که هر يك را از سیمای شان می‌شناسند.

ابن حجر از ثعلبی نقل می‌کند که او در تفسیر این آیه از ابن عباس روایت کرده است که اعراف جایگاه بلندی از صراط است که عباس و حمزه و علی بن ابیطالب علیه السلام و جعفر طیار بر بلندای آنند و دوستانشان را با سیمای نورانی و دشمنانشان را به سیمای ظلمانی می‌شناسند.²

ب) **الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ**؛³ کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، شادکام و نیک‌فرجام هستند.

از امام کاظم علیه السلام در این باره چنین نقل شده است:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: طوبی چیست؟ فرمود: درختی است که اصل آن در خانه من و شاخه های آن بر سر اهل بهشت است. بار دوم پرسیدند: فرمود: این درخت، در خانه علی علیه السلام است. گفتند: چگونه؟ فرمود: خانه بهشتی من و علی در يك جا است. ج) **وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ**؛⁴ چهره های در آن روز درخشانند؛ خندان و شادان.

از انس بن مالک درباره این آیه چنین نقل شده است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم: وجوه یومئذ مسفرة کیانند؟ فرمود: ای انس: منظور چهره های ما فرزندان عبدالمطلب است: من و علی و حمزه و جعفر و حسن و حسین و فاطمه، آن‌گاه که در روز قیامت از قبر خود بیرون آییم و نور چهره ها مان همانند خورشید نیمروزی باشد. خداوند متعال فرموده است: وجوه یومئذ مسفرة؛ یعنی نور ما سرزمین قیامت را روشن

1. سوره اعراف، آیه 46.

2. ابن حجر، الصواعق المحرقة، ص 101.

3. سوره رعد، آیه 29.

4. سوره عبس، آیه 38 - 39.

می‌کند. منظور از آیه «**ضاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ**»، ما هستیم؛ یعنی به ثوابی که خدا و عده مان فرموده خندان و شادانیم.¹

(د) **أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ**؛² آیا کسی که در آتش افکنده می‌شود بهتر است یا آنکه ایمن و آسوده به قیامت می‌آید؟ از ابن عباس چنین نقل شده است: آنکه در آتش افکنده می‌شود، ولید بن مغیره است، و آنکه ایمن و آسوده از عذاب و خشم خدا وارد محشر می‌شود، علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است.³

(ه) **إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ضَلَالٍ وَعُيُونٍ**؛⁴ پرهیزکاران در سایه‌ها و چشمه‌سارهایند.

ابن عباس در این باره می‌گوید: پرهیزکاران کسانی‌اند که از شرك و گناهان كوچك و بزرگ پرهیز کردند. آنان علی و حسن و حسین هستند که در سایه درختان سبز و خیمه‌های گوه‌رین با چشمه‌های بلورین قرار می‌گیرند.⁵

(و) **فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ**؛⁶ آنکه کفه عملش سنگین باشد، زندگی پسندیده‌ای خواهد داشت. ابن عباس در این باره می‌گوید:

نخستین کسی که در ترازوی قیامت، حسناتش بر سیئاتش فزونی می‌گیرد، علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است. در میزان او چیزی جز حسنات نباشد و کفه سیئات بدون سیئه می‌ماند؛ زیرا او یك لحظه خدا را نافرمانی نکرده است...⁷

1. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 324.

2. سوره فصلت، آیه 40.

3. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 129.

4. سوره مرسلات، آیه 41.

5. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 367.

6. سوره قارعه، آیه 6 - 7.

7. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 367.

(ز) وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ؛¹ هرکس که به محشر درآید، همراه او سوق‌دهنده و گواهی‌دهنده‌ای است. از ام سلمه نقل شده است: در آن روز، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌سوق‌دهنده، و امیرمؤمنان علیه‌السلام گواهی‌دهنده است.²

13- عدالت صحابه

عدالت صحابه

تعريف صحابی در هر يك از دو مكتب
1. تعريف صحابی در مكتب خلفا

¹. سوره ق، آیه 21.

². حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 188.

ابن حجر در مقدمه کتابش «الاصابه» در تعریف صحابی گوید:

صحابی کسی است که پیامبر را دیده، به او ایمان آورده و مسلمان مرده باشد؛ حال، دیدار و همراهی اش با پیامبر صلی الله علیه و آله اندک باشد یا بسیار، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده باشد یا خیر، با پیامبر صلی الله علیه و آله به جنگ رفته یا نرفته باشد، همه این افراد در تعریف ما: «آنکه پیامبر را دیده» می‌گذرد، حتی اگر تنها يك بار پیامبر را دیده و با او هم‌نشین هم نشده باشد و یا به خاطر نابینایی، آن حضرت را با چشم سر ندیده باشد.¹

او در بخش دیگری از کتابش گوید: «ضابطه‌ای که با دانستن آن، صحابی بودن جمع بسیاری مشخص می‌گردد:

الف) آنان [خلفا] در فتوحات تنها صحابه را به فرماندهی می‌گماشتند.

ب) در سال دهم هجری، هیچ کس در مکه و طائف نبود مگر آنکه اسلام آورد و با پیامبر صلی الله علیه و آله در حجه الوداع حضور یافت.

ج) همه افراد دو قبيله «اوس» و «خزرج» تا پایان دوره رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام آوردند.

د) پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نیز، هیچ کس از آنان کافر نشدند.²

می‌گویم: اگر هر پژوهشگری اجزای کتاب ما: «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» را بررسی کند، عمق تسامح و سهل‌انگاری مکتب خلفا درباره صحابه و ضرر آن بر «علم حدیث» را درمی‌یابد.

2. تعریف صحابی در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام

«صحابه» جمع «صاحب» به معنای «معاشر و ملازم و همراه» است. صحابی یعنی يك نفر از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله که «معاشر و ملازم و همراه» آن حضرت بوده است، و چنانکه پیداست، تنها درباره کسی صادق است که ملازمت و همراهی اش بسیار باشد. زیرا، مقتضای

1. الاصابه، ج 1، ص 10.

2. همان، ص 16.

مصاحبت، همراهی دراز مدت است.¹ دیگر اینکه، چون مصاحبت و همراهی بین دو کس باشد به ناچار باید لفظ «صاحب» و جمع آن «صحابه» در کلام به اسم دیگری اضافه گردد - مضاف و مضاف الیه - چنانکه در قرآن کریم نیز، بدین‌گونه است: «یا صاحبی السُّجُن»² ای دو همراه زندانی من. و «أَصْحَابُ مُوسَى»³ همراهان موسی. در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز گفته می‌شد: **صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ** یعنی، «صاحب و اصحاب» را به رسول خدا اضافه می‌کردند.

همان‌گونه که گفته می‌شد: «اصحاب بیعت شجرة» و «اصحاب صُفّه» یعنی، همه را با اضافه و نسبت به غیر می‌آوردند، و لفظ «صاحب» و «اصحاب» در آن روز به تنهایی و بدون آوردن مضاف الیه، نام اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود؛ ولی پیروان مکتب خلفا به تدریج اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله را بدون مضاف الیه «صحابی» و «اصحاب» نامیدند. پس، این تسمیه و نامگذاری، از نوع تسمیه و نامگذاری مسلمین و اصطلاح متشرعه است.

این دیدگاه دو مکتب در تعریف صحابی بود.

3. ضابطه شناخت صحابی در مکتب خلفا

اضافه بر آنچه آوردیم، آنان که در مکتب خلفا به معرفی و شرح حال «صحابه» پرداخته‌اند، برای شناخت آنان ضابطه‌ای نیز نشان داده‌اند. چنانکه ابن حجر در الاصابه گوید:

«از جمله سخنان مجملی که از پیشوایان [حدیث] در وصف «صحابی» و شناخت او به ما رسیده - اگرچه نصی بر آن نیست - روایتی است که ابن ابی‌شیبه در مصنف خود از طریقی نامردود آورده که، [خلفا] در فتوحات تنها صحابه را فرماندهی می‌دادند.»⁴

1. مراجعه کنید: لسان العرب و مفردات راغب، ماده صج.

2. سوره یوسف، آیه 29.

3. سوره شعراء، آیه 61.

4. الاصابه، ج 1، ص 13.

طریق نامردود مورد اشاره، روایتی است که طبری و ابن عساکر با سند خودشان از سیف، از ابوعثمان، از خالد و عباده آورده‌اند. در آن روایت گوید: «فرماندهان همیشه از صحابه بودند مگر آنگاه که شخص مناسب مقام را در بین آنان نمی‌یافتند.»¹

در روایت دیگری از طبری از سیف گوید: خلیفه عمر تا وقتی فرد مناسب و باکفایت جنگی در «صحابه» می‌یافت، از دادن فرماندهی به وی عدول نمی‌کرد؛ و اگر نمی‌یافت فرماندهی را به «تابعین باحسان» می‌سپرد، و از طبقه راویان هیچ کس در ریاست و فرماندهی طمع نمی‌کرد.²

4. اشکال بر ضابطه شناخت صحابه

مرجع هر دو روایت مورد استناد، سیف بن عمر است که از دید حدیث‌شناسان متهم به جعل حدیث و زندقه است.³ سیف این ضابطه را از ابو عثمان روایت می‌کند، ابو عثمانی که در روایات سیف از خالد و عباده روایت کرده و سیف در خیال خود او را یزید بن اسید غسانی نامیده، نامی ساخته و پرداخته سیف در میان راویان حدیث.⁴

از راویان این روایات که بگذریم - هر که بودند و هر چه بودند - محتوای آنها نیز با واقعیت تاریخی ناسازگار است. زیرا، صاحب اغانی روایت کرده و گوید:

امرؤ القیس [شاعر] به دست عمر اسلام آورد و عمر او را - پیش از آنکه حتی یک رکعت نماز بخواند - به ولایت و فرماندهی گمارد. مشروح این خبر در روایت بعد آن از عوف بن خارجه مری است که گوید:

به خدا سوگند، من در زمان خلافت عمر بن خطاب نزد او بودم که دیدم مردی کج پای اندک موی تاس، از

1. تاریخ طبری، ج 1، ص 2151، چاپ اروپا.

2. تاریخ طبری، ج 1، ص 2457-2458.

3. مراجعه کنید: عبدالله بن سبا، ج 1، شرح حال سیف.

4. مراجعه کنید: رواة مختلفون، خطی، عبدالله بن سبا، ج 1، ص 117، چاپ بیروت، 1403 هجری.

بالای سر مردم گام برمی‌داشت تا روبروی عمر ایستاد و او را به خلافت تهنیت گفت. عمر از او پرسید: تو که هستی؟ گفت: من مردی نصرانی‌ام، من امرؤالقیس بن عدی کلبی هستم. عمر او را شناخت و به وی گفت: چه می‌خواهی؟ گفت: اسلام را. عمر اسلام را بر وی عرضه کرد و او پذیرفت. سپس نیزه‌ای خواست و پرچم فرماندهی او بر مسلمانان «قضاعه»¹ در شام را بر آن بست و این شیخ در حالی بازگشت که آن پرچم بر بالای سرش در اهتزاز بود...²

همچنین است داستان فرمانده کردن علقمه بن علاثة کلبی پس از ارتداد او. چنانکه در آغانی و اصابه³ در شرح حال وی آمده است:

علقمه در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اسلام آورد و به درك صحبت رسول خدا نائل گردید. سپس در زمان ابوبکر مرتد شد. ابوبکر خالد را به سويش فرستاد و او بگریخت.

گفته‌اند: سپس بازگشت و اسلام آورد.

این داستان در اصابه چنین است:

او در زمان عمر شراب نوشید و عمر او را حد زد. مرتد شد و به روم پیوست. پادشاه روم گرامی‌اش داشت و به او گفت: تو پسر عموی عامربن طفیل هستی! او خشمگین شد و گفت: من جز به عامر⁴ شناخته نشوم! پس بازگشت و اسلام آورد.

در آغانی و اصابه آمده است: – عبارت از آغانی است – هنگامی که علقمه – پس از ارتداد از اسلام – به مدینه بازگشت، در تاریکی شب با عمر بن خطاب

1. قضاعه، قبایل بزرگی هستند که از جمله آنها: قبيله حیدان بهراء و بلی و جهینه می‌باشند. شرح حال آنها در جمهره انساب ابن حزم، ص 440-460، آمده است. سرزمین آنان در شحر و سپس در نجران و بعد از آن در شام بوده است. برای اطلاع بیشتر به ماده «قضاعه» معجم قبایل عرب، ج 3، ص 975، مراجعه کنید.

2. آغانی، ج 14، ص 157، چاپ ساسی. خلاصه آن را در جمهره انساب العرب، ص 284 می‌یابید.

3. اصابه، ج 2، ص 496-498؛ آغانی، ج 15، ص 56، چاپ ساسی.

4. بین علقمه و عامر منافرتی روی داده که اهل خیر آن را روایت کرده و در آغانی، ج 15، ص 50، چاپ ساسی موجود است، از این روی علقمه خوش نداشت به خاطر آنکه پسر عموی عامر است – عامری که از او نفرت داشت – مورد اکرام قرار گیرد.

رو به رو شد. چون عمر شبیه خالد بود و خالد از دوستان وی، چنین پنداشت که او خالد است، پس بر او سلام کرد و به وی گفت: عمر تو را از فرماندهی عزل کرد؟ عمر گفت: آری چنین است. علقمه گفت: به خدا سوگند! عزل تو تنها از روی بخل و حسد بوده. عمر گفت: چه در چذته داری به یاری ما؟

او گفت: پناه بر خدا! عمر بر ما حق شنیدن و اطاعت دارد و ما بر خلاف او کاری نمی‌کنیم! صبح فردا که عمر به مردم اجازه ورود داد، خالد و علقمه بر او وارد شدند. علقمه در کنار خالد نشست. عمر به علقمه روی کرد و گفت: بگو بدانم علقمه، تو بودی که آن سخنان را به خالد گفتی؟ علقمه روی به خالد کرد و گفت: ای ابا سلیمان! آیا آنچه گفتم بازگو کردی؟ خالد گفت: وای بر تو! به خدا سوگند من پیش از این با تو رویاروی نشده‌ام، من گمان می‌کنم او را دیده‌ای!

علقمه گفت: به خدا سوگند او را دیدم. سپس به سوی عمر توجه کرد و گفت: ای امیر مؤمنان! چیزی جز نیکی نشنیدی. عمر گفت: آری چنین است، آیا می‌خواهی تو را فرمانروای «حوران»¹ گردانم. علقمه گفت: آری.

عمر وی را ولایت «حوران» داد و در آنجا بود تا وفات کرد.

در اصابه افزوده است: عمر گفت: اگر آیندگان پس از من رأی تو را داشتند از چه و چه نزد من محبوبتر بود. آنچه نقل کردیم، عین واقع تاریخی است، لکن دانشمندان مکتب خلفا به آنچه روایت کرده‌اند استناد کرده، و از روایات خود ضابطه شناخت صحابه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را کشف کرده‌اند و بدین خاطر، افراد ساخته و پرداخته سیف بن عمر متهم به زندقه را در شمار صحابه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اند؛

¹ . حوران منطقه وسیعی از محدوده اداری دمشق، دارای روستاهای بسیار و مزارع فراوان است. معجم البلدان، ج 2، ص 358.

صحابه ساختگی سیف را که ما در کتابمان: «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» او و روایاتش را مورد پژوهش و بررسی قرار داده ایم.

پس از بررسی دیدگاه دو مکتب در تعریف صحابی، اینک عدالت صحابه در هر يك از دو مکتب را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

عدالت صحابه در هر يك از دو مکتب

1. دیدگاه مکتب خلفا درباره عدالت صحابه

مکتب خلفا همه صحابه را عادل دانسته و در اخذ معالم دینی به همه آنان مراجعه می‌کند.

ابو حاتم رازی¹ پیشوای اهل جرح و تعدیل در مقدمه کتابش گوید:

«اما اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، آنان که شاهد وحی و تنزیل کتاب بوده و تفسیر و تأویل را شناخته‌اند، کسانی که خدای عز و جل آنان را برای صحبت و همراهی پیامبرش برگزیده، و یاری خود و اقامه دین و آشکاری حقش را به ایشان سپرده، آنان را صحابه پیامبر پسندیده و آنان را بزرگان و پیشوایان ما قرار داده است. آنان که هر چه را پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از خدای عز و جل به ایشان رسانید، و هر چه را سنت نهاد و تشریح فرمود، و هر چه را حکم کرد و واجب یا مستحب قرار داد و هر چه را امر و نهی یا منع و تأدیب فرمود، همه را گرفتند و حفظ کردند و استحکام بخشیدند.

سپس، در دین فقیه شدند، و امر و نهی خدا و مراد او را، در حضور رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مشاهده تفسیر و تأویل کتاب و با گرفتن و استنباط از او، دانستند. خدای عز و جل بدین وسیله آنان را شرافت بخشید، و با قرار دادنشان در جایگاه پیشوایی، گرامی‌شان داشت، و شك و کذب و غلط و تردید و فخر و عیب را از آنان زدود، و آنان را دادگران امت نامید و در کتاب محکم خویش فرمود: **وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ**. و بدین‌گونه شما را امت میانه قرار دادیم تا گواه بر مردم باشید.²

¹ ابو محمد عبدالرحمن بن ابی‌حاتم رازی متوفای سال 327 هجری صاحب کتاب تقدمة المعرفة لكتاب الجرح و التعديل، چاپ حیدرآباد، 1371 ق آنچه آوردیم از ص 7-9، همین کتاب است.

² .سوره بقره، آیه 143.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله قول خدای عزوجل: «وسطاً» را عدولاً یعنی دادگر تفسیر فرمود. پس آنان دادگران امت، پیشوایان هدایت، حجت‌های دین و ناقلان کتاب و سنت هستند. خدای عز و جل دست یازیدن بر راهشان و سیر در مسیرشان و اقتدای به آنان را محبوب و فراخوان کرده و فرموده: ... **وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى ...** و [هر کس] غیر راه مؤمنان را پیروی کند، او را به همان راهی که می‌رود می‌بریم.¹

ما در اخبار بسیار دیده‌ایم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اصحاب خود را به تبلیغ و رساندن سخنانش به دیگران تشویق و ترغیب کرده و به آنان فرموده: **حَتَّى يُبَلِّغَهَا غَيْرَهُ. خَدَّوْنَ مَسْرُورٍ كَمَا كُنْتَ كَسَى رَا كَمَا مَرَا بَشَنُودَ وَ آن رَا حَفْظَ وَ نَگَا ه دَارْد تَا بَه دِیْگَرِی بَرَسَانْد.**

همو صلی الله علیه و آله در خطبه‌اش فرموده: «باید شاهدان شما [سخن مرا] به غایبان برسانند.» و فرموده: **بَلِّغُوا عَنِّي وَ لَوْ آيَةً وَ حَدِّثُوا عَنِّي وَ لَا حَرْجَ.** از سوی من تبلیغ کنید اگرچه يك آیه، و احادیث مرا بازگو کنید که گناهی [بر شما] نیست.

پس از آن، صحابه (رض) در نواحی و شهرها و مرزها پراکنده شدند، و به جنگها و کشورگشائیها و فرمانداریها و قضاوت و حکم پرداختند؛ و هر يك از آنان در محل سکناي خویش آنچه را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دریافته بود انتشار داده و به فتوا و پاسخ سؤالات بر اساس یافته‌های خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله برآمد. آنان جان خویش را با حسن نیت و قصد قربت وقف یاد دادن فرائض و احکام و سنن و حلال و حرام خدا به مردم کردند تا آنگاه که خدای عزوجل آنان را فرا خواند و روحشان را دریافت نمود. رضوان و رحمت و آمرزش خدا بر همگی آنان باد.»

ابن عبد البر در مقدمه کتابش الاستیعاب² گوید:

¹ سوره نساء، آیه 115. مکتب اهل بیت علیهم السلام مراد و مقصود همه اینها را مؤمنان صحابه می‌داند، چنانکه صریح آیه بر آن است. توضیح بیشتر آن به یاری خدا می‌آید.

² الاستیعاب فی اسماء الاصحاب، تألیف حافظ محدث ابو عمر یوسف عبدالله بن محمد بن عبدالبرغری قرطبی مالکی، متولد 363 و متوفای 463 هجری عبارات او را از نسخه حاشیه الاصابه آوردیم.

«عدالت صحابه همگی ثابت است.»
 سپس - همان گونه که از قول رازی آوردیم - شروع به آوردن آیات و روایات وارد در حق مؤمنان آنها می‌کند. ابن اثیر در مقدمه اسد الغابة گوید:
 «... سنتهایی که تفصیل احکام و شناخت حلال و حرام و غیر آن، از امور دین، بر مدار آنهاست، تنها زمانی ثابت است که رجال اسناد و راویان آنها شناخته شده باشند، و مقدم بر همه اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند که اگر کسی آنان را نشناسد، نادانی‌اش نسبت به دیگران سخت‌تر، و انکارش فزون‌تر است. پس شایسته آن است که انساب و احوال ایشان به خوبی شناخته شود. صحابه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با سایر راویان در همه این موارد مشترکند مگر در «جرح و تعدیل»، زیرا همگی آنان عادلند و ایراد و اشکال بر آنها ممنوع است.»¹
 ابن حجر در فصل سوم مقدمه کتابش الاصابه در بیان حال صحابه و عدالت آنان گوید:
 «اهل سنت بر اینکه همگی صحابه عادلند، اتفاق نظر دارند و کسی در این باره مخالفت نکرده مگر اندکی از بدعتگذاران.»
 او از ابوزرعه روایت کرده که وی گفته است:
 هرگاه کسی را دیدی که یکی از اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را نقض و رد می‌کند، بدان که او «زندیق» است. زیرا، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله حق است. قرآن کریم حق است. هر چه او آورده حق است. اینها همه را تنها صحابه به ما رسانده‌اند، و این گروه با نقض و جرح شاهدان ما در پی ابطال و تباهی «کتاب و سنت» هستند. پس، نقض و جرح خودشان سزاوارتر است. آنان زندیقانند.»²

¹ اسد الغابة في معرفة الصحابة، تأليف ابوالحسن عزالدین علی بن محمد بن عبدالکریم جزری معروف به ابن اثیر متوفای 630، ج 1، ص 3.

² الاصابة في تمييز الصحابة، تأليف حافظ شهاب الدین احمد بن علی بن محمد کنانی عسقلانی شافعی معروف به ابن حجر متولد 773 و متوفای 853 هجری. چاپ مصر، المكتبة التجارية، 1358 هجری، ج 1، ص 17-22.
 ابوزرعه، عبدالله بن عبدالکریم بن یزید. ابن حجر در کتاب تقریب التهذیب، ج 2، ص 536، ش 1479؛ درباره او گوید: امام حافظ ثقة مشهور از طبقه یازدهم راویان است. در سال 246 وفات کرد. مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه - صاحبان صحاح - از او روایت کرده‌اند.

این، دیدگاه مکتب خلفا درباره عدالت صحابه بود. آنچه در پی می‌آید، دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام در این باره است:

2. دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام در عدالت صحابه

مکتب اهل بیت علیهم السلام به پیروی از قرآن کریم، می‌گوید که در بین صحابه مؤمنانی هستند که خدای سبحان در قرآن کریم آنان را ستوده است. چنانکه درباره «بیعت شجره» فرموده است:

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا؛¹

خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند - راضی شد و می‌دانست که در دلهایشان چه می‌گذرد، از این رو، آرامش را بر آنان نازل کرد و پیروزی نزدیک را پاداششان داد.

همان گونه که روشن است، این ستایش ویژه مؤمنان حاضر در بیعت شجره است و شامل منافقان حاضر مثل عبدالله بن اُبی و دیگران نمی‌شود.²

مکتب اهل بیت علیهم السلام، همچنین به پیروی از قرآن کریم، در میان صحابه منافقینی را می‌بیند که خداوند در آیات بسیاری آنان را نکوهش کرده است؛ مانند این سخن خدای متعال که می‌فرماید:

وَ مِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِّنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى الذَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ.

برخی از کسانی که پیرامون شمایند، از اعراب بادیه‌نشین، منافقانند، و از اهل مدینه نیز گروهی سخت پای‌بند نفاقند. تو [پیامبر] آنها را نمی‌شناسی، ولی ما آنها را می‌شناسیم. به زودی آنها را دو بار مجازات می‌کنیم، سپس به سوی عذاب عظیم را نده می‌شوند.³

می‌گویم: راستی را که نمی‌توانم فهمید امام ابوزرعه در حق منافقین اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چه می‌گوید؟

¹. سوره فتح، آیه 18.

². به داستان بیعت شجره [رضوان] در مغازی واقدی و خطط مقریزی مراجعه شود.

³. سوره توبه، آیه 101.

آری، در میان صحابه افرادی بودند که خداوند از افک¹ و تهمت آنان بر حریم رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده است. پناه بر خدا از چنین گفتاری! و نیز، در بین صحابه کسانی بوده اند که خداوند درباره آنان فرموده:

وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكَوْكَ قَائِمًا. هذگامی که تجارت یا لهو و بازیچه ای را ببینند پراکنده می شوند و به سوی آن می روند و تو [پیامبر] را ایستاده به حال خود رها می کنند.² این واقعه هنگامی روی داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد خویش در حال قیام خطبه جمعه می خواندند. در میان صحابه کسانی بودند که می خواستند رسول خدا صلی الله علیه و آله را در «عقبه هرشی» - به هذگام بازگشت از تبوک³ یا حجة الوداع⁴ - مخفیانه ترور نمایند.

یقیناً شرافت صحبت و همراهی با رسول خدا صلی الله علیه و آله برتر از شرافت ازدواج با آن حضرت نیست. زیرا، مصاحبت زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله با او از برترین درجات هم صحبتی و همراهی است؛ در عین حال، خدای متعال آنان را مخاطب ساخته و می فرماید:

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَيَّ اللَّهُ يَسِيرًا وَ مَن يَفْعَلْ مِنْكُمْ لِيٍّ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صَالِحًا نُوبِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَ أَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ

1. اشاره است به داستان افک در سوره نور، آیات 11 - 17 نازل شده در برائت عایشه بر تهمتی که بر او زدند، به روایت خود او، یا در برائت ماریه از این تهمت، بنابر روایت غیر عایشه، چنانکه در جلد 2 [متن عربی] احادیث ام المؤمنین عایشه آمده است.

2. سوره جمعه، آیه 11.

3. مسند احمد، ج 5، ص 390-453؛ صحیح مسلم، ج 8، ص 122-123، باب صفات منافقین؛ مجمع الزوائد، ج 1، ص 110، و ج 6، ص 195؛ مغازی واقعی، ج 3، ص 1042؛ امتاع الاسماع مقریزی، ص 477؛ تفسیر در المنثور، ج 3، ص 258-259 در تفسیر: «هموا بما لم ينالوا» از آیه 74، سوره توبه.

4. در احادیث شیعه آمده است: این واقعه در بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجة الوداع، به خاطر غدیرخم، در سرزمین جحفه بوده است. مراجعه کنید: بحار الانوار، ج 28، ص 97، چاپ تهران، 1392 هجری.

كَأَخِدِ مِنَ النِّسَاءِ

ای زنان پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود عذاب او دو چندان خواهد بود، و این برای خدا آسان است و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش فروتنی کند و عمل صالح انجام دهد، پاداش او را دو بار خواهیم داد و برای او رزق کرمی آماده کرده ایم. ای زنان پیامبر! شما همانند دیگر زنان نیستید¹

خداوند درباره دو تن از آنان فرموده است:
إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ - إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى - ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْزِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاهِلِينَ وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ . . . وَ مَرْيَمَ ابْنَتْ عِمْرَانَ

اگر شما دو زن توبه کنید [به نفع شماست،] زیرا دلهایتان از حق منحرف گشته، و اگر بر ضد او [پیامبر] همدست شوید یقیناً خداوند و جبرئیل و صالح مؤمنان یاورش بوده و فرشتگان بعد از آن پشتیبان. . . . خداوند برای کسانی که کافر شدند، زن نوح و زن لوط را مثل زده است، آن دو تحت سرپرستی دو تن از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند، و آن دو مصاحب و همراه به هیچ روی از خدا بی نیازشان نکردند و به آن دو گفته شد: با دوزخیان به آتش درآید! و خداوند برای مؤمنان، زن فرعون را مثل زده است، آنگاه که گفت: پروردگارا! برای من خانه ای در بهشت، نزد خودت، بنا کن . . . و همچنین مریم دخت عمران را²

رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیان حال برخی از صحابه در روز قیامت فرموده است:
وَ أَنَّهُ يُجَاءُ مِنْ أُمَّتِي، فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ فَأَقُولُ

¹ . سوره احزاب، آیات 30-32.

² . سوره تحریم، آیات 4، 10-12.

يَا رَبِّ أَصِيْحَابِي، فَيُقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدْتُمْوَا بَعْدَكَ، فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ: «وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» فَيُقَالُ: إِنَّ هَؤُلَاءِ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَيَّ أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ؛

روز قیامت افرادی از اتمم را به صحنه آورده و به سوی جهنم می‌رانند! من می‌گویم: پروردگارا! اصحاب من! گفته می‌شود: تو نمی‌دانی بعد از رفتنت چه بدعتها گذاردند! پس من نیز همان را می‌گویم که بنده صالح خدا [عیدی بن مریم] گفت: «من تا زمانی که در میانشان بودم بر حالشان آگاهی داشتم، ولی هنگامی که مرا از میان آنها برگرفتی تو خود مراقب آنان بودی.» پس گفته می‌شود: این گروه از هنگامی که از آنان جدا شدی، پیوسته از دین روی‌گردان و به گذشته‌های خود بازگشتند.²

در روایت دیگری آمده است:
لَيَرِدَنَّ عَلَيَّ نَاسٌ مِّنْ أَصْحَابِي الْحَوْضِ حَتَّى عَرَفْتُهُمْ اخْتَلَجُوا دُونِي فَأَقُولُ: أَصْحَابِي، فَيَقُولُ: لَا تَدْرِي مَا أَحَدْتُمْوَا بَعْدَكَ؛
مردمانی از اصحابم را بر حوض کوثر نزد من آرند که تا آنان را شناختم، از من جدایشان کنند! می‌گویم: اصحاب من! می‌گوید: تو نمی‌دانی بعد از رفتنت چه بدعتها گذاردند.³

و در صحیح مسلم چنین است:
لَيَرِدَنَّ عَلَيَّ الْحَوْضِ رِجَالٌ مِمَّنْ صَاحَبَنِي حَتَّى إِذَا رَأَيْتَهُمْ رَفَعُوا إِلَيَّ اخْتَلَجُوا دُونِي، فَلَأَقُولَنَّ: أَيُّ رَبِّ أَصِيْحَابِي، فَلَيُقَالَنَّ لِي: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدْتُمْوَا بَعْدَكَ؛
مردمانی از اصحابم را بر حوض کوثر نزد من آرند که تا آمدنشان به سوی خود را می‌بینم از من جدایشان کنند! می‌گویم: پروردگارا! اصحاب من! به من گفته می‌شود: تو نمی‌دانی بعد از رفتنت چه بدعتها گذاردند.⁴

¹. سوره مائده، آیه 117.

². بخاری، تفسیر مائده، باب یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک و تفسیر سوره انبیا؛ ترمذی، ابواب صفت قیامت، باب روایات وارد در شأن حشر، و تفسیر سوره طه.

³. بخاری، کتاب دعوات، باب فی الحوض؛ ابن ماجه، کتاب مناسک، حدیث 5830؛ مسند احمد، ج 1، ص 453 و ج 3، ص 28 و ج 5، ص 48.

⁴. صحیح مسلم، کتاب فضائل، باب اثبات حوض نبینا، حدیث 40.

ضابطه شناخت مؤمن و منافق

از آنجا که در میان صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله منافقانی بودند که جز خدا کسی آنان را نمی شناخت، از این رو، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «علی را دوست ندارد مگر مؤمن، و او را دشمن ندارد مگر منافق.»

این حدیث را امام علی علیه السلام¹ و ام المؤمنین ام سلمة² و عبدالله بن عباس³ و ابوذر غفاری⁴ و انس بن

1. امام علی علیه السلام پسر ابوطالب عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله، در درون کعبه به دنیا آمد. چنانکه حاکم در مستدرک ج 30، ص 483 آن را روایت کرده است. و نیز؛ مالکی در الفصول المهمة، مغازل شافعی در مناقب، و شبلینجی در نور الابصار (ص 69). ولادت او در 13 رجب سی سال پس از عام الفیل بوده است. در سال 35 هجری مهاجران و انصار با او بیعت کردند و در سال 40 هجری در شب نوزدهم ماه رمضان ابن ملجم مرادی او را ضربت زد و در روز بیست و یکم به شهادت رسید. صاحبان صحاح 536 حدیث از او روایت کرده اند. شرح حال آن حضرت در الاستیعاب، اسدالغابة، الاصابة و جوامع السیره (ص 276) موجود است و روایت او درباره منافقان در صحیح مسلم (ج 1، ص 61)، صحیح ترمذی (ج 13، ص 177)، سنن ابن ماجه، باب یازدهم مقدمه؛ سنن نسائی (ج 2، ص 271) باب علامت مؤمن و باب علامت منافق، خصائص نسائی (ص 38)، مسند احمد (ج 1، ص 84 و 95 - 128)، تاریخ بغداد (ج 2، ص 255 و ج 8، ص 417 و ج 16، ص 426)، حلیة الاولیاء ابونعیم (ج 4، ص 185) او گوید: این حدیث حدیثی صحیح و مورد اتفاق است. تاریخ الاسلام ذهی (ج 2، ص 198)، تاریخ ابن کثیر (ج 7، ص 354) و نیز، در شرح حال آن حضرت در الاستیعاب (ج 2، ص 461)، اسدالغابه (ج 4، ص 292)، کنزالعمال (ج 15، ص 105) ریاض النضرة، (ج 2، ص 284) آمده است.

2. ام المؤمنین، ام سلمة هند دخت ابو امیة بن مغیره قرشی، پیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله همسر ابوسلمه بود، با شوهرش اسلام آوردند و با هم به حبشه هجرت کردند و سپس به مدینه، هنگامی که شوهرش ابوسلمه در احد مجروح شد و در سال سوم هجری به شهادت رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله با او ازدواج کرد. ام سلمه پس از شهادت امام حسین علیه السلام در سال 60 وفات کرد. صاحبان صحاح 378 حدیث از او روایت کرده اند. برای آگاهی بیشتر به شرح حال او و همسر اولش در اسد الغابة، جوامع السیره ص 276 و تقریب التهذیب (ج 2، ص 617) مراجعه کنید. حدیث او درباره منافقین در صحیح ترمذی (ج 13، ص 168)، مسند احمد (ج 6، ص 292)، الاستیعاب (ج 2، ص 460)، از طرق متعدد، تاریخ ابن کثیر (ج 7، ص 354)، کنز العمال (ج 6، ص 158) چاپ اول، آمده است.

3. عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله، سه سال پیش از هجرت به دنیا آمد و در سال 68 در طائف وفات کرد. صاحبان صحاح 1660 حدیث از او روایت کرده اند. شرح حالش در اسدالغابة، الاصابة و جوامع السیره ص 276 آمده است.

4. ابوذر، جندب یا بردید بن جناده، اسلامش قدیم و هجرتش دیر بود. پس از جنگ بدر در سایر غزوات رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت کرد. در سال 32 هجری در حال تبعید در ربذه وفات کرد. صاحبان صحاح 281 حدیث از او روایت کرده اند. شرح حالش در تقریب ج 2، ص 420، جوامع السیره (ص 277) و ج 2 عبدالله بن سبا آمده است.

مالك¹ و عمران بن حصین² همگی روایت کرده و در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله شایع و مشهور بوده است. ابوذر گوید: ما منافقان را نمی‌شناختیم مگر آنگاه که خدا و رسول را تکذیب کرده، از نمازهای واجب سرپیچی و با علی بن ابیطالب دشمن بودند.³ ابو سعید خدری گوید: ما - گروه انصار - در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله منافقان را با بغض و کینه‌ای که نسبت به علی بن ابیطالب داشتند، می‌شناختیم.⁴ عبدالله بن عباس گوید: ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله منافقان را به دشمنی‌شان با علی بن ابیطالب می‌شناختیم.⁵ جابر بن عبدالله انصاری گوید: ما منافقان را جز به دشمنی با علی بن ابیطالب نمی‌شناختیم.⁶ به خاطر این

1. از انس بن مالك انصاری، روایت شده که ده سال خادم رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده است. او دستانش را تا آرنج به خاطر سفیدی - شبه پرسی - با پماد ویژه‌ای پوشش می‌داد، و این ناشی از دعای امام علی علیه السلام بر علیه او بود که حدیث غدیر را کتمان کرد و امام علیه السلام از خدا خواست تا سفیدی خاصی را بر او بزند که با عمامه پوشانده نگردد. خلاصه داستان در الاعلاق النفیسه ص 122 و مشروح آن در شرح نهج البلاغة (ج 4، ص 388) موجود است. او بعد از سال 90 هجری در بصره وفات کرد. صاحبان صحاح 2286 حدیث از او روایت کرده‌اند. شرح حالش در اسد الغابة، تقریب التهذیب و جوامع السیره (ص 276) آمده است. روایت او درباره منافقان در کنز العمال (ج 7، ص 140) چاپ اول موجود است.

2. ابو جحید، عمران بن حصین خزاعی کعبی، در سال فتح خبیر اسلام آورد و با پیامبر صلی الله علیه وآله همراه شد. در کوفه قضاوت و در بصره در سال 52 هجری وفات کرد. صاحبان صحاح 180 حدیث از او روایت کرده‌اند. روایتش درباره منافقان در کنز العمال ج 7، ص 140 چاپ اول، و شرح حال او در تقریب التهذیب (ج 2، ص 72) و جوامع السیره (ص 277) آمده است.

3. مستدرک صحیحین، ج 3، ص 129؛ کنز العمال، ج 15، ص 91.

4. ابوسعید بن مالك بن سنان خزرجی خدری، در جنگ خندق و پس از آن شرکت کرد. در سال 63 یا 64 یا 65 در مدینه وفات کرد. برخی سال 74 گفته‌اند. صاحبان صحاح 1170 حدیث از او روایت کرده‌اند. شرح حالش در اسد الغابة ج 2، ص 289، تقریب التهذیب (ج 1، ص 289) و جوامع السیره (ص 276) آمده است. حدیث او درباره منافقان در صحیح ترمذی (ج 13، ص 167) و حلیة الاولیاء ابو نعیم (ج 6، ص 284) موجود است.

5. تاریخ بغداد، ج 3، ص 153.

6. جابر بن عبدالله عمرو انصاری، صحابی فرزند صحابی، در بیعت عقبه با پدرش حضور داشت و در 17 جنگ با پیامبر شرکت کرد. در جنگ صفین نیز با امام علی علیه السلام بود. پس از سال 70 در مدینه وفات کرد. صاحبان صحاح 1540 حدیث از او روایت کرده‌اند. شرح حالش در اسد الغابة ج 1، ص 256-257، تقریب التهذیب (ج 1، ص 122) و جوامع السیره (ص 276) آمد است، روایتش درباره منافقان در الاستیعاب (ج 2، ص

روایات و به خاطر سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق امام علی علیه السلام که فرموده:
أَللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهِ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ؛
خداوندا دوستدار علی را دوست بدار و دشمن علی را دشمن شمار.¹

به خاطر همه اینها، پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام در گرفتن معالم و معارف دین خود از صحابه‌ای که با علی علیه السلام دشمنی کرده و او را دوست نداشتند، احتیاط می‌کنند. زیرا، پروای آن دارند که آن صحابی از منافقینی باشد که جز خداوند کسی آنان را نمی‌شناسد.

462، ریاض النضرة (ج 2، ص 284) تاریخ ذهی (ج 2، ص 198) و مجمع الزوائد (ج 9، ص 133) موجود است.

¹ صحیح ترمذی، ج 13، ص 165، باب مناقب علی علیه السلام، سنن ابن ماجه باب فضل علی، حدیث 116؛ خصائص نسائی، ص 4 - 30، مسند احمد، ج 1، ص 84 - 88 و 118 - 119 و 152 - 330 و ج 4 ص 281 - 368 و 370 - 372، و ج 5، ص 307 - 347 و 350 - 358 و 361 - 336 و 419 - 568، مستدرک صحیحین؛ ج 2، ص 129، و ج 3، ص 9؛ ریاض النضرة، ج 2، ص 222 - 225؛ تاریخ بغداد، ج 7، ص 377 و ج 8، ص 290 و ج 12، ص 343 و مصادر بسیار دیگر.

14- بَدَاءُ يَا مَحُو وَ اثْبَاتِ الْهِي

بَدَاءُ يَا مَحُو وَ اثْبَاتِ الْهِي

نخست: معنای لغوی بَدَاءُ

بدا در لغت دو معنی دارد:

1. «بَدَأُ الْأَمْرَ بُدْؤًا وَ بَدَاءً»، یعنی: این موضوع آشکار واضح شد. پس، یکی از معانی «بَدَاءُ» آشکار شدن و وضوح است.

2. «بَدَأَ لَهُ فِي الْأَمْرِ كَذَا»، یعنی: در این موضوع چنین رأی برایش پیدا شد؛ رأی تازه‌ای پیدا کرد.

دوم: معنای بَدَاءُ در اصطلاح علمای عقاید اسلامی

علمای «عقاید اسلامی» گفته‌اند: «بَدَاءُ» در باره خداوند، آشکار کردن چیزی است که بر بندگان مخفی بوده و ظهورش برای آنان تازگی دارد.

بنابراین، کسانی که پنداشته‌اند مقصود از «بَدَاءُ» در باره خداوند این است که برای حق تعالی نیز، همانند مخلوقات، رأی تازه‌ای – غیر از آنچه پیش از «بَدَاءُ» داشته – پیدا می‌شود، سخت در اشتباهند، راستی را که خداوند برتر و بالاتر از آن است که می‌پندارند.

سوم: بَدَاءُ در قرآن کریم

الف) خدای متعال در دو موضع از سوره رعد، آیات 7 و 27 می‌فرماید:

وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ
؛...

کسانی که کافر شدند می‌گویند: چرا آیت و معجزه‌ای از پروردگارش بر او نازل نشده؟ ...

سپس در آیات 38_40 همان سوره می‌فرماید:

... وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ * يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ * وَ إِنْ مَا نُرِيدُكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيْكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَ عَلَيْنَا الْحِسَابُ؛

هیچ پیامبری را نشاید که آیت و معجزه‌ای بیاورد مگر

به فرمان خدا. هر دورانی را سرنوشتی است. خداوند هر چه را بخواهد محو و نابود، و هر چه را بخواهد اثبات و برجای می‌گذارد، و ام‌الکتاب [لوح محفوظ] نزد اوست. و اگر پاره‌ای از آنچه را که به آنان وعده می‌دهیم به تو نشان دهیم، یا تو را [پیش از موعد] بمیرانیم، در هر حال، آنچه بر عهده توست تنها تبلیغ و رساندن است، حساب [آنان] برماست.

شرح کلمات

1. آیه

آیه در لغت علامت و نشان آشکار است. چنانکه این شاعر گفته است:

و فِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهُ آيَةٌ تَدُلُّ عَلَىٰ أَنَّهُ وَاحِدٌ

در هر چه که بنگری نشانه آشکار وجود خداوند و دلیل روشن یکتایی او است.

معجزات انبیا از آن رو «آیت» نام گرفته که نشان درستی آنان، و دلیلی بر قدرت الهی است. همو که ایشان را توان آوردن چنان معجزاتی مانند عصای موسی و ناقه صالح بخشیده و در آیات 67، سوره شعرا و 73 سوره اعراف بدان اشارت فرموده است.

قرآن کریم، همچنین انواع عذابها را که خداوند بر امتهای کافر نازل فرموده، «آیت» نامیده است.

چنانکه در سوره شعراء درباره قوم نوح می‌فرماید:

ثُمَّ أَعْرَفْنَا بَعْدَ الْبَاقِينَ * إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً...¹

سپس بر جای ماندگان را غرق کردیم. راستی را که در آن آیت و نشانه‌ای است.

و درباره قوم هود می‌فرماید:

فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ * إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً...²

آنان پیامبرشان هود را تکذیب کردند، ما هم نابودشان کردیم. راستی را که در آن آیت و نشانه‌ای است.

و درباره قوم فرعون در سوره اعراف فرموده:

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَ

¹. سوره شعراء، آیات 120 - 121.

². سوره هود، آیه 139.

الضَّفَادِعُ وَ الدَّمِ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ؛¹

پس، طوفان و ملخ و آفت گیاهی و قورباغه و خون را
– که آیات و نشانه‌های جدا جدا بودند – بر آنان
فرستادیم.

2. أَجَلٌ

أجل یعنی: مدت، وقت و زمان محدود، سرانجام و پایان
کار. اینکه گفته می‌شود: فلان کس اجلش فرا رسیده،
یعنی: مرد و مدت عمرش به سر آمد. و اینکه گفته
می‌شود: برای آن اجلی تعیین شده، یعنی: برای آن وقت
محدودی قرار داده‌اند.

3. كِتَابٌ

برای کتاب معانی متعددی است و مقصود از آن در
اینجا «مقدار نوشته شده یا مقدر» است، و معنای:
«لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ» که در آیه آمده این است که: زمان
آوردن معجزه به وسیله پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از پیش
تعیین شده، یعنی: هر دورانی را سرنوشتی معین است.

4. يَمْحُو

يمحو یعنی: محو می‌کند، زایل می‌گرداند. «محو» در لغت
به معنای باطل کردن و از بین بردن است. همان گونه
که خدای متعال در سوره اسراء، آیه 12 می‌فرماید:
فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً؛
پس نشانه شب را محو کرده و نشانه روز را روشنی بخش
قرار دادیم.

و در سوره شوری، آیه 24 می‌فرماید:
وَ يَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ؛
خداوند باطل را محو و نابود و حق را به فرمان خود
ثابت و استوار می‌دارد.
یعنی آثار باطل را از بین می‌برد.

تفسیر آیات

خدای سبحان در آیات گذشته می‌فرماید: کفار قریش از
رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله درخواست کردند تا برای آنان
معجزاتی بیاورد، خداوند نوع درخواست آنان را نیز
در سوره اسراء بیان داشته و فرموده است:

وَ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً
... أَوْ تَسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتُمْ عَلَيْنَا كِسْفاً أَوْ تَأْتِيَ

¹. سوره اعراف، آیه 133.

بِاللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ قَبِيلاً؛¹

و گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا آنکه چشمه جوشانی از این سرزمین برای ما بیرون آوری... یا قطعات آسمان را - آنگونه که می‌پنداری - بر سر ما فرود آوری، یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما بیاوری.

و در آیه 38 سوره رعد می‌فرماید: «وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ» هیچ پیامبری حق ندارد معجزه‌ای را - که از او خواسته‌اند - بیاورد «الَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» مگر به فرمان خدا. زیرا، هر کاری در تقدیر مکتوب الهی زمان ویژه‌ای دارد.

خداوند در آیه بعد، بدون فاصله، استثنای از تقدیر مکتوب را بیان داشته و می‌فرماید: «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ» خداوند هر چه را بخواهد محو می‌کند، یعنی: دست خدا بسته نیست و هر جا که خواست رزق و اجل و سعادت و شقاوت را در این مکتوب مقدر، تغییر می‌دهد. «وَيُثَبِّتُ» و هر چه را بخواهد - از نانوشته‌ها - در آن جای می‌دهد. زیرا «وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» اصل کتاب تقدیر و سرنوشت یعنی «لوح محفوظ» که هیچ‌گونه تغییر و تبدیلی در آن نیست، نزد خداست.

بدین خاطر بعد از آن می‌فرماید: «وَإِنْ مَا نُرِيدُكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ» و اگر پاره‌ای از مجازاتها را که به آنان وعده می‌دهیم [در زمان حیات] به تو نشان دهیم، «أَوْ نَتَوْفِيكَ» یا تو را [پیش از آن] بچیرانیم، «فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ» در هر حال، تو تنها ابلاغ‌کننده‌ای و بس.

طبری و قرطبی و ابن کثیر در تفسیر این آیه روایتی آورده‌اند که مؤید گفتار ماست و فشرده آن چنین است: خلیفه دوم عمر بن خطاب پیرامون خانه خدا طواف می‌کرد و می‌گفت:

اللَّهُمَّ إِنِّي كُنْتُ كَتَبْتَنِي فِي أَهْلِ السَّعَادَةِ فَأَثَبْتَنِي فِيهَا، وَ
إِنِّي كُنْتُ كَتَبْتَنِي فِي أَهْلِ الشَّقَاوَةِ وَاللَّذْبِ فَأَمَجَّنِي وَ
أَثَبْتَنِي فِي أَهْلِ السَّعَادَةِ وَالْمَغْفِرَةِ، فَإِنَّكَ تَمْحُو مَا
تَشَاءُ وَتُثَبِّتُ وَعِنْدَكَ أُمُّ الْكِتَابِ؛

خدایا: اگر مرا در زمره سعادتمندان قرار داده‌ای،

¹. سوره اسراء، آیات 90 - 92.

در آن استوارم دار، و اگر از شقاوت‌مندان و گناهکارانم نوشته‌ای، نامم را از آن محو و در میان سعادت‌مندانم جایگزین بفرما. زیرا، تو هر چه را بخواهی محو یا برقرار می‌داری. و از قول صحابی پیامبر ابن مسعود روایت شده که می‌گفت:

اَللّٰهُمَّ اِنْ كُنْتَ كَتَبْتَنِيْ فِي السُّعْدَاءِ فَاتَّبِثْنِيْ فِيهِمْ، وَ اِنْ كُنْتَ كَتَبْتَنِيْ فِي الْاَشْقِيَاءِ فَامْحِنِيْ مِنَ الْاَشْقِيَاءِ وَ اَكْتُبْنِيْ فِي السُّعْدَاءِ، فَاِنَّكَ تَمْحُو مَا تَشَاءُ وَ تُثَبِّتُ وَ عِنْدَكَ اُمُّ الْكِتَابِ؛

خدایا: اگر مرا در زمره سعادت‌مندان قرار داده‌ای، در بین آنان استوارم دار، و اگر در زمره شقاوت‌مندانم نوشته‌ای، از میان اشقیایم محو و در بین سعادت‌مندانم جایگزین فرما. زیرا، تو هر چه را بخواهی محو یا برقرار می‌داری، و کتاب اصلی نزد توست.

و از قول ابی وائل آورده‌اند که بارها می‌گفت:

اَللّٰهُمَّ اِنْ كُنْتَ كَتَبْتَنَا اَشْقِيَاءَ فَامْحُ وَ اَكْتُبْنَا سَعْدَاءَ، وَ اِنْ كُنْتَ كَتَبْتَنَا سَعْدَاءَ فَاتَّبِثْنَا، فَاِنَّكَ تَمْحُو مَا تَشَاءُ وَ تُثَبِّتُ وَ عِنْدَكَ اُمُّ الْكِتَابِ؛

خدایا: اگر ما را در زمره بدبختان قرار داده‌ای، از بین آنان محو و در زمره نیک‌بختان جایگزین فرما، و اگر در زمره نیک‌بختان قرارمان داده‌ای در آن استوارمان دار. زیرا، تو هر چه را بخواهی محو یا برقرار می‌داری، و کتاب اصلی نزد توست.¹

در بحارالانوار آمده است:

وَ اِنْ كُنْتَ مِنَ الْاَشْقِيَاءِ فَامْحِنِيْ مِنَ الْاَشْقِيَاءِ وَ اَكْتُبْنِيْ مِنَ السُّعْدَاءِ، فَاِنَّكَ قُلِدْتَ فِي كِتَابِكَ الْمُنْزَلِ عَلٰى نَبِيِّكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله: يَمْحُو اللهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ اُمُّ الْكِتَابِ؛

و اگر از بدبختانم، مرا از زمره آنان محو و در بین نیک‌بختان جایگزین فرما. زیرا، تو در کتاب خود که بر پیامبرت صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده فرموده‌ای: خداوند هر چه را بخواهد محو یا برقرار می‌دارد و

1. هر سه حدیث را طبری در تفسیر آیه آورده است. ابو وائل شقیق بن مسلمه اسدی کوفی است، شرح حال او در تهذیب التهذیب، ج 10، ص 354، چنین است که: ثقه است و محضرم [جاهلیت و اسلام را درک کرده است] در زمان صحابه و تابعین حضور داشته و در خلافت عمر بن عبدالعزیز در سن یکصد سالگی از دنیا رفته است.

کتاب اصلی نزد اوست.¹
قرطبی نیز، در ذیل روایتی که از صحیح بخاری و مسلم آورده، بر این معنی استدلال کرده است، روایت می‌گوید:

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:
مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُبْسَطَ لَهُ فِي رِزْقِهِ وَ يُنْسَأَ لَهُ فِي أَجَلِهِ - فَلْيَصِلْ رَحْمَةً؛

کسی که از وسعت روزی و زیادتی عمر خشنود می‌گردد، به خویشاوند خود نیکی نماید.²

و از ابن عباس نقل کرده که او در جواب کسی که پرسید: چگونه در عمر و اجل زیادتی می‌شود؟ گفت: خدای عز و جل فرموده:

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ؛
او کسی است که شما را از گل آفرید، سپس مدتی مقرر داشت، و اجل حتمی نزد اوست.³

ابن عباس گفت: «اجل اول در آیه اجل بنده از تولد تا مرگ است، و اجل دوم - یعنی آنچه نزد خداست - از زمان مرگ تا قیامت است که در برزخ به سر می‌برد، و کسی جز خدا آن را نمی‌داند. پس، اگر بنده ای از خدا بترسد و صله رحیم به جای آورد، خداوند هر چه بخواهد از عمر برزخی او کاسته و به عمر اولش می‌افزاید، و اگر نافرمانی کند و قطع رحم نماید، خداوند هر چه بخواهد از عمر دنیایش کاسته و به عمر برزخی اش می‌افزاید...»⁴

ابن کثیر بر این استدلال افزوده و سخنی گفته که فشرده آن چنین است: این سخن با روایتی که احمد و نسائی و ابن ماجه آورده‌اند هماهنگ می‌نماید، آنان آورده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
إِنَّ الرَّجُلَ لَيُحْرَمُ الرَّزْقَ بِالذَّنْبِ يُصِيبُهُ وَ لَا يَرُدُّ الْقَدَرَ

1. بحار الانوار، ج 98، ص 162.

2. صحیح بخاری، ج 3، ص 34؛ کتاب الادب باب 12 و 13، و صحیح مسلم، ص 1982، حدیث 20 و 21 از باب صله رحم و مسند احمد، ج 3، ص 247 و 266 و ج 5، ص 76.

3. سوره انعام، آیه 2.

4. تفسیر قرطبی، ج 9، ص 329-331.

إِلَّا الدُّعَاءَ وَ لَا يَزِيدُ فِي العُمُرِ إِلَّا البُرَّ؛
انسان گاهی به خاطر گناه از روزی محروم می‌گردد، و چیزی جز دعا بلا و سرنوشت را باز نمی‌گرداند، و چیزی جز نیکی عمر را نمی‌افزاید.¹
و در حدیث دیگری فرموده:

إِنَّ الدُّعَاءَ وَ القَضَاءَ لَيَعْتَلِجَانِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الأرضِ؛
دعا و سرنوشت در میان آسمان و زمین با هم مبارزه می‌کنند.²

آنچه آوردیم یکی از چند وجهی بود که در معنای این آیه گفته‌اند، و جوه دیگری نیز در معنای آیه آورده‌اند، مانند این سخن که: «مراد از «حو و اثبات» در آیه: حو حکمی و اثبات حکم دیگر است.» یعنی نسخ احکام شریعت، و درست‌تر آن است که بگوییم: «مقصود در آیه همه را شامل است.» چنانکه قرطبی نیز این را برگزیده و گفته است: «... این آیه عام است و شامل همه چیز می‌گردد، و این اظهر است و خدا داناتر.»³

طبری و سیوطی از قول ابن عباس آورده‌اند که او درباره این آیه: «يَمْحُوا اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» گفته است: «خداوند امور هر سال را در شب قدر تقدیر و برنامه می‌کند جز نیک‌بختی و بدبختی را...»⁴

ب) خدای سبحان در سوره یونس می‌فرماید:
فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُّونُسَ
لَمَّا آمَدُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ؛⁵

چرا هیچ یک از مردم شهرها و آبادیها ایمان نیاوردند تا ایمانشان سودشان دهد؟ مگر قوم یونس که

1. مقدمه سنن ابن ماجه، باب 10، حدیث 90.

2. تفسیر ابن کثیر، ج 2، ص 519.

3. تفسیر قرطبی، ج 2، ص 329.

4. تفسیر طبری، ج 13، ص 111 و تفسیر سیوطی، ج 4، ص 65. عبارت از طبری است.

5. سوره یونس، آیه 98.

چون ایمان آوردند، عذاب ذلت و خواری را در زندگی دنیا از آنان برداشتیم، و تا مدتی آنان را برخوردار ساختیم.

شرح کلمات

1. کَشَفْنَا: زایل کردیم، از بین بردیم، برداشتیم.
2. حِرْزِي: خواری، رسوایی.
3. حِينَ: وقت و زمان نامعلوم که بیش و کم آن مشخص نیست.

تفسیر آیه

فشرده داستان یونس آنگونه که در تفسیر طبری و قرطبی و مجمع البیان آمده، چنین است: «قوم یونس در نینوا از اراضی موصل می‌زیستند و بت می‌پرستیدند. خداوند یونس را به سوی ایشان فرستاد تا آنان را به اسلام فرا خوانده و از بت‌پرستی بازدارد. ایشان سرباز زدند، دو نفر از آنان یکی عابد و دیگری عالم، یونس را پیروی کردند، عابد از یونس خواست تا بر علیه آن قوم نفرین کند و عالم او را از این کار نهی کرد و گفت: بر اینان نفرین مکن، زیرا خدا دعایت را مستجاب می‌کند ولی هلاکت بندگان را دوست ندارد! یونس سخن عابد را پذیرفت و نفرین کرد، خداوند فرمود: عذاب در فلان ماه و فلان روز نازل می‌گردد. یونس آن را به آنان خبر داد، وقت عذاب که نزدیک شد یونس به همراه آن عابد از میان ایشان بیرون رفت، ولی آن عالم در میانشان باقی ماند. قوم یونس با خود گفتند: ما تا به حال از یونس دروغی را ندیده‌ایم، مواظب باشید اگر او امشب در بین شما باقی ماند که عذابی در کار نیست، ولی اگر بیرون رفت بدانید که که صبح فردا عذابتان قطعی است. شب که به نیمه رسید یونس آشکارا از بینشان بیرون رفت. آنان که این را دانستند و آثار عذاب را مشاهده و به هلاکت خود یقین کردند به نزد آن عالم رفتند، او به ایشان گفت: به سوی خدا زاری کنید که او به شما رحم می‌کند و عذاب را از شما برمی‌دارد: به سوی بیابان بیرون شوید و زنان و کودکان را از هم جدا کنید و بین حیوانات و بچه‌هاتان جدایی افکنید، سپس دعا کنید و بگریید! آنان چنین کردند، با زنان و کودکان و چهارپایان خویش سر به صحرا نهادند، لباس پشمینه پوشیدند و اظهار ایمان و توبه کردند و نیت خود را خالص نمودند

و میان همه مادران و بچه های آدمی و حیوانات جدایی افکندند سپس نالیدند و فریاد زاری سردادند. صداها که در هم پیچید و فریادها که آمیخته شد با ناله و اندوه به سوی خدای عز و جل توجه نموده و گفتند: [پروردگارا] ما به آنچه یونس آورده بود ایمان آوردیم، خداوند آنان را بخشید و دعایشان را پذیرفت و عذابی را که بر سرشان سایه گسترده بود از ایشان برطرف ساخت و...»

خداوند، بدینگونه عذاب را از قوم یونس - بعد از آنکه توبه کردند - محو و برطرف کرد. آری، خداوند هرچه را بخواهد محو کرده یا برقرار می‌دارد.

ج) خداوند سبحان در سوره اعراف می‌فرماید:
وَ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اتَّمْنَا هَا بَعَشْرًا فَنَتَمِّمِيقَاتُ رَبِّهِ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً؛¹

ما با موسی سی شب وعده گذاشتیم، و آن را با ده شب دیگر تکمیل کردیم تا میقات پروردگارش چهل شب تمام شد.

و در سوره بقره فرموده:
وَ اِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ اَنْتُمْ ظَالِمُونَ؛²

و [به یاد آورید] هنگامی را که با موسی چهل شب وعده گذاریم، و شما بعد از او - در حالی که ستمکار بودید - گوساله را برگزیدید.

چهارم: بداء در روایات مکتب خلفا

طیالسی و احمد و ابن سعد و ترمذی روایتی دارند که فشرده آن با عبارت طیالسی چنین است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ أَرَىٰ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ فَرَأَى رَجُلًا أَزْهَرَ سَاطِعًا نُورُهُ، قَالَ: يَا رَبِّ مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا أَبْنُكَ دَاوُدَ! قَالَ: يَا رَبِّ فَمَا عُمُرُهُ؟ قَالَ: سِتُّونَ سَنَةً! قَالَ: يَا رَبِّ زِدْ فِي عُمُرِهِ! قَالَ: لَا إِلَّا أَنْ تَزِيدَهُ مِنْ عُمْرِكَ! قَالَ: وَ مَا عُمُرِي؟ قَالَ: أَلْفَ سَنَةٍ! قَالَ آدَمُ: فَقَدْ وَهَبْتُ لَهُ اَرْبَعِينَ سَنَةً مِنْ عُمُرِي ... فَلَمَّا حَضَرَهُ الْمَوْتُ وَ جَاءَتْهُ الْمَلَائِكَةُ قَالَ: قَدْ بَقِيَ مِنْ عُمُرِي اَرْبَعُونَ سَنَةً. قَالُوا: إِنَّكَ قَدْ وَهَبْتَهَا لِدَاوُدَ؛

1. سوره اعراف، آیه 142.

2. سوره بقره، آیه 51.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند نسل آدم را به او نشان داد، آدم در میان آنان مردی را دید با چهره ای نور افشان، عرض کرد: خدایا! این کیست؟ فرمود: این فرزند تو داود است! عرض کرد: خدایا عمر او چقدر است؟ فرمود: شصت سال! عرض داشت: خدایا در عمر او بیفزای؟ فرمود: نمی شود مگر آنکه از عمر خودت به او بیفزایی! عرض کرد: عمر من چقدر است؟ فرمود: هزار سال! آدم گفت: من چهل سال از عمرم را به او بخشیدم ... هنگام وفات او که فرا رسید و فرشتگان قبض روح به بالینش آمدند گفت: هنوز چهل سال از عمر من باقی است! گفتند: تو خودت آن را به داود بخشیدی!¹

این روایت به اضافه آنچه در گذشته، درباره آثار «صَلِّهِ رَجِمَ» و همانند آن، از روایات مکتب خلفا آورده از مصادیق «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» است.

اما مانا هل بیت علیهم السلام «محو و اثبات» را «بداء» نام نهاده اند که - به یاری خدای متعال - در بخش پنجم آن را بررسی می نماییم.

پنجم: بداء در روایات امامان اهل بیت علیهم السلام
در بحار از امام صادق علیه السلام آورده است که فرمود:

مَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيًّا حَتَّى يَأْخُذَ عَلَيْهِ ثَلَاثَ خِصَالٍ: الْإِقْرَارَ بِالْعُبُودِيَّةِ، وَ خَلْعَ الْأَنْدَادِ، وَ أَنْ اللَّهَ يُقَدِّمُ مَا يَشَاءُ وَ يُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ؛

خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده مگر آنکه سه چیز را از او خواسته است: اقرار به بندگی خدا، نفی هر گونه شریک و همتا برای او، و اینکه خداوند هر چه را بخواهد مقدم داشته و هر چه را بخواهد وا پس می دارد.²

امام صادق علیه السلام همین معنی را در بیان دیگری با لفظ «محو و اثبات» آورده و فرموده:

¹. مسند طباطبائی، ص 350، حدیث 2692، مسند احمد، ج 1، ص 251، 298 و 371؛ طبقات ابن سعد، چاپ اروپا، ج 1، قسمت اول ص 7 - 9؛ سنن ترمذی، ج 11، ص 196 و 197، در تفسیر سوره اعراف. در کتاب بحار الانوار، ج 4، ص 102-103 نیز با اختلافی اندک، از امام باقر علیه السلام آورده است.

². بحار، ج 4، ص 108، به نقل از توحید صدوق.

مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا قَطُّ حَتَّى يَأْخُذَ عَلَيْهِ ثَلَاثًا: الْإِقْرَارَ بِالْعُبُودِيَّةِ، وَخَلْعَ الْأَنْدَادِ، وَ أَنَّ اللَّهَ يَمْحُو مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ مَا يَشَاءُ؛

خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده مگر آنکه سه چیز را از او خواسته است: اقرار به عبودیت خدا، نفی هر گونه شریک و هم‌تا برای او، و اینکه خداوند هر چه را بخواهد محو کرده و هر چه را بخواهد برقرار می‌دارد.¹

و در روایت سومی «محو و اثبات» را «بداء» نامیده که فشرده آن چنین است: ما تَنْبَأُ نَبِيًّا قَطُّ حَتَّى يُقَرَّرَ لِلَّهِ تَعَالَى... بِالْبَدَاءِ...؛

هیچ پیامبری هرگز نشان پیامبری نگیرد مگر آنکه برای خدای متعال به این امور اعتراف نماید: ... یکی از آنها اعتراف به «بداء» است ...² از امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: ما بَعَثَ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِتَحْرِيمِ الْخَمْرِ، وَ أَنَّ يُقَرَّرَ لَهُ بِالْبَدَاءِ؛

خداوند هرگز پیامبری را نفرستاده مگر با حرمت شراب و اینکه به «بداء» [محو و اثبات] در حق خدا اعتراف نماید.³

و در روایت دیگری، امام صادق علیه السلام از زمان «محو و اثبات» نیز خبر داده و فرموده:

إِذَا كَانَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ نَزَلَتِ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ وَ الْكُتُبَةُ إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا فَيَكْتُبُونَ مَا يَكُونُ مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ تَعَالَى فِي تِلْكَ السَّنَةِ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُقَدِّمَ شَيْئًا أَوْ يُؤَخِّرَهُ أَوْ يَنْقُصَ شَيْئًا أَمَرَ الْمَلَكَ أَنْ يَمْحُو مَا يَشَاءُ ثُمَّ أَثَبَّتَ الَّذِي أَرَادَ؛

شب قدر که می‌شود فرشتگان و روح و نویسندگان به آسمان دینا فرود می‌آیند و هر چه را خدای متعال در آن سال مقرر فرموده می‌نویسند، و اگر خدا بخواهد چیزی را پیش انداخته یا واپس بدارد، یا چیزی را

¹. بحار، ج 4، ص 108، به نقل از توحید صدوق.

². بحار، ج 47، ص 108، به نقل از توحید صدوق.

³. بحار، ج 4، ص 108، به نقل از توحید صدوق.

بکا هد، به فرشته مأمور فرمان می‌دهد آن را همان گونه که خواسته «محو و نابود» یا «برقرار» بدارد.¹ امام باقر علیه‌السلام نیز در بیان دیگری از آن خبر داده که فشرده آن چنین است:

تَنْزَلُ فِيهَا الْمَلَائِكَةُ وَ الْكُتُبَةُ إِلَى السَّمَاءِ فَيَكْتُبُونَ مَا هُوَ كَائِنٌ فِي أَمْرِ السَّنَةِ وَ مَا يُصِيبُ الْعِبَادَ فِيهَا. قَالَ: وَ أَمْرٌ مَوْقُوفٌ لِلَّهِ تَعَالَى فِيهِ الْمَشِيئَةُ يُقَدِّمُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَ يُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ؛

در شب قدر فرشتگان و نویسندگان به آسمان دنیا فرود می‌آیند و هر چه را که در آن سال شدنی است و هر چه در آن به بندگان می‌رسد، همه را می‌نویسند. فرمود: و کارهایی است که وابسته به مشیت الهی است، هر چه را بخواهد مقدم داشته و هر چه را بخواهد واپس می‌دارد، و این معنای سخن خدای متعال است که فرموده: **اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ.**²

امام باقر علیه‌السلام در حدیث دیگری درباره این آیه: «وَ لَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا»، خداوند هرگز مرگ کسی را — هنگامی که اجلش فرا می‌رسد — به تأخیر نمی‌اندازد. فرمود: «زمانی که اجل فرود آید و نویسندگان آسمان آن را بنویسند، این اجل را خداوند به تأخیر نمی‌اندازند.»³

علامه مجلسی در این باب از بحار همان داستانی را که آدم چهل سال از عمر خود را به داود بخشید و ما آن را در روایات مکتب خلفا آوردیم، آورده است.⁴ این، معنای «بداء» در روایات امامان اهل بیت بود. اما «بداء» به این معنی که، «برای خداوند رأی جدید و تازه‌ای در کار پیدا شود که پیش‌تر آن را نمی‌دانسته» — معاذ الله — این دیدگاه در مکتب اهل بیت مذکور و مردود است، و ما از آن به خدا پناه

¹. بحار، ج 4، ص 99، به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم.

². بحار، ج 4، ص 102، به نقل از امالی شیخ مفید.

³. همان.

⁴. بحار، ج 4، ص 102، به نقل از علل الشرایع.

می‌بریم. دیدگاه امامان اهل بیت در این باره همان است که مجلسی از امام صادق آورده، امام علیه السلام فرموده:

مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَبْدُو لَهُ فِي شَيْءٍ لَمْ يَعْلَمْهُ
أَمْسَ فَاْبْرَوْا مِنْهُ؛

هر کس بگوید برای خدای عزوجل در چیزی، رأی تازه و جدیدی پیدا می‌شود که پیش‌تر آن را نمی‌دانسته، از او بیزاری بجوئید.¹
اثر اعتقاد به بداء

اگر کسی معتقد گردد که، برخی از انسانها که در زمره نیکبختان قرار گرفته‌اند هرگز حالشان عوض نگردد و هیچ‌گاه در ردیف بدبختان قرار نمی‌گیرند، و برخی از انسانها که در زمره بدبختان قرار گرفته‌اند هرگز حالشان عوض نشده و در ردیف نیکبختان در نمی‌آیند، و قلم از تغیر سرنوشت انسانها خشکیده و بازمانده است، اگر چنین تصویری در کار باشد، یقیناً گناهکار از گناه خویش توبه نمی‌کند که هیچ، بلکه به کار خود ادامه می‌دهد، زیرا می‌پندارد که شقاوت و بدبختی سرنوشت حتمی اوست و امکان تغیر در آن نیست! از طرف دیگر، شیطان، بنده نیکوکار را وسوسه می‌کند که، تو از نیکبختانی و در زمره اشقیای بدبخت نخواهی رفت، و همین وسوسه کافی است که او را به سستی در عبادت و اطاعت بکشاند و با او آن کند که نباید. برخی از مسلمانان که معانی آیات و روایات وارد درباره «مشیت» را به وضوح و کمال درنیافته‌اند به دو گروه تقسیم شده‌اند: گروهی چنین پنداشته‌اند که، «انسان بر آنچه می‌کند مجبور است»، و گروه دیگر معتقد شده‌اند: «همه کارها به انسان تفویض و واگذار شده است.» ما در بحث آینده «جبر و تفویض و قضا و قدر» - به یاری خدا - این موضوع را بررسی کرده و راه حق و صواب در این باره را بازمی‌شناسیم.

¹. بحار، ج 4، ص 111، به نقل از اکمال الدین صدوق.

جبر و تفویض و اختیار و قضا و قدر

جبر و تفویض و اختیار و قضا و قدر

جبر و تفویض و اختیار

الف) معنای لغوی جبر

«جبر» در لغت به معنای واداشتن کسی به کاری با زور است، و «مجبور» یعنی کسی که با زور به کاری وادار شده است.

ب) جبر در اصطلاح علمای عقاید اسلامی

«جبر» در این اصطلاح یعنی: خدای متعال بندگان را بر آنچه می‌کنند مجبور کرده است؛ در کار نیک باشد یا بد، زشت باشد یا زیبا، به گونه‌ای که بنده در این باره اراده و اختیار ترک فعل و سرپیچی از آن را ندارد. پیروان «جبر» را عقیده بر آن است که هر چه برای انسان پدید آید همان سرنوشت از پیش تعیین شده اوست. انسان را آنجا که باید می‌برند، او اختیاری

ندارد. این سخن، سخن اشاعره است.¹
 (ج) معنای لغوی تفویض
 «تفویض» در لغت به معنای واگذار کردن و اختیار دادن است.
 (د) تفویض در اصطلاح علمای عقاید اسلامی
 «تفویض» در این اصطلاح یعنی خداوند متعال کارهای بندگان را به خود آنان واگذار کرده است. هرچه بخواهند آزاد و رها و مستقل انجام می‌دهند و خداوند قدرتی بر افعال آنان ندارد. این سخن، سخن «معتزله» است.²
 (ه) معنای لغوی اختیار
 «اختیار» در لغت به معنای حق انتخاب و گزینش است. برگزیدن و پسندیدن و آزاد بودن در انتخاب را، اختیار گویند.
 (و) اختیار در اصطلاح علمای عقاید اسلامی
 خدای متعال بندگان را به وسیله انبیا و رسولان خود بر برخی از کارها مکلف و از برخی نهی فرموده است. خداوند پس از آنکه قدرت و اراده انجام کار و ترک آن را به بندگان بخشیده و برای آنان در آنچه می‌کنند، حق انتخاب و گزینش قرار داده، و هیچ‌کس را در این راه مجبور نکرده، از آنان خواسته است تا در آنچه که به آن فرمان داده یا از آن بازداشته، او را اطاعت نمایند. استدلال بر این موضوع – به یاری خدا – در بحث آینده می‌آید.
قضا و قدر و معنای آنها
 ماده «قضا» و «قدر» در معانی متعددی استعمال شده که آنچه مربوط به این بحث است می‌آوریم:
 الف) برخی معانی ماده «قضا»
 1. «قضا» به معنای «داوری» میان دو طرف درگیر، مانند:
إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ؛³

¹. به معرفی «اشاعره» در کتاب ملل و نحل شهرستانی در حاشیه «الفصل في الملل و الاهواء و النحل» ابن حزم ج 1 ص 119 – 153 مراجعه شود.

². به معرفی «معتزله» در کتاب ملل و نحل شهرستانی در حاشیه «الفصل في الملل و الاهواء و النحل» ابن حزم ج 1، ص 55 – 57 مراجعه شود.

³. سوره یونس، آیه 93.

پروردگار تو روز قیامت، در آنچه اختلاف می‌کردند، میان آنان داوری می‌کند.

2. «قضا» به معنای «آگاه کردن»، مانند سخن خدای متعال در داستان لوط و آگاه کردن او از سرانجام قومش که می‌فرماید:

وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَوَالٍ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ؛¹

ما لوط را از این موضوع آگاه کردیم که صبحگاهان، همه آنان ریشه‌کن خواهند شد.

3. «قضا» به معنای «واجب کردن» و «فرمان دادن»، مانند:

وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ؛²

پروردگار تو فرمان داده که جز او را نپرستید.

4. «قضا» به معنای «اراده و تقدیر»، مانند:

وَ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ؛³

و هر گاه چیزی را «اراده» کند، تنها می‌گوید: موجود باش! و می‌شود.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا؛⁴

او خداوندی است که شما را از گل آفرید، سپس [برای او] مدتی «مقدر» فرمود.

یعنی برای زنده بودن انسان اندازه و مقدار معینی قرار داد.

(ب) برخی معانی ماده «قَدَرَ»

1. «قَدَرَ» یعنی قدرت یافت، توان اقدام پیدا کرد، «قادر» یعنی توانا و «قدیر» یعنی توانمند، خدای

متعال در سوره یس، آیه 81 می‌فرماید:

أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ؛

آیا کسی که آسمانها و زمین را آفرید، «قادر» نیست همانند آنها را بیافریند؟

1. سوره حجر، آیه 66.

2. سوره اسراء، آیه 23.

3. سوره بقره، آیه 117.

4. سوره انعام، آیه 2.

و در سوره بقره، آیه 20 می‌فرماید:
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيُّ
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛

و اگر خدا بخواهد، گوش و چشم آنان را از بین می‌برد،
زیرا خداوند بر هر چیز «توانمند» است.
یعنی خداوند بر انجام هر کاری به هر گونه که حکمتش
اقتضا کند قدرت دارد.

2. «قَدَرَ» یعنی در تنگنا قرار داد، «قَدَرَ الرِّزْقَ عَلَيْهِ
وَ يَقْدِرُ» یعنی او را در تنگنای معیشت قرار داده و
می‌دهد.

خداوند در سوره سبأ، آیه 36 می‌فرماید:
قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ؛
بگو: پروردگار من روزی را برای هر کس بخواهد وسعت
داده یا «تنگ» می‌کند.

3. «قَدَرَ» یعنی تدبیر و اندازه کرد، «قَدَرَ اللَّهُ الْأَمْرَ
بِقَدْرِهِ» یعنی خداوند آن را تدبیر کرد یا خواستار
وقوع آن شد، چنانکه در سوره قمر، آیه 12
می‌فرماید:

وَ فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدَرٍ؛

و زمین را شکافتیم و چشمه‌هایی بیرون فرستادیم؛ و این
دو آب [باران و چشمه] «به اندازه‌ای که تدبیر و
خواستار شده بود» با هم درآمیختند.
ج) معنای «قَدَرَ»

1. «قَدَرَ» یعنی حکم کرد، فرمان داد، «قَدَرَ اللَّهُ
الْأَمْرَ» یعنی خداوند حکم و فرمان داد که کار،
اینگونه باشد. چنانکه در سوره نمل، آیه 57 درباره
زن لوط می‌فرماید:

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ؛
ما او [لوط] و خانواده‌اش را نجات دادیم، جز زنی که
فرمودیم: او از بازماندگان باشد.

یعنی حکم و فرمان ما این بود که آن زن از هلاک‌شدگان
باشد.

2. «قَدَرَ» یعنی مدارا نمود، درنگ کرد، «قَدَرَ فِي الْأَمْرِ»
یعنی در انجام کار درنگ کرد و با آن مدارا نمود،
چنانکه خدای متعال در سوره سبأ، آیه 11 به داود
می‌فرماید:

أَنْ أَعْمَلَ سَابِغَاتٍ وَ قَدَّرَ فِي السَّرْدِ؛

زره های کامل و فراخ بساز و در بافتن آنها با تأمل و مدارا عمل کن.

یعنی در ساختن زره عجله مکن، بلکه با دقت و زمان کافی اقدام کن تا نتیجه کارت محکم و استوار باشد.
(د معنای «قَدَر»

1. «قَدَر» به معنای کمیّت و مقدار و اندازه، چنانکه در سوره حجر، آیه 21 می‌فرماید:
وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ؛

هرچه هست خزاین آن نزد ماست، و ما جز به مقدار و اندازه معین آن را نازل نمی‌کنیم.

2. «قَدَر» به معنای زمان و مکان، چنانکه در سوره مرسلات، آیات 20 - 22 می‌فرماید:

أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِيْمٍ * فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ *
إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ؛

آیا شما را از آبی پست نیافریده ایم * سپس آن را در قرارگاه محفوظ و آماده قرار دادیم * تا «زمانی» معین و معلوم؟

3. «قَدَر» به معنای حکم قطعی و نافذ، «قَدَرِاللَّهِ» یعنی حکم نافذ و قطعی و محکم خدا، چنانکه در سوره احزاب، آیه 38 می‌فرماید:

سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا؛

این سنت الهی، در پیشینیان نیز جاری بوده، و فرمان خدا «قطعی و نافذ و شدنی» است.

شاید تعدد معنای ماده «قضا و قدر» و نسبت آن به خدای متعال باعث شده تا برخی از مسلمانان به اشتباه افتاده و چنان پندارند که معنای «قضا و قدر» در قرآن و حدیث این است که، انسان در زندگی خویش هر چه را می‌کند، نیک یا بد، براساس «قضا و قدر» و سرنوشتی است که خداوند، پیش از آفرینش او، برایش مقرر داشته است! چنانکه در روایات ما واژه «قَدَری»، به «جبری» و «تفویضی» هر دو اطلاق شده است. و بنا بر چنین اطلاقی، واژه «قَدَر» نامی است برای شیء و ضد آن، مانند واژه «قُرء» که نامی است برای «حیض» و «پاکی» هر دو.

در پایان، از بیان اقوال «قَدَری‌ها» و پاسخ آن، برای پرهیز از طول بحث درمی‌گذریم، و تنها به آوردن

ا حادیثی که پاسخ این اقوال را در آن یافته ایم بسنده می‌کنیم تا - به یاری خدا - علاوه بر پاسخ، توضیح و شرح موضوع نیز باشد.

روایاتی از امامان اهل بیت علیهم‌السلام در قضا و قدر روایت اول

1. روایت نخست را از اولین امام از امامان اهل بیت علیهم‌السلام، امام علی بی ابیطالب علیه‌السلامی آوریم: صدوق در کتاب توحید با سند خود تا امام حسن علیه‌السلام و ابن عساکر در تاریخ با سند خود تا ابن عباس روایت کنند که: [عبارت از صدوق است]

دَخَلَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام فَقَالَ: أَخْبِرْنَا عَنْ خُرُوجِنَا إِلَى أَهْلِ الشَّامِ أَبْقِضَاءٍ مِنَ اللَّهِ وَ قَدَرٍ؟ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام: أَجَلٌ يَا شَيْخَ، فَوَاللَّهِ مَا عَدَوْتُمْ تَلْعَةً وَ لَا هَبْطْتُمْ بَطْنٌ وَادٍ إِلَّا بِقِضَاءٍ مِنَ اللَّهِ وَ قَدَرٍ، فَقَالَ الشَّيْخُ: عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُ عِنَائِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! فَقَالَ عليه‌السلام: مَهْلًا يَا شَيْخَ! لَعَلَّكَ تَظُنُّ قِضَاءَ حَتْمًا وَ قَدَرًا لَازِمًا! لَوْ كَانَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ وَ الْأَمْرُ وَ الذَّهْيُ وَ الرَّجْرُ، وَ لَسَقَطَ مَعْدَى الْوَعِيدِ وَ الْوَعْدِ، وَ لَمْ يَكُنْ عَلَيَّ مُسِيٌّ لِأُمَّةٍ وَ لَا لِمُحْسِنٍ مَحْمَدَةٍ، وَ لَكَانَ الْمُحْسِنُ أَوْلَى بِاللَّائِمَةِ مِنَ الْمُذْنِبِ، وَ الْمُذْنِبُ أَوْلَى بِالْإِحْسَانِ مِنَ الْمُحْسِنِ، تِلْكَ مَقَالَةٌ عَبْدَةَ الْإِوثَانَ وَ حَصَمَاءِ الرَّحْمَانِ وَ قَدْرِيَّةٌ هَذِهِ الْأُمَّةَ وَ مَجُوسَهَا. يَا شَيْخَ! إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ كَلَّفَ تَخْيِيرًا، وَ نَهَى تَحْذِيرًا، وَ أَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيرًا وَ لَمْ يُعْصَ مَغْلُوبًا، وَ لَمْ يُطْعَ مُكْرَهًا، وَ لَمْ يَخْلُقِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بِإِطْلَاقٍ ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ؛

مردی عراقی بر امیرمؤمنان علیه‌السلام وارد شد و گفت: آیا خروج ما بر شامیان به «قضا و قدر» الهی است؟ امام به او فرمود: آری ای شیخ! به خدا سوگند از هیچ بلندی بالا نرفتید و در هیچ پستی فرود نیامدید مگر به «قضا و قدری» از خداوند! آن مرد گفت: امیدوارم رنج من نزد خدا به حساب آید! امام علیه‌السلام به او فرمود: آهسته برو ای شیخ! شاید پنداشتی قضا حتمی و قدر قطعی را می‌گویم! اگر

1. یعنی اگر خروج و جهاد ما به «قضا و قدر» قطعی الهی است که سزاوار پاداش نیستیم. پس امیدوارم رنج من در این راه نزد خدا به حساب آید و در ردیف اعمال کسانی قرار گیرد که روز قیامت مورد فضل و رحمت خدا قرار می‌گیرند.

چنین باشد که ثواب و عقاب و امر و نهی و پیدشگیری باطل شده، و ترساندن و مژده دادن بی‌معنی است، نه ملامتی بر گناهکار بجاست و نه ستایشی از نیکوکار رواست، بلکه نیکوکار به ملامت سزاوارتر از بدکار بوده و گناهکار به نیکی شایسته‌تر از نیکرفتار است!¹ این، گفتار بتپرستان و دشمنان خدای رحمان و «قَدَرِ مسلکان» و مجوسان این امت است! ای شیخ! خدای عزوجل بندگان را مکلف ساخت تا به اختیار خود عمل کنند و آنان را نهی کرد تا خود بازایستند، و بر کار اندک پاداش بسیار دهد، شکست خورده نافرمانی نشده، و ناخواسته اطاعت نگردیده، «او آسمانها و زمین و موجودات میان آن دو را به باطل نیافریده، این گمان کسانی است که کافر شدند، پس وای بر کسانی که کافر شدند از عذاب آتش!»²

راوی گوید: آن شیخ برخاست و سرود:

1. زیرا هر دو در اصل کار مساویند، چون عمل به اراده و اختیار آنان نبوده، از طرف نیکوکار مورد ستایش مردم قرار می‌گیرد و این را حق خود می‌داند در حالی که چنین نیست و به خاطر همین پندار، او به ملامت سزاوارتر است از گناهکار، زیرا گناهکار مورد ملامت مردم است و او خود را سزاوار این ملامت می‌داند، در حالی که چنین نیست، پس باید به او احسان شود تا تحمل آزار و ملامت مردم را با آن جبران کند، نه به نیکوکار!

2. اقتباسی است از آیه 27 سوره 2.

يَوْمَ النُّجَاةِ مِنَ الرَّحْمَنِ عُفْرَانَا جَزَاكَ رَبُّكَ عَنَّا فِيهِ إِحْسَانَا قَدْ كُنْتُ رَاكِبُهَا فِسْقًا وَ عِضْيَانَا به قیامت آرزویم کرم خدات باشد مگر از خدات خواهم که بر او جزات باشد که نه معذرت توأم نه مرا نجات باشد	أنت الإمام الذي نرجو بطاعته أوضحت من ديننا ما كان مُلتبسًا فليس معذرة في فعل فاجشة تو همان امام حقی که به یعن طاعت او تو زدین ما به یک دم همه شبهه را زدودی پس از این بیان روشن نسزد گناه بر من
--	--

روایت دوم

روایت دوم را از ششمین امام از امامان اهل بیت علیهم السلام، امام ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام می‌آوریم که فرمود:

إِنَّ النَّاسَ فِي الْقَدْرِ عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجُهٍ: رَجُلٌ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَجْبَرَ النَّاسَ عَلَى الْمَعَاصِي فَهَذَا قَدْ ظَلَمَ اللَّهَ فِي حُكْمِهِ فَهُوَ كَافِرٌ، وَ رَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّ الْأَمْرَ مَفْوُضٌ إِلَيْهِمْ فَهَذَا قَدْ أَوْهَنَ اللَّهَ فِي سُلْطَانِهِ فَهُوَ كَافِرٌ. وَ رَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ كَلَّفَ الْعِبَادَ مَا يُطِيقُونَ وَ لَمْ يُكَلِّفْهُمْ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ إِذَا أَحْسَنَ حَمْدَ اللَّهِ وَ إِذَا أَسَاءَ اسْتَعْفَرَ اللَّهَ فَهَذَا مُسْلِمٌ بِالْعُ.

مردم درباره «قدر» بر سه راه رفته‌اند:

1. کسی که عقیده دارد خدای عزوجل مردم را بر گناهان مجبور کرده است، او درباره فرمان بازدارنده الهی به خدا ستم کرده، پس او کافر است.

2. کسی که معتقد است همه کارها به مردم واگذار شده، او خدا را در قدرت و سلطنت خویش ضعیف و ناتوان پنداشته، پس او [نیز] کافر است.

3. کسی که عقیده دارد خداوند بندگان را به آنچه می‌توانند مکلف کرده، و آنچه را در توانشان نیست از آنان نخواستار است، او هرگاه کار نیکی انجام دهد خدا را سپاس گوید و اگر کار بدی از او سرزند از خدا آمرزش می‌خواهد، این همان مسلمان [به حق] رسیده

است.¹

روایت سوم

روایت سوم از هشتمین امام از ائمه اهل بیت علیهم السلام، امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام است که فرمود:

1. **إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يُطْعَ بِإِكْرَاهٍ، وَ لَمْ يُعْصَ بِغَلْبَةٍ وَ لَمْ يُهْمَلِ الْعِبَادَ فِي مُلْكِهِ، هُوَ الْمَالِكُ لِمَا مَلَكَهُمْ وَ الْقَادِرُ عَلَى مَا أَقْدَرَهُمْ عَلَيْهِ فَإِنْ انْتَمَرَ الْعِبَادُ بِطَاعَتِهِ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ مِنْهَا صَادًّا، وَ لَا مِنْهَا مَانِعًا، وَ أَنْتُمْ بَرُوا بِمَعْصِيَةِ فَشَاءَ أَنْ يَحُولَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ ذَلِكَ فَعَلَّ وَ إِنْ لَمْ يَحُلْ وَ فَعَدَّوهُ فَلَيْسَ هُوَ الَّذِي أَدْخَلَهُمْ فِيهِ.**

خدای عزوجل از روی اجبار اطاعت نشده، و از ضعف و شکست نافرمانی نگردیده، و بندگان را در مملکت خویش بیهوده نگذاشته، او بر همه آنچه که در اختیارشان نهاده مالک، و بر همه اموری که توانشان داده توانمند است. اگر بندگان در پی طاعتش باشند خداوند راه آنان را نمی‌بندد و از اطاعت بازشان نمی‌دارد، و اگر به دنبال نافرمانی‌اش باشند و او بخواهد میان آنان و گناه فاصله شود، خواهد کرد، و اگر مانع از گناه نشد و آنان انجامش دادند، او نیست که آنان را در آن راه انداخته است.²

یعنی: انسانی که خدا را پیروی می‌کند مجبور بر این پیروی نیست، و انسانی که خدا را نافرمانی می‌کند بر اراده و خواست خدا چیره نشده، بلکه این خود خداست که می‌خواهد بنده در کارش مختار و آزاد باشد.

2. **يَا ابْنَ آدَمَ بَمَشِيئَتِي كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي تَشَاءُ لِنَفْسِكَ مَا تَشَاءُ، وَ بِقُوَّتِي أَدَيْتَ إِلَيَّ فَرَائِضِي، وَ بِنِعْمَتِي قَوَّيْتُ عَلَى مَعْصِيَتِي، جَعَلْتُكَ سَمِيعًا بَصِيرًا قَوِيًّا، «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ.»**

ای فرزند آدم! با خواست من است که تو گزینشگر شده و هر چه را بخواهی برای خود اختیار می‌کنی، و با نیروی من است که واجباتم را بجا می‌آوری، و با نعمتهای من است که بر نافرمانی‌ام توانمند شده‌ای، من

¹. توحید صدوق، ص 360-361.

². توحید صدوق، ص 361.

تو را شنوا و بینا و توانا ساختم، [پس این را بدان که] «هرچه از نیکویی به تو می‌رسد از خداست، و هر چه از بدی به تو رسید از خودت می‌باشد.»¹
 و در روایت دیگری آمده است: «عَمِلْتُ بِالْمَعاصِي بِقُوَّتِي الَّتِي جَعَلْتُهَا فِيكَ؛ با نیرویی که در تو نهاده بودم به گناهان اقدام کردی!»²
 روایت چهارم

از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

1. لَا جَبْرَ وَ لَا تَفْوِيضَ وَ لَكِنْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ، قَالَ قُلْتُ: وَ مَا أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَثَلُ ذَلِكَ رَجُلٌ رَأَيْتَهُ عَلَى مَعْصِيَةٍ فَنَهَيْتَهُ فَلَمْ يَنْتَهُ فَتَرَكْتَهُ ففَعَلَ تِلْكَ الْمَعْصِيَةَ، فَلَيْسَ حَيْثُ لَمْ يَقْبَلْ مِنْكَ فَتَرَكْتَهُ كَذَبْتَ أَنْتَ الَّذِي أَمَرْتَهُ بِالْمَعْصِيَةِ.

نه جبر است و نه تفویض، بلکه چیزی میان این دو است. راوی گوید گفتم: چیزی میان این دو یعنی چه؟ فرمود: مثال آن، مثال کسی است که در حال گناه است و تو او را نهی می‌کنی و او نمی‌پذیرد. پس از آن رهاش می‌کنی و او آن گناه را انجام می‌دهد، پس چنان نیست که چون از تو نپذیرفت و تو به حال خود رهاش کردی، این تو بوده‌ای که به گناه فرمانش دادی!³

2. مَا اسْتَطَعْتَ أَنْ تَلُومَ الْعَبْدَ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْهُ وَ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ أَنْ تَلُومَ الْعَبْدَ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ، يَقُولُ اللَّهُ لِلْعَبْدِ: لِمَ عَصَيْتَ؟ لِمَ فَسَقْتَ؟ لِمَ شَرِبْتَ الْخَمْرَ؟ لِمَ زَنَيْتَ؟ فَهَذَا فِعْلُ الْعَبْدِ، وَ لَا يَقُولُ لَهُ لِمَ مَرَضْتَ؟ لِمَ قَصُرْتَ؟ لِمَ ابْيَضَّتْ؟ لِمَ اسْوَدَّدْتَ؟ لِأَنَّهُ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ تَعَالَى.

هر کاری را که بتوانی بنده را بر آن سرزنش کنی، از آن او ست، و هر چه را که نتوانی بنده را بر آن سرزنش نمایی، از آن خداست. خداوند به بنده‌اش می‌فرماید: چرا سرکشی کردی؟ چرا نافرمانی نمودی؟ چرا شراب خوردی؟ چرا زنا کردی؟ اینها کار بنده است. خداوند از بنده‌اش نمی‌پرسد: چرا مریض شدی؟ چرا قوت

¹. توحید صدوق، ص 328، 344 و 362؛ کافی، ج 1، ص 160؛ سوره نساء، آیه 79.

². توحید صدوق، ص 362.

³. کافی، ج 1، ص 160؛ توحید صدوق، ص 362.

کوتاه است؟ چرا سفید رنگی؟ چرا سیاه روی؟ زیرا اینها کار خداوند است.¹
شرح روایات

«جبر» و «تفویض» دو طرف دارد:

1. طرفی که به خدا و صفات خدا بازمی‌گردد.
2. طرفی که به انسان و صفات او مربوط می‌شود.
آنچه از جبر و تفویض به خدا و صفات خدا مربوط است، سزاوار آن است که آن را از خدا و انبیاى خدا و اوصیای ایشان بگیریم. و آنچه به انسان و صفات و افعال او مربوط می‌شود همین مقدار که می‌گوییم: من این کار را می‌کنم، و من آن کار را نمی‌کنم، کافی است تا بدانیم که هرچه می‌کنیم به اختیار خویش است. در بحثهای گذشته نیز دانستیم که سیر زندگی انسان با سیر ذره و اتم و سیارات و کهکشانها و دیگر مسخرات به فرمان خدا، در حرکات و نتایج، یکسان نیست. این از يك طرف، از طرف دیگر، خداوند انسان را به حال خود رها نکرده و او را به خود واگذار ننموده تا هر چه را بخواهد، همان گونه که دوست دارد و هوای نفس او فرمانش می‌دهد، همان را انجام دهد، بلکه خداوند بوسیله انبیاى خود راهنمایاش کرده: هم راه ایمان قلبی به حق را به او نشان داده، و هم روش عمل شایسته سودمند جسمانی را به او نموده و هم از اعمال زیانبار آگاهش ساخته است. او اگر از هدایت خدا پیروی کند و يك گام در صراط مستقیم الهی پیش رود، خداوند دستش را گرفته و ده گام جلوترش می‌برد، سپس به خاطر آثار عملش در دنیا و آخرت هفتصد برابر پاداشش می‌دهد، و خداوند به مقتضای حکمت و سنت خویش برای هر کس بخواهد می‌افزاید.

ما، در کتاب عقاید اسلام مثالی زدیم و گفتیم: خداوند این دنیا را همانند مهمانسرای از نوع «سلف سرویس» برای مؤمن و کافر هر دو آماده کرده است،² چنانکه در سوره اسراء، آیه 20 می‌فرماید: «كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ مِّنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا: هر دو گروه، اینان و آنان را، از عطای پروردگارت

¹. بحار، ج 5، ص 59، حدیث 109.

². عقاید اسلام در قرآن کریم، ج 2، ص 395.

افزون می‌دهیم، زیرا عطای پروردگارت هرگز از کسی دریغ نشده است.

راستی را که اگر امداد الهی نبود، و بندگان خدا توان جسمی و فکری خویش و امکانات آماده و مسخر این عالم را از خدای سبحان نداشتند، نه مؤمن ره‌یافته می‌توانست عمل صالح و شایسته انجام دهد، و نه کافر گمراه توان اقدام زیانبار فاسد را داشت، راستی اگر خداوند يك لحظه عطای خود را از انسان سلب کند، حتی اگر جزء کوچکی از آن باشد: بینایی، سلامت، عقل و اندیشه و ... چه می‌تواند بکند؟ بنابراین، انسان هر چه می‌کند به اختیار خود و به وسیله ابزاری است که خداوند به او بخشیده است. پس، انسان در انتخاب مختار و در اکتساب و امدار است.

آری، انسان در این عالم خودکار محض نیست، همان گونه که مجبور صرف هم نیست. نه همه کارها به او واگذار شده و نه بر کاری [که انتخاب می‌کند] مجبور است، بلکه امری است میان دو امر [امر بین امرین]، و این همان مشیت خدا و سنت و قانون او در باره افعال بندگان است. «و لن تجد لسنة الله تبديلاً؛ و هرگز در سنت الهی تغییری و تبدیلی نیابی!»

چند پرسش و پاسخ

در این بخش پرسشهای چهارگانه زیر می‌آید:

1. چگونه انسان در آنچه می‌کند مختار است، با آنکه شیطان بر او چیرگی دارد و در حالی که دیده نمی‌شود به اغوای آدمی پرداخته و در قلب او وسوسه می‌کند و به کار شرّش فرا می‌خواند؟

2. انسان در محیط فاسد نیز این چنین است، او که جز فساد و شرّ چیزی نمی‌بیند چگونه به اختیار خود عمل می‌کند؟

3. انسانی که دعوت پیامبران به او نرسیده و در نقاط دوردست سکونت دارد چه باید بکند؟

4. گناه «زنازاده» چیست؟ چرا او به خاطر رفتار دیگران دوستدار شرّ می‌شود و شرارت می‌کند؟

پاسخ پرسشهای 1 و 2

پاسخ این دو پرسش را در آنچه در بحث «میدثاق» در ابتدای کتاب عقاید اسلام در قرآن کریم آوردیم بجویید،¹

¹. ج 1، ص 17.

در آنجا گفتیم که خدای متعال حجت را بر انسان تمام کرده، و با ودیعت نهادن غریزه بحث و کاوش از سبب پدیده ها که او را به سبب‌ساز اصلی می‌رساند، راه عذر او را بسته است، و برای همین است که در سوره اعراف، آیه 172 درباره میثاق الهی می‌فرماید: **أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ؛** تا روز قیامت نگویید: ما از این [پیمان] ناآگاه بودیم. انسان همان گونه که در هر حالی از غریزه گرسنگی غافل نمی‌شود تا اندرون خود را از طعام پر کند، همچنین از غریزه معرفت خواهی نیز غافل نمی‌گردد تا سبب‌ساز حقیقی را بشناسد.

پاسخ پرسش سوم

در پاسخ به این پرسش می‌گوییم: خدای سبحان فرموده: **«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا؛** خداوند هیچ کس را جز به مقدار توانش تکلیف نمی‌کند.»

پاسخ پرسش چهارم

«زن‌زاده» نیز، مجبور بر انجام کار شر نیست، آنچه هست، این است که حالت روحی مرد و زن زناکار در حال ارتکاب زنا به گونه‌ای است که چون خود را نسبت به قوانین جامعه خائن می‌بینند، و می‌دانند که جامعه کار آنان را آلوده و کثیف می‌داند و اگر بر رفتارشان آگاه شود و آنان را در حال ارتکاب این پستی ببیند با آنان دشمنی کرده و مطرودشان می‌دارد، و همه نیکان و پاکان و صاحبان اخلاق کریمه از چنین کاری بیزار می‌جویند، این حالت روحی و کابوس درونی بر نطفه اثر می‌گذارد و از راه وراثت به محصول این نطفه منتقل می‌گردد و او شردوست پرورش می‌یابد و با نیکان و معروفان جامعه به ستیز می‌پردازد. نمونه بارز این سیرت زیاد بن ابیه و فرزندش ابن زیاد بودند که در دوران حکومتشان در عراق همه آنچه را که نباید می‌کردند، کردند؛ بویژه ابن زیاد که به دستور او پس از شهادت امام حسین علیه السلام جسم شریف آن حضرت و یاران پاکش را مثله کردند، و سرهای ایشان را در شهرها گرداندند، و خانواده رسول الله را اسیرانه به کوفه و شام روانه کردند، و دیگر کارها که به دستور او انجام شد، و این در حالی بود که پس از شهادت امام حسین علیه السلام هیچ فرد دیگری نمانده بود تا در برابر حکومت آنان مقاومت نماید، و هیچ گونه توجیهی برای اینگونه

کارهای او وجود نداشت، جز اینکه او دوستدار شر بود و میخواست شوکت و عظمت شریفترین خانواده عرب و اسلام را در هم بشکند، و آنان را بیاعتبار نماید، او فطرتا شردوست و دشمن نیکویی بود و با کریمان و شریفان جامعه سرستیز داشت.¹

بنابراین، [درست است و می‌پذیریم که] شردوستی و نیک‌ستیزی و آزار نیکان و پاکان جامعه در زنازاده - برخلاف حلال زاده - [شبه] فطری است، ولی با وجود همه اینها، هیچ یک از آن دو بر کارهای خیر و شری که می‌کنند یا نمی‌کنند مجبور نیستند، مثال آن دو، مثال جوان تنومند رسیده و پیرمرد ناتوان خمیده است، اولی غرق در شهوت جسمانی و دوستدار وصول به خواهش نفسانی و دومی، فاقد نیروی جوانی و تارك شهوت جسمانی است! روشن است که در چنین حالی که پیرمرد خمیده نمی‌تواند زنا کند و جوان رسیده در اوج توان جنسی است، این جوان مجبور بر زنا کردن نیست تا اگر چنین گناه زشتی را مرتکب شد معذور باشد، بلکه اگر زمین زنا برایش فراهم شد و او «خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ؛ از مقام پروردگارش ترسید»، «و نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى؛ و نفس خویش را از خواسته نا بجایش بازداشت»، «فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى؛ یقیناً جایگاه او بهشت است.»²

بدین‌گونه، هر يك از ابعاد زندگی انسان را که بررسی کرده و در آن بیندیشیم، او را در کارهایی که انجام می‌دهد صاحب اختیار می‌یابیم، مگر آنچه از روی غفلت و عدم آگاهی باشد که آن هم آثار اخروی ندارد.

¹. به بحث ملحق کردن زیاد در جلد اول کتاب عبداللّه بن سبا، و بحث شهادت امام حسین علیه السلام در جلد سوم معالم المدرستین مراجعه شود.

². اقتباسی از آیه 40 سوره نازعات: و أما من خاف مقام ربه و ...

صفات خداوند جلیل در دو مکتب

برخی صفات خداوندی و منشأ اختلاف در آنها

برخی از مسلمانان چنین پندارند که:
1. خداوند آدم را به صورت خود آفرید

در صحیح بخاری و صحیح مسلم و توحید ابن خزیمه از ابوهریره روایت کنند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند آدم را به صورت خود آفرید و طول قامت او شصت ذراع¹ بود، و پس از آفریدن به او فرمود: برو و بر آن گروه فرشتگان نشسته سلام کن و سلام و تحیت آنان را بشنو که آن، تحیت و سلام تو و فرزندان تو باشد، آدم چنان کرد و به ایشان گفت: سلام بر شما. و آنان در پاسخ گفتند: سلام بر تو و رحمت خدا نیز، و کلمه «رحمة الله» را بر سلام او افزودند. پس، هر که داخل بهشت می شود به صورت آدم باشد. و از آن پس تاکنون، همواره آدمیان

¹. ذراع فاصله آرنج تا سرانگشت دست و حدود پنجاه سانتیمتر است. مترجم

کوچک و کوچکتر می‌شوند.¹ و نیز، در صحیح مسلم و مسند احمد از ابوهریره روایت کنند که گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «هرگاه یکی از شما با برادر خود در ستیزد، از زدن بر چهره و صورت برگریزد که خداوند آدم را به صورت خود آفریده است.»²

2. یدالله در مکتب خلفا

در صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابوداود و توحید ابن خزیمه از ابوهریره روایت کنند که گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «آدم و موسی با یکدیگر مناظره کردند. موسی گفت: ای آدم! تو پدر ما هستی، نامیدمان کردی و از بهشت بیرونمان آوردی، آدم گفت: تو موسایی! خداوند تو را به سخن گفتن با خود برگزید و [تورات] را با دست خود برای تو نوشت. آیا مرا بر چیزی سرزنش می‌کنی که خداوند چهل سال پیش از خلقت من مقدر فرموده است؟»

سپس پیامبر فرمود: «آدم و موسی مناظره کردند و آدم بر موسی پیروز شد.»³

و نیز، در صحیح بخاری و مسلم و سنن ترمذی و سنن ابوداود و تفسیر طبری و تفسیر ابن کثیر و تفسیر زاد المسیر ابن جوزی و تفسیر سیوطی از عبدالله بن مسعود روایت کنند که گفت:

دانشمندی از یهود خدمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و گفت: «ای محمد و ای ابوالقاسم! خداوند تعالی در روز قیامت آسمانها را بر یک انگشت نگه می‌دارد و سپس آنها را می‌چنانند و می‌گوید: منم مالک و صاحب

1. صحیح بخاری، کتاب الاستئذان، باب بدء السلام، ج 2، ص 59؛ صحیح مسلم، کتاب الجنة و صفة نعیمها، باب یدخل الجنة اقوام... حدیث 28، ص 2183 - 2184؛ و توحید ابن خزیمه، ص 40 - 41.

2. صحیح مسلم، کتاب البر و الصلة و الآداب، باب السنهی عن ضرب الوجه، حدیث 112-116، ص 2016-2017؛ در مسند احمد ج 2، ص 244، 251، 315، 323، 434، 463 و 519 نزدیک به این معنی آمده است.

3. صحیح مسلم، کتاب القدر، باب حجاج آدم موسی، ص 2042-2043، حدیث 13، 14 و 15؛ صحیح بخاری، کتاب القدر، باب حجاج آدم و موسی عندالله، ج 4، ص 98؛ کتاب التوحید، باب قوله «و کلم الله موسی تکلیما»، ج 4، ص 199؛ سنن ابوداود، کتاب السنة، باب فی القدر، ج 4، ص 222؛ توحید ابن خزیمه، ص 54-57.

اختیار.» رسول خدا صلی الله علیه و آله از گفته این دانشمند در شگفت آمد و خندید و او را تصدیق کرد و این آیه را تلاوت فرمود:

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ؛¹

خدا را آنچنان که شایسته مقام اوست، نشناختند. زمین در روز قیامت یکجا در قبضه اوست و آسمانها در هم پیچیده در ید قدرت اویند. منزه است و برتر از آنچه شریک او می‌پندارند.² و نیز، در صحیح بخاری و کنز العمال از ابوهریره روایت کنند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دست خدا پر و انباشته است و انفاق و برداشت شب و روز از آن نکاهد. و فرمود: مگر نه آنکه از ابتدای آفرینش آسمان و زمین انفاق کرده و چیزی از آنچه در دست اوست کاسته نشده است. و فرمود: عرش او بر آب قرار گرفته و به دست دیگر اوست، و میزان پایین و بالا می‌رود.»³

و نیز، از ابوهریره روایت کنند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «خداوند زمین را قبضه کرده و آسمانها را در ید قدرت خود در هم می‌پیچید و می‌گوید: منم سلطان و صاحب اختیار. پادشاهان و سلاطین زمین کجا هستند؟»⁴ و نیز، در کتاب توحید ابن خزیمه در باب «اثبات دست برای خداوند جلیل» آمده است: خداوند متعال – همان گونه که در آیات محکم قرآنی ما را آگاه فرموده –

1. سوره زمر، آیه 67.

2. صحیح بخاری، کتاب التفسیر، ج 3، ص 22 و کتاب التوحید، ج 4، ص 192؛ صحیح مسلم، کتاب صفة القيامة...، حدیث 19، 20، 24 و 25، ص 2147-2148؛ سنن ترمذی، کتاب التفسیر، ج 5، ص 371؛ سنن ابوداود، ج 4، ص 234؛ در تفسیر طبری و تفسیر ابن کثیر و ابن جوزی و سیوطی در تفسیر آیه مذکور.

3. صحیح بخاری، کتاب التوحید، ج 4، ص 186؛ کنز العمال، ج 1، ص 224، حدیث 1130 و 1131؛ الترغیب و التذہیب، ج 2، ص 48؛ تفسیر ابن کثیر، ج 3، ص 126؛ تفسیر قرطبی، ج 6، ص 122؛ تفسیر سیوطی، ج 2، ص 526.

4. صحیح بخاری، ج 3، ص 122؛ صحیح مسلم، کتاب صفات المنافقین، حدیث 23، ص 2148.

دارای دو دست است.¹
او سپس به مجموعه ای از آیات - از جمله آیات زیر-
استشهاد کرده است:

1. وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ؛²
و یهود گفتند دست خدا بسته است. دستهای خودشان بسته باد که با این گفته ملعون گشتند. دستهای خدا گشاده است. به هر گونه که بخواهد انفاق و بخشش می‌کند.

2. فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ؛³
پس، پاک و منزّه است آن خدای که ملکوت و زمام هر چیزی به دست او است و همه به سوی او بازگردانده می‌شوید.

3. وَ تُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَ تُدْلِلُ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛⁴
را بخواهی ذلت دهی. همه نیکیها به دست توست و تو بر هر کاری توانایی.

3. «ساق» و «قدم» خداوند در مکتب خلفا
در صحیح بخاری و صحیح مسلم و مسند احمد و توحید ابن خزیمه و تفاسیر طبری و ابن کثیر و سیوطی از ابوهریره روایت کنند که گفت:

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «بهشت و جهنم با یکدیگر به مناظره و مباحثات پرداختند. جهنم گفت: من برای پذیرایی متکبران و جباران برگزیده شده‌ام، و بهشت گفت: مرا چه شده که تنها ضعیفان و عاجزان و افتادگان مردم وارد من می‌شوند. خداوند به بهشت فرمود: تو رحمت من هستی؛ و به وسیله تو هر يك از بندگان را که بخواهم، مورد رحمت خویش قرار می‌دهم. و به جهنم فرمود: تو عذاب من هستی؛ و به وسیله تو هر يك از بندگان را که بخواهم، عذاب خواهم کرد؛ و هر

¹. توحید ابن خزیمه، ص 53.

². سوره مائده، آیه 64.

³. سوره یس، آیه 83.

⁴. سوره آل عمران، آیه 26.

دوی شما پر و انباشته شوید، ولی جهنم سیر نمی‌گردد تا خداوند قدم خویش بر آن نهد و جهنم ندای: بس است! بس است! سر دهد.»¹

و نیز، در صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابوداود و مسند احمد از ابوسعید روایت کنند که گفت:

شنیدم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمود: «پروردگار ما «ساق» خود را نمایان کند و همه مردان مؤمن و زنان مؤمنه سجده‌اش نمایند مگر آن کس که در دنیا برای ریا و شهرت سجده کرده که تا می‌رود سجده کند، پشت او سیخ و راست گردد و نتواند سجده نماید.»²

مشروح این روایت در صحیح بخاری، کتاب التوحید، از قول ابوسعید خدری چنین است:

گوید: به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله عرض کردیم: آیا ما پروردگار مان را در روز قیامت می‌بینیم؟ فرمود: «... روز قیامت نداکننده‌ای ندا دهد که هر قومی باید به سوی آنچه پرستش کرده برود... تنها خداپرستان - نیکوکار و بدکار - بر جای می‌مانند. بدانها گفته می‌شود: چه چیز شما را نگه داشته، همه مردمان که رفتند. می‌گویند: ما از آنها جدا شدیم، و ما امروز به او [خداوند] نیازمندتریم. ما شنیدیم که نداکننده‌ای ندا درداد که هر قومی باید به آنچه پرستیده بپیوندد. و ما منتظر پروردگارمان هستیم. فرمود: پس از آن، خداوند جبار نزد ایشان آید و گوید: من پروردگار شما هستم. آنها می‌گویند: تو پروردگار ما، و جز پیامبران با او سخن نگویند. گوید: آیا میان شما و او نشانه‌ای هست که با آن او را بشناسید؟ می‌گویند: «ساق»! پس خداوند «ساق» خود

1. صحیح بخاری، کتاب التفسیر، تفسیر سوره ق و کتاب التوحید، باب ان رحمة الله قریب من المحسنین، ج 4، ص 191؛ سنن ترمذی، کتاب صفة الجنة، ج 4، ص 692؛ صحیح مسلم، کتاب الجنة، باب النار یدخلها الجبارون و...، حدیث 35 - 38، ص 2186 و 2187؛ توحید ابن خزیمة، ص 92 - 98؛ تفسیر طبری، ج 26، ص 105؛ تفسیر ابن کثیر، ج 4، ص 226 - 228؛ تفسیر سیوطی، ج 6، ص 106.

2. صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب تفسیر سورة القلم؛ صحیح مسلم، کتاب الايمان، باب معرفة طريق الرؤية، حدیث 302، ص 167 - 168؛ سنن ابوداود، کتاب الرفاق، باب في سجود المؤمنین يوم القيامة، ج 2، ص 326؛ مسند احمد، ج 3، ص 17؛ تفسیر طبری، ج 29، ص 24؛ تفسیر ابن کثیر، ج 4، ص 407؛ و تفسیر سیوطی، ج 6، ص 254-256.

را نمایان سازد و همه مؤمنان او را سجده نمایند.»¹

4. «مکان» خدا و «عرش» او در مکتب خلفا
 برخی از مسلمانان عقیده دارند که خداوند دارای
 مکان بوده و از مکانی به مکان دیگر منتقل می‌گردد و
 بر روی عرش خود می‌نشیند و به زمین فرود می‌آید و به
 آسمان بالا می‌رود.
 در سنن ابن ماجه و سنن ترمذی و مسند احمد از
 ابورزین روایت کنند که گفت:
 به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله عرض کردم: یا رسول
 الله! پروردگار ما پیش از آنکه خلق خود را
 بیافریند، در کجا بود؟ فرمود: «در عماء بود - یعنی
 چیزی با او نبود - پایین او هوا و بالای او هوا بود
 و هیچ مخلوقی در آنجا نبود و عرش او بر آب قرار
 داشت.»²

و در روایت دیگری آمده است که آن حضرت فرمود:
 «عرش او بر بالای آسمانها این چنین است: - و انگشتان
 خود را به شکل قبه و گنبد درآورد - و فرمود: [بر
 اثر سنگینی خداوند بر آن] همانند جهاز شتر به صدا
 درمی‌آید.»³

و در صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابوداود و سنن
 ترمذی و ابن ماجه و دارمی و موطأ مالک و مسند احمد
 از ابوهریره روایت کنند که گفت:
 رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «خداوند در اواخر
 شب به آسمان دنیا فرود می‌آید و می‌فرماید: چه کسی
 از من درخواست می‌کند تا اجابتش نمایم، و چه کسی از
 من می‌خواهد تا عطایش بخشم ...»⁴

1. صحیح بخاری، کتاب التوحید، باب قوله «وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة»، ج 4، ص 189.

2. سنن ابن ماجه، حدیث 182؛ سنن ترمذی، تفسیر سوره هود، حدیث اول؛ مسند احمد، ج 4، ص 11 و 12.

3. سنن ابوداود، کتاب السنة، حدیث 4726؛ سنن ابن ماجه، مقدمه؛ سنن دارمی، کتاب الرفائق و نیز مراجعه کنید: کتاب التوحید از محمد بن عبدالوهاب ت 1206 هجری؛ منهاج السنة ابن تیمیه.

4. صحیح بخاری، کتاب التهجد، باب الدعاء و الصلاة فی آخر اللیل و کتاب التوحید و کتاب الدعوات، باب الدعاء نصف اللیل؛ صحیح مسلم، کتاب الدعاء، باب الترغیب فی الدعاء و الذکر فی آخر اللیل؛ سنن ابوداود، حدیث 4733؛ سنن ترمذی، ج 2، ص 233 و 235 و ج 13؛ سنن ابن ماجه، حدیث 1366؛ سنن دارمی، کتاب الصلاة؛ موطأ

و نیز فرمود: «در شب نیمه شعبان به آسمان دنیا فرود می‌آید و می‌بخشد.»¹
و نیز، درباره قیامت فرمود:
«به جهنم گفته می‌شود: آیا سیر و پر شدی؟ می‌گوید: آیا زیادتى هست؟ که خداوند متعال «قدم» خود را بر آن می‌نهد و جهنم فریاد می‌زند: بس است! بس است!»
و در روایت دیگری است که:
«اما جهنم سیر و پر نمی‌شود تا آنگاه که خداوند «قدم» خود را بر آن نهد و جهنم فریاد زند: بس است! بس است!»

در این هنگام سیر و پر و درهم و برهم می‌شود.»²
5. دیده شدن خدا در قیامت و در بهشت

راویان مکتب خلفا روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در قیامت پروردگار خود را می‌بیند. می‌گویند: آن حضرت فرموده است: «پس از آنکه پیامبران همه از شفاعت سرباز می‌زنند، مؤمنان به نزد من می‌آیند. من نیز حرکت کرده و برای ورود به درگاه پروردگاری کسب اجازه می‌کنم و چون اجازه می‌یابم و پروردگارم را می‌بینم به سجده می‌افتم...»
تا آخر حدیث.³
همچنین فرموده است:

«خداوند متعال در روز قیامت به سوی بندگان فرود می‌آید تا در میان آنان قضاوت و داوری نماید.»⁴
نیز فرموده است: «شما به زودی پروردگار خود را آشکارا مشاهده می‌کنید.»⁵

مالك، كتاب القرآن، باب 30؛ مسند احمد، ج 2، ص 264، 267، 282، 419، 433، 487، 504 و 521 و ج 3، ص 34 و ج 4، ص 16.

1. سنن ترمذی، ابواب الصوم؛ سنن ابن ماجه، كتاب اقامة الصلاة؛ مسند احمد، ج 2، ص 433.

2. این دو روایت از قول ابوهریره صحابی معروف است که در تفسیر سوره ق از صحیح بخاری، ج 3، ص 128، آمده است. و نیز در باب وجوه یومئذ ناضرة از کتاب التوحید همان کتاب، ج 4، ص 191.

3. صحیح بخاری، کتاب التوحید، ج 4، ص 185 و با شرح بیشتر، ج 4، ص 190.

4. سنن ترمذی، کتاب الزهد، ج 9، ص 229.

5. صحیح بخاری، کتاب التوحید، ج 4، ص 188.

و نیز: «مسلمانان در روز قیامت پروردگار خود را می‌بینند. همان گونه که ماه را می‌بینند و ازدحام و فشردگی ایجاد نمی‌کنند.»¹
و خداوند در آن روز می‌فرماید:

«هر کس هر چه را پرستیده در پی آن برود. پس برخی به دنبال خورشید می‌روند و گروهی در پی ماه، و برخی در عقب طاغوتها. و این امت با منافقان خود بر جای می‌مانند که خداوند با چهره‌ای ناشناس غیر آنچه می‌شناسند نزد آنان می‌آید و می‌گوید: من پروردگار شما هستم. آنان می‌گویند: از تو به خدا پناه می‌بریم! ما در اینجا بر جای خود باقی می‌مانیم تا پروردگارمان نزد ما آید، و هر گاه بیاید او را می‌شناسیم. پس، خداوند با همان چهره‌ای که او را می‌شناسند نزد آنان آید و گوید: من پروردگار شما هستم و آنان گویند: تو پروردگار مای و پیرویش نایند.»²

و در روایت دیگری گوید:
«[هر کس به دنبال معبود خود رود] تا آنگاه که جز عبادت‌کنندگان خدا - نیکوکار و بدکار - بر جای نمانند، پروردگار عالمیان با صورتی نزدیک به آنچه او را در آن دیده‌اند، نزد ایشان آید و به آنان گفته شود: منتظر چه هستید؟ هر امتی به دنبال آنچه می‌پرستیده روان شود. می‌گویند: ... ما منتظر پروردگار مورد پرستش خود هستیم. خداوند می‌فرماید: من پروردگار شما هستم. آنان دو یا سه بار می‌گویند: ما چیزی را شریک خدا قرار نمی‌دهیم. می‌فرماید: آیا میان شما و او نشانه‌ای هست که او را با آن بشناسید؟ می‌گویند: ... «ساق» پس خداوند «ساق» را نمایان می‌کند و آنان سجده می‌کنند. سپس سرهای خود را برمی‌دارند و می‌بینند خداوند به همان صورتی که اول بار دیده‌اند درآمده و می‌گوید: من پروردگار شما

1. صحیح بخاری، کتاب التوحید، و کتاب الصلاة، و کتاب التفسیر؛ صحیح مسلم، کتاب الصلاة؛ سنن ترمذی، ج 10، ص 18 و 20.

2. صحیح مسلم، کتاب الایمان؛ صحیح بخاری، کتاب التوحید، ج 4، ص 188.

هستم. و آنان می‌گویند: تویی پروردگار ما.¹
دیدار خدا در بهشت
روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارہ
مؤمنان بهشتی فرموده است:
«میان مؤمنان و دیدار پروردگارشان در بهشت برین،
چیزی جز ردای کبریا بر چهره خداوندی، فاصله
نباشد.²
و چون بهشتیان وارد آن شوند، خداوند متعال
می‌فرماید:
چیز دیگری می‌خواهید تا بر شما بیدفزایم؟ می‌گویند:
آیا رو سفیدمان نکردی؟ آیا در بهشت جایمان ندادی و
از آتش نجاتمان نبخشیدی؟ پس، خداوند حجاب بگشاید، و
نزد آنان چیزی محبوبتر از دیدار پروردگارشان
نباشد.³
و روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله
فرمود:
«در همان حال که بهشتیان در نعمتهای بهشتی غوطه‌ورند
ناگهان نوری درخشان بر آنان می‌تابد، سرها را که
برمی‌دارند می‌بینند پروردگار عالمیان بر بالای آنان
قرار گرفته و می‌فرماید: «درود بر شما ای بهشتیان!»
فرمود: این همان سخن خداوند در قرآن کریم است: «سَلَامٌ
قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ.» و فرمود: پس از آن، خداوند
ایشان را نظاره می‌کند و ایشان خدا را، و تا این
دیدار ادامه دارد، آنها متوجه هیچ یک از نعمتهای
بهشتی نمی‌شوند تا آنگاه که از دید آنان مستور گردد و
نور و برکتش بر جای ماند.⁴
و نیز فرموده است:
«... گرامی‌ترین بهشتیان نزد خدا کسی است که صبح و

1. صحیح مسلم، کتاب الایمان، حدیث 229؛ صحیح بخاری، در تفسیر سوره نساء، ج 3، ص 80 و کتاب التوحید، ج 4، ص 198. کاش این بینندگان خدا بر ما منت نهاده و صورت پروردگار خود را بدان‌گونه که دیده‌اند و ساق او را که علامت میان آنها و پروردگارشان بوده، برای ما توصیف می‌کردند که این فضیلت بزرگی است و سزاوار سپاس و ستایش بسیار!

2. صحیح بخاری، کتاب التوحید، ج 4، ص 191؛ صحیح مسلم، کتاب الایمان، حدیث 296.

3. صحیح مسلم، کتاب الایمان، حدیث 297.

4. سنن ابن ماجه، مقدمه، حدیث 184.

شب چهره او را نظاره می‌کنند. سپس، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله این آیه را تلاوت فرمود: **وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة**؛ چهره‌هایی در این روز خرسند و بشاشند و به سوی پروردگارشان نظاره‌گر.¹ و روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خبر داده و فرموده است:

«بهشتیان به زیارت خدای عزوجل روند و خداوند عرش خود را بر آنان آشکار سازد و خود در باغی از باغهای بهشتی بر آنان چهره نماید، و هیچ کس در آن مجلس نباشد مگر آنکه خداوند با او سخن گوید. تا آنجا که به برخی از شما گوید: فلانی آیا به یاد داری که در فلان روز چه و چه کردی؟ او می‌گوید: پروردگارا! مگر مرا نبخشیدی؟ می‌فرماید: چرا بخشیدم... سپس به سوی منازل خود بازمی‌گردیم و زنانمان به ملاقات ما می‌آیند و می‌گویند: خوش آمدی، صفا آوردی، تو در حالتی بازگشته‌ای که زیبایی و نور و عطر تو بسیار بیشتر از زمان رفتن توست، و ما می‌گوییم: ما امروز با پروردگار خویش بوده‌ایم، و باید هم این چنین بازگردیم که این سزاوار ماست.»²

به همین اندازه از روایات که در وصف اعضا و جوارح خداوند و دیده شدن او در قیامت آوردیم، بسنده می‌کنیم. و این مقدار را برای نمونه و مثال کافی می‌دانیم. چه، ما در صدد احصاء و گردآوری همه نیستیم. در بحث آینده پیرامون اختلاف در تأویل و معنای این احادیث به بررسی می‌پردازیم.

اختلاف در تأویل و معنای این روایات

برخی از مسلمانان به پوسته و ظاهر این احادیث ایمان آورده و ایمان به آن را ایمان به خداوند و دلیل اعتقاد به توحید او می‌دانند. و دیگرانی را که برای این احادیث معنایی غیر از معنای جسمیت قائلند، «معطلة الصفات» نامند، یعنی تعطیل‌کنندگان و مهمل‌گذاران صفات خداوندی!

¹. سنن ترمذی، کتاب صفة الجنة، ج 10، ص 18-19.

². سنن ابن ماجه، کتاب الزهد، حدیث 4336، ص 1451 - 1452؛ سنن ترمذی، ابواب صفة الجنة، ج 10، ص 16 - 17.

مسلم این احادیث را در کتاب الایمان صحیح خود تدوین کرده و بخاری در کتاب التوحید صحیح خویش. ابن خزیمه در این باره کتاب ویژه‌ای با نام توحید و اثبات صفات پروردگار... تألیف کرده و همه روایات آن را صحیح دانسته و معتقد است اینها همه نقل عادل از عادل دیگر است و ایرادی بر ناقلان ثقه و مورد اعتماد آنها وارد نیست.¹

فهرست ابواب کتاب ابن خزیمه چنین است:

اثبات نفس برای خداوند
اثبات وجه برای خداوند
باب ذکر «صورت» پروردگار جلیل
باب ذکر «اثبات چشم» برای خداوند جلیل
باب «اثبات السماع و الرؤیة» برای خداوند جلیل
باب «اثبات دست» برای خالق جلیل
باب «اثبات پا» برای خالق جلیل
باب «بیان اینکه همه مؤمنان خدای عزوجل را نظاره می‌کنند»
باب «بیان اینکه همه مؤمنان روز قیامت خدا را می‌بینند»
و نیز، امام حافظ عثمان بن سعید الدارمی (ت 280 هجری) برخی ابواب کتابش در رد عقاید گروه جهمی را چنین آورده است:

باب نزول [خداوند] در نیمه شعبان
باب نزول [خداوند] در روز عرفه
باب نزول پروردگار در قیامت برای حساب
باب نزول خداوند برای بهشتیان
باب رؤیت خداوند²

و نیز، ذهی³ در تألیف خود به نام «العلوّ العال للعلیّ الغفار» آیات و احادیثی را آورده که بنابر

¹ . ابن خزیمه، محمد بن اسحاق، حافظ بزرگ و امام امامان در مکتب خلفاء، متوفای 311 هجری، در حدیث استاد بخاری و مسلم است. کتاب او در سال 1378 هجری در قاهره چاپ و منتشر گردیده است. شرح حال او را در مقدمه کتاب بجوید.

² . این کتاب در سال 1960 م در لیدن به چاپ رسیده است.

³ . امام حافظ شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان بن قایم الزهبی ت 748 هجری کتاب او به وسیله کتابفروشی سلفیه در مدینه منوره در سال 1388 هجری با چاپ دوم منتشر شده است.

درک و دریافت پیروان مکتب خلفا از آنها، علو خداوند علو مکانی است. او سپس به بیان اقوال صحابه و تابعین و علما و محدثین در تأیید این دیدگاه پرداخته است.

صفات خداوند در مکتب اهل البیت علیهم السلام

عقاید برخی از مسلمانان درباره صفات خداوند متعال را که با استناد به روایات ابوهریره و غیر او بود یادآور شدیم. اینگونه شبهات که نتیجه ورود افکار توراتی یهود و تمسک به معانی ظاهری و لفظی قرآن کریم است، از سوی امامان اهل البیت علیهم السلام به خوبی رد و پاسخ داده شده است. آنچه در پی می‌آید بررسی این روایات در پرتو هدایت اهل البیت علیهم السلام می‌باشد.

1. روایت «خلق آدم به صورت او» در مکتب اهل البیت علیهم السلام

امامان اهل بیت علیهم السلام حقیقت روایت ابوهریره در «خلق آدم بر صورت او» را بدین‌گونه کشف و بیان فرموده‌اند:

حسین بن خالد گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! مردم روایت می‌کنند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: خداوند آدم را به صورت خود آفریده است. امام علیه‌السلام فرمود: «خدا آنها را بکشد که اول این حدیث را حذف کرده‌اند. حقیقت آن است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از کنار دو نفر که یکدیگر را دشنام می‌دادند عبور کردند و شنیدند که یکی از آنها به دیگری می‌گوید: خداوند چهره تو و چهره هر که شبیه توست را زشت گرداند. آن حضرت به او فرمود: «ای بنده خدا! این را به برادرت مگو، زیرا خداوند عزوجل آدم را به صورت او آفریده است.»¹

در روایت دیگری - نزویک به روایت اول - از ابو الورد بن ثامه از امام علی علیه‌السلام گوید: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنید که مردی به مرد دیگری گفت: خداوند چهره تو و چهره هر که شبیه توست را زشت گرداند. آن حضرت به او فرمود: «دست بردار و این سخن را مگو که خداوند عزوجل آدم را

1. توحید صدوق، چاپ تهران، 1387 هجری قمری، ص 153 .

به صورت او آفریده است.»¹
و در روایت دیگری گوید: به امام ابوالحسن موسای کاظم علیه السلام نامه نوشتم و از او درباره «جسم و صورت» خدا پرسیدم. آن حضرت در پاسخ نوشت:
سُبْحَانَ مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ لِاجْسَمٍ وَلَا صُورَةٍ؛
منزه است خدای که هیچ چیزی همانند او نیست. نه جسم است و نه صورت.²

در بررسی این حدیث موارد ذیل آشکار می‌گردد:
نخست: حذف ابتدای حدیث

در روایتی که از ابوهریره آوردیم، ابتدای حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله حذف شده بود. یعنی این عبارت که: «پیامبر صلی الله علیه و آله دید دو نفر همدیگر را دشنام می‌دهند و یکی به دیگری می‌گوید: خداوند روی تو و روی هر که شبیه توست را زشت گرداند، و به او فرمود: این را به برادرت مگو» اینها همه حذف شده بود!

ابتدای این حدیث بسیار مهم حذف شده بود و تنها بخش پایانی حدیث که می‌گفت: «**ان الله خلق آدم علی صورته**» باقی مانده بود. و با این حذف چنین توهم می‌شود که ضمیر «ها» در کلمه «صورته» به خداوند بازمی‌گردد و شنونده چنین تصور می‌کند که پیامبر فرموده است: خداوند آدم را به صورت خود، یعنی به صورت خدا آفریده است.

دوم: دو اضافه در حدیث ابوهریره

الف) در ابتدای حدیث دوم از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده بود که: «هر کس با برادر خود نزاع می‌کند باید که از زدن بر چهره او اجتناب نماید» این عبارت تحریف دیگری از بخش حذف شده ابتدای حدیثی بود که به آن اشاره کردیم.

ب) در پایان روایت اول از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده بود که ابوهریره گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند آدم را با طول قد شصت ذراع - حدود سی متر - آفرید» که این سخن نیز با نتایج و داده‌های علمی روز دمساز نیست.

1. همان، ص 15.

2. همان، ص 102، حدیث 16.

با دقت در این بخش از حدیث ابوهریره درمی‌یابیم که او شدیداً تحت تأثیر افسانه‌های تورات درباره ابتدای خلقت و پیدایش بوده است. افسانه‌هایی که ابوهریره انبان خود را از آنها انباشته بود.

بنابراین، می‌توان گفت که ابوهریره بخشی از حدیث رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را حذف کرده. و آن را چنان ساخته که با روایات تورات بسازد. و بلکه اضافاتی از پیش خود بر آن افزوده تا با افسانه‌های تورات در باره پیدایش خلق مطابق و هم‌گون گردد. چنانکه ممکن است دو روایت او در اصل از جمله روایات اسرائیلی وارد شده در فرهنگ مسلمانان باشد.

ولی چون این حدیث از صحابی نامداری چون ابوهریره روایت شده، پیروان مکتب خلفا به آن تمسک جسته و پنداشته‌اند خداوند نیز همانند انسان دارای اعضا و جوارح است. و بدین خاطر، هر جا در قرآن کریم لفظ «وجه» خدا آمده، مانند: «وجه ربك» آن را به معنای لغوی‌اش که عضوی از بدن انسان و حیوان است تفسیر و معنی کرده‌اند.

2. **یدالله** در مکتب اهل البیت علیهم‌السلام

در روایات وارد از اهل البیت علیهم‌السلام یدالله چنین تفسیر و معنی شده است:

محمد بن مسلم گوید از امام باقر علیه‌السلام پرسیدم: این‌که خداوند متعال فرموده: **يَا ابْلِيسُ مَا مَنَعَكَ اَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدَيَّ اَسْتَكْبَرْتَ؟** ای ابلیس! تو را چه مانع شد که بر آنچه به ید خود آفریدم سجده نکردی؟ [مقصود از «ید» خدا در آیه چیست] امام علیه‌السلام فرمود: «ید» در زبان عرب به معنای قوت و توان و نعمت است. چنانکه فرموده: **وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْاَيْدِي**؛ و به یاد آور بنده ما داود توانمند را. و فرموده: **وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِاَيْدِي**؛ و آسمان را با قوت بنیان نهادیم. و فرموده: **وَ اَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ**؛ و با روحی از سوی خود قوتشان بخشید. چنانکه گفته می‌شود: «لفلان عندی آیادی کثیر؛ فلانی بر من فضل و احسان بسیار کرده است.» و «له عندی یدی بیضاء؛ او مرا نعمت وافر بخشیده است.»¹

همچنین محمد بن عبیده گوید: از امام رضا علیه‌السلام تفسیر

¹. توحید صدوق، ص 153، حدیث اول.

«ید» در این آیه را پرسیدم که خداوند عزوجل به ابلیس می‌فرماید: **يَا ابْلِيسُ مَا مَنَعَكَ اَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدِي اسْتَكْبَرْتَ!**¹ ای ابلیس! تو را چه مانع شد که بر آنچه به ید خود آفریدم سجده نکردی، آیا خود را بزرگ شمردی؟ فرمود: «یعنی به قدرت و قوت خود.»²

و نیز، محمد بن عیسی بن عبید گوید: از امام دهم، علی بن محمد عسکری علیهما السلام تفسیر این آیه را پرسیدم: **وَالْاَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ!**³ فرمود: این تعبیر خداوند متعال برای آنانی است که او را شبیه و مانند مخلوقات می‌دانستند. مگر ندیدی که فرموده: **مَا قَدَرُو اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ!** خدا را آنچنان که شایسته مقام اوست نشناختند. یعنی چون می‌گفتند: روز قیامت زمین در چنگ خدا و آسمانها در هم پیچیده در دست راست او است. خداوند فرمود: خدا را آنچنان که شایسته مقام اوست نشناختند. زیرا می‌گفتند: **مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ عَلٰى بَشَرٍ مِّنْ شَيْءٍ!**⁴ خداوند بر هیچ بشری چیزی نازل نکرده است. سپس خدای عزوجل خود را از قبضه و چنگ دست منزه دانسته و فرموده: **سُبْحَانَ اللّٰهِ وَ تَعَالٰى عَمَّا يُشْرِكُوْنَ!** خداوند منزه و برتر است از آنچه شریک او می‌سازند.⁵

خبرگان زبان و لغت عرب بیانات اهل البیت علیهم السلام در تفسیر آیات و روایات گذشته را به خوبی درک کرده و آن را با موارد استعمال لغوی مطابق می‌دانند.

راغب اصفهانی در کتاب مفردات القرآن و دانشمندان معاصر در معجم الفاظ القرآن الکریم گویند: «ید» عضوی از بدن است که گاهی در معانی دیگر مانند چیزی که در اختیار دیگری است استعمال می‌شود. مثلاً هرگاه

1. سوره ص، آیه 75.

2. توحید صدوق، ص 153-154، حدیث دوم.

3. سوره زمر، آیه 67.

4. سوره انعام، آیه 91.

5. توحید صدوق، ص 161، حدیث اول.

گفته شود: فلان چیز در «ید» اوست یعنی تحت فرمان و اختیار اوست.

این دانشمندان برای کلمه «ید» 9 معنای مجازی برشمرده‌اند که از جمله آنها معنای «ید» در آیات سه‌گانه گذشته است و نیز، آیه «بَيِّدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» که مقصود از آن این است که، زمام همه امور هستی در اختیار خداوند است و همه موجودات در نهایت خضوع و فروتنی تحت فرمان او هستند. و نیز، در جمله «بَيِّدِكَ الْخَيْرِ» که می‌گوید: همه خیر و نیکیها در اختیار توست. و جمله «يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ» در نزد یهود، یعنی دست بسته بودن از حیث انفاق که اگر «مبسوطه» باشد توان انفاق را دارد. و این مانند آیه‌ای است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را مورد خطاب قرار داده و فرموده: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً؛ و خود را دست بسته مگردان.»

و چه شگفت‌آور است روش پیروان مکتب خلفا که کلمه «ید» در آیه «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً» را که در شأن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل گردیده به معنای مجازی تفسیر کرده و آن را کنایه از بخیلی دانسته‌اند که توان اخراج و انفاق چیزی از مال خود را ندارد.¹ ولی هم آنان کلمه «ید» در آیه «يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ» را به عضوی از اعضای بدن تفسیر کرده‌اند! علت این بد فهمی در نزد برخی از علمای مکتب خلفا چیست؟

با تحقیق و پژوهش و پیگیری، علت اصلی این تفسیر نادرست از کلمه «ید» دانسته می‌شود. علت آن وجود احادیث روایت شده در مکتب خلفا از «صحابه» رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

چنانکه این روش را در نسبت دادن «پا» و «ساق» به خداوند - معاذالله - نیز پیموده‌اند.

3. «ساق» و «قدم» خدا در مکتب اهل البیت علیهم‌السلام

امامان اهل البیت علیهم‌السلام در بخشی از روایات، مراد از «ساق» را چنین بیان کرده‌اند: عبید بن زراره گوید: از امام صادق علیه‌السلام درباره آیه

¹. تفسیر قرطبی، ج 10، ص 250، در تفسیر آیه؛ تفسیر ابن کثیر، ج 5، ص 63 که در آن آمده است: آنچه بخیل و خسیس مباح که به هیچ کس چیزی ندمی. چنانکه یهود گفتند: دست خدا بسته است. یعنی خدا را بخیل دانستند.

«يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ»¹ پرسیدم. امام علیه السلام با یک دست جامه از ساق خود برگرفت و دست دیگر بر سر نهاد و گفت: «سبحان ربی الأعلى؛ منزّه است پروردگار والامقام من!»
 شیخ صدوق گوید: معنای سخن امام علیه السلام که گفت: «سبحان ربی الأعلى» تنزیه خداوند عزوجل از داشتن «ساق» است.²

و نیز، محمد بن علی حلی روایت کند که امام صادق علیه السلام درباره قول خدای عزوجل «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ» فرمود: منزّه و برتر است خداوند جبار [از اینکه مانند آدمیان دارای ساق باشد] سپس به ساق پای خود اشاره کرد و جامه از آن برگرفت و تلاوت فرمود: «وَ يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ»³ به سجده خوانده شوند ولی نتوانند. و فرمود: قوم بدکار مات و مبهوت گردند و هیبت و عظمت آن روز بر آنان چیره گردد به گونه ای که دیدگان خیره و دلها به حنجره برسند. «خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سَالِمُونَ»⁴ دیدگانشان فروتن شده و ذلت بر آنان چیره گردیده، [اینان آنانند که] پیش از این نیز، در حال تندرستی، به سجده فرا خوانده شده بودند.

و نیز، حسین بن سعید از امام هشتم علیه السلام درباره آیه «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَ يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ» پرسید. امام علیه السلام فرمود: «حجابی از نور ظاهر و آشکار گردد و مؤمنان همه به سجده درافتند، ولی پشت منافقان در هم پیچد و توان سجده را از دست بدهند.»⁵
 نقد و بررسی احادیث «کشف ساق»
 خداوند متعال در قرآن کریم فرموده: «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ

1. سوره قلم، آیه 42.

2. توحید صدوق، ص 155، حدیث سوم؛ بحار الانوار، ج 4، ص 7، حدیث 16.

3. سوره قلم، آیه 42.

4. سوره قلم، آیه 43.

5. عیون اخبار الرضا؛ تفسیر نور الثقلین، ج 5، ص 395.

ساق؛ روزی که آن واقعه عظیم پدیدار شود». «کشف ساق» در زبان عرب کنایه از شدت امر و واقعه عظیم است.

در روایتی آمده است که از ابن عباس درباره آیه «يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ» پرسیدند و او گفت: «هرگاه فهم چیزی از قرآن بر شما پوشیده ماند، آن را در «شعر» بجویید که آن دیوان [لغت و زبان] عرب است. مگر سخن این شاعر را نشنیده‌ای که می‌گوید: «وقامت الحرب بنا علي ساق؛ نبرد ما شدید شد در آفاق. ابن عباس پس از آن گفت: معنای «يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ» این است که: روز قیامت امر شدید و حادثه عظیمی رخ می‌نماید.»¹

راغب اصفهانی لغت‌شناس خبیر و آگاه نیز، در کتاب مفردات القرآن آیه مذکور را همانند ابن عباس و پیروان او تفسیر کرده است.²

همچنین دانشمندان معاصر مصری در کتاب معجم الفاظ القرآن الکریم گویند: «کشف ساق» کنایه از شدت و سختی واقعه است.³

پس، با بررسی اقوال و نظریات مفسران و لغت‌شناسان درباره این آیه - از زمان صحابه تا به امروز - روشن می‌شود که معنای «کشف ساق» معنای کنایه است و اگر بگوییم «جنگ برپا شد» معنایش این نیست که جنگ هم به مانند انسان «دست و پا» دارد و روی پای خود برخاسته است! ولی چه سود که در مقابل این معنای مقبول و مشهور در زبان عرب، روایات ابوهریره و دیگر صحابه در کتابهای حدیث و تفسیر وارد شده و می‌گویند: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آیه «يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ» را چنین تفسیر فرمود که: «خداوند متعال ساق پای خود را نشان می‌دهد و مؤمنان برای او سجده می‌کنند!»

و برخی پیروان مکتب خلفا از این حدیث چنین فهمیده‌اند که خداوند نیز - نعوذ بالله - پا و ساق

¹. تفسیر قرطبی، ج 6، ص 254.

². مفردات راغب، واژه سوق.

³. معجم الفاظ القرآن الکریم، واژه سوق.

دارد .

4. تفسیر «عرش» و «کرسی» در روایات اهل البیت علیهم السلام

زراره گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: اینکه خداوند عزوجل فرموده: «**وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ**» آیا آسمانها و زمین کرسی را در بر گرفته اند یا کرسی آسمانها و زمین را در خود جای داده است؟ فرمود: «کرسی نه تنها آسمانها و زمین را در بر گرفته، بلکه عرش و هر چیز دیگری نیز، در کرسی است.»¹

و داود رقی گوید: از امام صادق علیه السلام درباره آیه کریمه «**وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ**» سؤال کردم. فرمود: «دیگران در این باره چه می‌گویند.» عرض کردم: می‌گویند: عرش بر روی آب قرار دارد و خداوند بر روی آن. فرمود: «دروغ گفته‌اند. هر کس چنین پندارد خداوند را «حمل شدنی» دانسته و صفات مخلوقین را به او داده است، و لازمه چنین دیدگاهی آن است که آنچه او را حمل می‌کند از وی قویتر باشد.»²

ابوصلت، عبدالسلام بن صالح هروی گوید: مأمون خلیفه عباسی از امام رضا علیه السلامتفسیر این آیه را پرسید «**وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْدُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا**»³ اوست خداوندی که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و عرش او بر آب بود تا شما را بیازماید که کدامینتان بهتر عمل می‌کنید.» امام علیه السلام فرمود: «خداوند متعال عرش و آب و فرشتگان را پیش از خلق آسمان و زمین بیافرید.»⁴

ارزیابی و مقایسه روایات دو مکتب

نخست: معنای عرش و کرسی در مکتب خلفا و اژه «عرش» خدا در قرآن کریم بیست مورد و واژه «کرسی» تنها یک بار آمده است. مانند: «الرحمن علی العرش استوی؛ خدای رحمان بر عرش مستولی شد.» و: «**وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ**؛ کرسی او آسمانها و زمین را در بر گرفته است.»

1. توحید صدوق، ص 327، حدیث 4 و 5.

2. همان، ص 319، حدیث 1.

3. سوره هود، آیه 7.

4. توحید صدوق، ص 319، حدیث 2.

برخی از دانشمندان مکتب خلفا مانند ابن خزیمه و دیگران «عرش» و «کرسی» را اجسامی مادی پنداشته‌اند که خداوند متعال - معاذ الله - بر روی آنها می‌نشیند، و بر این اعتقاد خود به هفت آیه از قرآن کریم که واژه «عرش» و «استوی» در آنها آمده، استدلال کرده‌اند. چنانکه پنداشته‌اند معنای آیه «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» آن است که کرسی و تخت خداوند به گونه‌ای بزرگ است که آسمانها و زمین در آن جای می‌گیرد. ما در طی بحث و پژوهش خود چنین دریافتیم که علت چنین برداشتی از اینگونه آیات در مکتب خلفا به موارد زیر برمی‌گردد:

1. وجود روایتی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مبنی بر اینکه عرش خدا پیش از خلق موجودات بر روی آب بود.
2. روایت منسوب به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که می‌گوید: زمین که زیر آسمان اول است و آسمان اول زیر آسمان دوم تا به هفت آسمان می‌رسد و بالای آسمان هفتم دریایی است که روی آن هفت قوچ کوهی قرار گرفته‌اند و روی این قوچها عرش خداوندی است و خدا بر روی عرش قرار گرفته است.
3. روایت منسوب به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که می‌گوید: عرش خداوند بالای آسمانهاست. و خداوند بالای آسمانها و عرش قرار گرفته و آنها از شدت سنگینی خداوند بر روی خود می‌نالند و به صدا درمی‌آیند.
4. روایت کرده‌اند که خداوند بر روی کرسی قرار گرفته و اندام او از هر سو چهار انگشت بزرگتر از کرسی است و ...

اکنون باید از راوی این روایات پرسید:

1. آیا خداوندی که در این روایت توصیف شده - نعوذ بالله - واجد جهات چهارگانه - چهارگوش - است؛ یا آنکه عرش چهارگوش است؟
2. آیا اینکه در روایت گفته شده: خداوند از هر سو چهار انگشت بزرگتر از کرسی است؛ این با انگشتان آدمی است یا انگشتانی بزرگتر؟ به راستی که خداوند برتر است از پندار جاهلان.
3. در همه روایات مکتب خلفا آمده است که عرش موجود بالاتر از آسمان هفتم و آسمان هفتم بالاتر از ششم و ... آسمان اول بالاتر از زمین و بالاتر از همه اینها

«عرش» است و بالای عرش جایگاه خداوند است (نعوذ بالله). همه این روایات با علم هئیت و کیهان‌شناسی قدیم دمساز است. علم هیئتی که عالم وجود را دارای طبقات هفتگانه یا هشتگانه می‌پنداشت. زمین را طبقه زیرین و آسمانها را بر بالای آن قرار می‌داد.

البته عقیده به وجود آسمانهای هفتگانه عقیده‌ای توحیدی است ولی دانشمندان هیئت قدیم از این دیدگاه تصویری مادی و متناسب با ذهن و پندار خویش ارائه داده‌اند. اما با آنچه در علم کیهان‌شناسی امروز به اثبات رسیده و همه سیارات منظومه شمسی را که به دور خورشید می‌گردند تنها منظومه‌ای از میلیونها منظومه کهکشانی می‌داند که آن هم تنها یکی از کهکشانهای عالم هستی است، آیا راهی برای تفسیر اینگونه احادیث وجود دارد؟

باری، این معنای «عرش» و «کرسی» در آیات و روایات از دیدگاه مکتب خلفا بود.

دوم: معنای عرش و کرسی در مکتب اهل البیت علیهم‌السلام

روایاتی که در پیش آوردیم برخی از عالمان مکتب خلفا را بدانجا کشانید که «عرش» و «کرسی» خداوند را که در قرآن کریم آمده دو جسم مادی پندارند.

ولی امامان اهل البیت علیهم‌السلام این دیدگاه را تأیید نکرده و فرموده‌اند: معنای آیه «و کان عرشه علی الماء»¹ این است که خداوند آب را پیش از آسمان و زمین آفریده و پیش از همه آنها به فرمان خداوند بوده است. و «کرسی» خدا، علم خداست. بنابراین: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»² یعنی: علم خدا آسمان و زمین را در برگرفته است.

اما معنای «عرش» و «استوی» و «کرسی» در لغت چنان است که می‌آید:

1. عرش: عرش در اصل جای سقفدار است که جمع آن را عروش گویند. چنانکه فرموده است: «و هی خاویة علی عروشها»³ و سقفهای آن فرو ریخته بود. و نیز «عرشت

1. سوره هود، آیه 7.

2. سوره بقره، آیه 255.

3. سوره بقره، آیه 259.

الکرم و عرشته» یعنی: روی باغ و درخت انگور داربست سقفمانند زدم. تخت پادشاه و محل جلوس او را نیز، به اعتبار مقام و جایگاهش «عرش» سلطنت گفته اند که کنایه از عزت و چیرگی و کشورداری است.

2. استوی: در قرآن کریم شش بار جمله «استوی علی العرش» و یک بار نیز جمله «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» آمده است.

راغب اصفهانی در مفردات قرآن گوید: «استوی» هرگاه با لفظ «علی» متعدی شود معنای «استیلا» و چیرگی دهد، مانند: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»؛ خدای رحمان بر عرش چیره و مستولی شد.

و نیز گفته اند: معنای «استوی» یعنی «استوی له ما فی السموات و الارض» یعنی: آنچه در آسمان و زمین است بر خواسته و مراد خداوند متعال تنظیم و پرداخت شده است. چنانکه فرموده است: **ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى السَّمَاءِ فَسَوَّيْنَهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ**؛ سپس به آسمانها پرداخت و آنها را هفت آسمان تنظیم فرمود.

«استوی» به معنای چیرگی و استیلا در اشعار عرب نیز آمده است. چنانکه شاعر در مدح بشر بن مروان فرماندار عراق گوید:

قَد اسْتَوَى بِبِشْرٍ عَلَى الْعِرَاقِ
مِنْ غَيْرِ سَيْفٍ أَوْ دَمٍ مِهْرَاقِ

«بِشْر» بدون شمشیر و خونریزی بر عراق چیره و مسلط گردید.¹

3. کرسی: اصل «کرسی» به معنای «علم» است، و بدین خاطر به جزوه و نوشته علمی، «کراسه» و به عالمان «کراسی» گفته اند. چنانکه شاعر گوید:

¹ بشر بن مروان برادر خلیفه اموی عبدالملک مروان و فرماندار او به سال 74 هجری در عراق بود و در بصره از دنیا رفت.

كَرَاسِيٌّ بِالْأَحْدَاثِ حِينَ
تَنُوبُ

يَحْفُ بِهَمَّ بَيْضُ الْوُجُوهِ وَ
عُصْبَةٌ

یعنی: پیرامون ایشان را گروهی سفیدروی عالم به حوادث احاطه کرده‌اند. شاهد مثال در «کراسی بالأحداث» یعنی عالمان به حوادث امور و رویدادهاست. و نیز، در زبان عرب اصل هر چیز را «کرس» نامند. چنانکه گفته شده: «فلان کریم الکرس» یعنی «کریم الأصل»¹ است.

پس، اینکه در آیه کریمه فرمود: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» یعنی: «و سع علمه السموات والأرض؛ علم او آسمانها و زمین را در برگرفته است.» و این معنی در آیات پرشمار دیگری آمده است. چنانکه در سوره انعام از زبان ابراهیم می‌فرماید: وسع ربی کل شیء علما؛ علم پروردگار من همه چیز را در برگرفته است.²

و از زبان شعیب می‌فرماید: وسع ربنا کل شیء علما؛ علم پروردگار ما همه چیز را در برگرفته است.³ و از زبان فرشتگان حامل عرش می‌فرماید: ربنا وسعت کل شیء رحمة و علما؛ پروردگار ما! تو با رحمت و علم خود همه چیز را در برگرفته‌ای.⁴

و از زبان موسی به قوم خود می‌فرماید: إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا؛ خدای شما تنها الله است که هیچ خدایی جز او نیست و علم او همه چیز را در برگرفته است.

این مصطلحات و تفسیر آنها، یکی از معرکه‌های فکری موجود در نزد پیروان دو مکتب بوده است. نکته آنکه «إله» تصویر شده در مکتب خلفا گاهی در مکان خاص قرار گرفته و از «عرش» آسمانها به زمین و از بهشت به جهنم نقل مکان کرده و پای خود را بر جهنم می‌نهد تا

1. تفسیر طبری، ج 3، ص 8؛ اساس البلاغة، ص 390، ماده کرس.

2. سوره انعام، آیه 80.

3. سوره اعراف، آیه 89.

4. سوره غافر، آیه 7.

سیر و پر گردد!

5. نسبت مکان و حرکت و انتقال به خداوند سبحان

علی بن الحسین بن علی بن فضاله از پدرش روایت کند که گفت: از امام رضا علیه السلام درباره این آیه پرسیدم: **و جاء ربك و الملك صفا صفا**¹. فرمود: «منزه و والا است خدای که به آمد و شد و جا بجای تو صیف نگردد. مقصود از این تعبیر آمدن «امر» پروردگار است.»²

و نیز، ابراهیم بن ابی محمود گوید: به امام هشتم علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! نظر شما درباره این حدیث که از رسول الله صلی الله علیه و آله بدین گونه روایت می‌کنند چیست؟ می‌گویند آن حضرت فرموده است: «خداوند متعال هر شب به آسمان دنیا فرود می‌آید.»

فرمود: «لعنت خدا بر آنان باد که سخن را از جایگاه خود منحرف می‌کنند. به خدا سوگند رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نفرموده است. آن حضرت فرموده است: «خداوند متعال هر شب در ثلث آخر شب و شب جمعه اول شب، فرشته‌ای را به آسمان دنیا فرو می‌فرستد و به او فرمان می‌دهد تا ندا کند: آیا سؤال‌کننده‌ای هست تا او را عطا دهم؟ آیا توبه‌کننده‌ای هست تا او را ببخشایم؟ آیا استغفارکننده‌ای هست تا او را بیامرزم؟ ای جوینده خیر بشتاب! ای جوینده شر کوتاه بیا!

آن فرشته همواره بدین گونه ندا درمی‌دهد تا صبح فرا رسد و با فرا رسیدن صبح به جایگاه خود در ملکوت آسمان بازمی‌گردد. این حدیث را پدرم از جدم از رسول الله صلی الله علیه و آله برایم بیان داشت.»³

و نیز، یونس بن عبدالرحمن گوید: به امام هفتم، موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کردم: خداوند برای چه پیامبرش را به «آسمان» برد و از آنجا به «سدره المنتهی» و از آنجا به «حجب النور» و بعد در آنجا با

1. سوره فجر، آیه 22.

2. تفسیر نور الثقلین، ج 5، ص 574، حدیث 20، به نقل از عیون اخبار الرضا.

3. توحید صدوق، ص 176، حدیث 7.

او به نجوا و سخن پرداخت؟ خداوند که جا و مکان ندارد؟

امام علیه السلام فرمود: «خداوند متعال را نه مکانی در برگیرد و نه زمانی بر او گذرد. بلکه ذات اقدس حق اراده فرمود تا بدین وسیله فرشتگان و آسمان‌نشینانش را شرافت و کرامت بخشد، و شگفتیهای آفرینش و آفریننده را به او نشان دهد تا در فرود و بازگشت بازگو نماید. و این بدان گونه که تشبیه‌کنندگان می‌گویند، نیست. منزّه است خدای متعال از آنچه شریک او می‌سازند.»¹

و نیز، زید بن علی گوید: به پدرم سید العابدین امام چهارم علیه السلام عرض کردم: پدر جان! درباره جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله آگاهم کن؛ چرا آنگاه که به آسمان برده شد و خدای عزوجل پنجاه نماز برای او مقرر فرمود، چگونه خواستار تخفیف برای امت خود نشد تا موسی بن عمران به او گفت: نزد خدا بازگرد و درخواست تخفیف کن که امت تو، توان این را ندارد؟ پدرم فرمود: «پسرم! رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ‌گاه بر خدا پیشی نمی‌گرفت و در فرمان خدا چون و چرا نمی‌کرد. ولی چون موسی چنان درخواستی از او نمود و بدین وسیله شفیع امتش گردید، رد شفاعت برادرش موسی را روا ندانست. پس، به سوی خدای عزوجل بازگشت و درخواست تخفیف کرد تا آن را به پنج نماز رسانید.»

زید گوید گفتم: پدر جان! چرا بعد از «پنج نماز» به سوی پروردگارش بازنگشت و درخواست تخفیف نکرد؟ فرمود: «آن حضرت چنین خواست که امتش، هم به تخفیف رسند و هم پاداش «پنجاه نماز» را دریابند. زیرا خدای عزوجل فرموده: **مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا؛** هر کس یک حسنه بیاورد برای او ده برابر باشد. مگر نمی‌دانی آن حضرت هنگامی که به زمین فرود آمد جبرئیل بر او نازل گردید و گفت: ای محمد! پروردگارت بر تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: «این پنج نماز به جای پنجاه نماز است.» **« مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ وَ مَا أَنَا بِظَلَامٍ لِّلْعَبِيدِ؛** سخن مرا تبدیل و تغییری

¹. توحید صدوق، ص 175، حدیث 2.

نیست و من هرگز نسبت به بندگانم ستمکار نخواهم بود.»

گوید گفتم: پدر جان! مگر نه آنکه خداوند متعال توصیفنا پذیر است؟ فرمود: آری، خداوند منزّه از توصیف است. گفتم: پس این سخن موسی به رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت: «به سوی پروردگارت بازگرد» به چه معنی است؟ فرمود: «معنای آن معنای سخن ابراهیم در قرآن است که گفت: انى ذاهب الى ربى سيهدين؛ من به سوی پروردگارم میروم که هدایتم نماید. و نیز به معنای سخن خود موسی در قرآن است که گفت: وَ عَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى؛ پروردگارا به سوی تو شتافتم تا خشنود شوی. و به معنای سخن خداوند عزوجل در قرآن است که میفرماید: فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ؛ به سوی خدا بشتابید. یعنی: قصد خانه خدا کنید. پسرم! کعبه خانه خداست و کسی که قصد رفتن به خانه خدا کند، قصد رفتن به سوی خدا کرده است. و مساجد خانه های خدایند، و هر کس به سوی مساجد رود، مسلماً به سوی خدا رفته و قصد او کرده است. و نمازگزار تا زمانی که در حال نماز است، فراروی خدای عزوجل ایستاده است. و خدای متعال را در آسمانها مکانهایی است که هر کس را بدانجا بالا برند، به سوی خدا بالا برده اند. مگر این سخن خدای عزوجل را نشنیده ای که میفرماید: تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ؛ فرشتگان و روح به سوی او بالا میروند. و نیز، میفرماید: إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ؛ سخنان پاکیزه به سوی او بالا میروند و کار شایسته بالایش میبرد.»¹

جواب کلی در رد شبهه مکان داشتن خداوند

ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند متعال با زمان و مکان و حرکت و انتقال و سکون، توصیف نگردد؛ بلکه او خود خالق زمان و مکان و حرکت و سکون است. به راستی که او منزّه و برتر است از آنچه توصیفش کنند.»²

بررسی و مقایسه این روایات

1. توحید صدوق، ص 176-177، حدیث 8.

2. همان، ص 183-184، حدیث 20.

پیروان مکتب خلفا - بویژه سلفیان و وهابیه‌ها - بر اثر اعتماد به روایات گذشته که از کتب آنها آوردیم، چنین پنداشته‌اند که خداوند جسمی مادی است - معاذ الله - و بر روی عرش و کرسی قرار گرفته است. همچنانکه پنداشته‌اند خداوند از جایی به جای دیگر منتقل می‌گردد. بویژه با اعتماد به روایات ابوهریره که به اشکال مختلف چنین تصویر می‌کند که خداوند پس از گذشت اندکی از شب یا در ثلث آخر شب، از مکانی به آسمان اول فرود می‌آید و دستانش را می‌گشاید و بندگان را مورد خطاب قرار می‌دهد و ... و یا در روز عرفه فرود می‌آید و ...

برخی از دانشمندان مانند ابن خزیمه به این روایت ابوهریره که گوید: «فرشتگان نماز نمازگزاران را به سوی خدا بالا می‌برند» استدلال کرده که خداوند در آسمان مکان مخصوص دارد.

همچنان که اینگونه روایات منقول از ابوهریره سبب آن شده تا دانشمندان مکتب خلفا عبارات قرآن کریم مانند: «و جاء ربك» و «یأتیهم الله» و ... را به گونه‌ای تفسیر و تأویل کنند که گویا خداوند متعال را نیز آمد و شد باشد.

اما در مکتب اهل البیت علیهم السلام دیدیم که امام رضا علیه السلام آیه «و جاء ربك» را چنین تفسیر کردند که «و جاء امر ربك» یعنی حکم پروردگارت. و دیدیم که حدیث فرود آمدن خدا به آسمان دنیا را تکذیب کردند و آن را تحریف شده دانستند.

و دیدیم که وقتی راوی از امام هفتم علیه السلام می‌پرسد: اگر خدا را مکان نباشد، چرا پیامبرش را به سوی «سدرۃ المنتهی» بالا برد؟ جواب می‌شنود که: «خداوند پیامبرش را به آسمان برد تا فرشتگان را با رسولش شرافت و کرامت بخشد و او نیز، عظمت آفرینش و آفریننده را دریابد و آن را برای زمینیان بازگو نماید.»

و امام زین العابدین علیه السلام در پاسخ سؤال فرزندش زید که پرسید: معنای سخن موسی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چیست که گفت: «به سوی پروردگارت بازگرد و درخواست تحفیف کن؟» فرمود: این سخن هم ردیف سخن موسی در مناجاتش با خداست که گفت: «به سوی تو شتافتم تا خشنود گردی» و اینکه، کعبه

خانه خداست، و مساجد خانه‌های خدایند، و هر کس قصد رفتن به سوی خانه خدا کند همانند آن است که قصد رفتن به سوی خدا کرده است. همچنین است حال نمازگزار و دعاکننده در روز عرفه که تا وقتی در حال نماز و دعاست روبروی خداوند ایستاده است.»

و امام صادق علیه السلام در یک بیان کلی می‌فرماید: «خداوند متعال با زمان و مکان و حرکت و سکون توصیف نگردد که او خود آفریننده زمان و مکان و حرکت و سکون است.»

6. رؤیت خدا در پرتو روایات اهل البیت علیهم السلام

ابوالحسن موصلی از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: «دانشمندی یهودی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و پرسید: ای امیر مؤمنان! آیا پروردگارت را در حال عبادت دیده‌ای؟ فرمود: «وای بر تو! من پروردگاری را که ندیده باشم عبادت نمی‌کنم.» پرسید: چگونه او را دیده‌ای؟ فرمود: «وای بر تو! چشمها با مشاهده او را نبینند؛ ولی دلها با حقیقت ایمان او را درمی‌یابند.»¹

صفوان بن یحیی گوید: ابوقره محدث از من خواست تا او را خدمت امام رضا علیه السلام ببرم. از امام اجازه خواستم موافقت فرمود. ابوقره بر امام علیه السلام وارد شد و سؤال را از حلال و حرام و احکام شرعی آغاز کرد تا به توحید رسید و گفت: «ما روایت داریم که خداوند عزوجل «رؤیت» و «کلام» را میان دو نفر تقسیم کرد. مکالمه و سخن گفتن با خود را به موسی بخشید و رؤیت و دیدار خود را به محمد.» امام رضا علیه السلام فرمود: «پس چه کسی جن و انس را خبر داد که: لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ؛² دیدگان او را درنیابند و او دیدگان را دریابد؟ وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا؛³ علم آنان او را در بر نگیرد؟ و: لیس کمثله شیء؛⁴ هیچ چیز همانند او نیست؟ آیا محمد

1. توحید صدوق، ص 109، حدیث 6.

2. سوره انعام، آیه 103.

3. سوره طه، آیه 110.

4. سوره شوری، آیه 11.

نَبُودَهِ؟ ابوقره گفت: چرا او بوده. فرمود: چگونه ممکن است مردی نزد مردم آید و به آنان بگوید که از سوی خدا آمده و آنان را به سوی خدا و حکم و فرمان خدا بخواند و بگوید: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» و «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» و «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» سپس بگوید: «من خود او را با چشمانم دیده و با علمم دریافته‌ام. او به شکل بشر است.» آیا شرم نمی‌کنید؟ زندیقان دین‌ستیز نتوانستند چنین نسبتی را به او بدهند که چیزی را از سوی خدا بیاورد و سپس برخلاف آن را بگوید؟

ابوقره گفت: خداوند خود فرموده: **وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى**¹ [پیامبر] او را دیگر بار هم بدید. امام علیه السلام فرمود: آیه دیگر خود می‌گوید که چه دیده است. زیرا فرموده: **مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى**²؛ دل آنچه را که دیده بود دروغ نشمرد. **لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى**³؛ البته که او پاره‌ای از آیات بزرگ پروردگارش را بدید. و روشن است که آیات خدای عزوجل غیر خداوند است. و خداوند فرموده: **وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا**⁴؛ علم آنان او را در برنگیرد. و اگر دیدگان او را ببینند که احاطه علمی به او پیدا کرده‌اند و شناخت حاصل شده است.

ابوقره گفت: «شما روایات را تکذیب می‌کنید؟» امام علیه السلام فرمود: اگر روایات با قرآن مخالف باشد، آنها را تکذیب می‌کنم. و آنچه همه مسلمانان بر آن اجماع و اتفاق نظر دارند این است که احاطه علمی بر او ممکن نیست، دیدگان او را درنیابند، و چیزی همانند او نباشد.⁵

1. سوره نجم، آیه 13.

2. سوره نجم، آیه 11.

3. سوره نجم، آیه 18.

4. سوره طه، آیه 110.

5. توحید صدوق، ص 110-112، حدیث 9؛ بحار الانوار، ج 4، ص 31، حدیث 4؛ کافی، کتاب التوحید، باب ابطال الرؤیة، حدیث 2.

در اینجا دو نوع «رؤیت» و دیدار مورد بحث است:

1. رؤیت پیامبر صلی الله علیه و آله در زندگانی دنیا؛
2. رؤیت مسلمانان در روز قیامت.

روایات مکتب خلفا در باره «رؤیت» پیامبر متفاوت است: در روایتی از کعب الاحبار گوید: «خداوند رؤیت و کلام را میان موسی و محمد تقسیم کرد. موسی را با کلام و سخن و محمد را با رؤیت و دیدار گرامی داشت. درباره رؤیت مسلمانان در روز قیامت نیز، ما تنها روایت [به اصطلاح] صحیح و معتبر ابوهریره را آوردیم که می‌گفت: «شما خداوند را [در قیامت] به گونه‌ای می‌بینید که خورشید و ماه را در دنیا و در آسمان صاف می‌بینید. و در این روز هر کس به دنبال معبود خود می‌رود و در جهنم با آنها محشور می‌گردند، و تنها مسلمانان باقی می‌مانند که خداوند می‌آید و می‌بینند و او می‌گوید: من پروردگار شمایم. و آنان می‌گویند: از تو به خدا پناه می‌بریم! ما اینجا می‌مانیم و از جای خود تکان نمی‌خوریم تا پروردگارمان بیاید. ما او را می‌شناسیم. سپس خداوند در سیمای که او را می‌شناسند در جمع آنان در آید و آنها گویند: آری، تو پروردگار ما هستی. پس به دنبالش روند و داخل بهشت گردند.»

و در پایان این روایت آمده است: «مردی در محشر بر جای می‌ماند که در حالی که روی خود را به سوی جهنم کرده و به خدا نیرنگ می‌زند، گام به گام از آن دور می‌شود تا به در بهشت می‌رسد. در اینجا خداوند می‌خندد و به او اجازه می‌دهد تا وارد بهشت گردد و چون بدانجا درآید خداوند به او می‌گوید: هر چه می‌خواهی درخواست کن. او نیز هر چه می‌خواهد درخواست می‌کند و پس از پایان خواسته‌هایش، خداوند دو برابر آنچه خواسته عطايش نماید.»

در اینجا پرسشهایی است که ممکن است از معتقدان به صحت این روایت بپرسیم:

1. ابوهریره در روایتش می‌گوید: «خداوند شکل خود را تغییر می‌دهد» این تغییر چگونه است؟ آیا در هر بار که تغییر شکل می‌دهد با مرتبه پیشین متفاوت است؟
2. ابوهریره می‌گوید: «خداوند سپس به شکلی که او را می‌شناسند می‌آید» این سخن دلالت دارد که

مسلمانان پیش از آن خداوند را دیده‌اند. حال می‌پرسیم: سیمای خداوندی را که برادران اهل سنت ما دیده‌اند، چگونه است؟

3. دیگر اینکه، آیا خداوند جسم است و همانند انسان شکل و اندازه خاص دارد و راه می‌رود تا مؤمنان به دنبال او بروند؟

4. آیا خداوند می‌خندد و با خنده خود از بدکار درمی‌گذرد و او را وارد بهشت می‌کند؟ بنابراین، حساب روز قیامت چه می‌شود؟ و پاداش و کیفر در کجاست؟ و با این حال چه فایده‌ای دارد؟ و شگفت آنکه دانشمندان حدیث در مکتب خلفا امثال این روایات را در کتابهای ایمان و توحید خود آورده‌اند!

و در نتیجه اعتقاد به درستی این روایات است که سلفیان و وهابیان خدای متعال را جسم می‌دانند.

این روایات مکتب خلفا در باره رؤیت خدا توسط مؤمنان بود. اما فشرده روایات مکتب اهل البیت و اوصیای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در این باره بدین‌گونه بود که در اولین دلیل، وصی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، رؤیت خدا را رؤیت قلبی دانستند و رؤیت با چشم را نفی کردند. و ما دریافتیم که واژه «رؤیة الله» هرگاه در مصادر و مدارک اسلامی یافت گردد، مقصود از آن، رؤیت قلبی برخاسته از حقیقت ایمان است، نه رؤیت با چشم سر. و با استناد به روایات شیخ صدوق از امام رضا علیه‌السلام می‌گوییم:

رؤیت و دیدن اشیا با چشم سر، متعلق به اجسام مادی است. و موجوداتی که جسم مادی ندارند - مانند روح - با چشم سر دیده نمی‌شوند بلکه تنها از راه آثار شناخته می‌شوند. و خداوند جلیل جسم مادی حجامدار نیست تا با چشم سر دیده شود، بلکه ذات اقدس او تنها از راه آثار قدرت و علم و حکمت و سایر آثار صفات ربوبی شناخته می‌گردد.

و در روایت دیگری، امام رضا علیه‌السلام در پاسخ سؤال‌کننده‌ای که از درستی و نادرستی این روایت می‌پرسد که: «خداوند سخن گفتن و دیدار با خود را میان موسی و محمد تقسیم کرد» این روایت را تکذیب می‌کند و می‌فرماید: «پس این آیات خداوندی را چه کسی به جن و انس رسانید که: دیده‌ها او را درنیابند و او دیده‌ها را درک کند و مخلوقات از درک

او عاجزند و هیچ چیز همانند او نیست؟»
 و آنگاه که سائل سخن امام را تکذیب این روایات
 می‌داند، امام علیه السلام می‌فرماید: «آری، هر روایتی
 را که با قرآن در تعارض باشد تکذیب می‌کنم.»
 پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از سوی خداوند مأمور
 گردید تا قرآن و اهل البیت را مقیاس و میزان
 شناخت اسلام معرفی نماید. اما برخی از مسلمانان
 [اگرچه] اهل البیت را جزء این مقیاس نمی‌دانند، ولی
 همگی به اینکه قرآن کریم میزان شناخت اسلام است،
 اعتراف دارند.

با این حال، دانشمندان مکتب خلفا به جای آنکه
 روایات را بر قرآن عرضه بدارند تا درستی و نادرستی
 آنها روشن گردد، قرآن را موافق با این روایات
 تأویل و معنی می‌کنند. یعنی ایشان احادیث ابوهریره و
 کعب الاحبار و امثال آنها را میزان و مقیاس قرار
 داده و آن را «سنت نبوی» نامیده‌اند و خود را نیز
 «اهل سنت» می‌نامند.

آنان آیات محکم قرآنی را از معنای ظاهرش منحرف کرده
 و با این کار حرمت مقیاس قرآنی را زیر سؤال
 برده‌اند.

ما دیدیم که امام رضا علیه السلام اصرار می‌ورزیدند
 که قرآن مقیاس روایات است، و اگر روایتی با قرآن
 در تعارض باشد نباید مورد توجه قرار گیرد.
 و در رد پندار کسانی که رؤیت خدا را ممکن
 می‌دانستند، قول خدای سبحان را تلاوت می‌کنند که لا
تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ؛¹ دیده‌ها او را
 درنیابند و او دیده‌ها را دریابد.

و درباره این سخن خدای متعال که فرموده: **وُجُوهٌ
 يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ**؛² صورتهایی در آن روز خرم
 و شادابند و به سوی پروردگارشان نظاره می‌کنند.
 می‌فرماید: به سوی «امر» پروردگارشان نظر دارند.
 یعنی: منتظر امر و فرمان پروردگارند. و این همانند
 سخن خدای متعال در نقل داستان اولاد یعقوب است که

1. سوره انعام، آیه 103.

2. سوره قیامت، آیات 22 و 23.

به پدرشان گفتند: **وَ سَأَلُ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا؛**¹ از قریه ای که ما در آن بودیم سؤال کن. یعنی از اهل آن قریه سؤال کن. و بدین‌گونه سایر آیاتی که ظاهر آنها دلالت بر جسم بودن خداوند متعال دارد، تأویل و معنی می‌گردد.

معتقدان به این اقوال را «مجسمه» و «مشبیه» گویند. زیرا پروردگار عالمیان را «جسم» دانسته و او را به مخلوقاتش «تشبیه» می‌کنند.

باری، امامان اهل البیت علیه السلام تفسیر چنین آیاتی را بیان فرمودند و مقصود از «ساق» و «ید» و «عرش» و همانند آنها در آیات کریمه قرآن را، روشن نمودند، و از تحریف در روایت «ان الله خلق آدم علی صورته»² - چنانکه گذشت - پرده برداشتند. و ما چون در صد بیان و ایراد همه آنها نبودیم، تنها به ذکر نمونه‌هایی از احادیث متعارض در صفات خداوند متعال در دو مکتب بسنده کردیم، و نشان دادیم که هر مکتبی آیات قرآنی را از دیدگاه خاص خود تأویل و معنی می‌کند، و اختلاف در صفات خداوندی بدین‌گونه پدید آمده است.

¹. سوره یوسف، آیه 82.

². درباره صفات خداوند به کتابهای: کافی کلینی، کتاب التوحید؛ توحید شیخ صدوق و عیون الخبار الرضا، شیخ صدوق مراجعه نمایید.

17- ازدواج موقت در اسلام

ازدواج موقت در اسلام

از عمر بن خطاب متواترا خبر داده اند که او گفته است:

مُتَعَتَانِ كَانَتَا عَلَيَّ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنَا أَنهَى عَنْهُمَا
وَ أَعَاقِبُ عَلَيْهِمَا: مُتَعَةُ الْحَجِّ وَ مُتَعَةُ النِّسَاءِ؛
در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله دو گونه متعه
[بهره بردن حلال] جاری بود که من اکنون آنها را ممنوع
کرده و بر انجام آنها کیفر می‌دهم: متعه حج و متعه
نساء.¹

بحث «متعه حج» را قبلاً در کتاب معالم المدرستین آورده
و چگونگی اجتهاد خلیفه عمر در نهی از آن را بیان
داشته‌ایم. در این بحث، «متعه نساء» و علت منع آن از
سوی عمر را بررسی کرده و چگونگی اجتهاد خلیفه در
آن را، بیان می‌داریم.

1. متعه نساء یا ازدواج موقت در مصادر مکتب خلفا

در تفسیر قرطبی گوید: «علمای گذشته و حال اتفاق
دارند که متعه، ازدواج (موقت)ی است که ارث ندارد،
و جدایش بدون طلاق و در پایان مدت تعیین شده
است.»

ابن عطیه گوید: «متعه [ازدواج موقت] آن است که
مرد، زن را با حضور دو شاهد و اجازه سرپرست او،
برای مدتی معین، به زوجیت بگیرد. با این شرط که از
یکدیگر ارث نبرده، و مرد، مهریه مورد توافقشان را
به او بپردازد. و چون مدت تعیین شده فرا رسد، حقی
از مرد بر زن نیست مگر آنکه باید تا وقوع عادت

¹. تفسیر قرطبی، ج 2، ص 370؛ تفسیر فخر رازی، ج 2، ص 167، 201 و 202؛ کنز العمال، ج 8، ص 293 و 294. البیان و التبیین جاحظ، ج 2، ص 223.

ماهانه و پاك شدن رحم، عده نگه دارد - زیرا فرزند [احتمالی] بدون شك [به آن دو] ملحق می‌گردد - و پس از نگهداری عده و یقین به عدم بارداری، ازدواج او با مرد دیگر جایز است.¹ در صحیح بخاری از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کند که:

أَيُّمَا رَجُلٍ وَ امْرَأَةٍ تَوَافَقَا فَعِشْرَةَ مَا بَيْنَهُمَا ثَلَاثَ لَيَالٍ، فَإِنَّ أَحَبَّأَنْ يَتَزَايِدَا أَوْ يَتَّارَكَا؛
 هر مرد و زنی [بر ازدواج موقت] توافق کردند، زندگی موقت آن دو تا سه شب ادامه می‌یابد. پس از آن اگر دوست داشتند، بر آن افزوده یا از هم جدا می‌شوند.² در مصنف ابن ابی‌شیبه از جابر روایت کند که گفت: «هرگاه مدت تعیین شده پایان یابد و بخواهند دوباره از سرگیرند، باید مهریه دیگری به زن بپردازد.» از او پرسیدند: «عده زن چه قدر است؟» جواب داد: «به مقدار يك حیض [عادت ماهانه] که باید برای شوهر خود نگه دارد.»³

در تفسیر قرطبی از ابن عباس روایت کند که گفت: «عده زن به مقدار يك حیض [عادت ماهانه] است. و نیز گفت: از یکدیگر ارث نمی‌برند.»⁴ در تفسیر طبری از سدی، آیه را چنین روایت کند: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ - إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى - فَآتُوهُنَّ...» گوید: «این متعه چنین است که، مرد و زن برای مدتی معین با حضور دو شاهد و با اجازه سرپرست زن، ازدواج می‌کنند، و چون مدت پایان گیرد، مرد را بر زن حقی نیست و زن آزاد است و تنها باید رحم خود را پاك سازد [عده نگه دارد]، و از یکدیگر ارث نمی‌برند.»⁵

1. تفسیر قرطبی، ج 5، ص 132.

2. صحیح بخاری، ج 3، ص 164، باب نهی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله عن نکاح المتعة اخيراً.

3. المصنف، عبدالرزاق، ج 7، ص 499، باب المتعة.

4. تفسیر قرطبی، ج 5، ص 132؛ تفسیر نیشابوری، ج 5، ص 17.

5. تفسیر طبری، ج 5، ص 9.

زخشری در تفسیر کشاف گوید: گفته شده: «این آیه: [فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ...] در باره متعه [ازدواج موقت] سه روزه نازل شده و حکم آن تا زمانی که خداوند مکه را به روی رسول خود صلی الله علیه و آله گشود [فتح مکه] باقی بود و سپس «نسخ» گردید، و آن چنین بود که: مرد زن را برای مدتی معلوم، یک شب، دو شب، یا یک هفته با دادن جامه یا چیز دیگری [مهریه] به عقد خود درمی آورد و کام خود را از او گرفته و آزادش می گذارد. نامش را از آن رو «متعه» [بهره وری] گویند که، مرد از زن کام گرفته یا زن از مرد «مهریه» می گیرد.¹

آنچه گذشت، تعریف «متعه نساء» یا «ازدواج موقت» در مصادر مکتب خلفا بود. تعریف آن در «فقه امامیه» چنان است که می آید:

2. ازدواج موقت در فقه امامیه

متعه نساء یا «ازدواج موقت» آن است که: زن، شخصا یا به وسیله وکیل خویش، خود را برای مدتی معلوم با مهریه تعیین شده به ازدواج مردی در آورد که مانع شرعی ازدواج با او نداشته باشد - مانع شرعی مانند: خویشاوندی نسبی یا سببی یا شیری یا عده یا شوهر داشتن - و هنگامی که مدت معلوم پایان پذیرد، یا شوهر، مابقی مدت را به زن ببخشد، از مرد جدا می شود، و اگر دخول و زناشویی انجام گرفته باشد، زن باید به مقدار دوبار قاعدگی [عادت ماهانه] عده نگه دارد، و اگر از کسانی است که عادت ماهانه و قاعدگی ندارد، و به سن یا نرسیده، باید چهل و پنج روز صبر کند، اما اگر دخول انجام نگرفته، مانند زن مطلقه پیش از دخول است و لازم نیست عده نگه دارد.

فرزند ازدواج موقت، در همه احکام شرعی، حکم فرزند ازدواج دائم را دارد.²

3. ازدواج موقت در کتاب خدا
خداوند سبحان می فرماید:

¹. تفسیر کشاف، ج 1، ص 519.

². مراجعه کنید: رساله های عملیه فقهای امامیه و نیز، احکام نکاح المتعه در کتب فقه استدلالی، مانند: شرح لمعه، شرایع و ...

فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا؛¹

و زنانی را که از آنان کام جستید، مهریه واجب آنها را بپردازید، و اگر بعد از مهریه معین، برچیزی توافق کردید، بر شما باکی نیست که خداوند علیم و حکیم است.

تفسیر آیه در روایات مکتب خلفا

1. عبد الرزاق در مصنف خود از عطا روایت کند که گفت: «ابن عباس این آیه را این چنین قرائت و تفسیر کرده است: فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ - إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى - فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ...؛ و زنانی را که - برای مدت معلوم - از آنان کام جستید، مهریه واجب آنها را بپردازید.»²

2. در تفسیر طبری از حبیب بن ابی‌ثابت روایت کند که گفت: «ابن عباس «مُصْحَفٌ»ی به من داد و گفت: این قرآن بر پایه قرائت [و تفسیر] اَبِيّ است. گوید: تفسیر این آیه در آن مصحف چنین بود: فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ - إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى -...؛ و زنانی را که - برای مدت معلوم و تعیین شده - از آنان کام جستید...»³

3. و نیز، در تفسیر طبری از ابی‌نضرة با دو طریق روایت کند که گفت:

«از ابن عباس درباره «متاعه نساء» پرسیدم، گفت: مگر سوره نساء را نخوانده‌ای؟ گفتم: چرا، گفت: آیه فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ - إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى - را در آن نخوانده‌ای؟ گفتم: اگر آن را بدین‌گونه خوانده و فراگرفته بودم، از شما نمی‌پرسیدم. گفت: [همان که گفتم] همان‌گونه است.»

4. و نیز، از ابی‌نضرة روایت کنند که گفت: «این آیه را بر ابن عباس قرائت کردم فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ

1. سوره نساء، آیه 24.

2. المصنف، ج 7، ص 497-498، باب المتعه، تألیف: عبدالرزاق بن همام صنعانی، متولد 126 و متوفای 211 هجری، نشر مجمع علمی بیروت، چاپ 1390-1392. حدیث او را همه صاحبان صحاح شش‌گانه روایت کرده‌اند. شرح حال او را در: الجمع بین رجال الصحیحین، تقریب التهذیب و بدایة المجتهد، ج 2، ص 63 می‌یابید.

3. تفسیر طبری، ج 5، ص 9.

ابن عباس گفت: - ای اجل مسمی - برای مدت معلوم. «
گوید: «گفتم: من آن را اینگونه خوانده و نمی‌دانم.
گفت: به خدا سوگند که خداوند آن را اینگونه نازل
فرموده است و این را سه بار تکرار کرد.»
توضیح روایت

سخن ابن عباس که گوید: «اینگونه نازل فرموده»:
یعنی، مقصود خداوند از نزول آیه، نزول این معنی و
بیان حکم «متععه نساء» بوده. آری، در لفظ قرآنی،
جمله «ای اجل مسمی» نیامده ولی خداوند با وحی غیر
قرآنی، رسول خود را از این حکم آگاه کرده و آن
حضرت آن را برای صحابه بیان فرموده و کسانی همچون
ابی بن کعب و ابن عباس در مصاحف خود، در ذیل این
آیه، نوشته و برای امثال این راوی و دیگر کسانی که
بر اثر تحریم عمر، در این حکم دچار تردید شده
بودند، بیان کرده و بر آن تأکید می‌کردند.

5. از عمیر و ابی اسحاق روایت کنند که ابن عباس آیه
را چنین قرائت و تفسیر کرده است: **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ
مِنْهُنَّ - إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى - ...**؛ و زنانی را که - برای
مدت معلوم و تعیین شده - ...»

6. از مجاهد روایت کنند که گفت: فما استمتعتم به
منهن یعنی نکاح متعه [ازدواج موقت].

7. از عمرو بن مرّة روایت کنند که از سعید بن جبیر
شنیده است آیه را چنین قرائت [و تفسیر] کرده است:
«فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ - إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى - ...»

8. قتادة گوید: آیه در قرائت [و تفسیر] ابی بن کعب
بدین‌گونه است: **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ - إِلَىٰ أَجَلٍ
مُّسَمًّى - ...**

9. از شعبه بن حکم روایت کنند که گفت: پرسیدم آیا
این آیه منسوخ شده است؟ گفت: خیر.¹

10. در احکام القرآن جصاص نیز، روایت ابی‌نضرة و
ابی‌ثابت از ابن عباس و حدیث قرائت ابی بن کعب آمده
است.²

11. بیهقی در سنن کبرای خود از محمد بن کعب روایت

1. روایات شماره [2 تا 9] از تفسیر طبری است، برخی از آنها را خلاصه کردیم.

2. احکام القرآن، ج 2، ص 147.

کند که ابن عباس گفت: «متعّه [ازدواج موقت]» از ابتدای اسلام بوده و مسلمانان این آیه را بدین‌گونه قرائت [و تفسیر] می‌کردند: **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى** - ...¹

12. نووی در شرح بر صحیح مسلم گوید: آیه در قرائت [و تفسیر] ابن مسعود چنین است: **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ - إِلَى أَجَلٍ** - ...²

13. زحشری در تفسیرش گوید: از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفت: «این آیه از آیات محکم است.» یعنی نسخ نشده، و خود او همیشه آیه را چنین قرائت [و تفسیر] می‌کرد: **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ - إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى** - ...³

14. قرطبی گوید: جمهور علما گویند: مراد از این آیه، نکاح متعه [ازدواج موقت] است که در صدر اسلام بوده است. و ابن عباس و ابی بن کعب و ابن جبیر آیه را اینگونه قرائت [و تفسیر] کرده‌اند: **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ - إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى - فَأَتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ؛** و زنانی را که - برای مدت معین و تعیین شده - [عقد کرده و] از آنان کام جستید، مهریه آنها را پردازید.⁴

15. در تفسیر ابن اثیر آمده است: ابن عباس و ابی بن کعب و سعید بن جبیر و سدی، آیه را بدین‌گونه قرائت [و تفسیر] کرده‌اند: **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ - إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى - فَأَتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً**.⁵

16. در تفسیر سیوطی نیز، حدیث ابی‌ثابت و ابی‌نضرة و روایت قتادة و سعید بن جبیر از قرائت [و تفسیر] ابی بن کعب، و حدیث مجاهد و سدی و عطا از ابن عباس، و حدیث حکم که گوید: آیه نسخ نشده، و روایت عطا از

1. سنن بیهقی، ج 7، ص 205.

2. شرح نووی بر صحیح مسلم، ج 9، ص 179.

3. تفسیر کشاف زحشری، ج 1، ص 519.

4. تفسیر قرطبی، ج 5، ص 130.

5. تفسیر قرطبی، ج 5، ص 130.

این عباس که گوید: حکم حلیّت متعه در سوره نساء (آیه) **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ...** می‌باشد که می‌فرماید: «زنانی را که - برای مدت معین و مهر معلوم - عقد بستید و از آنها کام جستید، مهریه تعیین شده آنها را بپردازید.» گوید: «از یکدیگر ارث نمی‌برند و اگر توافق کردند تا پس از مدت تعیین شده ادامه دهند که بسیار خوب، و اگر از هم جدا شدند آن هم خوب است...»¹ همه این احادیث در تفسیر سیوطی آمده است.

مؤلف گوید: همه این مفسران و غیر ایشان، آنچه را تا به اینجا آوردیم در تفسیر آیه آورده‌اند. و چنانکه دیدیم، ابن عباس و ابی بن کعب و سعید بن جبیر و مجاهد و قتاده و غیر ایشان² که از آنها روایت کرده‌اند آیه را بدین‌گونه قرائت [و تفسیر] کرده‌اند: **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ - اِلَى اجَلٍ مَّسْمُومٍ** - یعنی: - مثلاً - ابی بن کعب که آیه را چنین قرائت و تفسیر کرده، مقصودش آن بوده که این تفسیر را از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلته‌وسلم فرموده: **«اِلَى اجَلٍ مَّسْمُومٍ؛** تا مدت معین و معلوم» آیه شریفه را با این جمله تفسیر کرده است.

4. ازدواج موقت در سنت

الف) در باب «نکاح المتعة» صحیح مسلم و صحیح بخاری و مصنف عبد الرزاق و مصنف ابن ابی شیبه و مسند احمد و سنن بیهقی و غیر آنها از عبد الله بن مسعود روایت کنند که گفت: «ما در کنار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌جنگیدیم و همسر نداشتیم، گفتیم: بهتر نیست خود را اخته کنیم؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ما را از این کار بازداشت. سپس به ما اجازه داد تا با پرداخت مهریه [جامه و امثال آن] زنان را به عقد موقت خود درآوریم.» عبد الله سپس این آیه را تلاوت کرد که: **«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرِمُوا طَبِيبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»**³ ای اهل

¹ تفسیر سیوطی، ج 2، ص 140-141. روایت عطا در مصنف عبدالرزاق، ج 7، ص 497 و بدایة المجتهد ابن رشد، ج 2، ص 63.

² مانند: قاضی ابو بکر اندلسی [متوفای 542] در احکام القرآن، ج 1، ص 163؛ بغوی شافعی [متوفای 510 یا 516] در تفسیرش در حاشیه خازن، ج 1، ص 423. الوسی [متوفای 1279] در تفسیرش، ج 5، ص 5.

³ سوره مائده، آیه 87.

ایمان! پاکیزه‌هایی را که خداوند برای شما حلال کرده، حرام نکنید و از حد تجاوز ننمایید که خداوند تعدی‌کنندگان را دوست ندارد.¹

(ب) در صحیح بخاری و صحیح مسلم و مصنف عبدالرزاق از جابر بن عبداللّه و مسلمة بن اکوع روایت کنند که گفته‌اند: «منادی [جارچی] رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به سوی ما آمد و گفت: «پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به شما اجازه فرمود تا زنان را متعه کنید»، یعنی (ازدواج موقت) نمایید.»²

(ج) در صحیح مسلم، مسند احمد و سنن بیهقی از سیره جهنی روایت کنند که گفت:

«رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به ما اجازه متعه [ازدواج موقت] داد. من و مرد دیگری به خواستگاری زنی از قبیله بنی عامر رفتیم، زنی قوی و گردن فراز، پرسید، مهریه چه می‌دهید؟ من گفتم: ردایم را و رفیقم نیز گفت: ردایم. ردای رفیقم از ردای من بهتر بود ولی من از او جوانتر بودم. به ردای او که نگاه کرد آن را پسندید و به من که نگاه کرد خودم را پسندید و گفت: تو و ردایت مرا بس. با او ازدواج موقت کردم و سه روز با او بودم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «هر کس با این زنان [ازدواج موقت] کرده، آنان را آزاد بگذارد.»³

(د) در مسند طیالسی از مسلم قرشی روایت کند که

1. صحیح مسلم، کتاب نکاح، حدیث 1404، ص 1022، با سندهای متعدد؛ صحیح بخاری، ج 3، ص 85، در تفسیر سوره مائده، باب 9 و کتاب نکاح، ج 3، ص 159، باب ما یکره من التبتل، با اندکی اختلاف در عبارت؛ مصنف عبدالرزاق، ج 7، ص 506، با اندکی اضافه تا آخر حدیث؛ مصنف ابن ابی‌شبیبة، ج 4، ص 294؛ مسند احمد، ج 1، ص 420 و در حاشیه آن گوید: ابن مسعود به این حکم عمل می‌کرد و ازدواج موقت را حلال می‌دانست، و در ص 432 فشرده؛ سنن بیهقی، ج 7، ص 200-201؛ تفسیر ابن کثیر، ج 2، ص 87.

2. صحیح مسلم، ص 1022، حدیث 1405. صحیح بخاری، ج 3، ص 164، «باب نهی رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله عن نکاح المتعة آخرا.» در عبارت بخاری گوید: «ما در لشکری بودیم که فرستاده رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نزد ما آمد و ...» عبارت مسند احمد، ج 4، ص 51 نیز چنین است؛ فشرده آن در ص 47 نیز آمده است؛ مصنف عبدالرزاق، ج 5، ص 498، با اندکی اختلاف.

3. صحیح مسلم، کتاب نکاح، ص 1024، حدیث 1046؛ سنن بیهقی، ج 7، ص 202 و 203؛ مسند احمد، ج 3، ص 405.

گفت: «نزد اسماء دخت ابی‌بکر رفتیم و از او درباره «ازدواج موقت» پرسیدیم،» گفت: «ما در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را انجام دادیم.»¹

ه) در مسند احمد و غیر آن از ابی‌سعید خدری روایت کنند که گفت: «ما در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله متعه [ازدواج موقت] می‌کردیم و مهریه را لباس و جامه تعیین می‌نمودیم.»²

و) در مصنف عبد الرزاق است که: «برخی از ما با قحح پر از آرد متعه می‌کردیم.»³

ز) در صحیح مسلم و مسند احمد و غیر آنها از عطا روایت کنند که گفت: جابر بن عبدالله برای انجام عمره [به مکه] آمد و ما در منزل به دیدارش رفتیم. مردم از او مسائلی پرسیدند و سپس بحث «متعه» را پیش کشیدند.

جابر گفت: «آری، ما در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و ابی‌بکر و عمر «متعه» [ازدواج موقت] می‌کردیم.»⁴

در عبارت مسند احمد بعد از آن گوید: «و این کار تا اواخر خلافت عمر ادامه داشت.»

و در بدایة المجتهد گوید: «این کار تا نیمه خلافت عمر ادامه داشت، سپس عمر مردم را از انجام آن باز داشت.»⁵

5. علت جلوگیری عمر از ازدواج موقت در اواخر خلافت

در صحیح مسلم، مصنف عبد الرزاق، مسند احمد، سنن بیهقی و غیر آنها از جابر بن عبدالله روایت کنند که گفت: همه دوران رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و ابوبکر، مقداری آرد و خرما مهریه می‌دادیم و «ازدواج موقت»

1. مسند طیالسی، حدیث 1637.

2. مسند احمد، ج 3، ص 22؛ جمع الزوائد، ج 4، ص 264.

3. مصنف عبد الرزاق، ج 7، ص 458.

4. صحیح مسلم، کتاب نکاح، ص 1023، حدیث 1405. شرح نووی، ج 9، ص 183؛ مسند احمد، ج 3، ص 380 و رجال احمد، رجال الصحیح. ابو داود در باب الصداق گوید: در عهد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و ابوبکر و نیمی از خلافت عمر، ازدواج موقت می‌کردیم. سپس عمر از آن نهی کرد. و نیز رجوع کنید: عمدة القاری، ج 8، ص 310.

5. بدایة المجتهد، ابن رشد، ج 2، ص 63.

می‌کردیم تا آنکه عمر به خاطر کاری که عمرو بن حریث انجام داده بود، آن را ممنوع کرد.¹

در عبارت مصنف ابن ابی‌شبهه از عطاء از جابر روایت کند که گفت: «ما در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و ابوبکر و عمر «ازدواج موقت» می‌کردیم تا آنکه در اواخر خلافت عمر، عمرو بن حریث با زنی «ازدواج موقت» کرد. - راوی گوید: جابر نامش را برد و من فراموش کردم - آن زن باردار شد و خبرش به عمر رسید. او را خواست و پرسید آیا درست است؟ گفت: آری. عمر گفت: چه کسی شاهد بوده؟ - عطا گوید: نمی‌دانم آن زن گفت: مادرم یا ولی‌اش را نام برد. عمر که می‌ترسید فریبی در کار باشد، گفت: چرا غیر آنها نبودند.»²

در روایت دیگری است که جابر گوید: «عمرو بن حریث از کوفه به مدینه آمد و با کنیز آزادشده‌ای «ازدواج موقت» کرد. کنیز را که آبستن شده بود نزد عمر آوردند، داستان را از او پرسید، جواب داد: عمرو بن حریث با من «ازدواج موقت» کرده است. عمر از عمرو بن حریث نیز پرسید و او آشکارا تأیید کرد، عمر گفت: چرا غیر او را نگرفتی؟ - و این در هنگامی بود که عمر از ازدواج موقت نهی کرده بود.»³

در روایت دیگری از محمد بن اسود بن خلف روایت کنند که گفت: «عمرو بن حوشب با دوشیزه‌ای از قبیله بنی‌عامر بن لؤی «ازدواج موقت» کرد. آن دختر باردار شد و داستان به گوش عمر رسید. عمر از وی توضیح خواست او گفت: عمرو بن حوشب او را متعه [ازدواج موقت] کرده است. داستان را از عمرو پرسید و او تأیید کرد. عمر گفت: چه کسی را گواه گرفتی؟ - راوی

1. صحیح مسلم، باب نکاح المتعة، ص 1023، حدیث 1405؛ شرح نووی، ج 9، ص 183؛ مصنف عبدالرزاق، ج 7، ص 500؛ سنن بیهقی، ج 7، ص 237، باب ما يجوز ان يكون مهرا؛ مسند احمد، ج 3، ص 304؛ که در عبارت آن گوید: تا آنکه عمر اخیراً ما را از آن نهی کرد. صاحب تهذیب التهذیب نیز فشرده آن را در شرح حال موسی بن مسلم، ج 10، ص 371، آورده است؛ فتح الباری، ج 11، ص 76؛ زاد المعاد، ابن قییم، ج 1، ص 205؛ کنز العمال، ج 8، ص 293.

2. مصنف عبدالرزاق، ج 7، ص 496 و 497، باب المتعة.

3. مصنف عبدالرزاق، ج 7، ص 500؛ فتح الباری، ج 11، ص 76، که در عبارت آن گوید: داستان را از او پرسید و عمرو صریحاً به آن اعتراف کرد...

گوید: نمی‌دانم گفت: مادرش یا خواهرش یا برادر و پدرش - عمر برخاست و بر منبر شد و گفت: «چه می‌شود مردانی را که «ازدواج موقت» می‌کنند و بر آن گواه عادل نمی‌گیرند و آن را آشکار نمی‌کنند [...] مگر آنکه حد بر او جاری کنم.» راوی گوید: «این سخن عمر را کسی برای من نقل کرد که خودش پای منبر او بوده و با گوش خود شنیده. گوید: مردم نیز از او پذیرفتند.»¹ در کنز العمال از ام عبدالله دخت ابی‌خیثمة روایت کند که: «مردی از شام آمد و در منزل او مسکن گزید و گفت: بی‌همسری مرا در تنگنا گذارده، زنی برایم بیاب تا با او «ازدواج موقت» نمایم.» گوید: «او را به خواستگاری زنی راهنمایی کردم، مهریه تعیین کردند و افراد عادل را بر آن گواه گرفتند. پس از آن تا آنجا که خدا خواست با آن زن زندگی کرد سپس - از مدینه - بیرون رفت.» خبر آن به گوش عمر بن خطاب رسید، مرا خواست و پرسید: آیا آنچه می‌گویند درست است؟ گفتم: آری. گفت: هرگاه آن مرد بازگشت مرا خبر کن. هنگامی که آمد عمر را آگاه کردم. در پی او فرستاد و گفت: چه چیز بر این کار وادارت کرد؟ گفت: من این کار را با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هم که بودم انجام دادم و آن حضرت تا زنده بودند ما را از آن نهی نکردند. سپس در دوران ابی‌بکر نیز ادامه داشت و او نیز تا زنده بود ما را از آن منع نکرد. سپس در زمان شما نیز نهی آن برای ما بیان نشده است. عمر گفت: «آگاه باشید! قسم به آنکه جانم به دست اوست، اگر پیش از این از آن نهی کرده بودم، تو را سنگسار می‌کردم. از هم جدا شوید تا «نکاح» و ازدواج از «سفاح» و زنا شناخته شود.»² در مصنف عبدالرزاق از عروه روایت کند که گفت: ربیعة بن امیة بن خلف با یکی از زنان غیر عرب مدینه ازدواج [موقت] کرد و دو تن از زنان را که یکی خوله بنت حکیم بود بر آن گواه گرفت - خوله زنی

¹. مصنف عبدالرزاق، ج 7، ص 500 و 501. مؤلف گوید: به نظر من عمرو بن حوشب اشتباه است و درست آن عمرو بن حریث است، همچنین بخشی از کلام عمر بعد از جمله: «بر آن گواه عادل نمی‌گیرند و آن را آشکار نمی‌کنند» حذف شده است.

². کنز العمال، ج 8، ص 294، چاپ دائرة المعارف، حیدرآباد دکن، 1312 هجری.

صالحه بود۔ چیزی نگذشت که آن غیر عرب آبستن شد. خوله داستان را به عمر بن خطاب گزارش کرد. عمر برخاست و در حالی که از شدت خشم گوشه ردایش را می‌کشید بر منبر شد و گفت: «به من خبر رسیده که ربیعة بن امیه با زنی غیر عرب از زنان مدینه ازدواج کرده و دو زن را بر آن گواه گرفته است، من اگر پیش از این از آن نهی کرده بودم، [اکنون] سنگسار می‌کردم.»¹

مالك در موطأ و بیهقی در سنن روایت کنند که: خوله بنت حکیم بر عمر بن خطاب وارد شد و گفت: ربیعة بن امیه با زنی «ازدواج موقت» کرده و وی باردار شده است. عمر در حالی که ردای خود را می‌کشید، بیرون آمد و گفت: «این متعه [ازدواج موقت] را اگر پیش از این نهی کرده بودم اکنون سنگسار می‌کردم.»²

در اصابه گوید: سلمة بن امیه با سلمی کنیز آزاد شده حکیم بن امیه ابن اوقص اسلمی «ازدواج موقت» کرد. سلمی از او بچه دار شد و وی فرزندش را حاشا کرد. موضوع به عمر رسید و او «ازدواج موقت» را ممنوع کرد.³

عبدالرزاق در مصنف از ابن عباس روایت کند که گفت: «امیر المؤمنین [عمر] را کسی جز ام اراکه بر نهی از «متعه» نکشاند. او در حال بارداری بیرون شد و عمر سبب پرسید، وی گفت: سلمة بن امیه بن خلف با من «ازدواج موقت» کرده است...»⁴

ابن ابی‌شبه در مصنف از علاء بن مسیب از پدرش روایت کند که گوید: عمر گفت: «اگر مردی را پیش من آرند که با زنی [ازدواج موقت] کرده باشد، اگر محسن [همسر دار] باشد او را سنگسار می‌کنم. و اگر عذب باشد

1. مصنف عبدالرزاق، ج 7، ص 503؛ مسند شافعی، ص 132. اصابه، شرح حال ربیعة بن امیه، ج 1، ص 514.

2. موطأ مالك، ص 542، حدیث 42، باب نکاح المتعة؛ سنن بیهقی، ج 7، ص 206، که در عبارت آن گوید: او را سنگسار می‌کردم؛ کتاب الام، شافعی، ج 7، ص 219؛ تفسیر سیوطی، ج 2، ص 141.

3. اصابه، ج 4، ص 324 و ج 2، ص 61، در شرح حال سلمی.

4. المصنف، عبدالرزاق، ج 7، ص 449.

تازیانه اش می‌زنم.¹»

در روایات گذشته چنین یافتیم که صحابه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌گفتند: آیه فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ در باره «ازدواج موقت» نازل گردیده، و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به انجام آن دستور فرموده، و آنان با مهریه تعیین شده از آرد و خرما یا جامه و لباس، در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله زنان را به «عقد موقت» خویش می‌خواندند، و این حکم در زمان ابوبکر و نیمی از خلافت عمر همچنان جریان داشته، تا آنکه عمر به خاطر اقدام عمرو بن حرث آن را ممنوع کرده است. و نیز، دانستیم که «نکاح متعه» در دوره عمر، پیش از نهی او، آشکارا انجام می‌شده است. و دور نیست که تحریم او تدریجی و مرحله‌ای بوده باشد: ابتدا در امر شاهدان عقد سخت‌گیری کرده و دستور داده تا عدول مؤمنین را گواه بگیرند - چنانکه از برخی روایات گذشته استشمام می‌شود - سپس نهی نهایی و قاطع خود را بیان داشته و گفته است: «اگر پیش از این ممنوع کرده بودم، اکنون سنگسار می‌کردم.»

پس از این وقایع، نکاح متعه [ازدواج موقت] در جامعه اسلامی ممنوع و حرام شد، و خلیفه عمر نیز، تا پایان دوران خود بر آن اصرار می‌ورزید و نصیحت و خیرخواهی ناصحان در وی اثر نبخشید.

طبری در سیره عمر از عمران بن سواده روایت کند که وی از خلیفه اجازه خواست و بر او وارد شد و گفت: «به قصد نصیحت آمده‌ام!»

عمر گفت: «درود صبح و شام بر توی ناصح.»

او گفت: «امتت در چهار چیز بر تو ایراد می‌گیرند.»
گوید: عمر سر تازیانه اش را بر زیر چانه و دنباله اش را بر روی ران خود نهاد و سپس گفت: بیاور!

عمران گفت: «می‌گویند: تو عمره [تمتع] را در ماههای حج حرام کرده‌ای، در حالی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله این کار را نکرده، و ابوبکر نیز، و آن حلال است.»

¹. المصنف، ابن ابی‌شیبہ، ج 4، ص 293.

عمر گفت: «آن حلال است. ولی اگر آنان در ماههای حج عمره بگزارند، چنین انگارند که از حجشان کفایت کند، و این تخم بیجوجه شده و حج خلوت گردد، در حالی که حج نوری از انوار الهی است. پس کار من صواب و اندیشه ام درست بوده است!»

عمران گفت: «می‌گویند: تو «متععه نساء» [ازدواج موقت] را حرام کرده‌ای، در حالی که آن اجازه و رخصتی خدایی بود: با مهریه مناسبی «متععه» می‌کردیم و پس از سه روز جدا می‌شدیم.»

عمر گفت: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را در زمان ضرورت حلال فرمود. پس از آن، مردم در رفاه شدند و اکنون کسی از مسلمانان را نمی‌شناسم که به آن عمل کرده یا به سوی آن باز گردد. الان نیز هرکه خواهد با مهریه مناسب ازدواج کند و پس از سه روز با طلاق جدا شود. پس کار درستی کرده ام...»¹

مؤلف گوید: توجیه و عذر خلیفه عمر در تحریم «متععه حج» به اینکه: «اگر مسلمانان در ماههای حج عمره بگزارند چنین انگارند که از حجشان کفایت کند»، این توجیه با نهی او از جمع میان حج و عمره راست نیابد. علت واقعی و حقیقت مطلب عذری است که در روایت دیگری آمده و او گفته است: «مردم مکه نه پستان شیرده دارند و نه زراعت [مفید]، بهار آنان تنها از میهمانان این خانه است. بنابراین، [حاجیان] باید دو بار به سوی آنان بیایند: یک بار برای حج مفرد و دیگر بار برای عمره مفرده، تا قریش که اصل و ریشه مهاجرین‌اند، از آن بهره‌ور گردند.»

اما توجیه و عذر خلیفه درباره «نکاح متعه» به اینکه: «زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله زمان ضرورت بود و اکنون چنین نیست» این توجیه نیز غیر مقبول است. زیرا، بیشتر روایاتی که بر وقوع «متععه» در عصر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله صراحت دارد، ناظر بر آن است که نزول حکم آن در جنگها و حال سفر بوده، و از این جهت هیچ تفاوتی بین عصر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و عصر عمر تا دوران ما و دوره‌های

¹. تاریخ طبری، ج 2، ص 32، در باب بخشی از سیره عمر از حوادث سال 23 هجری.

آینده وجود ندارد.

زیرا، انسان از روزی که بر روی کره زمین پدیدار شده، همیشه نیازمند سفر بوده و روزها و ماهها و گاهی سالها از خانواده و اهل خویش دور می‌ماند. حال اگر مردی به سفر برود و سفرش طولانی باشد، با گزینه جنسی‌اش چه باید بکند؟ آیا می‌تواند آن را از خود جدا کرده و در محل بر جای گذارد تا پس از بازگشت به کارش گیرد، یا آنکه گزینه جنسی با اوست و در سفر و حضر از وی جدا نگردد؟ حال که این گزینه با اوست آیا می‌تواند آن را انکار کرده و عصمت ورزد؟ و اگر افراد نادری از ابنای بشر توان عفت ورزیدن داشته باشند، آیا همه انسانها می‌توانند چنین باشند؟ یا آنکه بیشتر آنان گزینه خود را سرکوب می‌کنند؟ چنین گروه انبوهی از نسل بشر اگر در جامعه‌ای قرار گیرد که او را از تصرف در گزینه‌اش بازدارد و از او بخواهد با سرشت و فطرت و طبیعتش مخالفت ورزد، چه باید بکند؟ آیا راهی جز خیانت به جامعه برای او باقی می‌ماند؟

آیا اسلام که برای همه مشکلات انسان راه حل مناسب ارائه کرده، این مشکل را بی‌جواب گذارده است؟ نه، بلکه برای این مشکل نیز «ازدواج موقت» را تشریح فرموده است. و همان گونه که امام علی علیه السلام فرمود: «اگر منع عمر نبود هیچ کس جز شقی زنا نمی‌کرد.» البته جوامع غیر اسلامی راه حل را در جواز زنا دیده و آن را در همه جا آزاد گذارده‌اند!

آنچه بیان شد تنها مشکل مسافران دور از وطن نیست. افراد بشر در وطن هم، در بسیاری اوقات از ازدواج دائم معذورند، و در این مشکل، زن و مرد برابرند. حال، انسانی که سالهای طولانی نمی‌تواند ازدواج دائم داشته باشد، اگر به «ازدواج موقت» پناه نبرد چه باید بکند؟ بویژه که قرآن کریم به مردان مسلمان می‌فرماید: و لا تواعدوهن سرا¹ با آنها قرار پنهانی نگذارید. و در باره زنان مسلمان می‌فرماید: ولا متخذات اخدان² [پاکدامنی که] دوست پنهان نگیرند!

1. سوره بقره، آیه 235.

2. سوره نساء، آیه 25.

اما آنچه خلیفه عمر در توجیه تحریم خود بیان کرده که: «ازدواج موقت را به ازدواج دائم تبدیل کند و پس از سه روز طلاق گوید»، نتیجه این کار دو حالت دارد: اول آنکه این تصمیم با علم و اطلاع قبلی زن و شوهر بوده و هر دو بر آن توافق کرده‌اند، که این همان «ازدواج موقت» یا نکاح متعه است.

دوم آنکه شوهر چنین قصدی داشته و آن را از زن پنهان می‌دارد که این کار، فریب دادن زن و اهانت به اوست. چه آنکه آنها از پیش بر ازدواج دائم توافق کرده‌اند و مرد نیت درونش [طلاق بعد از سه روز] را پنهان داشته است.

حال، پس از وقوع چنین ازدواجهای به ظاهر دائم سه روزه، جایی برای اعتماد زنان و سرپرستان آنها به «ازدواج دائم» باقی خواهد ماند؟

و در پایان می‌گوییم از گفت‌وگوی انجام شده میان عمران با خلیفه عمر و دیگر روایاتی که از گفت‌وگوهای عمر در این باره رسیده، دقیقاً آشکار می‌گردد که همه آن روایاتی که در تحریم «ازدواج موقت» از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده و به کتابهای اصلی حدیث و تفسیر راه یافته، روایاتی جعلی و ساختگی است که بعد از عصر عمر ساخته شده است. زیرا، اگر یکی از صحابه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در زمان خلافت عمر روایتی از آن حضرت در دست داشت که سیاست خلیفه را در باره «متععه حج» و «متععه نساء» تأیید کند، یقیناً آن را ابراز می‌داشت. چه، با آن همه تأکید و تهدید آشکار خلیفه در تحریم و عقوبت بر انجام متعه، نیازی به کتمان آن از خلیفه نمی‌دید و خود خلیفه نیز، اگر در طول این مدت بر چیزی که سیاستش را تأیید کند دست می‌یافت، به آن استشهاد می‌کرد و نیازمند این همه شدت عمل و فشار بر مسلمانان نمی‌شد.

بدین‌گونه، دوران عمر پایان یافت در حالی که او مخالفان سیاست خود را منکوب و نفَسها را در سینه‌ها حبس کرده بود. او حتی راویان حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را نیز، از نقل روایت باز می‌داشت! این سیاست تا شش سال اول دوران خلافت عثمان ادامه یافت، و حکم خلیفه در تحریم متعه به تدریج در جامعه اسلامی گسترش یافت. بعد از آن، نسل تازه‌ای پدید آمد

که از اسلام چیزی نمی‌دانست جز آنچه سیاست خلافت اجازه نشر و بیان آن را می‌داد، و ما در بخش بعدی به آن می‌پردازیم.

6. ازدواج موقت پس از عمر

در نیمه دوم خلافت عثمان نیروهای حاکمه خلافت منشعب شده و رو در روی هم قرار گرفتند: عایشه و طلحه و زبیر و عمرو بن عاص و پیروانشان در یک صف، و مروان و فرزندان بنی‌العاص و سایر بنی‌امیه و پیروان آنها در صف دیگر، این درگیری باعث شد تا میدان عمل برای مسلمانان باز گردد و آزادیهای نسبی مجال بروز یابد و بخشی از احادیث ممنوعه منتشر شود، و مسلمانان را به معارضه با خلفا بکشاند، و نسل جدید، از مسلمانان دیرپا، چیزهایی را بشنود که نمی‌توانست شنید، و اموری را ببیند که هرگز ندیده بود. برخی از مخالفتها درباره «متععه نساء» [ازدواج موقت] چنین است:

1. در مصنف عبدالرزاق از ابن جریج از عطا روایت کند گفت: «اولین کسی که نام «متععه» [ازدواج موقت] را از او شنیدم، صفوان بن یعلی بود. گوید: او مرا خبر داد که معاویه در طائف زنی را به «عقد موقت» خود درآورد و من کار او را ناپسند شمردم. نزد ابن عباس رفتیم و برخی از ما داستان را برای او بازگو کرد. پاسخ شنید: آری [ازدواج موقت] رواست. راوی گوید: دل من آرام نگرفت تا آنکه جابر بن عبدالله وارد شد، به منزل او رفتیم. مردم از او سؤالاتی کردند و سخن را به «متععه» کشاندند، جابر گفت: آری. ما در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و ابوبکر و عمر «متععه» [ازدواج موقت] می‌کردیم تا آنکه در اواخر خلافت عمر، عمرو بن حریث زنی را به «عقد موقت» گرفت و...»¹

2. نیز، در مصنف عبدالرزاق است که: «معاویة بن ابی‌سفیان هنگام ورود به طائف کنیز آزاد شده ابن حنظله را به نام معانه را به «عقد موقت» خود درآورد.» جابر گوید: «من معانه را در زمان خلافت معاویه دیده‌ام، او زنده بود و معاویه هر سال برای

¹. مصنف عبدالرزاق، ج 7، ص 496 و 497، باب المتععه.

او هدیه‌ای می‌فرستاد تا از دنیا رفت.¹
 3. همچنین در همان کتاب از عبدالله بن خیثم روایت کند که گفت: «در شهر مکه، زنی عراقی و عابده با پسرش به نام ابوامیه زندگی می‌کرد و سعید بن جبیر به منزل او رفت و آمد داشت. گوید: «به سعید گفتم: خیلی پیش این زن می‌روی؟» سعید گفت: «من او را با «نکاح متعه» به عقد خود درآورده‌ام.» گوید: سعید به او گفته است: «ازدواج موقت» از نوشیدن آب رواتر است.²

باری، از همان دوران، سخن گفتن از حلیت «ازدواج موقت» و فتوای به آن، آغاز گردید. در مصنف عبدالرزاق گوید: علی علیه السلام در کوفه گفت: «اگر نبود رأی پیشین عمر بن خطاب، فرمان می‌دادم تا [ازدواج موقت] دایر گردد، پس از آن هیچ کس زنا نمی‌کرد جز شقی و بدبخت.»³
 در تفسیر طبری، نیشابوری، فخر رازی، ابیحیان و سیوطی روایت کنند که امام علی علیه السلام فرموده: «اگر عمر «ازدواج موقت» را ممنوع نکرده بود، هیچ کس زنا نمی‌کرد مگر شقی و بدبخت.»⁴
 در تفسیر قرطبی روایت کند که ابن عباس گفت: «ازدواج موقت» هدیه‌ای الهی بود که خداوند بر بندگانش بخشود [و عمر آن را ممنوع کرد] و اگر عمر از آن نهی نکرده بود، هیچ کس جز شقی نگون بخت زنا نمی‌کرد.»⁵
 در مصنف عبدالرزاق، احکام القرآن جصاص، بدایة المجتهد ابن رشد، درالمنثور سیوطی و ماده «شقی» از نهاية اللغه ابن اثیر، لسان العرب ابن منظور، تاج العروس زبیدی و غیر آنها روایت کنند که:

1. همان، ص 499.

2. همان، ص 496.

3. مصنف عبدالرزاق، ج 7، ص 500.

4. تفسیر طبری، ج 5، ص 17؛ تفسیر نیشابوری، ج 5، ص 7؛ تفسیر فخر رازی، ج 3، ص 200؛ تفسیر ابیحیان، ج 3، ص 218؛ تفسیر سیوطی، ج 2، ص 40.

5. تفسیر قرطبی، ج 5، ص 130.

عطا گوید: شنیدم که ابن عباس می‌گفت: «خدا عمر را ببخشاید! «متعّه» چیزی نیست جز رحمت الهی که خداوند بر امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ارزانی داشت [و عمر آن را ممنوع کرد] و اگر نهی او نبود، هیچ کس جز نگون‌بخت شقی نیازمند زنا نمی‌شد.»¹

در عبارت مصنف عبدالرزاق به جای «رحمت» لفظ «رخصت» و در آخر حدیث به جای «شقا» لفظ «شقی» آمده است. عطا گوید: به خدا سوگند گویا سخن او را می‌شنوم که می‌گفت: «الّا شقی» مگر نگون‌بخت!

و عبارت بدایة المجتهد چنین است: «و لو لا نهی عمر عنها ما اضطرّ الى الزنا الا شقی؛ و اگر عمر آن را ممنوع نکرده بود، هیچ کس جز نگون‌بخت، ناچار از زنا نمی‌شد.»

7. آنان که بعد از عمر بر حلیت «متعّه» پای فشردند

ابن حزم در محلی گوید: «پس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله جماعتی از پیشینیان صحابه (رض) بر «حلیت» آن باقی ماندند که عبارتند از: اسماء دخت ابی‌بکر، جابر بن عبداللّه، ابن مسعود، ابن عباس، معاویة بن ابی‌سفیان، عمرو بن حریث، ابوسعید خدری و سلمه و معبد پسران امیة بن خلف. و جابر بن عبداللّه [حلیت] آن را در دوره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و ابوبکر و عمر تا اواخر دوره عمر، از همه صحابه روایت کرده است.»

گوید: «عمر بن خطاب تنها در صورتی آن را مردود می‌داند که دو نفر عادل بر آن گواه نباشند، و با شهادت دو نفر عادل آن را روا می‌داند.» و گوید: «از تابعین هم، طاوس، عطاء، سعید بن جبیر و سایر فقهای مکه - اعزّها اللّه - بر حلیت آن پای می‌فشردند.»²

قرطبی در تفسیرش روایت کند که: «نکاح متعّه [ازدواج موقت] را تنها عمران بن حصین، برخی از صحابه و

¹. احکام القرآن، جصاص، ج 2، ص 147؛ تفسیر سیوطی در تفسیر آیه، ج 2، ص 141؛ بدایة المجتهد، ج 2، ص 63؛ نهاية اللغة، ج 2، ص 229؛ لسان العرب، ج 14، ص 66؛ تاج العروس، ج 10، ص 200؛ الفائق، زحشری، ج 1، ص 331. و نیز رجوع کنید: تفسیر طبری، ثعلبی، رازی، ابیحیان، نیشابوری و کنزالعمال.

². المحلی، ابن حزم، ج 9، ص 519 و 520، مسأله 1854. نووی در شرح بر صحیح مسلم نیز، رأی ابن مسعود را در ج 11، ص 186، آورده است.

گروهی از اهل البیت جایز می‌دانند.» و گوید: ابو عمر گوید: «اصحاب ابن عباس، مکیان و یمانیان، همگی «ازدواج موقت» را بنابر مذهب ابن عباس حلال می‌دانند.»¹

ابن قدامه در مغنی گوید: «از ابن عباس روایت شده که او «متعّه» را جایز شمرده است. بیشتر صحابه و عطاء و طاوس بر این عقیده بوده‌اند. ابن جریح بر آن فتوی داده و حلّیت آن از قول ابو سعید خدری و جابر روایت شده و شیعه به سوی آن رفته است. زیرا، مسلم شده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را اجازه فرموده است.»²

8. پیروان عمر در تحریم ازدواج موقت و بروز اختلافات

یکی از طرفداران حرمت «ازدواج موقت» عبدالله بن زبیر است. ابن ابی‌شیبّه در مصنف خود از ابن ابی‌ذئب روایت کند که گفت: «شنیدم ابن زبیر خطبه می‌خواند و می‌گفت: «الا و انّ المتعّة هی الزنا؛ آگاه باشید که «متعّه» همان «زنا» است.»³

دیگری: ابن صفوان است که حدیث او خواهد آمد. دیگری: عبدالله بن عمر در یکی از دو دیدگاه خویش است. چنانکه شرح آن بیاید. در این باره میان پیروان عمر و مخالفان او مناقشات و درگیری‌هایی اتفاق افتاده که برخی از آنها را می‌آوریم:

الف) اختلاف میان موافقان و مخالفان

درباره «حلّیت» ازدواج موقت، بین ابن عباس و گروهی از مخالفان مانند ابن زبیر، مشاجرات و بحث‌هایی به شرح زیر درگرفته است.

مسلم در صحیح و بیهقی در سنن خود از عروة بن زبیر روایت کنند که گفت: عبدالله بن زبیر در مکه به پا خاست و گفت: «مردمانی که خدا دل‌های آنان را همانند چشمانشان کور کرده است، به «ازدواج موقت» فتوا می‌دهند!» — عبدالله کنایه به ابن عباس داشت که چشمانش را از دست داده بود — ابن عباس در پاسخ

¹. تفسیر قرطبی، ج 5، ص 133.

². المغنی، ابن قدامه، ج 7، ص 571.

³. مصنف ابن ابی‌شیبّه، ج 4، ص 293، فی نکاح المتعّة و حرمتها.

گفت: «تو موجودی جلف و سبکسری! به جانم سوگند که «متعّه» در زمان امام المتقین - مقصودش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌است - حلال بود.» ابن زبیر گفت: «خودت تجربه کن که به خدا سوگند اگر چنین کنی [متعّه نمایی] تو را با سنگهای خودت سنگسار می‌کنم.»

ابن شهاب گوید: «خالد بن مهاجر بن سیف مرا خبر داد که: من در نزد مردی نشسته بودم که شخصی پیش وی آمد و حکم «متعّه» را پرسید. او دستور به انجام آن داد. ابوعمره انصاری به وی گفت: آهسته‌تر! او گفت: چیه؟ به خدا سوگند من در دوران امام المتقین آن را انجام داده‌ام.»¹

از سعید بن جبیر روایت کنند که گفت: «شنیدم عبدالله بن زبیر خطبه می‌خواند و بر ابن عباس درباره فتوایش در حلیت «متعّه» اعتراض می‌کرد و او را سرزنش می‌نمود.» ابن عباس گفت: «اگر راست می‌گوید از مادرش پرسد.» عبدالله از مادرش پرسید و پاسخ شنید: ابن عباس درست می‌گوید آری این چنین بود.» ابن عباس گفت: «اگر بخواهم، مردانی از قریش را که از طریق آن [ازدواج موقت] به دنیا آمده‌اند، نام می‌برم.»²

بدیهی است که این گفت‌وگوها باید در زمان حکومت عبدالله بن زبیر در مکه واقع شده باشد، در آن دوران که نماز جمعه و جماعت در بیت‌الله الحرام برگزار می‌شد. و گمان قوی آن است که این گفت و شنودها در اوان خطبه نماز جمعه و در حضور بسیاری از مسلمانان بوده است. زیرا، به نظر ما ابن عباس خود را برتر از آن می‌دانست که در سخنرانی ابن زبیر حضور یابد مگر در نماز جمعه که به حضور در آن ملزم و مجبور بودند.

و نیز، کاملاً آشکار است که ابن زبیر و هیئت حاکمه او، یعنی هیئت حاکمه خلافت، هیچ‌گونه مستندی از قول و فعل و تقریر و تأیید رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در نهی از «متعّه» در دست نداشتند. چه، اگر داشتند در

1. صحیح مسلم، ص 1026، حدیث 27، باب نکاح المتعة؛ سنن بیهقی، ج 7، ص 205؛ احتجاج ابوعمره انصاری در مصنف عبدالرزاق، ج 7، ص 502 می‌باشد.

2. شرح معانی الآثار، طحاوی، باب نکاح المتعة

برابر ابن عباس و برهان محکم او که می‌گفت: «متعّه» در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله انجام می‌شده است» به آن استناد می‌کردند.

ولی، برخلاف هذیت حاکمه خلافت که در تحریم «متعّه حج و متعه نساء» - تا به امروز هم - بر منطق زور تکیه کرده و می‌کنند، معتقدان به حلّیت همیشه و هرگاه فرصت یافته‌اند با استناد به سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با آنها مقابله کرده و دلایل خود را بیان داشته‌اند.

در صحیح مسلم و مسند احمد و طیالسی و سنن بیهقی و غیر آنها از ابن‌نضره روایت کنند که گفت: «نزد جابر بن عبدالله بودم که شخصی نزد او آمد و گفت: ابن عباس و ابن زبیر درباره «متعّه حج و متعه نساء» اختلاف کرده‌اند.» جابر گفت: «ما آن را در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله انجام می‌دادیم سپس عمر ما را از آن باز داشت و ما دیگر انجام ندادیم.»¹

در روایت دیگری گوید: «به جابر گفتم: ابن زبیر «ازدواج موقت» را ممنوع و ابن عباس به آن دستور می‌دهد.» جابر گفت: «حدیث بر دست من می‌چرخد: ما در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله متعه [ازدواج موقت] می‌کردیم. دوران عمر بن خطاب که شد، خطبه خواند و گفت: خدای عز و جل برای پیامبرش هر چه خواست حلال فرمود، و قرآن در جایگاه‌های خود فرود آمد. اکنون «حج» خودتان را از «عمره»تان جدا کنید، و از نکاح با این زنان دست بکشید که اگر مردی را نزد من آوردند که «ازدواج موقت» کرده باشد، او را سنگسار خواهم کرد.»²

این روایت در عبارت بیهقی چنین است: «ما در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و ابی‌بکر «متعّه» می‌کردیم. هنگامی که عمر بن خطاب، به خلافت رسید گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله همان رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و

¹ صحیح مسلم، ص 1023، حدیث 1405، باب نکاح المتعة؛ مسند احمد، ج 1، ص 52، با اندکی اختلاف در عبارت و ج 2، ص 325 و 363، فشرده؛ سنن بیهقی، ج 7، ص 206؛ شرح معانی الأخبار، ص 401 و کنز العمال، ج 8، ص 293 و 294.

² صحیح مسلم، ص 885، حدیث 145، باب المتعة بالحج؛ مسند طیالسی، ص 247، حدیث 1792؛ احکام القرآن جصاص، ج 2، ص 178؛ تفسیر سیوطی، ج 1، ص 316؛ کنز العمال، ج 8، ص 294؛ تفسیر فخر رازی، ج 3، ص 36.

قرآن همان قرآن است. و این دو [که می‌گویم] دو «متعّه» اند که در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بر پا بودند و من [اکنون] آنها را ممنوع کرده و بر انجامشان کیفر می‌دهم: یکی از آنها «متعّه نساء» است، اگر مردی را بیایم که زنی را به «عقد موقت» گرفته باشد، او را سنگسار و در سنگها مدفون خواهم کرد. دیگری «متعّه» حج است. حج خودتان را از عمره‌تان جدا کنید که این کار، حج و عمره شما را کاملتر می‌کند.¹

(ب) اختلاف میان ابن عباس و دیگران

در مصنف عبدالرزاق گوید: [ابن] صفوان گفت: «این ابن عباس فتوای به «زنا» می‌دهد.» ابن عباس گفت: «من فتوای به زنا نمی‌دهم، آیا [ابن] صفوان، ام اراکه را فراموش کرده است؟ به خدا سوگند که فرزند آن زن از متعه [ازدواج موقت] است. آیا او که مردی از بنی جمح با وی [ازدواج موقت] کرده، زنا نموده است؟»²

در روایت دیگری است که طاوس گوید: ابن صفوان گفت: «ابن عباس فتوای به زنا می‌دهد!» راوی گوید: ابن عباس تعدادی از فرزندان «متعّه» را نام برد. من از آنها که بر شمرده تنها معبد بن امیه را به یاد می‌آورم.³
معبد سلمة بن امیه کیست؟

در یکی از روایات دیدیم که ابن عباس گفت: «امیرالمؤمنین عمر را کسی جز ام اراکه به این عکس‌العمل وادار نکرد. او در حال بارداری بیرون آمد و عمر علت پرسید. جواب داد: سلمة بن امیه بن خلف وی را به «عقد موقت» خویش درآورده است.» بدین خاطر، هنگامی که ابن صفوان نظر ابن عباس را تخطئه کرد و آن را ناپسند شمرده، ابن عباس به او گفت: «از

¹. سنن بیهقی، ج 7، ص 206.

². مصنف عبدالرزاق، ج 7، ص 498، باب المتعة. مقصود ابن عباس از «مردی از جمح» سلمة بن امیه است. در عبارت متن صفوان آمده که صحیح آن ابن صفوان است. چنانکه در روایت دوم آمده، زیرا، صفوان قبلاً در مکه درگذشته بود و مناقشات ابن عباس درباره متعه در دوران عبدالله بن زبیر بوده است.

³. مصنف عبدالرزاق، ج 7، ص 499.

عمویت بپرس!¹»

در جمهره انساب ابن حزم آمده است: «امیه بن خلف جحمی فرزندان به نام علی، صفوان، ربیعہ، مسعود و سلمة داشت که معبد بن سلمه فرزند این سلمة بن امیه بن خلف است و مادرش ام اراکه بوده، سلمه در دوران خلافت عمر یا ابی بکر او را به «عقد موقت» خویش درآورد و معبد بن سلمة نتیجه این «ازدواج موقت» بود.²»

مؤلف گوید: «به نظر ما صفوان بن امیه پدر همین ابن صفوان است و چون صفوان برادر سلمة بن امیه می‌بود، ابن عباس به او گفت: «از عمویت بپرس!» و نیز گفت: آیا ام اراکه را فراموش کرده؟ به خدا سوگند فرزند او - یعنی معبد بن سلمه پسرعموی ابن صفوان - فرزند «ازدواج موقت» است. آیا او زنا کرده است؟ و چون فرزندان به دنیا آمده از «متعہ» را برشمرده، این «معبد» را از آنان دانست.»

ج) اختلاف عبدالله بن عمر با ابن عباس

روایات رسیده از عبدالله بن عمر درباره «ازدواج موقت» مختلف است. برخی از آنها بدین‌گونه است: احمد بن حنبل در مسند خود از عبدالرحمان بن نعیم اعرجی روایت کند که گفت: نزد ابن عمر بودم که مردی از او درباره «متعہ نساء» [ازدواج موقت] پرسید، عبدالله خشمگین شد و گفت: «به خدا سوگند ما در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، زنا کار و بدکار نبودیم...»³

در مصنف عبدالرزاق گوید: «به ابن عمر گفته شد: ابن عباس [ازدواج موقت] را اجازه می‌دهد.» او گفت: «گمان ندارم ابن عباس چنین بگوید.» گفتند: «آری به

1. همان.

2. جمهره انساب، ابن حزم، ص 159 - 160.

3. مسند احمد، ج 2، ص 95، حدیث 5694 و ج 2، ص 104، حدیث 5808؛ مجمع الزوائد، ج 7، ص 332 و 333. و نیز در ج 4، ص 265، از ابن عمر روایت کند که: از او درباره متعہ پرسیدند، او گفت: حرام است. گفته شد: ابن عباس آن را باشکال می‌داند. او گفت: به خدا سوگند ابن عباس می‌داند که رسول خدا در فتح خیبر آن را ممنوع کرد، و ما زناکار نبودیم. صاحب مجمع الزوائد گوید: طبرانی آن را روایت کرده که در طریق آن منصور بن دینار ضعیف است. مؤلف گوید: آشکار است که او حدیث ابن عمر را تحریف کرده است.

خدا سوگند چنین می‌گوید. «عبدالله گفت: «آگاه باشید! به خدا سوگند او در زمان عمر نمی‌توانست چنین بگوید، و عمر شدیداً شما را از آن بازمی‌داشت، و من آن را جز «زنا» نمی‌دانم.»¹ در مصنف ابن ابی شیبه و در المنثور، سیوطی روایت کنند که: «از عبدالله بن عمر در باره «متععه نساء» [ازدواج موقت] پرسیدند، گفت: «حرام است.» به او گفته شد: «ابن عباس بر آن فتوا می‌دهد.» گفت: «پس چرا در زمان عمر آن را «زمره» هم نمی‌کرد؟»²

در سنن بیهقی پس از عبارت «حرام» است گوید: «عمر بن خطاب اگر کسی را به خاطر آن می‌گرفت او را سنگسار می‌کرد.»³

9. تغییر موضع پیروان مکتب خلفا در دوره‌های بعد

چنانکه دیدیم منطق مکتب خلفا در تحریم «ازدواج موقت» تا زمان حکومت ابن زبیر، بر محور زور و قدرت بود. پیروان این مکتب از آن پس تغییر موضع دادند و به جعل و تحریف روی آوردند که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

الف) در سنن بیهقی گوید: ابن عباس بر «ازدواج موقت» فتوا می‌داد و اهل علم او را بر این فتوا سرزنش می‌کردند و ابن عباس از کوتاه آمدن در این باره سرباز می‌زد تا آنکه یکی از شعرا در باره فتوای او سرود:

1. مصنف عبدالرزاق، ج 7، ص 502.

2. مصنف ابن ابی‌شیبه، ج 4، ص 293. تفسیر سیوطی، ج 2، ص 104، حدیث 5808.

3. سنن بیهقی، ج 7، ص 206.

«یا صاح هل لك في فتيا
أبن عباس
هل لك في ناعم خود
مبتلة»

تكون مثواك حتى مصدر الناس»
گوید: «اهل علم پس از شنیدن این اشعار بر شدت بیزارى از «متعّه» افزودند و بسیار ناپسندش شمرند.»¹
در مصنف عبدالرزاق از زهرى روايت كند كه گفت: «هنگامى كه شاعر اين شعر را سرود: (يا صاح هل لك في فتيا ابن عباس)، دانشمندان «ازدواج موقت» را زشتتر دانستند.»²
در اين روايت آمده كه: «ابن عباس هرگز در باره «حليت» ازدواج موقت کوتاه نیامد، و سرزنش مردم و شعرا او را از اين كار باز نداشت.»
ب) روايت گذشته را تحريف كردند و از قول سعيد بن جبیر چنین روايت نمودند كه او گفته است: «به ابن عباس گفتم: مى دانی چه كردى و چه فتوايى داده اى؟ فتوايت را سواران به دور دستها برده اند و شاعران در باره اش شعرها سروده اند!»
گفت: «چه گفته اند؟» گفتم: «گفته اند:

¹. سنن بیهقی، ج 7، ص 205.

². مصنف عبدالرزاق، ج 7، ص 503.

<p>يا صاح هل لك في فتيا ابن عباس تكون مثواك حتى مصدر الناس» فتواى ابن عباس! آيا نباشدت بس؟ تا ژرفنات گردد مهمانپذير هر كس؟</p>	<p>قد قلت للشيخ لما طال مجلسه هل لك في رخصة الأطراف آيسة گفتم به شيخ زاندم كو طول داد مجلس آيا رواست عذرا سرمايه واگذارد</p>
---	---

ابن عباس گفت: «انّا لله و انا اليه راجعون، به خدا سوگند من به اين فتوا ندادم و اين را قصد نكردم، من از «متعّه» تنها همان مقدار را حلال دانستم كه خداوند از «میتة و خون و گوشت خوك» حلال فرموده است.»¹

در مغنی ابن قدامة گوید: او برخاست و سخن راند و گفت: «متعّه [ازدواج موقت] همانند: مردار و خون و گوشت خوك است، اما اجازه رسول خدا صلی الله علیه و آله [در حلیت متعه]، مسلماً نسخ شده است.»²
 اشكال این روایت

خالفان «حلیت متعه» در نقل این روایت از قول سعید بن جبیر بر هم پیشی گرفتند. و فراموش کردند كه سعید بن جبیر همان کسی است كه در مكه³ ازدواج موقت] كرد. و نیز، فراموش كردند كه اصحاب ابن عباس، مكیان و یمنیان، همگی «ازدواج موقت» را بنابر مذهب ابن عباس، حلال می دانند.⁴ و اگر ابن عباس از فتوای خود بازگشته بود، اصحاب او مانند عطاء و طاوس و دیگران بر آن باقی نمی ماندند.⁵
 هیثمی در مجمع الزوائد از نادرستی این حدیث پرده برداشته و گوید: «در سند این حدیث حجاج بن ارطاة

1. سنن بیهقی، ج 7، ص 205.

2. مغنی ابن قدامة، ج 7، ص 573.

3. مراجعه کنید: مصنف عبدالرزاق، ج 7، ص 496.

4. مراجعه کنید: تفسیر قرطبی، ج 5، ص 133.

5. مراجعه کنید: مغنی ابن قدامة، ج 7، ص 571.

فریبکار است.»¹ و در تهذیب التهذیب در شرح حال او گوید: «او از یحیی بن ابی کثیر و مکحول – در حالی که چیزی از آنها نشنیده – روایت می‌کند، و حدیث‌شناسان بدان خاطر مدلس و فریبکارش می‌دانند که، حدیث بدون زیادت از او یافت نگردد.»

ابن مبارک گوید: حجاج فریبکاری می‌کرد و برای ما از عمرو بن شعیب از عزمی متروک حدیث می‌گفت. یعقوب بن ابی‌شبهه گوید: «احادیث او [حجاج] واهی و سست و آشفته است.»²

ج (ترمذی و بیهقی از موسی بن عبیده از محمد بن کعب از ابن عباس روایت کنند که او گفته است: «متعه [ازدواج موقت] تنها در اوایل اسلام بود. بدین‌گونه: مردی که وارد سرزمین ناشناس می‌شد به مدتی که قصد اقامت داشت با زنی ازدواج می‌کرد و وی کالا و اجناس او را نگهداری و زندگیش را سامان می‌داد، تا آنکه این آیه نازل شد: «إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ»³ مگر بر همسران یا کنیزان خویشتن.» ابن عباس گفت: هر دامنی جز این دو، حرام است.»⁴

اشکال این حدیث در سند این حدیث موسی بن عبیده است که در تهذیب التهذیب در باره او گوید: «احمد گوید: حدیث او مذکر و ناشناخته است.» به نظر من نقل روایت او جایز نیست. احادیث ناپسندی را روایت می‌کند.»⁵

در متن این حدیث آمده است: «ازدواج موقت در اوایل اسلام بود، تا آنکه این آیه نازل شد: **إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ** ... و هر دامنی جز این دو حرام است.»

و من نمی‌توانم فهمید؛ اگر این سخن از ابن عباس است، پس چرا بعد از نیم قرن که از نزول این آیه گذشته بود، با عبدالله بن زبیر، به مخاصمه و مخالفت

1. مجمع الزوائد، ج 4، ص 265.

2. تهذیب التهذیب، ج 2، ص 196-198.

3. سوره مؤمنون، آیه 6.

4. سنن ترمذی، ج 5، ص 50، باب نکاح المتعه؛ سنن بیهقی، ج 7، ص 206.

5. تهذیب التهذیب، ج 10، ص 360-356.

برمی‌خیزد و بر حلیت «ازدواج موقت» پای می‌فشارد؟
بعلاوه، مگر نکاح متعه و «ازدواج موقت» از مصادیق
«ازدواج» نیست؟ و نیز، اگر این روایت صحیح باشد و
ابن عباس فتوای خود را پس از نزول این آیه - در
زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله - رها کرده باشد، پس
چه وقت امام علی علیه‌السلام به او - که درباره
«متعه» نرمش نشان می‌داد - فرمود: «تو مرد
خودخواهی هستی؟»¹

د) از جابر بن عبدالله روایت کرده‌اند که گفت:
«همراه زنانی که با آنها «ازدواج موقت» کرده بودیم،
بیرون آمدیم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:
«اینها تا روز قیامت حرام‌اند.»
پس از این، آنها با ما وداع کردند، و بدین خاطر،
آن محل را محل جدایی نامیدند، در حالی که پیش از آن
محل پیوند بود.»²
اشکال این حدیث

هیثمی گوید: «این روایت را طبرانی در اوسط آورده و
در سند آن، صدقه بن عبدالله است که احمد بن حنبل
درباره او گوید: «هیچ ارزشی ندارد. احادیث او
منکر و ناشناخته است.» و مسلم [صاحب صحیح] درباره
او گوید: «حدیث او منکر است.»³
مؤلف گوید: «در متن حدیث آمده است که جابر از رسول
خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده که آن حضرت فرمود:
«اینها تا روز قیامت حرام‌اند.» در حالی که در
احادیث صحیح و متواتر از جابر روایت کنند که او
گفته است: «ما در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و
ابوبکر و عمر، «ازدواج موقت» کردیم، تا آنکه عمر به
خاطر اقدام عمرو بن حریث ما را از آن باز داشت.»
ه) بیهقی در سنن خود و هیثمی در مجمع الزوائد از
ابهریره روایت کنند که گفته است: «با رسول خدا
صلی‌الله‌علیه‌وآله به سوی غزوه تبوک بیرون شدیم و در
«ثنیة الوداع» فرود آمدیم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

¹. این روایت را به زودی در باب احادیث صحیح می‌آوریم.

². مجمع الزوائد، ج 4، ص 264؛ فتح الباری، ج 11، ص 34.

³. قول احمد و مسلم را از شرح حال صدقه در تهذیب التهذیب، ج 4، ص 416، آوردم.

زنانی را دید که گریه می‌کردند. فرمود: «برای چه می‌گیرند؟» گفته شد: «اینها زنانی‌اند که شوهرانشان آنها را «متععه» [ازدواج موقت] کرده و سپس از آنها جدا شده‌اند.» رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «حرم او و هدم المتعة النکاح و الطلاق و العدة و الميراث؛ ازدواج و طلاق و عده و میراث متعه را حرام - یا نابود - کرده است.»

این روایت در مجمع الزوائد چنین است: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چراغهایی دید و زنانی را که می‌گریستند.»¹
اشکال این حدیث

در سند این حدیث، مؤمل بن اسماعیل، ابوعبدالرحمن عدوی است که در سال 205 یا 206 وفات کرده و در تهذیب التهذیب گوید: بخاری گوید: «حدیث او مذکر و ناشناخته است.» و دیگری گفته است: «کتا بهایش را دفن کرد و بعد [بدون نوشته] روایت می‌کرد. و بدین خاطر، خطا و اشتباه او بسیار است، به اندازه‌ای که گاهی، توقف در برابر حدیث او بر اهل علم واجب است. زیرا او روایات مذکر و ناشناخته را از قول شیوخ ثقه و مورد اعتماد نقل می‌کند، [به آنان می‌بندد] و این بسیار بدتر است. چه، اگر این روایات مذکر و ناشناخته از قول راویان ضعیف بود، برای آن عذری می‌تراشیدیم.»²

می‌گویم: «در متن حدیث آمده بود که: «آنان در ثنیه الوداع فرود آمدند.» و ثنیه الوداع چنانکه در معجم البلدان آمده، سنگلاخی است مشرف بر مدینه که هر که به سوی مکه می‌رود از آن می‌گذرد و گوید: «صحیح آن است که این نامی جاهلی [پیش از اسلام] و قدیمی است، و سبب این نامگذاری آن است که مسافران در آنجا وداع و خداحافظی می‌کنند.»³

مؤید آن این است که، هنگامی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از مکه به مدینه هجرت کردند، زنان

¹. سنن بیهقی، ج 7، ص 207؛ مجمع الزوائد، ج 4، ص 264؛ فتح الباری، ج 11، ص 73.

². تهذیب التهذیب، ج 19، ص 380 - 381.

³. مراجعه کنید: معجم البلدان، ماده: ثنیه الوداع.

انصار به استقبال آن حضرت آمده و می‌گفتند: «**طلع البدر علينا في ثنيات الوداع**»¹ مه در ثنّیات الوداع بر ما نمودار آمده. بنابراین، «ثنية الوداع» از دوران جاهلیت محل خداحافظی مسافران بوده است. و این نامگذاری مربوط به قبل از اسلام است نه بعد از آن. علاوه بر آن، چرا تنها زنان متعه و ازدواج موقت برای خداحافظی بیرون آمده و زنان ازدواج دائم نیامده بودند؟ علت گریه آنها چه بوده؟ شوهران آنها که سفر ب‌برگشت نمی‌رفتند؟

(و) بیهقی از علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام روایت کند که گفت: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از متعه [ازدواج موقت] نهی فرمود.» گوید: «ازدواج موقت برای کسی بود که [زن دائم] نمی‌یافت و هنگامی که حکم ازدواج و طلاق و عده و میراث میان زن و مرد نازل شد، حکم متعه نسخ گردید.»²

اشکال این حدیث

در سند این حدیث موسی بن ایوب است که عقیلی او را در ردیف «ضعفاء» آورده و یحیی بن معین و ساجی وی را «منکر الحدیث» دانسته‌اند.³

می‌گوییم: در متن این حدیث به علی علیه‌السلام نسبت داده شده که آن حضرت فرموده است: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله «متعه» را ممنوع کرد»، در حالی که آن حضرت می‌فرماید: «اگر رأی گذشته عمر نبود فرمان می‌دادم تا «متعه» [ازدواج موقت] کنند که پس از آن هیچ کسی جز نگون‌بخت شقی «زنا» نمی‌کرد.»

(ز) بیهقی از عبدالله بن مسعود روایت کند که گفت: «متعه منسوخ شده است. طلاق و مهریه و عده و میراث آن را نسخ کرده‌اند.»

اشکال این حدیث

راوی یکی از روایتها حجاج بن ارطاة از حکم از اصحاب عبدالله است که معرفی او گذشت و درباره او گفتند: «فریبکار و متروک است و بر احادیث می‌افزاید.» اضافه بر آن، ما نمی‌دانیم حکم از از

¹. مراجعه کنید: الروض المعطار، حمیری، ماده: ثنية الوداع.

². سنن بیهقی، ج 7، ص 207.

³. تهذیب التهذیب، شرح حال موسی بن ایوب، ج 1، ص 336.

کدام يك از اصحاب عبدالله روایت کرده است؟ و در روایت دیگری آمده است: «برخی از اصحاب ما از حکم بن عتیبه از عبدالله بن مسعود» و ما نمی‌دانیم این «برخی اصحاب» کیانند، و حکم بن عتیبه که در سال (113 هجری) یا بعد آن از دنیا رفته و تنها شصت و چند سال عمر داشته، چگونه از عبدالله بن مسعود که در سال (32 هجری) وفات یافته، روایت کرده است؟¹ اضافه بر آن، متن حدیث با نظر مسلم عبدالله بن مسعود در «حلیت متعه» و قرائت و تفسیر وی از آیه: **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ - اِلَى اجَلٍ - تَنَاقُضٌ** دارد.² دیگر آنکه، در متن احادیث: (ه - و - ز) آمده بود: «نکاح و طلاق و عده و میراث، متعه [ازدواج موقت] را حرام یا نابود کرد.» معنای این جمله آن است که، «ازدواج موقت» پیش از «ازدواج دائم» و متعلقات آن، تشریح شده است، و اینکه، «ازدواج موقت» تا تشریح «ازدواج دائم» برقرار بوده و به وسیله آن نسخ گردیده است، و لازمه این سخن آن است که همه ازدواجهای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و صحابه در ابتدا - تا هنگام نزول حکم ازدواج دائم - «ازدواج موقت» باشد!»

ح) در مجمع الزوائد از زید بن خالد جهنی روایت کند که گفت: «من و رفیقم برای «ازدواج موقت» با زنی در حال چانه زدن بودیم که شخصی آمد و به ما خبر داد: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله «ازدواج موقت» را حرام فرموده، و نیز، خوردن گوشت هر حیوان وحشی ذی‌ناب [نیش‌دار] و الاغ اهلی را حرام کرده است.»³ اشکال این حدیث

هیثمی گوید: «این حدیث را طبرانی روایت کرده، و در سند آن «موسی بن عبیده ربذی» ضعیف است.»⁴ و نظر ما درباره ضعف او گذشت.

1. مراجعه کنید: تقریب التهذیب، ج 1، ص 192 و 459.

2. به بخش: «آنان که بعد از عمر بر حلیت متعه پای فشردند» مراجعه نمایید.

3. مجمع الزوائد، ج 4، ص 266.

4. همان.

از متن این حدیث چنین به دست می‌آید که راوی آن، روایت سیره جهنی در فتح مکه و روایت دیگری (روز خیر) را با هم گرد آورده، و حکم تحریم خوردن حیوانات «ذی‌ناب» را بر آن افزوده و همه را با سند واحد و سیاق یکسان ترکیب و روایت کرده است. (ط) در مجمع الزوائد از حارث بن غزیه روایت کند که گفت: «شنیدم که پیامبر در روز فتح مکه سه بار فرمود:

«ازدواج موقت حرام است.»¹
اشکال این حدیث

هیثمی گوید: «طبرانی آن را روایت کرده، و در سند آن اسحاق بن عبدالله بن ابی‌فروه است.»² و دیگر دانشمندان در باره او گفته‌اند: «احادیث مذکور و ناشناخته روایت می‌کند، به حدیث او استناد نمی‌کنند، او را رها کرده‌اند. روایت کردن از او جایز نیست، حدیث او نوشته نمی‌شود و...»³

(ی) در مجمع الزوائد از کعب بن مالک روایت کنند که گفت: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از متعه نساء [ازدواج موقت] نهی فرمود.» هیثمی گوید: «طبرانی آن را روایت کرده، و در سند آن یحیی بن انیسه است.»⁴ و دانشمندان در باره او گفته‌اند: «او ضعیف است، اهل حدیث روایاتش را نمی‌نویسند، او کذاب است. حدیث او متروک است...»⁵

(ک) بیهقی در سنن کبری خود از عبدالله بن عمر روایت کند که گفت: «عمر بر فراز منبر شد، خدای را سپاس و ثنا کرد و سپس گفت:

چه می‌شود مردانی را که ازدواج موقت می‌کنند، در حالی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از آن نهی فرموده، آگاه باشید! هیچ کس را متعه کرده نزد من نیاورند مگر

1. همان.

2. همان.

3. تهذیب التهذیب، ج 1، ص 240، در شرح حال اسحاق.

4. مجمع الزوائد، ج 4، ص 266، همراه با نام راوی.

5. تهذیب التهذیب، ج 11، ص 183 و 184 در شرح حال یحیی بن انیسه.

آنکه سنگسارش کنم.¹

اشکال این حدیث

در سند این حدیث منصور بن دینار است. یحیی بن معین درباره او گوید: «حدیثش ضعیف است.» نسائی گوید: [حدیث او] قوی نیست. بخاری گوید: «در حدیث او جای بحث است» و عقیلی او را در ردیف «ضعفا» آورده است.² تا اینجا احادیثی را آوردیم که بر حسب تعریف دانشمندان علم رجال، در سند آنها ضعف و اشکال بود. در بخش آینده، احادیثی را می‌آوریم که دانشمندان مکتب خلفاء بدان خاطر که یا در کتابهایی به نام صحیح آمده و یا در درستی آنها اشکال نکرده‌اند – بر صحت آنها توافق نموده‌اند.

حدیث اول: در صحیح مسلم، سنن نسائی و بیهقی و مصنف عبدالرزاق³ از شهاب زهری از عبداللّه و حسن پسران محمد بن علی از پدرشان روایت کنند که او از علی بن ابیطالب شنیده که به ابن عباس می‌گفت: «تو مرد خودخواهی هستی! رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌در فتح خیبر از آن [ازدواج موقت] و از خوردن گوشت الاغ اهلی، نهی فرمود.»⁴

این روایت با همین سند، با اندکی اختلاف، در صحیح بخاری، سنن ابی‌داود، ابن ماجه، ترمذی و دارمی، موطأ مالک، مصنف ابن ابی‌شیبه، مسند احمد و طیالسی و غیر آنها نیز، آمده است.⁵

حدیث دوم: از ابی‌ذر روایت کنند که گفت: «ازدواج موقت»

1. سنن بیهقی، ج 7، ص 206.

2. الجرح والتعديل رازی، ج 4، قسمت اول، ص 171؛ میزان الاعتدال ج 4، ص 184؛ لسان المیزان، ج 6، ص 95.

3. عبارت متن از مصنف است.

4. صحیح مسلم، ص 1027، باب نکاح المتعة؛ سنن نسائی، باب تحريم المتعة؛ سنن بیهقی، ج 7، ص 201؛ مصنف عبدالرزاق، ج 7، ص 501؛ مجمع الزوائد، ج 4، ص 265.

5. صحیح بخاری، ج 3، ص 36، باب غزوه خیبر و ج 3، ص 164، باب نهی رسول اللّه عن نکاح المتعة اخیراً، و باب حوم الحمر الانسیه، ج 3، ص 208 و ج 4، ص 135، باب الخیلة فی النکاح؛ سنن ابی‌داود، ج 2، ص 90؛ سنن ابن ماجه، ج 13، حدیث 1961؛ سنن ترمذی، ج 5، ص 48 و 49؛ موطأ مالک، ص 542، حدیث 42، از باب نکاح المتعة؛ مصنف ابن ابی‌شیبه، ج 4، ص 292؛ سنن دارمی، ج 2، ص 140؛ مسند طیالسی، حدیث 111؛ مسند احمد، ج 1، ص 79 و 130 و 142 و فتح الباری، در بایهای یاد شده.

برای ما، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها سه روز حلال شد و سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن نهی فرمود. «¹ و اینکه گفت: «ازدواج موقت برای ترس ما و جنگ ما بود.»²

حدیث سوم: در صحیح مسلم، سنن دارمی، ابن ماجه، ابی داود و غیر آنها از سیره جهنی که در فتح مکه با رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، روایت کنند که گوید: «پانزده روز در مکه اقامت کردیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما اجازه دادند تا «ازدواج موقت» کنیم. من و مردی از خویشانم بیرون رفتیم. من تا حدودی زیبا و رفیقم اندکی بدقیافه بود. با هر يك از ما يك عدد «بُرد» [ردا] بود. برد من کهنه و برد عموزاده ام نو و تازه بود. به پایین یا بالای مکه رسیده بودیم که زنی جوان و گردن فراز روبروی ما قرار گرفت. به او گفتیم: آیا حاضری با یکی از ما «ازدواج موقت» کنی؟ گفت: مهریه چه می‌دهید؟ هر يك از ما برد خود را پهن کردیم. او شروع به بررسی کرد که رفیقم به او گفت: برد این کهنه و برد من نو و تازه است. جواب شنید: برد این هیچ عیبی ندارد و سه بار یا دو بار، آن را تکرار کرد. سپس با او «ازدواج موقت» کردم. و از مکه بیرون نشدیم مگر آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را تحریم کردند.»³

در روایت دیگری گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای مردم! من خود به شما اجازه دادم «ازدواج موقت» نمایم، حال، خداوند آن را تا روز قیامت حرام فرمود.»⁴

و در روایت دیگری گوید: «دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله بین رکن [کعبه] و مقام [ابراهیم]

1. سنن بیهقی، ج 7، ص 207.

2. همان.

3. صحیح مسلم، ص 1024، باب نکاح المتعه؛ جمع الزوائد، ج 4، ص 264؛ سنن بیهقی، ج 7، ص 202.

4. صحیح مسلم، ص 1025، سنن دارمی، ج 2، ص 140؛ سنن ابن ماجه، ص 631، حدیث 1962؛ طبقات ابن سعد، ج 4، ص 345.

ایستاده و می‌فرمود...»¹

و در روایت دیگری گوید: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در سال فتح، هنگامی که داخل مکه شدیم به ما فرمان متعه [ازدواج موقت] داد و هنوز بیرون نرفته بودیم که ما را از آن نهی فرمود.»²

و در روایت دیگری گوید: «من در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با زنی از بنی‌عامر «ازدواج موقت» کردم و دو برد سرخ‌فام مهریه دادم. سپس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ما را از متعه [ازدواج موقت] نهی فرمود.»³

در روایت دیگری گوید: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در فتح مکه از «متعه نساء» [ازدواج موقت] نهی فرمود.»⁴

و در روایت دیگری: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از «متعه» نهی کرد و فرمود: «متعه از امروزتان تا روز قیامت حرام است.»⁵

و در سنن ابی‌داود و بیهقی و غیر آن دو از ربیع بن سبره روایت کنند که گفت: «گواهی می‌دهم که پدرم حدیث می‌کرد که، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در «حجة الوداع» متعه را ممنوع کرد.»⁶

حدیث چهارم: در صحیح مسلم، مصنف ابن ابی‌شبهه، مسند احمد و غیر آنها از سلمة بن اکوع روایت کنند که گفت: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در سال «اوطاس» ازدواج موقت را، سه روز، آزاد و سپس آن را ممنوع فرمود.»⁷

1. صحیح مسلم، ص 1025؛ مصنف ابن ابی‌شبهه، ج 4، ص 292.

2. صحیح مسلم، ص 1025؛ سنن بیهقی، ج 7، ص 202 و 204.

3. صحیح مسلم، ص 1027؛ سنن بیهقی، ج 7، ص 205.

4. صحیح مسلم، ص 1028؛ مصنف ابن ابی‌شبهه، ج 4، ص 294.

5. صحیح مسلم، ص 1027 و با شرح بیشتر در مصنف عبدالرزاق، ج 7، ص 506؛ سنن بیهقی، ج 7، ص 203.

6. سنن ابی‌داود، ج 2، ص 227، باب نکاح المتعة؛ سنن بیهقی، ج 7، ص 204 و 205؛ طبقات ابن سعد، ج 4، ص 348.

7. صحیح مسلم، ص 1023، حدیث 1405؛ مصنف ابن ابی‌شبهه، ج 4، ص 292؛ مسند احمد، ج 4، ص 55؛ سنن بیهقی، ج 7، ص 204؛ فتح الباری، ج 11، ص 73.

10. اشکالات این احادیث

1. در حدیث امام علی علیه السلام که مهمترین کتابهای حدیث اعم از صحاح و مسانید و سنن و مصنفات، آن را روایت کرده‌اند، و ما از طریق چهارده مرجع آن را آوردیم، در آن تصریح شده بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوه خیبر «دو چیز» را حرام فرمود: الف) نکاح متعه [ازدواج موقت]؛ ب) خوردن گوشت الاغهای اهلی.

سند تحریم «ازدواج موقت» در خیبر، تنها همین يك حدیث است، در حالی که سند تحریم گوشت الاغهای اهلی در خیبر، در روایات متعدد دیگری آمده، و در هیچ يك از آنها اشاره‌ای به تحریم «ازدواج موقت» نشده است. در بخش آینده این دو نوع از تحریم را مورد بررسی قرار

می‌دهیم:

الف) تحریم ازدواج موقت در خیبر

تحریم «ازدواج موقت» در خیبر، از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله، با واقعیت تاریخی آن روز نمی‌سازد. چنانکه عده‌ای از دانشمندان مانند ابن قیم بر آن تصریح کرده‌اند.

ابن قیم در بخش: «زمان تحریم ازدواج موقت» در کتاب زاد المعاد خود گوید: «در فتح خیبر هیچ يك از صحابه با زنان یهودی «ازدواج موقت» نکردند، و در این باره از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه نخواستند، و هرگز هیچ کس آن را درباره غزوه خیبر روایت نکرده است، و در آن غزوه به هیچ روی یادی از «متعه» و انجام و تحریم آن نبوده است.»¹

و گوید: «در خیبر زن مسلمان نبود، و زنان موجود در آن یهودی بودند، و جواز ازدواج با زنان اهل کتاب تا آن روز ثابت نیست، تنها پس از فتح خیبر بود که خداوند ازدواج با آنها را حلال کرد و در سوره مائده (آیه 5) فرمود:

الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ... وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ...

امروز برای شما حلال شد... و زنان پاکدامن اهل کتاب پیش از شما...

و این حلیت در سالهای پایانی و پس از «حجة الوداع»

¹ . زاد المعاد، ج 2، ص 158، فصل: فی بحث زمن تحریم المتعة.

یا در آن سال بود. پس جواز ازدواج با زنان اهل کتاب در زمان فتح خیبر ثابت نیست...»¹

ابن حجر در شرح حدیث مذکور، درباره «غزوه خیبر» گوید: «زمان فتح خیبر جای «ازدواج موقت» نبوده است. زیرا، در غزوه خیبر هیچ گونه متعه و ازدواج موقتی صورت نگرفته است.»²

وی در شرح همین حدیث در باب «منع رسول خدا صلی الله علیه و آله از ازدواج موقت در سالهای آخرین» از سهیلی نقل کند که گوید: «اشکال این حدیث آن است که می گوید: منع از «ازدواج موقت» در زمان فتح خیبر بوده، و این چیزی است که هیچ يك از سیره نویسان و راویان حدیث آن را به رسمیت نمی شناسند.»³

ابن حجر همچنین سخن ابن قیم را - که اخیراً گذشت - نقل کرده است.⁴

این چیزی بود که درباره «تحریم متعه» در زمان فتح خیبر آورده اند.

ب) تحریم گوشت الاغهای اهلی در خیبر

ابن حجر از ابن عباس روایت کند که او برای حلال بودن گوشت «الغ اهلی» به این آیه استدلال کرده است:

قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا...؛

بگو در آنچه که به من وحی شده، حرامی نمی بینم...⁵

مؤلف گوید: ممکن است نهی رسول خدا صلی الله علیه و آله از خوردن گوشت الاغهای اهلی، تنها مخصوص الاغهای اهلی خیبر، و به خاطر یکی از علتها بی بوده که در روایات زیر آمده است:

در صحیح بخاری از ابی اوفی روایت کند که گفت: «در غزوه خیبر دچار گرسنگی شدیم، و در حالی که دیگها می جوشید و برخی گوشتها قریب پختن بود، جارچی رسول

1. زاد المعاد، ج 2، ص 204، فصل: فی اباحة متعة النساء ثم تحريمها.

2. فتح الباری، ج 9، ص 22.

3. فتح الباری، ج 11، ص 72.

4. فتح الباری، ج 11، ص 74.

5. فتح الباری، ج 12، ص 70، باب خوم الخيل.

خدا صلی الله علیه و آله ندا داد: «از گوشت این خران هیچ نخورید و همه را به دور ریزید.» ابن ابی اوفی گوید: «به ما خبر دادند که نهی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آن بود که خمس آنها را جدا نکرده بودند. برخی هم گفته اند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر آنکه آنها نجاست خوار بودند، از خوردن گوشتشان نهی فرمود.»¹

و نیز، شاید سبب تحریم، چیزی است که ابوداود در کتاب خراج سنن خود، باب «تعشیر اهل الذمه» از عرباض بن ساریه سلمی² روایت کرده که او گفته است: «در خیبر فرود آمدم و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله با او بودند. صاحب خیبر که مردی سرکش و بدخو بود، رو به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد و گفت: «ای محمد! آیا برای شما رواست که الاغهای ما را ذبح کنید، میوه هایمان را بخورید و زنانمان را بزنیید؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله خشمگین شد و فرمود: «ای پسر عوف! اسبت را سوار شو و جار بزن که: «آگاه باشید که این کشتزار برای هیچ مؤمنی حلال نیست، و اینکه، همه برای نماز گرد هم آیند.» گوید: «همه جمع شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنان نماز گزارد و سپس برخاست و فرمود: آیا برخی از شما به تکیه گاه خویش تکیه زده و می پندارد خداوند چیزی را - جز آنچه در این قرآن است - حرام نکرده است؟ آگاه باشید که من موعظه نمودم و به چیزهایی امر و نهی کردم که همانند قرآن یا بیش از آن است. خداوند به شما اجازه نداده تا وارد خانه های اهل کتاب شوید مگر با اجازه آنها، و حق ندارید زنانشان را بزنیید و میوه هایشان را بخورید. و این حکم تا زمانی که مالیات و حقوق واجبشان را به شما می پردازند، برقرار است.»³

1. صحیح بخاری، باب خوم الخیل؛ شرح فتح الباری، ج 9، ص 22.

2. ابو نجیح، عرباض بن ساریه سلمی، از طریق وی 31 حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که صاحبان صحاح - غیر از بخاری و مسلم - آنها را آورده اند. در سال 75 هجری یا در فتنه ابن زبیر وفات یافت. مراجعه کنید: اسد الغابه، ج 3، ص 399؛ جوامع السیره، ص 281؛ تقریب التهذیب، ج 2، ص 17.

3. سنن ابوداود، ج 2، ص 64.

بنابر آنچه ابن ابی اوفی روایت کرده، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله سبب نهی آن حضرت از خوردن گوشت الاغهای اهلی در آن روزها را، بیان داشته اند. برخی از آنان که خود شاهد جریان بوده اند، گفته اند: «علت نهی آن بوده که خمس آنها را نپرداخته بودند.» این موضوع را روایاتی که درباره «غلول و خیانت» رسیده تأیید می‌کند. یا آنکه نهی رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی از غارت اموال دیگران بوده است. چنانکه در حدیث زیر است:

در سنن ابی داود از مردی انصاری روایت کند که گفت: «با رسول خدا صلی الله علیه و آله به سفری رفتیم و مردم شدیداً به زحمت افتادند و نیازمند شدند. گوسفندانی را یافتند و آنها را غارت کردند. دیگهای غذای ما می‌جوشید که رسول خدا صلی الله علیه و آله کمان به دست سرسید و با کمان خود دیگهایمان را واژگون کرد. سپس گوشتها را با خاک درآمیخت و فرمود: «غارت کردن حلال‌تر از مردار نیست.»¹

دیگران هم – چنانکه گذشت – گفتند: «نهی از خوردن گوشت الاغهای اهلی بدان سبب بود که آنها نجاست‌خوار بودند.»

همچنین است موضوع تحریم «نکاح متعه» [ازدواج موقت] زیرا، عرباض بن ساریه روایت کرد که آن یهودی سرکش بدخو به رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت کرد و گفت: «آیا بر شما رواست که خران ما را بکشید و میوه‌هایمان را بخورید و زنانمان را بزنیید؟» و رسول خدا صلی الله علیه و آله همه را گرد آورد و به آنان گفت: «برای شما روا نیست داخل خانه‌های اهل کتاب شوید مگر با اجازه آنها. و حق ندارید زنانشان را بزنیید و میوه‌هایشان را بخورید. این حکم تا زمانی که آنها مالیات و حقوقی را که بر عهده دارند، می‌پردازند، برقرار است.»

بنابراین، نهی رسول خدا در این باره هم، تنها نهی از زدن زنان اهل کتابی بوده که «جزیه و مالیات» می‌دادند و نهی از نکاح متعه [ازدواج موقت] نبوده است.

¹. سنن ابی داود، ج 3، ص 66، باب فی النهی عن النهی.

داستان غزوه خیبر چنین بود که گذشت. جز آنکه یکی از موافقان تحریم متعه، روایتی را خلق و آن را از قول نواده های امام علی علیه السلام به آن حضرت نسبت داده که به ابن عباس موافق متعه فرموده: «تو مرد خود خواهی هستی»، و او را خبر داده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوه خیبر از «متعه نساء» [ازدواج موقت] نهی فرموده، و از خوردن گوشت خران اهلی نیز، این مبتکر خلاق فراموش کرده که امام علی علیه السلام همان کسی است که می فرمود: «اگر عمر از ازدواج موقت منع نکرده بود هیچ کس زنا نمی کرد مگر نگون بخت شقی.»¹

شگفت آور آنکه، اینان در اینجا از قول نواده های امام علی علیه السلام روایت تحریم «ازدواج موقت» را به آن حضرت نسبت داده اند، و با همین ترکیب سندی، روایت دیگری ساخته و گفته اند: «امام علی علیه السلام دستور فرمود تا «حج» را از «عمره» جدا سازند!» و بعید نیست که خالق و مبتکر هر دو روایت یکی باشد.

2. همچنین است حال آنچه که از ابوذر روایت کرده اند: اینان - چنانکه گذشت - از ابوذر روایت کردند که گفته است: «متعه حج ویژه اصحاب محمد صلی الله علیه و آله بود. و این رخصتی بود از آن ما» و درباره «متعه نساء» [ازدواج موقت] نیز، روایت کرده اند که گفته است: «ازدواج موقت تنها برای ما اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله، به مدت سه روز، حلال شد و سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن نهی فرمود.» و اینکه گفته است: «ازدواج موقت به خاطر بودن ما در خوف و جنگ بود.»

و شگفت آنکه، در هر دو روایت ابوذر در اینجا و آنجا، در هر دو طریق، ابراهیم تیمی و عبدالرحمن بن اسود قرار دارند، و حال این دو روایت از جهت سند حال همان دو روایتی است که به امام علی علیه السلام نسبت دادند.

3 و 4. اما روایت سیره جهنی، صحیح آن همان است که در اول بحث از صحیح مسلم و مسند احمد و سنن بیهقی

¹. مصادر آن را در گذشته آوردیم.

آوردیم که: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به آنان اجازه فرمود «ازدواج موقت» کنند»، و اینکه «او با زنی از بنی‌عامر «عقد موقت» بست و ردای خود را «مهریه» داد و سه روز با وی بود، سپس رسول خدا فرمود: «هر کس چیزی از این زنان «متعّه شده» نزد خود دارد آنان را آزاد نماید.» یعنی: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آنان را فرمود تا از زنانی که با آنان «ازدواج موقت» کرده‌اند، جدا شده و آماده خروج از مکه باشند.» پس از چندی «توجیه‌کنندگان کار خلیفه عمر» وارد صحنه شدند و عبارات این روایت را تحریف کردند و جمله: «**لیدخل سبیلها؛** راه آنان را باز بگذارد» را به جمله: «انها حرام من یومکم هذا الی یوم القیامة؛ اینها از امروستان تا روز قیامت، حرام شدند» و امثال آن، تبدیل کردند تا نشان دهند که «ازدواج موقت» در فتح مکه حرام شده [نه توسط خلیفه]. اما چون این روایت با روایات دیگری که درباره «حرمت متعه» دارند، تناقض دارد، - روایاتی که برخی از آنها با صراحت می‌گویند که «تحریم» پیش از «فتح مکه» و در زمان «فتح خیبر» بوده، و برخی می‌گویند: جواز و حرمت هر دو پس از فتح مکه بوده - و چون خود را به صحت و درستی همه این روایات ملزم می‌دانند، نیازمند آن شدند تا برای این تناقض آشکار، جوابی دست و پا کنند و بدین خاطر، چیزی را به شریعت حمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت دادند که ساحت مقدس اسلام شدیداً از آن بری و بی‌زار است، و گفتند: «این واقعه چند بار نسخ گردیده است» که شرح آن چنین است:

11. نسخ حکم ازدواج موقت پیش از یک بار

مسلم در صحیح خود عنوانی دارد به نام: «باب نکاح متعه و بیان اینکه، حلال شد و نسخ گردید، سپس حلال شد و نسخ گردید، و پس از آن، حکم نسخ تا روز قیامت باقی ماند.»

ابن کثیر در تفسیرش گوید: «شافعی و گروهی از علما برآنند که: ازدواج موقت حلال شد و نسخ گردید، سپس حلال شد و دوباره نسخ گردید.»¹

¹. تفسیر ابن کثیر، ج 1، ص 474، در تفسیر آیه «فما استمتعتم به ...».

ابن عربی¹ گوید: «حکم «ازدواج موقت» دو بار دچار «نسخ» شد و سپس حرام گردید.»
زخشری نیز در کشف به آن اشاره کرده است.²
و دیگران گفته‌اند: «نسخ بیش از دو بار واقع شده است.»³

و حق با این گروه اخیر است. چه، اگر تکرار «نسخ» در يك حکم را به خاطر رفع تناقض احادیث بپذیریم، بناچار باید بگوییم که تکرار نسخ به تعداد احادیث متناقض است.

بنابراین، آنچه قرطبی پس از آوردن سخن ابن عربی نقل می‌کند صحیح است. او می‌گوید: «دانشمند دیگری که طرق احادیث «ازدواج موقت» را جمع کرده گفته است: «مقتضای این احادیث آن است که حکم «ازدواج موقت» هفت بار حلال و حرام شده باشد. زیرا، ابن عمره روایت کرده که این حکم در اوایل اسلام بوده است و سلمة بن اکوع روایت کند که مربوط به سال فتح «اوطاس» است و از روایات [منسوب به] علی علیه السلام می‌آید که در «فتح خیبر» بوده و روایت ربیع بن سبرة «حلیت» آن را به «فتح مکه» مربوط می‌کند. طرق این روایات همه در صحیح مسلم آمده است. و در غیر صحیح مسلم از قول علی علیه السلام روایت کند که نهی آن در غزوه تبوک بوده است. در سنن ابوداود از ربیع بن سبرة روایت کند که نهی از آن [ازدواج موقت] در حجة الوداع بوده است، و ابن داود این روایت اخیر را صحیح‌ترین روایات این باب می‌داند. و عمرو از حسن روایت کند که، پیش از آن و بعد از آن [حجة الوداع] حلال نشده است. این سخن از قول سبرة نیز روایت شده است. و اینها هفت موضعی هستند که «متعه» [ازدواج موقت] در آنها حلال و سپس حرام شده است...»⁴

1. سخنان مشروح او می‌آید.

2. تفسیر کشف، ج 1، ص 519.

3. ابن رشد در بدایة المجتهد، ج 2، ص 63. گوید: پنج بار واقع شده.

4. تفسیر قرطبی، ج 5، ص 130 و 131.

بدین‌گونه، التزام پیروان مکتب خلفا به صحت احادیث موجود در کتابهایی که نام صحیح یافته‌اند، آنان را بدانجا کشاند که بگویند: «حکم متعه [ازدواج موقت] در شرع اسلام بارها نسخ گردیده است.» و چه نیکوست سخن ابن قیم در این باره، که می‌گوید: «یقیناً چنین نسخی در شریعت بی‌سابقه است، و همانند آن در اسلام نشدنی است.»¹

و چه سخیف است سخن ابن عربی که در این باره گوید: «اما این باب [نسخ مکرر] با وضوح و استحکام تمام در ناسخ و منسوخ احکام ثابت است. و از عجایب این شریعت آنکه «نسخ مکرر» در آن واقع می‌گردد....»² اضافه بر آنچه آوردیم، نمی‌دانم چگونه می‌توان حتی یکی از این روایات را صحیح دانست، در حالیکه به «تواتر» از عمر نقل کرده‌اند که او گفته است: متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله أنا أنهی عنهما: متعة النساء و متعة الحج؛ دو متعه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری بود که من [اکنون] از آنها نهی می‌کنم: متعه نساء [ازدواج موقت] و متعه حج. و در عبارت دیگری گوید: «و احرمهما؛ و آن دو را حرام می‌کنم.»³

چگونه می‌شود، یکی از این روایات صحیح باشد، در حالی که در روایت صحیح از جابر گوید: «ما در زمان رسول خدا و ابوبکر و عمر متعه [ازدواج موقت] می‌کردیم؟»

و در روایت دیگری گوید: «تا آنکه اواخر خلافت عمر شد و...»

و در روایت دیگر گوید: «ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر با مقداری خرما و آرد، «متعه» می‌کردیم، تا آنکه عمر به خاطر اقدام عمرو

¹. زاد المعاد، ج 2، ص 204.

². شرح ترمذی، ج 5، ص 48-51.

³. مصادر این روایت در اول بحث «متعه حج و متعه نساء» در مقاله المدرستین آمده است و نیز، مراجعه کنید: زاد المعاد، ج 2، ص 205.

بن حریث آن را ممنوع کرد.¹ و چگونه ممکن است یکی از این روایات صحیح باشد، و شخص عمر و هیچ یک از صحابه و تابعین، تا زمان ابن زبیر، آن را نشنیده باشند؟ و هیچ یک از مسلمانان در طول این دوران از آن باخبر نشده باشد؟ چه، اگر وجود می‌داشت، عمر را از آن آگاه می‌کردند، و به آن استشهاد می‌نمودند و هیئت حاکمه خلافت تا دوران ابن زبیر آن را منتشر ساخته و به آن استناد می‌کردند. بویژه که معارضین و مخالفین تحریم، مانند ابن عباس و جابر و ابن مسعود و دیگران، ایشان را با استناد به سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مجاب و محکوم می‌کردند، و دیگران را بر آن گواه می‌گرفتند و از کسانی مانند اسماء مادر ابن زبیر سؤال می‌کردند و علی‌علیه‌السلام و ابن عباس آشکارا می‌گفتند: «اگر عمر از «ازدواج موقت» نهی نکرده بود هیچ کس جز نگون‌بخت شقی، زنا نمی‌کرد.» و هیچ کس هم نگفت که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از آن نهی فرموده است.

بله، این مقدار را می‌پذیریم که اینگونه احادیث خیرخواهانه جعل گردید تا موضع خلیفه عمر در این باره را تأیید و اشکالات وارد بر او را دفع نماید. همان‌گونه که احادیث جداسازی حج از عمره و برگزاری حج تنها نیز برای خیرخواهی و دفع ایرادات وارد بر او وضع گردید. و این همانند آن احادیثی است که در فضیلت خواندن سوره‌های قرآن برای خیرخواهی و ثواب جعل و وضع کردند!

نواوی در تقریب² خود گوید: «جا‌علان و حدیث‌سازان چند گروهند که خطرناکترین و زیانبارترین آنها کسانی‌اند که منسوب به زهد و ترک دنیا هستند و احادیث را برای خیرخواهی و ثواب می‌سازند، و مردم ساخته‌های آنها را به خاطر اعتماد بر ایشان می‌پذیرند.» و در شرح آن گوید: «از نمونه‌های آنچه برای خیرخواهی و ثواب ساخته شده، روایتی است که حاکم با سند خود تا ابوعمار مروزی روایت کند که، به ابوعصمت، نوح بن ابی‌مریم گفته شد» تو چگونه از قول عکرمه از ابن

1. مصادر این روایات در بحث «سبب تحریم عمر از متعه نساء» گذشت.

2. تقریب النواوی، از آن حافظ‌محمدالدین نواوی است.

عباس این همه روایت را در فضیلت تک تک سوره های قرآن به دست آورده ای، در حالی که هیچ یک از آنها نزد اصحاب عکرمه نیست؟» او گفت: «من دیدم مردم از قرآن روی گردان شده و به فقه ابیحنیفه و مغازی ابن اسحاق روی آورده اند، بدین خاطر، این احادیث را برای ثواب و خیرخواهی جعل کردم....»¹

و احادیث ساخته شده در تأیید موضع عمر در نهی از «متععه حج و متعه نساء» از این قبیل است. بویژه آنچه درباره «نهی رسول خدا صلی الله علیه و آله از متعه [ازدواج موقت] روایت شده که به نظر ما، بعد از دوران ابن زبیر و پیش از عصر تدوین حدیث، ساخته شده است، یعنی آنها در اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری برای توجیه کار عمر جعل گردیده است. باری، یکی از آنان حدیثی ساخت و گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوه خیبر از «متععه نساء» [ازدواج موقت] نهی فرمود.» و دیگری گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را در عمره قضیه حلال و حرام فرمود.» و سومی گوید: «این حکم در «فتح مکه» بوده است.» و چهارمی گوید: «در سال فتح «اوطاس» بوده است.» و پنجمی گوید: «در غزوه تبوک واقع شده است.» و ششمین گفته است: «در حجه الوداع بود.»²

و بدین گونه، هر یک از آنان می خواهد بگوید که: «حلیت و حرمت، با هم در زمان و مکان خاص و در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله واقع گردیده، و تحریم عمر نیز بدین خاطر بوده است.»

آری، این احادیث با هم تناقض دارند، و دانشمندان مکتب خلفا به دنبال رفع این تناقض برآمدند، ولی عذری جز آنچه که موجب نقص شریعت اسلامی است نیافتند. پس، آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله بستند و با آنکه افترای بر شرع محمدی بود، بدان تمسک جستند و گفتند: «این حکم دو بار حلال و دو بار نسخ گردید.» و گفتند: «حلال شدن و نسخ آن بیش از این بوده و تا هفت بار تکرار شده است!»

و اینان تا آنگاه که به صحت اینگونه احادیث ملتزم

1. تدیب الراوی در شرح نواوی، سیوطی، ج 1، ص 282.

2. ابن حجر در فتح الباری، ج 11، ص 73، بدین گونه آن را سلسله وار آورده است.

بوده و بر این سخن خویش محافظت کنند، توهین به اسلام را فاجعه بزرگ و ویرانگر ندانند!

علمای مکتب خلفا در تأیید تحریم متعه [ازدواج موقت] به وسیله این احادیث سودها برده اند. مثلاً آنچه میان یحیی بن اکثم¹ چه وقت دنیا و اهل دنیا اصلاح می‌گردند، در حالی که قاضی القضاة مسلمین لواط می‌کنند. و دیگری درباره او گفته است: قاضی ای که زنا را موجب حد شرعی می‌داند، ولی بر لواطکار نزد او باکی نیست. وی در سال 142 هجری وفات کرد. وفيات الأعیان، ج 5، ص 197 - 213.

¹ . ابو محمد، یحیی بن اکثم مروزی، از فرزندان اکثم بن صیفی اسدی بود که متوکل او را مقام «قاضی القضاة» بخشیده و اداره امور مملکت اسلامی را بدو سپرد. منسوب به عمل قوم لوط بوده و شاعر درباره او گفته است: متى تصلح الدنيا و يصلح أهلها و قاضی القضاة المسلمین یلوط